

2012

Dictionary of Animal Science

فرهنگ لغت تخصصی علوم دامی

این مجموعه بیش از 10000 واژه و اصطلاحات علمی انگلیسی می باشد، که معادل فارسی واژه‌های علمی در علوم دامی اند. به منظور دسترسی راحتتر به واژه مورد نظر می توانید با استفاده از قسمت جستجو فایل پی دی اف، واژه مورد نظر را به صورت فارسی یا انگلیسی جستجو کنید. گردآوری شده توسط کارشناس ارشد تغذیه؛ مهندس کامبیز قوطوری



4TH

EDIYION

گردآوری: کامبیز قوطوری

<http://www.gkambiz.blogfa.com>

<http://animal-science.cov.ir>

G.kambiz@yahoo.com

GONBAD QAVOOS



به نام خدا

Page | 2

یک چند به استادی خود شاد شدیم

یک چند به کودکی به استاد شدیم

پایان سخن شنو که ما را چه رسید

از خاک برآمدیم و بر باد شدیم

تقدیم به

روح پاک پدرم،

مادر مهربانم

و

همه آنانی که به من آموختند



A

abarticular

دور از یک مفصل

abate

تنزل کردن، فرونشستن (طوفان)

abatement

کاهش درد یک بیماری

abacterial

فاقد میکروب

abattoir

کشتارگاه

abaxial

خارجی، غیرمحور

abcess

آبسه، تجمع موضعی چرک در بافت‌ها

abdomen

شکم

abdominal

شکمی

abdominal dropsy =ascites

آسیت، آب آوردگی شکمی

abdominal fat

چربی شکمی

aberdeen angus

آبردین آنگوس (نژاد گاو گوشتی اسکاتلندی)

aberration

ناهنجاری

abiotic

غیرزنده

abiston

پنبه نسوز

ablactate

از شیر گرفتن

ablactation

از شیرگیری، جلوگیری از شیر خوردن نوزاد از پستان مادر که به توقف تولید شیر می‌انجامد.

abnormal

غیرطبیعی

abnormality

ناهنجاری، غیرطبیعی

abomasal torsion

پیچ‌خوردگی شیردان

abomasum

شیردان، چهارمین قسمت معده نشخوارکنندگان است که به آن معده حقیقی گویند.

abortion

سقط جنین

abortive transduction

ترانسدوکسیون بی‌ثمر، نافرجام

abrasion

سایش، فرسودگی

abscess

ورم چرکی

absolute

مطلق

absorb

جذب کردن

abundance of an mRNA

mRNA نوعی وفور

abzyme

آبزیم، بعضی از پروتئین‌های پادتن نیز یافت شده اند که خصوصیات آنزیمی نشان می‌دهند، این گونه پروتئین‌ها را آبزیم می‌نامند.

acapnia

کم‌گاز کربنیکی خون



acari	کنه ها	استوگلیسیرید
acaricide	کنه کش، مواد کنه کش	استوئین
accelerator	شتاب دهنده	استن خونی
accessory	فرعی، ضمیمه	استیلین (C ₂ H ₂)
accessories	متعلقات	دستیابی، دست یافتن
acclimatation	سازگاری اقلیمی، سازش پذیری (با آب و هوای جدید)	فاقد رنگ
acclimatize	خوگرفتن، سازگار شدن	acid- base balance
account	شمردن، ذکر علت، تخمین زدن، دلیل موجه ارائه دادن	تعداد اسید- باز
accumulate	انباشته، انباشتن	acid value
accumulation	تجمع	ارزش اسیدی، بیانگر میزان اسیدهای چرب آزاد در یک نمونه روغن یا چربی می باشد. در حقیقت معادل هیدرواکسید سدیم (mg) مورد نیاز برای خنثی نمودن اسیدهای چرب آزاد در 1 گرم نمونه روغن یا چربی می باشد.
accustom	عادت دادن، آشنا کردن	acidemia
acentric	خارج از مرکز	اسید خونی
acentric chromosome	کروموزوم آسانتریک	اسیدی، دارای pH کمتر از 7
acentrous	فاقد ستون مهره، بدون ستون فقرات	acidic waters
acetobacter	یک باکتریوم از خانواده نیتوباکتریاسه که در آبجو و شراب رشد می کند.	آبهای اسیدی
acetoglycerides		acidify
		اسیدی کردن، ترش کردن
		acidity
		اسیدیته، ترشی
		acidosis
		اسیدوز، اسیدی شدن خون
		acini



آسیننی، گروهی از یاخته های ترشچی موجود در غددی	activation	فعال کردن
acquired	activator	فعال سازی
اکتسابی	active	فعال ساز
aconitase	active transport	فعال
آکونیتاز، آنزیمی در بسیاری از گیاهان و حیوانات	active site of enzyme	انتقال فعال
acre	acuminulate	جایگاه فعال آنزیم
اکر، واحد سطح که معادل 4047 متر مربع است.	acusection	بسیار نوک تیز
acreage	acusector	بریدن با سوزن برقی
وسعت زمین حدود یک جریب	acustom	سوزن برقی
acriflavin	acute	عادت کردن
اکریفلاوین	acute dosage	حاد، شدید
acridines	ad lib	دوز ناگهانی، مقدار ناگهانی
اکریدین ها، مواد جهشزای باز مانند هستند، رنگ های اکریدین احتمالا از راه قرار گرفتن بین دو باز متوالی مولکول DNA، یک باز به آن مولکول می افزایند یا یک باز از آن حذف می کنند.	ad libitum	تغذیه آزادانه، تغذیه نامحدود و اختیاری
acridine dyes	ad libitum feeding	مصرف آزاد، تا حد اشتها
رنگهای اکریدین	acrosome	غذا دهی تا حد اشتها، غذا دهی به مقدار فراوان
acrocentric chromosome	actin	adaptable
کروموزوم اکروسانتریک	پروتئینی که انقباض پذیری سلولهای عضلانی را فراهم می آورد.	adaptation
acromegaly	activate	سازش پذیر
نوعی بیماری مزمن که در اثر فعالیت زیاد بخش قدامی غده پیتوتاری ایجاد میشود.		عادت، سازگاری



adjacent disjunction	تفکیک مجاور	adulterate	تقلب کردن، تقلبی
adjuvant	کمکی	adulteration	تقلب
ADL, acid detergent lignin	لیگنین نامحلول در شوینده اسیدی	adventitia	بافت همبند
administer	اداره کردن، اجرا کردن	adventitious	اکتسابی
administration	استعمال، اجرا	adventive = not native	غیربومی
adnexa	ضمایم	AEC	شورای انرژی اتمی
adrenal	آدرنال، مربوط به غده فوق کلیوی	aerate	تهویه کردن
adrenalectomy	برداشتن غدد فوق کلیوی	aeration	تهویه
adrenalin	آدرنالین	aerator	هوا دهنده
adrenergic	نوعی داروی انتقال دهنده تحریکات عصبی	aerobe	هوازی
adrenocortical	مربوط به غشخ خارجی غدد فوق کلیوی	aerobian	موجود هوازی
adrenolytic	خنثی کننده آدرنالین	aerobic	شرایط هوازی
adsorb	جذب سطحی کردن	aerosol	ذرات معلق در هوا
adsorbate	ماده جذب شده	afebrile	بی تب، تب نداشت
adsorbent	گیرا، جاذب	affection	تاثیر
adsorption	جذب سطحی	affective	محرک
adult	مسن	afferent	



affinity	آورنده	aged	پیر، مسن
afflux	میل ترکیبی	agenesis	بی عضوی مادرزادی
aflatoxin	ریزش	agent	عامل
آفلاتوکسین، این ترکیبات از گروه سموم بسیار مقاوم هستند که توسط سویه‌های خاصی از قارچ‌ها تولید می‌شوند. این سموم می‌توانند در بسیاری از موارد اولیه‌ای که در شرایط گرم و مرطوب نگهداری می‌شوند به ویژه بادام زمینی و ذرت تولید می‌شوند.		agglomerate	انبوه شدن، کلوخه کردن
afflict	مبتلا کردن	agglomerate feed	خوراک کلوخه‌ای
africander	آفریکاندر (نژاد گاو گوشتی کوهاندار آفریقایی)	agglomeration	انباشتگی، به هم چسبیدن ذرات
afterbirth	جفت و غشاهای آن	agglutination	لخته شدن
agalactia	بی شیری پس از زایمان	agglutinin	پادتن تشکیل شده در برابر برخی یاخته‌ها
agar	آگار، نوعی پرقندی (پلی ساکارید) که از یک جلبک دریایی بدست می‌آید. برای محیط کشت باکتری‌ها مورد استفاده قرار می‌گیرد.	aggregate	توده شدن
agastria	فقدان معده، بدون معده	aggregation	توده
agastic	فاقد معده	aggression	تهاجم
age	سن	agitator	همزن
age at first calving	سن اولین زایش	aglossia	بی زبانی
		agonistic	رفتار تهاجمی
		agony	درد شدید
		agranular	غیردانه‌ای
		agranulocyte	لوکوسیت غیردانه‌ای



agriculture	کشاورزی	نوعی پروتئین محلول در آب
agroindustry	کشت و صنعت	albumin index ایندکس سفیده، شاخص سفیده
agronomy	زراعت	albuminosis افزایش غیرعادی مواد سفیده ای خون
AIA, acid insoluble ash	خاکستر نامحلول در اسید	albuminuria آلبومین ادراری
aille	بال و پر	alcaptonuria آلکاپتونوریا، یک بیماری متابولیکی ارثی است که در اثر نقص آنزیم اسیدهموژنتیسیک اکسیداز در مسیر متابولیکی فنیل الانین- تیروزین ایجاد می شود.
ailment	بیماری	alchol الکل
airborne	هوابرد، منتقل شونده از طریق هوا	alcoholase الکلاز
air cell	اتاقک هوایی (در تخم مرغ)	alcoholification الکلی کردن
airflow = air flow	جریان هوا	aldehyde الدئید
alanine	یکی از اسیدهای آمینه غیر ضروری	aldohexose نوعی قند 6 کربنه
albicans	سفید	aldosterone مهمترین مینرالوکورتیکوئید
albinism	سفید مویی، زالی، البینسم	aldotriose نوعی سه قندی که عمل آلدئیدی دارد
albino	زال، گیاه، حیوان یا انسانی که فاقد رنگدانه در پوست و مو باشد.	alecithal بی زرده
albominous	آلبومین دار	aleuroplast پلاستیکیهای بی رنگ
albuginea	سفید پرده	aleurone آلئورون
albumen	سفیده تخم پرندگان	alfa-lactalbumin
albumin		



آلفا-لاکتالبومین، بخشی از آنزیم لاکتوز سنتتاز که لاکتوز را می‌سازد.

alfalfa

یونجه، اولین گیاه علوفه‌ای بود که کشت شد. یونجه در دوران تهاجم ایرانیان به یونان در سال 490 پیش از میلادی به این کشور آورده شد.

alfalfa leaf meal

پودر برگ یونجه، محصولی است که عمدتاً از خرد کردن برگ‌های یونجه بدست آمده باشد و عاری از سایر گیاهان بوده و بیش از 18% فیبر نداشته باشد و حداقل حاوی 20% پروتئین باشد.

alfalfa steam meal

پودر ساقه یونجه، محصولی است که از الک کردن پودر برگ یونجه بدست می‌آید. این محصول بطور قابل ملاحظه‌ای از پروتئین فقیر است و مقدار فیبر بیشتری نسبت به پودر یونجه و پودر برگ یونجه دارد.

alga

جلبک

algae

جلبکها

alible

مغذی

aliment

غذا دادن

alimentary

گوارشی، غذایی

alimentary canal

کانال گوارشی، دستگاه گوارشی

alkalemia

قلیا خونی

alkali

باز، قلیایی

alkaline

قلیایی

alkalinisation

قلیایی شدن

alkalinity

قلیابیت

alkalization

قلیایی شدن

alkaloids

ترکیبات آلی از ته ای هستند که در تعدادی از گیاهان دولپه ای یافت می‌شوند.

alkalosis

نوعی اختلال متابولیکی

allantois

مشیمه میانی جنین

allele

ژن هم ردیف، آلل

allelic exclusion

حذف اللی

allergen

هر ماده ای که موجب تشکیل یا پادتن و واکنش حساسیت ناشی از آن گردد.

allergy

حساسیت

allo

پیشوند آلو گویای آن است که پلوئیدی شامل دست کروموزوم های غیرهومولوگ است.

alloantibody

پادتن داخل گونه ای

alloantigen



allogeneic	پادگن داخل گونه ای	allotetraploid	آلوسترپی
allograft	همگونه ای	allotetraploid	آلوتتراپلوئید، از اتحاد گامتهای میوز انجام داده (2n) افراد گونه های دیپلوئید مختلف، ممکن است در یک وهله جاندار آلوتتراپلوئید ایجاد شود که ظاهر و رفتار آن همانند گونه جدید است.
alloylactose	پیوند خودی	allowance	مجاز
آلولاکتوز، آلولاکتوز به مهارکننده متصل می شود و تغییراتی را در شکل سه بعدی مهارکننده ایجاد می کند به نحوی که دیگر مهارکننده قادر به اتصال به اپراتور نخواهد بود.		aloppecia	از دست رفتن مو یا پشم (کچلی)
alloimmunization	ایمن سازی درون گونه ای	alpha helix	مارپیچ آلفا، ساختاری مارپیچی که از آمینواسیدها تشکیل یافته و در ساختمان پروتئینها نقش دارد. این ساختار به علت داشتن پیوند هیدروژنی آبدوست است. مارپیچ آلفا یکی از ساختارهای دوم رایج در پروتئینهاست.
allopolyploid	جاندارانی که از لحاظ پراکندگی جغرافیایی با هم تفاوت دارند.	alternate	متناوب
alloplod	موجودی با بیش از دوسری کروموزم در یاخته های بدنی	alternate disjunction	تفکیک متناوب (یک در میان)
allopolyploid	آلپلی پلوئید، پلی پلوئیدی که مجموعه های کروموزومی خود را از گونه های مختلف بدست آورده باشد.	alternation of generation	تناوب نسل ها
allopriophagy	اشتهای غیرطبیعی	alternative hypothesis	فرضیه های جایگزین، مخالف
allosteric enzyme	آنزیم آلوستریک، آنزیمهایی هستند که علاوه بر جایگاه ویژه اتصال سوبسترا، جایگاهی برای اتصال مولکولهایی دارند که میزان واکنش آنزیم را افزایش یا کاهش می دهند.	altitude	ارتفاع
allosteric transformation	تغییر آلوستریک	alum	زاج
allostery		alveoli	حباب
		alveolus	



ساختمان میکروسکوپی کیسه مانندی است
در ششها و غدد پستانی.

ambient temperature

محدوده دمایی، دمای محیطی

ameba

آمیب

ameloblast

یاخته میناساز

amenorrhea

قطع کامل قاعدگی

amidase

آنزیمی است که گروه آمین را از اسیدهای
آمین و ترکیبات وابسته جدا می کند.

amine

آمین

aminoacyl synthetase

امینواسیل سنتتاز

aminopterin

آمینوپترین، داروهای ضد فولات مثل
آمینوپترین از فعال شدن تتراهیدروفولات
جلوگیری کرده ونتیجتا" موجب مهارشدن
سنتز پورین ها وبعلاوه مهار سنتز DNA
ازطریق Denovo می گردند.

amitosis

تقسیم مستقیم

ammonia

آمونیاک (NH₃)

ammoniaemia

آمونیاک خونی

ammoniated

آمونیاکی شده

ammonium

آمونیم (NH₄)

ammonotelic

آمونوتلیک، بیشتر موجودات آبزی نظیر
ماهی های استخوانی نیتروژن آمونیو را به
شکل آمونیاک دفع کرده و بنابراین حیوانات
آمونوتلیک نامیده می شوند.

amnion

درون پرده جنین

amniote

مشیمه داران، حیواناتی که در آنها جنین
داخل کیسه مشیمه ای جفت و مایعات
موجود در آن غوطور است.

amniotic fluid

مایع درون رحم (مشیمه ای)

amphibia

دوزیستان

amphibian

دوزیست

amphidiploid

آمفی دیپلوئید، تریتیکاله نتیجه تلاقی بین دو
جنس گیاهی تریتیکوم (گندم) و سکاله
(چاودار) و در واقع آمفی دیپلوئید هیبرید
عقیم جنس گندم (به عنوان پایه مادری) و
جنس چاودار (به عنوان والد پدری) است.
کلزا نیز یک گونه آمفی دیپلوئید حاصل از
تلاقی فرم هایی از گونه کلم با شلغم در
طبیعت می باشد.

amplexus

دربری

ampulla

آمپولا، بخشی از اویدوکت در ماده و در نر
بعنوان غده ترشعی پیوست

amputate



amputated	قطع کردن	amylum	نشاسته
amputation	قطع شده (عضو)	anabolic	سازنده
amydon	قطع	anabolism	ساختن
amygdalus	نشاسته	anacidity	فقدان اسید
amyliferous	جنس بادام	anaerobe	بی هوازی
amyloidyspepsia	دارای (مولد) نشاسته	anaerobic	غیر هوازی
amyloid	عدم توانایی هضم نشاسته	anaerobiosis	واکنشهای بی هوازی
amyololysis	نشاسته ای	anaesthesia	بی حسی
amylopectin	آبکافت نشاسته	anal	معقدی
amyloplast	آمیلوپکتین، نوعی نشاسته	analeptic	مسکن، محرک روحی
amylopsin	پروتوپلاسم بی رنگی است، که دانه های نشاسته را تشکیل می دهد.	analgesia	بی دردی
amyloplasia	نوعی آنزیم مترشحه از لوزالمعده که در محیط قلیایی نشاسته را به مالتوز تبدیل می کند.	analgesic	ضد درد
amyloplasia	دفع نشاسته، حضور نشاسته هضم نشده در مدفوع، وجود مقدار غیر طبیعی نشاسته در مدفوع	analgia	بی دردی
amylose	قسمتی از نشاسته گیاهی که مولکول آن از 10 تا 20 رشته متصل به هم تشکیل شده	analitic	غیر حساس نسبت به درد
		anal gland	غده مقعدی
		analog	متجانس
		analogous	همسان



analogue

مشابه

anal reflex

عکس العمل مقعدی

anal sac

کیسه مقعدی

anal sac duct

مجرای کیسه مقعدی

anal tube

لوله مخرجی

analysis

تجزیه و تحلیل

analytic

تحلیلی

analytical

تحلیلی

analyse

تجزیه و تحلیل کردن

anamnestic response

پاسخ فراموش نشدنی

anamniota

بی مشیمه ها

anaphase

مرحله سوم از تقسیم میتوز

anaphase lag

فاز تاخیر آنافاز

anaphylactic

عامل حساسیت شدید

anaphylactoid reaction

واکنش شدید حساسیتی

anaphylatoxin inhibitor

بازدارنده آنافیلاتوکسین

anaplasmosis

نوعی بیماری عفونی خونی نشخوارکنندگان

anasarca

خیز شدید عمومی

anastomosing cells

یاخته های به هم پیوسته

anastomosis

پیوندگاه

anastomotic branch

شاخه پیوندگاهی

anatomic crown

ناحیه تاج دندان

anatomic root

ناحیه ریشه دندان

anatomy

کالبد شناسی، آناتومی

anatomy-descriptive

کالبد شناسی توصیفی

anatomy-differential

کالبدشناسی افتراقی

anatoxin

سم غیر فعال شده

ancestor

جد، نیا

ancestry

اصل و نسب

ancestry

دودمان، تبار

anchoneal

مربوط به آرنج

anchoring fibril

رشته متصل

anconeal process

زائده آرنجی

anconeus muscle

عضله مرفقی کوچک



androgen

هریک از هورمونهای جنس نر

androgen hormone

هورمون جنس نر

anemia

کم خونی

anemia-blood loss

کم خونی ناشی از خونروشی

anemic

کم خون

anencephalia

بی مخی

anesthesia

بی‌هوشی

anesthetic

داروی بی‌هوشی، بی‌هوش کننده، بی‌حس کننده

anesthetic drug

داروی هوشبری (بی‌هوشی)

anestrous period

دوره خاموشی جنسی

anestrus

خاموشی جنسی، آنستروس، نبود فحلی

aneuploid

انوپلوئید، فردی است که تعداد کروموزومهای

آن مضرب دقیقی از سری هاپلوئیدی گونه

اش نباشد.

aneuploidy

حیوانات یا گیاهانی که تعداد

کروموزومهای آنها $2(n+1)$ باشد.

aneurin

نوعی ویتامین محلول در آب از گروه ب-

کمپلکس که کمبود آن موجب بیماری بری

بری می شود.

aneurism

اتساع عروق خونی، گشادی موضعی رگهای خونی

angina pectoris

آنژین صدری

angiocardiography

پرتونگاری عروق قلبی

angiocerebrography

پرتونگاری عروق مغز

angiogenesis

رگزایی (آنژیوژنز)

angiography factor

عامل مولد عروق

angiography

پرتونگاری عروق

angioma

تومور عروق خونی

angiopathy

آسیب عروقی

angiotelectasis

اتساع عروق

angiotensin

نوعی پلی پپتید که توسط عمل رنین در

پلاسمای خون تشکیل می شود.

angiotensinase

هر یک از پپتیدازهای موجود در پلاسمای

خون و بافتها که آنژیوتنسنین را غیر فعال می

کند.

angiotensinogen

یک گلوبولین آلفا-2 که توسط جگر ترشح

شده است.

angiotunin



نوعی پلی پیتید که در اثر آنزیم رنین بر روی مواد پروتئینی ایجاد می شود.

angle of sole

زاویه پاشنه پا

anglo-arab

نژاد اسب آنگلو عرب

angstrom

واحد طول موج الکترومغناطیس که برابر یک دهم میکرون است، (Å).

angular limb deformity

بدشکلی زاویه دار اندام های حرکتی

angular process

زائده زاویه ای فک

anhidremia

کم آبی خون

anhidrosis

بی عرقی

anhidrous

بی آب

animal

حیوان

animal breeding

اصلاح نژاد دام

animalcule

حیوان یا جانور ریز

animal day

یک روز چرای حیوان

animal ecology

اکولوژی جانوری

animal excreta

مدفوع یا فضولات حیوانی

animal husbandry

دامپروری

animal plankton

پلانکتون حیوانی

animal sanitation

بهداشت دام

animal skidding

کشیدن چوب با حیوان

anion

یونی با بار الکتریکی منفی

anisocytosis

وجود گویچه های قرمز با اندازه های بسیار متفاوت در خون.

anisogamy

ناجورگانی، اشاره به یک شکل از تولید مثل جنسی که شامل اتحادی یا تلفیقی از دو گامت متفاوت است. گامت کوچکتر مرد در نظر گرفته می شود (اسپرم) ، در حالی که گامت بزرگتر به عنوان زن در نظر گرفته می شود (سلول تخم). انواع مختلفی از anisogamy وجود دارد.

anisognatous

غیر متقارن

ankylosis

جمود مفصلی، سفتی مفصل

anlagen plan

نقشه سر انجام

annelida

کرمهای حلقوی

annual

سالانه

annually

همه ساله

annual pasture

چراگاه یکساله

annual plants



annular	گیاهان یکساله	antagonism	ضد اسید
annular cartilage	حلقوی	antagonist	تضاد، عکس العمل متقابل
annulus	غضروف حلقوی	antenna	در تغذیه به ماده ای اطلاق می شود که اثر سودمند مواد غذایی حیاتی را خنثی می کند.
anogenital	حلقه	anteater	شاخک
anomaly	مقعدی، تناسلی	anterior	مورچه خوار
anopheles	ناهنجاری	anterolateral	بطرف جلو، خلفی، پیشین
anophthalmia	پشه ناقل مالاریا	anthelmintic	جانبی
anorexia	فقدان چشم	anthrax	کرم کش، داروی ضد کرم انگل
anoxia	بی اشتهاپی	anthropoid	سیاه زخم
ansa	عارضه کمبود اکسیژن	anthropology	آدم نما
ansa cardiaca	خم	Anti-nutritional factors	انسان شناسی
ansa intestinalis	حلقه پانکراس	Anti-inflammatory drug	مواد ضد تغذیه ای
ansa spiralis coli	قوس روده ای	anti ketogenic action	داروی ضد التهاب
ansa subclavia	خمیدگی ماریچی قولون	anti sterility vitamin	عمل ضد تولید اجسام ستونی
ant	حلقه زیر چنبری	antibacterial	ویتامین ضد عقیمی، ویتامین E
Ant-mortem	مورچه	antibiogram	ضد باکتری
antacid	قبل از مرگ		



کشت یک میکروب و تعیین حساسیت یا تاثیر

آنتی بیوتیکهای مختلف روی آن

antibiotic

آنتی بیوتیک، ضد حیات

antibiotic residues

حضور مقادیر ناچیزی از آنتی بیوتیک و مشتقات آن در شیر و یا گوشت.

antibody

پادتن

anticaking agent

ماده ضد کلوخه ای شدن

Anticeptic

گندزدا، ضد عفونی کننده

anticoagulant

ضد انعقاد

anticodon

آنتی کدون

anticonvulsant

داروی ضد تشنج

anticorp

پادتن

antidiuretic

ضد تشکیل ادرار

antidiuresis

کم اداری

antiduretic factor

عامل ضد ادراری

antidote

ضد سم

antiemetic

ضد استفراغ

antifoaming agent

مواد ضد کف

antifungal

ضد قارچی

antigen

پادگن، آنتی ژن

antigenic determinant

شاخص پادگنی، شاخص آنتی ژنی

antigenicity

قدرت پادگنی

anti gray hair vitamin

ویتامین ضد خاکستری شدن مو

antihemophilic agent

ماده ضد هموفیلی

antihistamines

داروی ضد حساسیت

antilymphocyte globulin

گلوبولین ضد لنفوسیت

antimetabolite

ماده ای که از نظر ساختمانی بسیار شبیه به ماده دیگری است که برای انجام وظیفه فیزیولوژیکی طبیعی ضروری است.

antimicrobial drug

داروی ضد میکروب

antioxidant

ضد اکسایش

antiparalel

ضد موازی

Antiperspirant

ماده ضد عرق (ضد عرق)

antiphlogestic

ضد التهاب

Antipyretic

داروی تب بر

antipodal

یاخته متقابل

antipode



antiport	مقاطر	انجمن رسمی شیمی دانان کشاورزی (Association of Official Agriculture)
antipsychotic	انتقال مبادله‌ای	aorta
antipyretic	داروی ضد فعالیت روانی	آنورت
antirachitic	داروی تب بر	aortic arch
antiscorbutic	ضد نرمی استخوان	قوس آنورتی
antiseptic	ضد اسکوربوت، ویتامین C	aortography
antisepticize	گند زدا	اپاتتیک
antiserum	ضد عفونی کردن	اپرتی
antitermination protein	ضد سرم	aperture
antithrombin	پروتئین ضد پایان	شکاف
antioxin	موادی ک در خون موجود بوده و ترومبین خون را خنثی کرده مانع انعقاد آن می شوند.	apex
antivitamin	ضد سم	APF
antrum	ضد ویتامین	عامل پروتئین حیوانی
anuria	دهلیز، حفره، آنتروم	aphaniptera
anus	بی اداری	ککها
AOAC	مخرج	aphidae
		خانواده شته
		aphosphorosis
		کمبود فسفر
		aphrodisia
		هیجان زدگی جنسی
		aphrodisiac
		تقویت کننده نیروی جنسی
		aphtha
		برفک
		aphtous
		برفکی
		apiarist
		زنبوردار
		apiary
		زنبورستان



apical

انتهاایی

apicoectomy

قطع ریشه، قطع نوک

apiculture

پرورش زنبور عسل

aplasia

رشد ناقص

apnea

تنگی نفس

apocrine

دلالت دارد بر نوعی ترشح عده ای که در آن مواد ترشچی در انتهای آزاد سلول ترشچی تغلیظ می شود و همراه با بخشی از سلول از آن جدا می گردد.

apodous

بی پا

apoenzyme

بخش پروتئینی یک آنزیم که به آن کوآنزیم متصل می شود.

apoferritin

نوعی پروتئین قلیایی موجود در سلولهای مخاطی روده که برای تشکیل فریتین به آهن غذایی متصل می گردد.

apogamy

بکرزایی، تولید مثل بدون لقاح

apoinducer

اپواندیوسر، کمک القا کننده

aponeurosis

غلاف عضله

aponeurotic tendon

وتر نیامی

aporepressor

اپوریسور، کمک مهار کننده غیر فعال

apparatus

دستگاه، اسباب، لوازم

apparent digestible

قابلیت هضم ظاهری

apparent digestible energy

انرژی قابل هضم ظاهری

appearance

ظاهر

appendage

زائده

appendical

مربوط به آپاندیس

appendicular skeleton

استخوان بندی اندامها

appendix

ضمیمه

appetite

اشتها

appetite suppressant

داروی ضد اشتها

appetizer

اشتها آور

application

استعمال، استفاده

appreciable

محسوس، قابل ارزیابی

apprehension

درک، ترس یا نگرانی

approach

چگونگی نزدیک شدن به دام

apterigota

بی بالان حقیقی

aptitude



aquaculture	استعداد طبیعی	ویروسهای ریزی که توسط برخی بند گیایان منتقل می شود.
aquarium	کشت آبی	کمان
aquatic	آکواریوم	باکتریهای قدیمی
aquatic plant	آبی	لوله گوارش دیرینه
aqueduct of sylvius	گیاه آبی	حفره گوارش دیرینه
aqueous	مجرای سیلویوس	مخچه دیرینه
aqueous chamber	آبدار	پوسته دیرینه
aqueous humour	حجره زلالی، محفظه آبی چشم	قوسی شکل
aquidity	مایع زلالیه	انحنای دار
arabinose	میزان آبداری	خط قوسی
arachidonic acid	نوعی قند 5 کربنه که بطور عمد در برخی سبزیهای ریشه ای یافت می شود.	منطقه
arachis oil	نوعی اسید چرب اشباع نشده 20 کربنه با 4 باند مضاعف	فضای ذره بافتی
arachnoid	روغن بادام زمینی	هاله ای
arborization	عنکبوتیه	بافت همبند گنجره ای
arbor vitae	کنار هم واقع شدن	نقره دوست
arbovirus	درخت زندگی	یاخته های نقره دوست
		arginine



آنزیمی که در اغلب سلولهای حیوانی یافت می شود و وظیفه آن تبدیل آرژینین به اوره است.

arginine

نوعی اسید آمینه که در تشکیل اوره و کراتین شرکت می کند.

argyria

مسمومیت با املاح نقره

ariboflavinosis

عارضه کمبود ویتامین B₂

arid

خشک

armsby feeding standard

استاندارد در تغذیه آرمزی

aroma

ترکیبات معطر

aromaic

معطر

arousal

مربوط به نعوذ

arrest

توقف

arrhythmia

بی نظمی

arsenic

آرسنیک

arsenical

دارای ترکیبات آرسنک

arteria

شریانها، سرخرگها

arterial

سرخرگی

arteries

شریانها

arteriography

پرتونگاری سرخرگها

arteriola rectae

شریانچه راست

arteriole

سرخرگ کوچک

arteriosclerosis

تصلب شریانها

arteriovenous anastomosis

اتصال شریانی

arteritis

تورم دیواره شریان

artery

سرخرگ

arthritis

ورم مفصل

arthrocentesis

بزل مفاصل، آرتروسنتز

arthrography

پرتونگاری مفصل

arthrogryposis

خمیدگی دائم مفصل

arthrology

مفصل شناسی

arthropoda

بندپایان، پا مفصلی ها

arthropods

بندپایان

arthroscopy

درون بینی مفصل

arthus's reaction

واکنش آرتوس



articular capsule

کپسول مفصلی

artifact

دست ساخت

artificial

مصنوعی

artiodactyla

راسته سم شکافتگان، زوج سمان

artiodactylous

سم شکافته

arytenoid cartilage

غضروف هرمی

asbestos

پنبه نسوز

asbestosis

نوعی بیماری ریوی که بر اثر استنشاق غبار پنبه نسوز ایجاد می شود.

ascariasis

نوعی بیماری در طیور که توسط کرم گرد انگلی از خانواده آسکاریده ایجاد می شود.

ascaris

نوعی کرم گرد یا لوله ای از خانواده آسکاریده که روده های انسان و حیوان را آلوده می کند.

ascaris

نوعی کرم گرد یا لوله ای از خانواده آسکاریده که گونه های مختلف آن در دستگاه گوارش انسان، پستانداران و پرندگان یافت می شود.

ascendent

بالا رو

ascending

صعودی

ascites

آب آوردگی شکم

ascorbic acid

اسید اسکوربیک $C_6H_8O_6$

ascites adiposus

استسقای چرب

asepsis

ضد عفونی

aseptic

بدون میکروب

asexual

غیرجنسی

asexual reproduction

تولید مثل غیر جنسی

as fed

همانطور که تغذیه می شود

as fed basis

همانطوری که خورده می شود

ash

خاکستر

asparagine

نوعی اسید آمینه غیر ضروری که از اسید اسپارتیک مشتق می شود.

aspartic acid

نوعی اسید آمینه غیر ضروری که گروه آمین تامین می کند.

aspermogenesis

فقدان اسپرم سازی

aspermia

فقدان اسپرم

asphyxiation

اختناق

asphyxia

خفگی

aspirated

با فشار هوا تمیز شده



aspiration

تنفس

aspiration pneumonia

ذات الریه استنشاقی

aspirator

هواکش

assay

سنجش

assembly

جمع آوری، مونتاژ

asset

دارایی

assimilation

جذب و ترکیب غذا (در بدن)، جذب، جذب کردن

association

انجمن

association cell

یاخته رابط

assortative mating

آمیزش انتخابی، آمیزش جور شده (غیر اتفاقی)

assumption

فرض

asternal costae

دنده‌های غیر جناغی

asteroid

ستاره‌ای شکل

asthenia

بی‌بنیگی

asthma

آسم

astringent

قابض

astrocyte

یاخته ستاره ای شکل

astrocytoma

تومور یاخته ای ستاره ای

asymmetrical

نا متقارن

asymmetry

بی قرینگی

atavisism

بازگشت اجدادی، تبار گرایی، آتاویسم (شباهت به نیاکان)

ataxia

ناهماهنگی عضلات، عدم تعادل

atelectasis

عدم انبساط حبابچه های ریوی

atheroma

زخمی جدار سرخرگها

atheromatosis

تجمع چربی در دیواره رگها

atherosclerosis

تصلب شرایین

atypical antibody

پادتن غیر معمول

atlantal bursa

کیسه اطلسی

atlanto-occipital

اطلس پس سری

atlas vertebra

مهره اطلس

atmospheric pressure

فشار جو

atom

اتم

atomizer



atony	ذره ساز، ذره پاش	AUM - Animal Unit Month	واحد دامی در ماه
ATP	ضعف	aureomycin	نوعی آنتی بیوتیک که از میکرو ارگانسمی به نام استرپتومایسز ائوروفاشین به دست می آید
ATPase	آدنوزین تری فسفات	auricle	دهلیز
atraumatic needle	آدنوزین تری فسفاتاز	auricle	گوشوارک، دهلیز قلب
atresia	سوزن غیر ضربه ای	auricula	لاله گوش
atresia ani	تحلیل، کوچک شدگی، آترزیا (فرآیند پس روی یا دی ژنره شدن فولیکول تخمدان)	auricular	دهلیزی
atresia anus	انسداد مقعدی	auscultation	گوش دادن (گوش دادن در حقیقت عملی است که طی آن می توان به وضعیت، کیفیت و موقعیت اندام فعال و متحرک در قسمتی از بدن پی برد)
atrachia	انسداد مقعدی	ausultation	شنیدن
atrioventricular	بی مویی	autoallergic	خود آلرژی
atrium	دهلیزی	autoantibody	خود پادتن
atrophic rhinitis	دهلیز قلب	autoantigen	خود پاد گن
atrophy	التهاب عفونی و تحلیلی بینی	autochthonous	تومور خودبخودی
attenuation	کوچک شدن	autoclave	دیگ بخار
attenuator	کاهش حدت، تضعیف، اتنواسیون	autodigestion	خود هضمی
attrition	تضعیف کننده، اتنواور	autograft	
auditory	سایش، کاهش		
	شنوایی		



autimmune	پیوند خودی	autosome	کروموزوم غیر جنسی
autoimmunity	خود ایمنی	autotetraploidy	اتوتتراپلوئید، پیشوند اتو به معنای آن است که
autoimmunization	خود ایمنی	پلوئیدی فقط شامل کروموزوم های هومولوگ	است.
autointoxication	خود مسموم سازی	autotomy	خود خوری
autologous	از خود، خودی	autotroph	گیاهان سبزینه دار
autolysis	خود هضمی	autoxidation	خود اکسایشی
autolytic activity	فعالیت خود متلاشی شدن	auxetic growth	نمو حجمی
automatization	خود کارسازی	availability	قابلیت استفاده
autonomic	غیر ارادی	average	میانگین
autophagia	خود هضمی	average daily gain (ADG)	میانگین افزایش وزن روزانه
autopolid	موجودی که بیش از دو سری کروموزوم داشته باشد.	avena sativa	یولاف، دانه یولاف دارای ماده معطری به نام
autopolyploid	اتوپلی پلوئید	آونین است که عطری شبیه به وانیل دارد و	محرك و اشتها آور است. میزان پروتئین دانه
autopsy	کالبد شکافی	بین 7-15 درصد است ولی کیفیت پروتئین	آن پایین و از نظر اسیدهای آمینه ضروری
auto reduction	خود احیا	متیونین، هیستیدین و تربیتوفان کمبود دارد،	در پروتئین یولاف اسید گلوتامیک فراوان ترین
autoregulation	خود تنظیمی	اسید آمینه است.	
auto-sexing	تعیین جنسیت توسط صفات ظاهری	aviaculture	پرورش طیور، پرورش پرندگان، نگهداری
		avian	پرندگان



avidin	پرندگان	محور مرکزی تشکیل دهنده بخش هادی یک رشته عصبی
یکی از اجزای مخصوص پروتئینی سفیده تخم مرغ که با بیوتین ترکیب می شود و آن را برای حیوان غیر قابل استفاده می کند	axoplasm	میان مایه
avidity	جو، از (ولع) خوردن	ازت خونی
avirulent	غیر عفونی کننده	گونه‌ای باکتری که ازت هوا را جذب می کند و به مصرف رشد و تکثیر خود می رساند
avitamin acid	اسید آویتامیک، ویتامین ث	azoturia
avitaminise	فقدان ویتامین	نیتروژن ادراری، نوعی بیماری معمول در اسبهای بارکش که در حین بارکشی غذای کامل مصرف می کنند، بیماری صبح دوشنبه.
avitaminosis	بیماری کمبود ویتامین، کمبود ویتامینی	azygos
avparcin	آوپارسین، جزء آنتی بیوتیک‌ها است.	تاقی
avulsion	جداشدگی پوست از بافت	azygous
axenic culture	کشت خالص	غیر جفت
axial	محوری	azygos vein
axile	محوری	سیاهرگ فرد
axilla	گودی زیر بغل	B
axillar	زیر بغلی	Ba
axillary	جانبی، زیر بغلی	باریم
axis	(1) مهره آسه، محور (2) نوعی گوزن	babcock test
axon		روش قدیمی جهت اندازه گیری چربی شیر که می تواند برای کالیبره کردن دستگاه‌های اندازه گیری الکترونیک مورد استفاده قرار گیرد.
		babesiosis
		تب کنه
		baby beef



گوشت گوساله جوان	متوقف کننده رشد باکتری
bacillus	bacterium
نوعی باکتری میله ای که در خاک، شیر و روده یافت می شود	باکتری
bacilliform	bacterization
به شکل باسیل	تلقیح باکتری
back	bacteriod
پشت	باکتروئی
back bone	bactofugation
ستون فقرات	به حذف میکروارگانیزم های شیر در حرارت پاستوریزاسیون با استفاده از نیروی گریز از مرکز اطلاق می گردد.
backcross	bad tempered horse
آمیخته گری برگشتی	اسب ناآرام و بدخو
backcrossing	bag (udder)
تلاقی برگشتی	پستان، کیسه
backyard poultry	bagass
طیور خانگی	تفاله نیشکر
bacteria	bagas
باکتریها	تفاله نیشکر
bacteria count	bagasse
شمارش باکتریایی	تفاله نیشکر
bactericidal	bagging
باکتری کش	کیسه کردن
bactericidins	bag sower
پادتن باکتری کش	ماشین دوخت کیسه
bacterin	bait
واکسن حاوی باکتری ضعیف شده	طعمه
bacteriology	baiting
باکتری شناسی	با طعمه کشتن
bacteriophage	baking
باکتری خوار	پختن
bacteriostasis	baking soda
تاخیر در اعمال حیاتی باکتریها بدون کشتن آنها	جوش شیرین NaHCO_3
bacteriostatic	balance



balanced	توازن	ballot	لمس ضربه ای
balanced lethal systems	متوازن سیستم های کشنده متوازن	ballotement	لمس ضربه ای
balanced ration	جیره غذایی متعادل شده	band	نوار
balanced translocation	جابجایی (ترانسلوکاسیون) متوازن	bandage	تنظیم، نوار زخم بندی
balanitis	التهاب آلت تناسلی حیوان نر	band cell	یاخته نواری
balanoposthitis	التهاب آلت تناسلی حیوان نر و پوست روی آن	banding	حلقه گذاری در پرندگان
bald faced	حیوان صورت سفید	bang's disease	بیماری بنگ
bale	بسته، عدل، بار علفه	bantam	نوعی مرغ کوتوله
bale corer	نمونه بردار	bar	ستون
baled hay	علف خشک بسته بندی شده	barb	ریش
baler	بسته بند	barber	ریش
baler twine	نخ بسته بندی	barbula	ریشک
baling	بسته بندی خوراک	bar chart	نمودار میله ای
ball and socket joint	مفصل گرز و حفره ای	bar graph	نمودار ستونی
balling gun = balling iron	پیستول قرص دهی، تفنگ قرص دهی	bardock	بابا آدم (گیاهی علفی)
ballooning degeneration	تحلیل بالونی	barium poisoning	مسمومیت با باریوم
		bark	پوست درخت



barley, (*hordeum sativum*)

جو، دانه جو غذایی متداول در جیره غذایی دام‌ها در اکثر کشورها می‌باشد. غذایی است سهل‌الهضم و وجودش در جیره غذایی حیوانات شیرده سبب افزایش کمیت و کیفیت شیر و کره حاصل از آن می‌شود. جایگزینی جو بجای ذرت در گاوهای شیری که از سیلاژ و کنسانتره زیاد تغذیه می‌کنند سبب افزایش کمی در تولید شیر می‌شود. ارزش غذایی جو برای گاو 90% ذرت، برای گوسفند و بز 100-85% ذرت، برای اسب 95% و برای طیور 85-80% است. وجود بتاگلوکان در جو که یک پلی‌ساکارید غیر نشاسته‌ای غیر محلول است باعث افزایش چسبندگی فضولات و کاهش عملکرد مرغهای گوشتی می‌گردد.

barm

مخمر آبجو

barn

جایگاه دام، اصطبل، طویله

Barnes dehorner

شاخ‌کش، مخصوص بی‌شاخ کردن گوساله‌های 2-3 ماهه

barnyard

بهاربند دامداری

barnyard grass

علف بهاربند

barnyard manure

کود بهاربند

barograph

فشارنگار

barometer

هواسنج

barometric pressure

فشار جو

barometry

سنجش فشار هوا

baroreceptor

گیرنده، فشار

barr body

کروماتین جنسی غیر فعال

barred

مختط، بسته، مسدود، ممنوع

barrel

تنه، بشکه

barren

عقیم، نازا، نابارور

barren ewe

میش نازا

barrier

مانع

barrier zone

ناحیه مرزی

barring

صفت راه راه بودن پر در طیور (راه راه)

barrow

1-خوک نر جوان اخته شده 2-تسطیح زمین

bartholin's glands

غدد بارتولین

basal

قاعده ای، اساسی

basal anesthesia

بی‌هوشی پایه

basal ganglia

نعوذ غیرطبیعی

basalis

قاعده ای



basal lamina

غشای قاعده‌ای

bascule

قپان

base

ریشه، بنیان، باز

base analogue

شبه (انالوگ) باز

base pairing rule

قاعده جفت شدن بازهای مکمل

base sequencing

توالی یابی بازهای نوکلئیک اسید

basic

اساسی

bacicity

قدرت بازی

basihyoid

قاعده ای

basilar artery

سرخرگ قاعده ای

basilar chamber

محفظه قاعده ای

basic gene

ژن اساسی

basket cell

یاخته سبیدی

basophilic cell

یاخته قلبیادوست

batch

دسته

batching

دسته کردن

batch freezer

فریزر غیر مداوم

batch mixer

مخلوط کن ناپیوسته

batch number

شماره سری تولید

batch process

فرآیند ناپیوسته

bathing

حمام کردن

battery

باتری، یک سری آغل، قفس

battery cage

قفس‌های باتری

battery jar

ظرف چند خانه ای

bay

کهر، نوعی رنگ مایل به قرمز اسب با نقطه

های سیاه در یال

beak

منقار

beak claw

پنجه منقاری

beaker

بشر، لیوان آزمایشگاه

bean

لوبیا

bear

خرس

beast

جانور، حیوان، چهارپا

beastly

حیوان صفت، جانوروار

beat

ضربان

bed



bedding materials	بستر	beet	موم زنبور
bee	مواد بستری	beet pulp	چغندر
beechwood suger	زنبور	beetle	تفاله چغندر
beef	قند چوب	beewax	سوسک
beef bread	گوشت گاو	behavior	موم زنبور عسل
beef breed	لوزالمعده	belch	رفتار
Beef cattle	نژاد گوشتی	belching	آروغ
Beef cow	گله گاوهای گوشتی	bell- type drinkers	آروغ زدن
beefy	گاو گوشتی	bellies wool	آبخوری زنگوله‌ای
beehive	چاق، گوشتی	belly	پشم شکم
bee-honey	کندو	belly flap	شکم، قسمت شکمی حیوان
beekeeper	زنبور عسل	belly wool	دیواره شکم
beekeeping	پرورش دهنده زنبور عسل	belt	پشم شکم گوسفند
beennut	زنبور عسل	belt conveyor	تسمه
beest	بادام زمینی	beneath	تسمه نقاله
beesting	ماک، آغوز	benefit	زیر، تحتانی
bee's wax	ماک، آغوز	benign	منفعت



benignant	خوش خیم	معدنی در حد متوسط و یا مقدارش کمتر است.
benzoic acid	خوش خیم	bezoar
beriberi (beri beri)	اسید بنزوئیک، $C_6H_5CO_2H$	پادزهر
بیماری تغذیه ای است که در اثر کمبود شدید ویتامین B ₁ یا تیامین عارض می شود.		BHA (Butylated Hydroxy Anisole)
beta	جنس چغندر	نوعی ماده ضد اکسایش مصنوعی
beta carotene	بتا کاراتن، نوعی رنگدانه گیاهی به رنگ زرد متمایل به نارنجی	bhoosa
beta hydroxybutyric acid	اسید بتا هیدروکسی بوتیریک، یکی از اجسام کیتونی که از متابولیسم چربیها حاصل می شود	کاه، پوشال
beta oxidation	واکنشی که ضمن آن اسیدهای چرب در بدن متابولیسم می شود	bib
beta particle	یک ذره ابتدایی یا یک الکترون که در خلال تجزیه رادیو اکتیو از هسته خارج می شود	پیش بند
beta vulgaris	چغندر قند	bicarbonate
beta vulgaris L.var.crassa	چغندر علوفه‌ای، دارای انواع مختلفی است و در اروپا بعنوان غذای زمستانی دارای اهمیت ویژه‌ای است. مقدار ماده خشک آن 8-12% است. از نظر سلولز و پروتئین فقیر است ولی سدیم و کلر بیشتری دارد. از نظر سایر مواد	bicipital artery
		سرخرگ دوسر
		bicornuate
		دو شاخه
		bicuspid
		دوقسمتی
		bidon
		ظرف شیر
		biennial
		دو ساله
		bifid sternum
		جناغ دوشاخه ای
		bifurcation
		دوشاخه ای شدن
		bigeminal pulse
		نبض دوتایی
		bighead
		بیماری سربزرگ
		big liver disease
		بیماری کبد بزرگ
		big neck



bilateral	گواتر	biochemical	بیوشیمیایی
bile	دو طرفه	biochemistry	شیمی زیستی، بیوشیمی
biliary	صفرا	biodegradable	قابل تجزیه بیولوژیکی
bilirubin	صفراوی	biodegradation	فساد یا تجزیه زیست شناختی
bilirubinuria	یکی از رنگدانه های موجود در صفرا $C_{33}H_{36}N_4O_6$	bioefficiency	کارایی زیستی
biliverdin	وجود بیلی روبین در ادرار	biogas	گازی که از تجزیه و تخمیر مواد آلی حاصل می شود
bill	رنگدانه سبزرنگی است که از شکستن هموگلوبین نتیجه می شود	biogas plant	کارخانه بیوگاز
bilobate	نوک، منقار	biogenetic law	قانون ژنتیک حیاتی
bin	دو قطعه ای	biological	زیست شناختی
binary fission	مخزن استوانه ای شکل، مخزن	biological availability	قابلیت استفاده بیولوژیکی
binuclear	تقسیم دوتایی	biological value (protein)	ارزش زیستی یک پروتئین عبارت است از نسبت بین پروتئین جذب شده و پروتئین مورد استفاده قرار گرفته در بدن است.
bioactivity	دوهسته ای	biologicals	مواد زیست شناختی
bioassay	فعالیت زیستی	biologist	زیست شناس
bioavailability	سنجش حیاتی	biology	زیست شناسی
	زیست فراهمی، آن حدی از یک ماده مغذی خورده شده از یک منبع غذایی خاص که به شکل جذب شده باشد که بتواند به وسیله ی حیوان در متابولیسم مورد استفاده قرار گیرد.	biomass	توده زنده، توده آلی، توده حیاتی
		biometrics	



biometry	زیست سنجی	biotic	حرارت زیستی
bionomics	آمار حیاتی	biotin	زنده، حیاتی
bionomy	مطالعه روابط موجودات زنده با محیط آنها	یکی از ویتامینهای محلول در آب از گروه ب-	کمپلکس، حاوی گوگرد که به صورت وسیعی در طبیعت یافت می شود و جز ویتامینهای ضروری برای بسیاری از حیوانات و از جمله انسان است
bio oxidation	زیست شناسی	biotransformation	تغییر شکل حیاتی
biopotency	اکسایش بیولوژیکی	biotype	سرخ زیستی، بیوتیپ
biopsy	توان زیستی	biovolume	حجم زیستی
bios	تکه برداری، نمونه برداری (از بافت)	bipara	دوقلوزا
در ابتدا، نامی بود که به نوعی عامل محرک رشد مخمر داده شد. بعد معلوم شد که این عامل از دو بخش تشکیل می شود؛ بیوس 1 و بیوس 2		biparous	دوقلوزا
biosecurity	حفاظت حیاتی	bipartite	دو بخشی
biosequence	تسلسل حیاتی	biphasic	دو مرحله ای
biosynthesis	ساخته شدن حیاتی	bipolar cell	یاخته دوقطبی
biosynthetic	مربوط به یک ماده ساخته شده توسط یک موجود زنده یا بافتهای آن	bipolar neuron	یاخته عصبی دوقطبی
biostimulators	محرک های زیستی، ترکیباتی تجاری هستند که با علوفه ها مخلوط می شوند و در برخی اندامها به ویژه کبد فعالیت دارند و به آن کمک می کنند.	bird	پرنده
biotemperature		birth	تولد
		birthmark	نشان مادرزادی



bisexual		bladder-gall	مثانه
bismuth	دوجنسی	bladder-oil base	کیسه صفرا
bison	عنصری است فلزی	bland taste	روغن نرم کننده
bitch	گاو کوهاندار وحشی	blanket	بدون طعم
bitter	سگ ماده	blastema	پتو
biuret	تلخ، تلخ مزه	blastocoele	جوانه
	نوعی ماده از ته غیر پروتئینی، بیورت، ترکیبی است که در اثر حرارت دادن اوره بدست می آید. ماده کریستالی بی رنگ با فرمول $\text{NH}_2\text{CONHCONH}_2$ است. برای اینکه نشخوارکنندگان بخوبی بتوانند از این ماده استفاده کنند به یک دوره طولانی عادت پذیری نیاز است.	blastocyst	حفره رویانی
bivalent	زوج، دوگانه، دو ارزشی (تتراد)، بی والان	blastoderm	کیسه رویانی
bivalve	دو کفه ای	blastodermic vesicle	پوست رویانی
biventer cervical muscle	عضله گردنی دوبطنی	blastodisc	تکمه رویانی
biwall tubing	لوله های دوجداره	blastomere	صفحه رویانی
blackface highland sheep	گوسفند هایلند صورت سیاه		هر یاخته ای که در مرحله شکافتگی تخم بوجود آمده باشد
blackleg	شاربن علامتی	blastopore	دهانه بلاستولا
blackstrap	ملاس	blatulation	بلاستولایی شدن
bladder		bleach	سفید کردن
		bleached	سفید شده
		bleaching	سفید شدن، رنگ زدایی



bleat	بع، صدای بزغاله کردن	blocked	قلبی
bleeder	فرد یا حیوان مبتلا به هموفیلی	blocking antibody	پادتن مانع
bleeding	خونریزی	blocking test	آزمایش وقفه ای
blend	مخلوط	blocks	خوراکهای قالبی
blended	مخلوط	blocky	گوشت آلوده
blending	مخلوط کردن، اختلات	blood	1)درجه ظرافت پشم (2) خون
blending inheritance	اختلات صفات، وراثت آمیخته، نظریه اختلات صفات، نظریه نادرستی بود که قبل از مندل رایج بود.	Blood clotting powder	پودر لخته ساز
blighting	سوختگی	blood flow rate (BFR)	نرخ جریان خون
blind	کور	blood meal	پودر خون
blindness	کورگی	blood urea nitrogen (BUN)	ازت اورهای خون
blinking	پلک زدن	blood spots	لکه های خونی
blinkly	شیر ترش	bloom	سرحالی، گلدهی
blister	ناول، سوختگی	blooming	گل دهی
bloat	نفخ، شکم باد	blotting	لکه گذاری
bloater	نفخ	bluebag	ورم پستان قانقاریایی
block	نفاخ	bluecomb disease	بیماری تاج آبی
	1) قالب (2) مانع	blue tongue	زبان آبی



bluetongue disease

بیماری زبان آبی

blunt

نوک کند

Page | 38 BMR

سوخت و سوز پایه

boar

خوک نر بالغ (خوک ماده=sow)

boar pig

خوک نر زیر یکسال سن

body condition score (BCS)

نمره وضعیت بدن، نوعی سیستم ارزیابی بدن که بر مبنای آن از 1 تا 5 به حیوان امتیاز می‌دهند. نمره 1 برای گاوهای لاغر و نمره 5 برای گاوهای چاق است.

bog plant

گیاه مردابی

bogs

مردابها

bog spavin

ورم پای اسب که توسط مجموعه ای از مایعات ایجاد می شود.

boil

(1)جوش چرکی (2) جوشیدن

Boiler

دیگ بخار

boll process residue

پس مانده عمل آوری غوزه نپه

bolt

هل هل غذا خوردن، پرخاشگری (حیوان)

bolted

غربال شده

bolter

اسب چموش

bolting

(1) الک کردن (2) تند تند خوردن (3) حیوانی که از کنترل خارج شود

bolting feed

هل هل خوردن، سریع غذا خوردن

bolus

غذای آماده بلع، لقمه جویده شده و آماده بلع را گویند.

bomb calorimeter

بمب گرماسنج

bond

اتصال

bondary

لبه

bone

استخوان

boning meat

گوشت لخم یا بی استخوان

booster

تشدید کننده

booster injection

تزریق یاد آور

boot stage

مرحله به گل نشستن

borax

بورات سدیم

borborygmus

قاروغور، صدای شکمبه

bordeaux mixture

مخلوط بردوآکس

border

لبه

border line



borer	خط مرزی	bovine respiratory syncytial virus (BRSV)	ویروس همه گیر تنفسی گاوها
boric acid	سوراخ کن	bovine somatotropin (BST)	هورمون رشد گاوی
boric acid crystal	اسید بوریک	bovine viral diarrhea (BVD)	اسهال ویروسی گاوها
boring	اسید بوریک متبلور	bow knot (=bowline knot)	گره پاپیونی
bot	سوراخ کردن	bowel	روده های کوچک و بزرگ
botanist	نوزاد مگس	bowie	بیماری پای خمیده
botany	گیاه شناسی	bowman's capsule	کیپسول بومن
bottom fish	گیاه شناسی	box	آغل، جعبه
bound	ماهیان کفزی	brachialis	بازویی
boundry condition	مرز	bachiocephalic	بازویی
bound water	شرایط مرزی	brachium	بازو
bout	آب متصل	bracken	بیماری براکن، نوعی بیماری دامی تغذیه ای
bovicola bovis (cattle biting louse)	حمله بیماری	bradycardia (bradycardia)	کندی ضربان قلب، کاهش ضربان قلب
bovidae	شپش گاوی گزنده	bradypnea	کندی
bovidaes	خانواده گاو	brain	مغز
bovine	تهی شاخان	brain case	جمعمه
	گاوی	brains	



bran	مغز گوساله	breast blister	بادشکن
branch	سبوس	breathing	تاول سینه ای
branched	شاخه	breath-holding	تنفس
branched chain	شاخه دار	bred	توقف تنفس
branchial	زنجیره شاخه دار	brech (or britch)	(1)آبستن (2) تلقیح شده، آمیزش کرده
branching system	آبششی	brech presentation	پشم خشن، خشن ترین پشم که از خلفی ترین قسمت بدن حاصل می شود و اغلب به صورت لیاف شبیه پوست.
brand	سیستم انشعابی	breed	حالت ظهور قسمت عقب نوزاد، زایمانی که در آن ابتدا بخش عقبی جنین (پایها) نمایان می شود
brand hot	(1)علامت (2) داغ زدن	breed characters	(1)نژاد (2) اصلاح نژاد کردن
branding	داغ گرم زدن	breed complementary	مشخصات ویژه نژادی
brassica	داغ زدن	breed in breed-out	مکمل نژادی، بهبود عملکرد از راه آمیزش دو نژادی که از نظر صفات متفاوت، مکمل هم باشند.
brassicaceae	جنس کلم، چلیپائیان، در گیاهان تیره چلیپائیان در حدود 40 نوع یا گونه گیاهی یافت می گردد که از نظر علوفه ای کلم پیچ ها (brassica oleracea)، کلم ها (cabbages) و مندابها (raps) حائز اهمیت اند.	breed society	ورود و خروج صفت در نژاد
braway edema	خانواده شب بو	breed true	انجمن نژادی، انجمن ثبت نژاد
bray	خیز سخت	breed type	نژاد خالص
breakwind	عرعر، عرعر کردن (الاغ)		ویژگی های تیپ نژادی



breeder

1) اصلاح نژاد گر (2 دامدار 3) حیوان مادر

breeding

پرورش، آمیزش

یا گله‌های دلشستی)، در برابر دام‌هایی که پروار شده‌اند و به کشتارگاه ارسال می‌شوند.

breeding trouble

مشکلات تولید مثل

Page | 41 breeding bag

کیسه جمع آوری منی

breeding value

ارزش بهنژادی

breeding chute

جایگاه جفتگیری، جایگاه ویژه‌ای که جفتگیری مادیان، گاو یا گاو میش در آن به آسانی انجام می‌شود.

breed out

حذف صفات نامطلوب

breeze

باد ملایم

breeding crate

خرک جفتگیری، وسیله‌ای که به صورت گاو طراحی شده است و برای خنثی کردن وزن گاوهای خیلی سنگین در هنگام جفتگیری مورد استفاده قرار می‌گیرد.

bregmatic

بالای سری

brew

آبجوسازی

brewage

آبجو، آبجوسازی

breeding herd

گله مادر

brewer's dried grains

پس مانده خشک آبجوسازی

breeding hobble

مچ‌بند جفتگیری، با استفاده از مچ‌بند مخصوص و طنابی به طول 10 متر، اقدام به اتصال یک طرفی یا دو طرفی پاهای عقب به گردن حیوان می‌گردد. این روش جهت انجام اعمال مامایی، جفتگیری و یا کناوش مقعدی مفید می‌باشد، زیرا امکان لگدپرانی بعضی از مادیان به هنگام جفتگیری وجود دارد.

brewer's dried yeast

مخمر خشک آبجوسازی

brewer's grains

پس مانده تخمیر غلات

brewery

آبجوسازی

brewing

آبجوسازی

breeding rack

قفسه جفتگیری

brick (feed)

خوراک آجری شکل، خوراک‌هایی که حبه نشده ولی فشرده شده است. خوراک یا خوراک‌هایی که فشرده که وزن آن‌ها کمتر از یک کیلوگرم باشد و به شکل آجر هستند.

breeding size

میزان زاد و ولد

bricky

رنگ آجری

breeding stock

گله‌های داشتی، دام‌هایی هستند که برای تولید نسل نگهداری می‌شوند (گله‌های مادر



bridge

پل

وسیع الطیف

brightening

زالا سازی

broadtail

پوست بره قره گل

brine

آب نمک

brocken wind

نفخ منقطع

brine poisoning

مسمومیت با نمک

broiler

جوجه کبابی، جوجه گوشتی

brisket disease

بیماری سینه

broiler breeder

مرغ مادر، در اصلاح نژاد پرندگان گوشتی مرغ مادر از آمیزش لاین‌های پدری و مادری تولید می‌شوند. حاصل آمیزش آنها ایجاد جوجه‌های گوشتی تجاری است.

bristle

کرک، ریشک

broiler harvester

دروگر جوجه، در مرغداری‌های مدرن در برخی کشورها در هنگام تخلیه گله و ارسال مرغ به کشتارگاه‌ها به جای جمع‌آوری با دست از دستگاه‌هایی به نام دروگر گله برای جمع‌آوری جوجه‌ها و انتقال آنها به کامیون استفاده می‌شود.

BSI

موسسه استاندارد انگلستان
British Industry Institution

BTU

واحد گرمایی انگلستان
British Thermal Unit

brittle

ترد، شکننده، دانه دانه

broiling

کباب کردن

brittle hoofs

سم‌های شکننده

broken mouth

کم دندان، گوسفند مسن

brix

بریکس، واژه‌ای برای مشخص کردن میزان قند (ساکاروز) در ملاس که بر حسب درجه بیان می‌شود. در اصل درصد وزن قند به شکل محلول ساکاروز است، هر درجه بریکس معادل یک درصد ساکاروز است.

broken udder

پستان آونگی

broad bean

باقلا مازندرانی

bromus inermis

بروم، گیاهی است مقاوم به خشکی و برای تهیه علوفه خشک و ایجاد مرتع کشت می‌شود. بروم یکی از گیاهان علوفه‌ای خوش خوراک مرتعی غلات است و خوش خوراکی و ارزش غذایی‌اش در مقایسه با سایر علوفه‌ها در مرحله بعدی رشد بیشتر حفظ می‌شود. با

broad seeding

بذر پاشی

broad spectrum



شروع بهار رشد می کند و در خلال تابستان
رشدش ادامه دارد. در مقابل چرای مداوم
تحمل ندارد از این نظر شبیه یونجه است.
رشد بروم کند است، بنابراین وقتی با یونجه
کاشته می شود این یک حسن است زیرا یونجه
فرصت رشد پیدا می کند.

bronche

نایژه

bronchial tree

درخت نایژه ای

bronchiectasis

اتساع نایژه ها

bronchiole

نایژه

bronchiolitis

التهاب نایژه ای، تورم نایژه

bronchitis

برونشیت

bronchodilator

گشاد کننده نایژه ای

bronchoesophageal artery

سرخرگ نای

branchogenic

نایژه ای

bronchopneumonia

ذات الریه نایژه ای

bronchopulmonary bud

جوانه نایژه ای

bronchoscopy

نای بینی

bronchus

نایژه

brood

یک نسل جوجه

brood animal

حیوان داشتی، حیوانی که برای تولید مثل و
به وجود آوردن فرزندان در گله نگهداری می
شود.

brooder

مادر مصنوعی

brooder guard

دیوار دور مادر مصنوعی

Brooder pneumonia

بیماری آسپرژیلوزیس

brood hen

مرغ کرچ

broodiness

کرچی، حالتی که در آن یک مرغ تمایل به
خواهیدن روی تخم دارد

brooding

پرورش جوجه های کوچک

broodmare (brood mare)

مادیان داشتی، مادیانی که جهت تولید مثل از
آن نگهداری می شود.

broody coop

قفس مرغ کرچ

broody hen

مرغ کرچ

broody house

سالن پرورش جوجه ها

brown

قهوه ای

browning reaction

واکنش قهوه ای شدن

browse

درختچه ها و درختان چریدنی



browser		Buckaroo	بز نر
browsing	سرشاخه خوار	bucket	گاوچران، مربی اسب
brucellosis	سرشاخه خواری	bucket feeding	سطل
	تب مالت، سقط جنین واگیردار، بیماری بنگ، بروسلوز	buckeye poisoning	تغذیه سطلی
bruise		buck fleece	مسمومیت با شاه بلوط
bruising	کوفتگی، کبود شدن، خون مردگی زیر پوست	buckling	پشم قوچ
	زخم، خراشیدگی	buckwheat	گوزن یا خرگوش یکساله نر
brush and under brush		bud	گندم گاو، گندم سیاه، گندم بهاره
brush's layer	درختچه ها و بوته ها	budding	جوانه، غنچه
bruxim	لایه برسی	budgeting	جوانه زدن
BSE		bud initiation	بودجه بندی
bubonic plague	بیماری جنون گاو	buffalo	شروع جوانه زنی
bucca	طاعون گاو	buffer	گاو میش
buccal	لب	buffering	تامپون، بافر
buccal cavity	دهانی، مربوط به دهان	Buffer feeding	بافر شدن
buccinator muscle	حفره دهانی	bug (bugs)	تغذیه متعادل کننده
buccolabial	عضله شیپوری		
buccopharyngeal cavity	گونه ای		
buck	حفره دهانی		



ساس، حشرات خونخوار می‌باشند که در انسان و پرندگان ایجاد بیماری می‌کنند اما در گاو بیماریزا نمی‌باشند.

bulb

پیاز، نوعی ساقه زیرزمینی

bulbar conjunctiva

برآمدگی غشای مخاطی پلک چشم

bulbar region

ناحیه پیاز سم

bulbourethral

پیازی، پیشابراهی

bulbous

پیازی

bulboventricular loop

حلقه پیازی، بطنی

bulbus

پیاز، پیازدار

bulk

فله، حجیم، جثه، خوراک حجیم

bulkiness

فله‌ای

bulky

حجیم

bull

گاونر، گاو نر اخته نشده

bull box

استراحگاه گاو نر

bull calf

گوساله نر

bull holder

راهنمای گاونر (گاوهای نر شرور را با وسیله‌ای بنام راهنمای گاونر که دارای میله‌ای بلند با

انتهایی چنگک مانند است نقل مکان می‌دهند).

bull nose

دماغ گیر، حلقه دماغی

bulling

1-گاو فحل، 2- جنگ وجدال اسب ها با یکدیگر

bulling string

مخاط فحلی

bullock

گوساله نر اخته شده

bumblefoot

تاو

bump (ballottement)

نوعی تشخیص آبستنی، روشی جهت تشخیص آبستی در ماه‌های آخر آبستنی، به این صورت که به سمت راست گاو با دست ضربه‌ای وارد می‌آورند، حرکت جنین در صورت وجود مشخص می‌شود. در آزمایش بالینی، روشی است که با آن حرکت جسم یا عضو معلق در مایع، بازرسی می‌شود.

BUN - Blood Urea Nitrogen

ازت اوره ای خون

bundle

دسته

bunk (feed manger)

آخور

bunker-type

سیلوهای انباری

bunny

1)پینه 2) ورم مفصل

bunodont

دندانهای مخروطی



buoyancy

شناوری

buphthalmos

چشم گاوی

burdizzo

انبر اخته سازی، بردیزو

burette

بورت، نوعی وسیله آزمایشگاهی

burn

سوختگی

burner

مشعل

burning fever

تب سوزان

burns

سوختگی ها

burnt lime

آهک زنده

burp

آروغ

burr clover

شبدردانه ای

burr mil

آسیاب سنگی

burro

الاغ

burry wool

پشم پر خار و خاشاک

bursa

کیسه، غلاف، پوشش

bursitis

التهاب کیسه مفصلی

burying knot

بخیه گره مخفی

bush sickness

بیماری کمبود کبالت

butchery

قصابی

butt

قسمت ضخیم پوست

butter

کره، روغن

butterfat

چربی شیر

butterfly

پروانه

butterine

کره مصنوعی

butter making

کره سازی

buttermilk

شیر پس چرخ ترش، دوغ

butulism

بویتولیسیم، عامل شیوع بویتولیسیم در طیور
کلسترییدیوم بویتولینیوم نوع C است، اما انواع
A و B این باکتری نیز گاهی سبب بیمری
می شوند

butric acid

اسید بوتریک $\text{CH}_3\text{CH}_2\text{CH}_2\text{COOH}$

butyryn

هر ترکیبی از گلیسرین و اسید بوتریک

butyrynase

آنزیمی با قدرت شکستن بوتیرین و تبدیل آن
به گلیسرول

butyrometer

چربی سنجش شیر

BV - Biological Value



	ارزش بیولوژیکی	cachemia	مسمومیت خون
bypass	کنار گذر، عبوری	cachexia	لاغری مفرط
by product (= co-product)	فرآورده فرعی	cachexy	کاهش وزن شدید
by production	تولید فرعی	cachexia	نزاری، ضعف بنیه و عوارض آن
by products	فرآورده ها یا محصولات جنبی یا فرعی	cachexy palustre	لاغری مفرط مالاریایی
byre	آغل گاو	cack	1) ادرار کردن، مدفوع کردن (2) کود
		cackle	قدقد کردن، صدای مرغ هنگام تخمگذاری
C		C ₃ activator	کربن 3 فعال کننده
Ca		cadaver	جسد
3 Cathode	1) کلسیم، Calcium (2) کاتد	cadaverize	بی جان کردن
Cancer	(سرطان	cadaverous	مرده، جسدوار، لاشه مانند
caball	اسب	caeectomy	سسکتومی
cabbage	1) کلم (2) رشد سر کلم یا شاخ آهو (3) سرشاخ آهو را زدن	cadmium	کادمیم
cabbage head	کلم پیچ	caecum	سکوم
cabree	نوعی بزکوهی با شاخهای منشعب	caecum	روده کور
cabrie	نوعی بزکوهی با شاخهای منشعب	caesarean	سزارین
cabrit	نوعی بزکوهی با شاخهای منشعب	caesarian	سزارین
cachectic edema	خیز لاغری		



caesium

سزیم

CaF₂

فلوئور کلسیم

caferteria (feeding)

خوراک خوردن کافه تریایی، جایی که چند ماده خوراکی وجود دارد و دام می‌تواند خوراک‌ها را به دلخواه انتخاب کند.

caffeine

کافئین C₈H₁₀O₂N₄H₂O

cage

قفس، سینه

cage layer fatigue

قفس خستگی مرغ تخمگذار، این عارضه در مرغ‌هایی که برای زمان طولانی در قفس نگهداری می‌شوند بروز می‌کند که ممکن است در اثر کمبود کلسیم یا فسفر و با هر دو پدیدار شود.

cage-thoracic

قفسه سینه

cake

1) کیک، قالب، قرص نان (2) تفاله (پس مانده) قالبی

caked

نواله، قالبی

caked hay

علف خشک نواله ای

caked udder

خیز پستان، تورم پستان

cake poisoning

مسمومیت با کنجاله تخم پنبه

caking

کلوخی شدن

cal

کالری کوچک

Cal

کالری بزرگ

calcify

رسوب کلسیم

calcaneal bursa

کیسه زلالی پاشنه ای

calcaneum

راس مرفق

calcaneus

استخوان پاشنه

calcareous

کلسیمی، آهکی

calcemia

کلسیم خونی

calciolous

آهک دوست

calciferol

ویتامین D₂

calciferous

آهک ساز

calcification

آهکی شدن

calcification of bone

آهکی شدن استخوان

calcifuge

آهک گریزی

calcifugous

آهک گریز

calcify

آهکی کردن

calcimeter

آهک سنج



calcination

تکلیس، تبدیل به آهکی شدن

calcined

سوخته

calcined lime

آهک زنده

calcining kiln

کوره تکلیس

calcinosis

عارضه رسوب آهکی

calciphile

آهک دوست

calciphobe

آهک گریز

calciphytes

گیاهان آهک دوست

calclitic lime

کربنات کلسیم CaCO_3

calcitonin

هورمونی که توسط یاخته های پارافولپیکی

غده تیروئید ترشح می شود

calcium

کلسیم

calciuria

کلسیم ادراری

calcular

سنگی

calculary

سنگ مثانه‌ای

calculi

سنگها

calculous

سنگها

calculiform

به شکل سنگریزه

calculous

سنگریزه

calculus

سنگریزه

calf

گوساله، پوست گوساله

calfhood

دوران گوسالگی

calving

گوساله کوچک

calibrate

قطر داخلی چیزی را اندازه گرفتن

calibrated

مدرج

calibrating

زینه بندی، مدرج کردن

calibration

زینه بندی، تعیین قطر

calibrator

قطر سنج

calibre

دهانه

callose

پینه استخوانی

caloric unit

واحد گرما

caloric value

ارزش گرمایی

calorie

کالری، واحد انرژی شیمیایی

calorific balance

تبادل حرارت زایی

calorigenic



calorimeter	حرارت زا	cameline	خانواده شتر و شتر بی کوهان
calorimetric bomb	کالری سنج	camelion	مربوط به شتر
calorimetry	بمب گرما سنج	camped back	شتر گاو پلنگ، زرافه
calvarium	گرماسنجی	campher	خیمه به عقب
calvary	کاسه سر	camping	کافور $C_{10}H_{16}O$
calve	کاسه سر	campylobacteriosis	چادر زدن
calved	گوساله زائیدن	canadian holstein	کامپیلو باکتریوز، ویبریوز (بیماری دام و طیور)
calviform	دارای گوساله	canal	هلشتاین کانادایی
calving	گرزی شکل	canal-alimentary	کانال
calving difficulty	گوساله زایی	canal-anal	لوله گوارش
calving interval	سخت زایی گاو	canalbumin	مجرای مقعدی
camel	فاصله بین دو زایش، فاصله گوساله‌زایی	canal-bumion	نوعی پروتئین سفیده تخم مرغ که ممکن است با نمکهای آهن ترکیب شود و یک کمپلکس پروتئینی آهن دار قرمز را تشکیل می دهد
camel-bactrian	شتر	canaliculus	مجرای مویینه
camel bone	شتر دو کوهانه	canal-inguinal	مجرای کشاله رانی
camel-dromedary	استخوان شتر	canalization	راه باز کردن
cameleopard	شتر یک کوهانه	canal-sacral	
camelidae	زرافه		



canary	مجرای خاجی	canna-minor	درشت نی
canary bird	بلبل	canned	نازک نی
cancellous	فنج	canned fruit	قوطی شده
cancer	اسفنجی	cannelate	کمپوت میوه
cancerogen	سرطان	cannel bone	کانال دار، راه راه
candidiasis	سرطان زا	cannery	استخوان گردن
candling	عفونت کاندیدیایی	cannibalism	کنسروسازی
cannibalism	نوربینی تخم مرغ	canning	دگرخوارگی، کانابولیسیم
candy	همدیگر خواری، کانابولیسیم، خود خوری	cannon	کمپوت سازی
cane	(1) شیرینی (2) خوراک زنبور ملکه	cannula	بخشی از استخوان پا که شامل کارپوس و متاتارسوس است
cane bagasse	نی	cannulation	لوله
canidae	تفاله نیشکر	canon	لوله گذاری
canine	سگ سانان	can washer	استخوان یکپارچه ای که از اتصال استخوان کف و مچ پای پرندگان بوجود آمده است.
canine appitite	سگی، دندان نیش	canter	قوطی شوی
canines	اشتهای زیاد	canter	چهار نعل
canine tooth	خانواده سگ سانان	CaO	اکسید کلسیم
canna-major	دندان نیش	CAP	



سیاست اقتصاد کشاورزی
Common Agriculture Policy

capability

قدرت، شایستگی

capacitance

ظرفیت

capacitation

ظرفیت پذیری

capacity

ظرفیت

capacity cost

هزینه تولید در حداکثر ظرفیت

capeador

گاو باز

capillaries

مویرگها

capillarity

نیروی موینه ای

capillary

مویرگ

capilliform

مومانند

capital

سرمایه، بزرگ

capitan

خوک ماهی

capitulum

سرکاذب

capital

سرمایه داری، اهمیت حیاتی، حروف بزرگ

capon

خروس اخته (اختگی با عمل جراحی قبل از 8 ماهگی)

caponette

خروس اخته توسط هورمون استروژنی

capsular ligament

زردپی کپسولی

capsule

کپسول

caput

سر

cappy flavor

طعم اکسید شدگی

capra

جنس بز

caprahircus

بزنر

capric

مربوط به بز

capric acid

اسید کاپریک $C_9H_{19}CO_2H$

capriculture

پرورش بز

capriform

بزشکل

caprinae

حیواناتی شبیه بز و گوسفند، در واقع گوسفند و بز در این زیر خانواده قرار می گیرند.

caprine

مربوط به بز

caprinic acid

اسید کاپرینیک

caproic acid

اسید کاپروئیک $C_8H_{17}CO_2H$

capsid

پوشش ویروسی، کپسید

capsomere

کپسومر



capsula

کپسول

آنزیمی که در هر مولکول آن یک اتم روی وجود دارد

caracul

پوست بره قره گل

carbonisation

زغالش

caramel

کارامل، قند سوخته

carbonizing

سوزاندن خار و خاشاک

caramelization

قهوه ای (سوخته) شدن

carbon monoxide

منوکسید کربن (CO)

caramelized milk

شیر قهوه ای شده

carbonyl group

بنیان کربنیل

carbamide

نام شیمیایی اوره

carbon nitrogen ratio

نسبت کربن به ازت

carbamyurea

بیوره

carboxylase

اصطلاح عمومی است برای آنزیمی که شکستن اسیدهای آلی را باعث می شود

carbo animals

زغال حیوانی

carboxypeptidase

آنزیم گوارشی است که از لوزالمعده ترشح می شود

carbohydases

نام عمومی تمام آنزیمهایی که کربوهیدراتهای پیچیده را به مولکولهای ساده تر و کوچکتر تبدیل می کنند

carbuncle

کفگیرک

carbohydrate

کربوهیدرات

carbuncle-malignant

سیاه زخم

carbon

کربن

carcase

لاشه

carbonaceous

کربن دار

carcass

لاشه

carbonaceous roughage

مواد خشبی پرکربن

carcase cleaning

تمیز سازی لاشه

carbonate of lime

کربنات کلسیم

carcasse

لاشه

carbonic acid

اسید کربنیک H_2CO_3

carceus

گوشتی رنگ

carbonic anhydrase

carcinofetal antigen



carcinogen	پادگن سرطانی جنینی	carnivora	گوشتخواران
carcinogenic	سرطان زا	carnivoral	گوشتخوار
carcinogenous	سرطان زا	carnivore	گوشتخوار
cardiac	سرطان زا	carnivorous	گوشتخوار
cardiac arrest	ناحیه کاردیاک معده	carnivorous fish	ماهی گوشتخوار
cardiac spincter	ایست قلبی	carotene	پیش ماده ویتامین A
cardiopulmonary insufficiency	دریچه کاردیاک که بین مری و معده قرار دارد.	carotenemia	کاروتن خونی
cardiomyopathy	آسیب ماهیچه قلب	carotenoid	هریک از انواع رنگدانه های گروه کاروتن
cardiorespiratory system	نارسایی قلبی	carotid	کاروتید
cardiotonic	دستگاه قلبی	carotid artery	سرخرگ کاروتید
cardiovascular system	ناظم قلب	carp	ماهی کپور
care	دستگاه قلبی	carpal bones	استخوانهای مچ دستی
caries	توجه	carpalis	مچ دستی، زانویی
carina	پوسیدگی دندانی	carpometaacarpal	مچ دستی - کف دستی
carminative	تیغه جناغ	carpus	زانو، مفصل زانو
carnitine	داروی ضد نفخ	carriage	تریلر
	کارنیتین	carrier	حامل



carrierculture

پرورش بز

carrier bag

کیسه حمل

carriers

مواد حجیم کننده

carrion

جسد، لاشه

carrort

هویج

carry

زاییدن

carrying capacity

ظرفیت (میزان) تولید

cart

گاری، ارابه

cartilage

غضروف

cartilaginous

غضروفی

caruncle

پایی رحمی

caruncle

حفره، حوضچه

caruncles

پایی های رحمی

case

(1)بیماری (2) حالت (3) جعبه

casease

نوعی آنزیم از نوع تریپسین که گاهی برای تسریع پنییر عمل آوری شده بدان اضافه می کنند

caseation

لخته ای شدن

case control

نظارت بیماری

case fatality rate

میزان کشندگی بیماری موردی

case finding

بیماری یابی

case history

سابقه بیماری

casein

کازئین، گروهی از فسفو پروتئین های شیر که از پروتئین های اصلی شیر محسوب می گردند.

casein body

لخته شیر

casein-dehydrated

کازئین خشک کرده

caseinogen

شکل طبیعی و محول در شیر پروتئین اصلی شیر است که در اثر افزودن موادی رسوب می کند و در این حالت کازوئین نامیده می شود

caseous

پنییر مانند

caseous necrosis

بافت مردگی پنییری

casson

پشکل خشک

cast

گچ گرفتن

castaneous

شاه بلوطی

caste

دسته

caster (or castor)



casting	کرجک	cataract	تسریع کردن واکنش شیمیایی
castrate	مقید کردن، زمین انداختن حیوان با طناب یا براق	catarrhal	آب مروارید
castration	1) عقیم کردن (2) حیوان عقیم	catch up	نزله ای
casual agent	اخته سازی	catching birds	رشد جبرانی، رشد حیوان یا گیاه پس از یک دوره ضعف
casualty	عامل بیماری	catching birds	گرفتن پرنده ها
cat	کشته	categorize	طبقه بندی کردن
catabolic	گرپه	caterpillar	کرمینه
catabolism	تجزیه کردنی	catfish	گرپه ماهی
catabolite repression	متابولیسم تجزیه ای	cathartic	ملین
catabolites	مهار کاتابولیت	catether	سوند پلاستیکی
catalase	مواد حاصل از سوخت و ساز یا متابولیسم مواد غذایی در بدن حیوانات	catethering	سوند گذاری
catalysis	آنزیمی که موجب تجزیه آب اکسیژنه می گردد	cathter	لوله تلقیح
catalyst	تسریع انجام یک واکنش شیمیایی	catheterization	کاتتریزاسیون
catalytic	ماده تسریع کننده واکنش	cation	کاتیون
catalyze	عمل تسریع کنندگی واکنش	cattle	گاو، نام عمومی تمام گونه‌های بوس تاوروس (اهلی اروپا) و بوس ایندیکوس (گاوهای کوهاندار هندوستان یا زیبو).
		cauda	



caudal	دم	cavicornia	غاری، حفره ای
caudalis	پسین، خلفی	cavitation	تهی شاخان
cauda pancreatis	عصب خلفی حنجره	cavity	تشکیل حفره
caudate	دم لوزالمعده	cavum	حفره، محفظه
caul fat	دم دار	cayenne	حفره
causal embryology	چربی احشایی	ceca	لفل هندی، فلفل قرمز
causation	جنین شناسی سببی	cecal	روده کور
causes	سبب	cecal dilation	روده کوری
caustic	علل	cecal torsion	اتساع سیکوم، اتساع روده کور
caustic stick	محرق	cecum	پیچ خوردگی سیکوم، پیچ خوردگی روده کور
cauterizing agent	قلم سوزآور	celiac artery	روده کور
cava	ماده سوزاننده	celiac trunk	سرخرگ امعایی
caval foramen	توخالی	celiotomy	تنه شکمی
caval mesentery	سوراخ سیاهرگ	cell	شکم بری
caverna	بزرگ سیاهرگ روده بندی	cell-mother	یاخته، سلول
caverne	حفره	cell-multipolar	یاخته مادر
cavernous	غار	cell-nerve	یاخته چند قطبی



cellobiose	یاخته عصبی	cementum	سلول جوان سازنده سیمان
نوعی دوقلندی که از شکستن نسبی سلولز تشکیل می شود		سیمان دندان	
celloid	یاخته مانند	cenesthesy	احشاشناسی
cell-sickle	گویچه هلالی	centerally	در مرکز
cell-somatic	یاخته بدنی	central tendendy	گرایش به مرکز
cellular	یاخته ای، سلولی	center distance	فاصله از مرکز
cellulose	آنزیمی که قادر است سلولز را به قندهای ساده تجزیه کند	centerioleclthal	مرکز زرده
cellulitis	التهاب یاخته ای	center of	مرکز پیدایش
cellulolytic activity	فعالیت تجزیه کنندگی ساولز	center-respiration	مرکز تنفسی
cellulose	سلولز (C ₆ H ₁₀ O ₅)	center-rotation	مرکز دوران
cellulosic wall	دیواره یاخته ای	centigrade	سانتی گراد
cell-white blood	گویچه سفید	centipeds	بندپایان
celom	حفره عمومی	central	مرکزی، وابسته به مرکز
celsius scale	درجه سانتیگراد	centralis	مرکزی
cement	ساروج دندان	centrally located	واقع در مرکز
cement dentin junction	اتصال بین سیمان و عاج	centric	میانی
cementoblast		centrifugal	گریز از مرکز
		centrifugalis	



centrifugal pump	گریز از مرکزی	cephalothorax	سری-دمی
centrifuged	تلمبه گریز از مرکزی	cereal	سری-سینه ای
centriole	سانتریفیوژ شده	cerebellar defects	غلات
centripetal	سانتریول	cerebellar fossa	نقایص مخچه ای
centroacinar cell	مایل به مرکز	cerebellum	شیار مخچه ای
centromer	یاخته مرکز آسینی	cerebroangiography	مخچه
centrosome	ساختمانی کوچک که روی کروموزوم واقع است	cerebrospinal	پرتونگاری عروق مغزی
centrum	سانتروزوم	cerebrovascular accident	cerebrosides
century	جسم مهره	cerebrum	گروهی از گلوکزیدها که در اثر آبکافت، تولید گالاکتوز، اسفنیگورزین و یک اسید چرب می کنند
capean	1) قرن 2) صدتا از هر چیز	cerifera	cerebrum
cephalad	زنبور غسل نر	cerification	مخ
cephalic vein	بطرف سر	certificate	موم دار
cephalin	سیاهرگ	certified	مومی شدن
cephalization	گروهی از فسفولیپیدها که با لسیتین در رابطه بوده و در بافت مغز بافت عصبی و زرده تخم مرغ یافت می شود	cerumen	گواهی
cephalocaudal	تخصیص سری	ceruminous gland	تصدیق شده
			چربی گوش



cervical	غده مترشحہ سرومن عنقی، گردنی	chaff and dust	پوسته و گرد و غبار
cervical dislocation	یکی از روش های کشتن مرغ	chaffy	حجیم
cervicalis	گردنی	chaffy corn	ذرت سبک
cerviciple	شبکه گردنی	chaffy wool	پشم پوشال دار
cervicitis	تورم عنق رحم	chain	زنجیر
cervicothoracic ganglion	گره لنفاوی گردنی	chain tuberization	تسلسل تشکیل غده
cervicovaginal	عنقی	chalaza	بند سفیده تخم پرندگان، سفیده تخم مرغ را به زرده وصل می کند.
cervix	1) گردن رحم 2) گردن حشرات	chalk	گچ
cesarean	سزارین	challenge feeding (lead feeding)	یک روش تغذیه که جیره حاوی مواد خوراکی با انرژی بالا است و به گاوها در اوایل شیردهی داده می شود.
cespitiouse perennials	چمنهای پایا	chamois	1) جیر 2) بزکوهی
cestode	کرم نواری شکل	champ	با صدا جویدن
cetacea	نهنگان	chamomile	بابونه
cevitamic acid	ویتامین ث	channel	کانال
CGS	دستگاه آحاد سانتی متر-گرم-ثانیه	character	صفت
chaetognatha	پیکانیان	charcoal	زغال چوب
chaff	1) پوسته، ضایعات خرمنکوبی (سبوس)، 2) علوفه، کاه	charge	



check	خوراک، بار کردن	chemical	شیمیایی
checking	رسیدگی کردن	chemical restraint	مقید نمودن شیمیایی
check ligament	بررسی کردن	cheminosis	بیماری شیمیایی
cheek	رباط کمکی	chemist	شیمی دان
cheek teeth	گونه	chemistry	شیمی
cheeping	دندان های آسیا	chemoreceptor	گیرنده شیمیایی
cheese	جیک جیک کردن	chemosensitive area	ناحیه حساس شیمیایی
cheeselip	پنیر	chemotactic factor	عامل جذب شیمیایی
cheesery	مایه پنیر	chemotaxis	جاذبه شیمیایی
cheesy	کارخانه پنیرسازی	chemotherapy	شیمی درمانی
cheetah	پنیری	chest	قفسه سینه
cheilitis	بوز پلنگ	chevon	گوشت بز
cheilosis	زخم لب	chew	جویدن
chelate	زخمهای اطراف دهان	chewing the cud	نشخوار کردن
chelating agent	کلیت، ترکیب کمپلکس بین مواد آلی و معدنی مثل متیونین روی و یا پروتئینات مس.	chiasma	تقاطع، کیاسما
chelation method	عامل کلیت کننده	chick	جوجه (از سن یک روزگی تا 7-8 هفتگی).
	روش کلیت	chicken	پرنده جوان



chick feathers	جوجه، ماکیان	chipping	خرد کردن
chick rearing	پرورشی طیور	chippings	تراشه، براده
chicks	پرورش طیور	chiroptera	خفاشان
chick sexing	جوجه ها	chirurgical anesthesia	بی‌هوشی جراحی
chicks-starting	تعیین جنسیت جوجه	chisel	اسکنه
chief cell	جوجه های شروع کننده	chitin	نوعی چغندر قندی ازت دار $C_{30}H_{50}O_{19}N_4$
chill	یاخته اصلی	chive	پيازچه
chilled brood	لرز، سرما	chlamydiaceae	خانواده ای از میکرو تاتوبیوتها که بیماریهای مختلفی در انسان و حیوان ایجاد می کند
chilling	جوجه های سرما خورده	chlamydiosis	کلامیدوز، پسیتاکوز (بیماری طیور و پرندگان زینتی)
chilling injury	سردسازی	chloretic	صفرآور
chimerism	سرمازدگی	chlorimeter	کلرسنج
chimney drain	حالتی که دو تخم با هم یکی شده و یک فرد با دو کاریوتیپ مختلف بوجود آمده باشد	chlorinated hydrocarbones	هیدرو کربنهای کلردار
chimpanzee	زهکش عمودی	chlorinated water	آب کلر
chin	شامپانزه	chlorine	کلر
china clay	چانه	chlorophacinon	نوعی ترکیب شیمیایی که با عمل ضد انعقاد خون باعث خونریزی داخلی و مرگ می شود
chip fracture	خاک چینی	chlorophyll	شکستگی کوچک استخوان



chlorophyta	سبزینه	cholelithiasis	سنگهای صفراوی
chloroplast	جلبکهای سبز	cholemia	صفراخونی
chlorothiazide	پلاست سبزینه دار	cholera	وبا
chlorotic	نوعی داروی ادرار آور	cholera-chicken	وبای مرغی
chlorthion	زردی	cholera-hog	وبای خوک
حشره کشی است که از طریق تماسی و گوارشی موجب نابودی حشرات می شود		cholestasis	توقف جریان صفرا
choana	سوراخ خلف بینی	cholesterol	کلسترول $C_{27}H_{45}OH$
choanae	حفره خلف بینی	cholesterolemia	کلسترول خونی
chocolate spot	بیماری لکه شکلاتی	cholestyramine	دارویی که با نمکای صفراوی ترکیب شده و موجب دفع آنها از طریق مدفوع می شود
choice	خوب	cholic acid	اسید کولیک $C_{24}H_{40}O_5$
choke	انسداد مری، خفگی، گرفتگی	choline	کولین $C_5H_{15}NO_2$
cholangiectasis	اتساع مجاری صفراوی	cholinergic	نوعی رشته عصبی که از استیل کولین به عنوان یک ماده انتقال دهنده استفاده می کند
cholangiohepatitis	تورم کبد و مجاری صفراوی	cholinesterase	آنزیمی است که استیل کولین یا ماده انتقال دهنده عصبی را در محل اتصال عصب می شکند.
cholanhitis	التهاب مجاری صفراوی	choluria	ادرار صفراوی
cholecalciferol	ویتامین D_3	chondrioconte	
cholecystitis	التهاب کیسه صفرا		
cholecystogram	عکس کیسه صفرا		



chondriomite	میتوکندری میله ای	مخلوط برگ و ساقه های خشک شده که از خشک کن بیرون می آید
chondriosome	میتوکندری زنجیره ای	chord
chondroblast	میتوکندری دانه ای	وتر
chondrocyte	یاخته غضروفی جوان	chorda dorsalis
chondrodystrophy	یاخته غضروفی بالغ	طناب پشتی
chondrogenesis	رشد غیر طبیعی غضروفها	chordae tendinae
chondrotin sulfate	غضروف سازی	chorda spermatica
نوعی موکوپلی ساکارید است که جز مهمی از غضروف محسوب می شود		بند بیضه
chondromalacia	نرمی غضروف	chordata
chop	1) خرد کردن 2) خوراک حیوانی قطعه شده 3) کاشتن گیاهان ردیفی 4) فک	chordate
chopped	خرد شده	طنابداران
chopped alfalfa	یونجه خرد شده	chordate
chopped hay	علف خشک خرد شده	chorda umbilicalis
chopper	خرد کن	بند ناف
chopping	خرد کردن	chorioallantoic membrane
chops		پرده خارجی جفت
		chorioamniotic cavity
		حفره شناوری جنین
		choriocarcinoma
		سرطان جفت
		chorioid
		مشیمه چشم
		chorion
		مشیمه خارجی جفت
		chorionic
		مربوط به مشیمه خارجی جفت
		chorion laeve
		مشیمه خارجی صاف جفت
		chorion-primirive
		مشیمه خارجی اولیه جفت
		choronic
		مزمّن



Chronic Respiratory Disease

بیماری مزمن تنفسی (CRD)

choroid

مشیمه چشم

Page | 65 choroiditis

التهاب مشیمه چشم

choroidocapillary layer

لایه مویرگی مشیمه چشم

chroma

فام، رنگ

chromaffin bodies

اجسام رنگ پذیر

chromaffin cell

یاخته رنگ پذیر

chromaffin system

سیستم رنگ پذیر

chromatic

مربوط به رنگ

chromatid

هر یک از دو رشته کروموزوم که در مرحله پروفاز و متافاز تقسیم یاخته ای میتوز مشاهده می شود

chromatin

رنگینه

chromatin network

شبکه کروماتین

chromatography

رنگ نگاری

chromatography procedure

روشهای رنگ نگاری

chromatophore

یاخته های رنگ دانه ساز

chromium

کروم، کرومیم

chromophil cell

یاخته های رنگ پذیر

chromosome

رنگین تن

chromosome-homologous

کروموزوم متجانس

chromosome-sex

کروموزوم جنسی

chromosome-X

کروموزوم ماده

chromosome-Y

کروموزوم نر

chronic

مزمن

chronotropic

موثر روی زمان یا سرعت

chrysalid

شفیره

chrysalis

شفیره

chuck and blade

ماهیچه سینه و شانه

chuck-square cut boneless

سر سینه بدون استخوان با برش مربعی

churn

کره گیری

churned sour milk

شیر پس چرخ ترش

churning

خامه گیری، فرایند زدن خامه جهت تولید کره، که منجر به تجمع گلبولهای چربی و جدا شدن آنها از فاز مایع می گردد.

chyle

شیره



chylomicrons

ذرات چربی

cylothorax

مایع لنفاوی قفسه صدی

cynodon grass (Cock foot)

علف باغی (بنجه خروس)، گیاهی است دائمی و سایه پسند که بیشتر به این علت به این نام، نامگذاری شده است. در بهار زود شروع به رشد می کند تولید زیادی دارد، خشکی را بخوبی تحمل می کند و رشدش را تا اواخر پاییز ادامه می دهد.

cynodon dactylon

علف برمودا، یکی از مهمترین گیاهان علفی و چمنی بوده و در تولید علوفه خشک اهمیت زیادی دارد. (Bermuda grass)

cylothorax

مایع لنفاوی قفسه صدی

cystic glandular hyperplasia

هیپرپلازی غده ای کیستی

chyme

کیموس معدی

chymotrypsin

نوعی آنزیم گوارشی که از لوزالمعده ترشح می شود و بر هضم پروتئینها اثر می گذارد

cicatrix

اثر زخم

cider

آب سیب

cilia

مژه ها

Collieries

مژه دار

ciliary

مژگانی

ciliata

مژه داران

ciliata

مژگدار

ciliated

مژه دار

ciliated columner epithelium

بافت پوششی با سلولهای استوانه ای مژه دار

ciliates

مژه داران

ciliatus

مژه دار

ciliiform

مژه مانند

ciliolum

مو، مژه

cilium

مژک

cingle

کمربند

circle system

سیستم دورانی

circling

چرخش

circling disease

بیماری چرخش

circularly integrated farms

مزارع مجتمع چرخه ای

circular transverse section

برش عرضی حلقوی

circulation

چرخش

circulation-blood



circulatory arrest	گردش خون توقف گردش خون	cisterna magna	غدد دهلیز پستانی دهلیز بزرگ
circulatory disturbance	اختلال گردش خونی	citric acid	اسید سیتریک
circulus major	دایره بزرگ	citrin	ویتامین P
circulus minor	دایره کوچک	citrulline	نوعی اسید آمینه غیر ضروری که در چرخه اوره تشکیل می شود
circumanal glands	غدد دور مقعدی	citrus molasses	شیره مرکبات
circumflex	قوس	citrus	خانواده مرکبات
circumrenal	نزدیک یک کلیه	citrus plant	گیاهان جنس مرکبات
circumscribed	مخدود شده	cirtus pulp	تفاله مرکبات
circumscriptus	احاطه شده با لبه	clamp	مهار کردن اسب
circumvallate papilla	پرز جامی شکل	clarification	پالایش
circumvallate papilla of tongue	پرزهای جامی شکل زبان	clarified butter	کره صاف شده
circus movement	حرکت چرخشی	clarified milk	شیر صاف شده
cirrhosis	تشمع	clarity	شفافیت
cirrhosis of liver	تشمع کبد	clart	کثیف
cistern	سیسترن، دهلیز	clasper	گیره
cisterna	حفره	class	دسته
cisternal gland			



classification

رده بندی

classified

رده بندی شده

classify

طبقه بندی کردن

claudication-intermittent

زخم ماهیچه پای گوساله

clavicle

ترقوه

clavicular

ترقوه ای

clavoid

گریزی

clavulate

گریزی

clavus

میخچه

claw

پنجه، کلاهک، خرچنگی دستگاه شیر دوشی

clawed

چنگال دار

clay

گل رس

clean up animal

حیوانی که آبستن نمی شود

cleaned

تمیز کرده

cleaned-in-place

شستشوی تجهیزات شیر با سیرکوله کردن
محلول های شستشو در داخل آنها بدون جدا
کردن بخش های مختلف از یکدیگر.

cleaning compound

مواد تمیز کننده

cleansing

جفت

clearing

تمیز سازی

cleavable

شکاف خوردنی

cleavage

تقسیم

cleavage cavity

فرورفتگی شکاف

cleft

شکاف

cleidobasilaris muscle

عضله قاعده ای ترقوه ای

cleidomastoideus muscle

عضله پستانی-ترقوه ای

climatal

آب و هوایی

climate

آب و هوا

climatic

اقلیمی

climatological data

داده ها یا اطلاعات اقلیم شناختی

climatologist

اقلیم شناس

climax

قله

climbing fiber

رشته بالارونده

cling

چسبیدن

clinical

بالینی، درمانگاهی



clinical examination

معاینه درمانگاهی

clip

کوتاه کردن موی بدن اسب، چیدن علوفه

clip wool

پشم خام

cloaca

محل یا محفظه ای که مجاری ادراری، تناسلی و گوارشی پرندگان، خزندگان و دوزیستان به آن ختم می شود

clod

کلوخ

clofentazine

نوعی کنه کش بادوام

clog

مسدود کردن یا شدن

clone

پرگنه

clonic spasm

گرفتگی عضلانی قولونی

cloning

تکثیر غیر جنسی سلول تخم

clonorchiasis

بیماری کلپک کبد شرقی

close breeding

خویش آمیزی

close grazing

چرای مفراط

close up

گاوهای نزدیک زایش، گاوهای آبستن سنگین، مرحله آخر دوره خشکی گاوهای خشک را می گویند. به عبارت دیگر به دوره نزدیک

زایمان گاوهای خشک می گویند که باید آنها را کم کم با جیره شیردهی عادت کنند.

clostridial infection

عفونت کلستریدیایی

clot

لخته

clothing wools

پشمهای پارچه ای

cloth moth

بید پشم خوار

clotted blood

خون منعقد شده

clotting

لخته شدن

cloud

ابر

cloven foot

سم شکافته

clove oil

روغن میخک

Clover (=Trifolium)

شبدر

clover-red

شبدر قرمز

clubbing

گریزی شدن

clump

خوشه

cluster

خوشه دستگاه شیردوشی

clutch

کلاچ، مرحله فعال تخمگذاری، دسته

CoA

کوآنزیم A



coagulable

لخته شدنی

coagulant

لخته کننده

coagulate

لخته، لخته کردن

coagulated

لخته شده

coagulating glands

غدد لخته ساز

coagulation

انعقاد

coal

زغال سنگ

coarse

زبر، درشت

coarse middling

زبره درشت آرد، پسمان‌های درشت‌تر آردسازی

coarse mixes

خوراک‌های مخلوط زبره، خوراک مخلوط درشت

coarse wheat feed

زبره درشت گندم

coarsely sifted

درشت غربال شده

coast

ساحل

coastal area

جلگه ساحلی

coat

آستر، موی بدن حیوان، پوشش بدنی حیوان

coated cell

یاخته پوشش دار

cob

1) چوب بلال، قسمت وسط بلال که دانه ذرت در آن رشد می‌کند، کوب (2) حبه (شکلی از علوفه خشک). (3) اسب نر کوتاه قد و قوی

cobalamine

ویتامین B₁₂

cobalt

کبالت

cobay

خوکچه هندی

cobs

چوب بلال

coca

کاکائو، کوکا

coccarboxylase

نوعی آنزیم تیامین دار کلیدی در واکنش‌های کربوکسیل زدایی که مولد انرژی در بدن هستند

cocarcinogen

کمک سرطانزا

cocci

گرد، باکتری‌هایی به شکل گرد

coccidiosis

نوعی بیماری گوارشی که توسط میکروبهایی به نام کوکسیدی از گروه پروتوزواها اجاد می‌شود، اسهال خونی

coccidiostats

مواد ضد کوکسیدیوز

coccus

نوعی باکتری کروی شکل

coccygeal

دنبالچه ای

coccygeal artery



coccygeus	شریان دمی	cocominant immunity	ایمنی همگام
coccyx	استخوان دنبالچه	coconut	نارگیل
cochineal insect	دنبالچه	cocoon	پبله کرم ابریشم
cochin oil	کفش دوزک	cod	1)بخشی از کیسه بیضه که پس از اخته شدن یک حیوان نر باقی می ماند (2) موادی که نشخوارکنندگان ضمن عمل تشخوار بالا می آورند و پس از جویدن مجدد، فرو می دهند
cochlear	حلزون گوش	cocurrent	جریان همسو
cock	خروس، پرنده نر	cod atlantic	ماهی روغن
cock bird	پرنده نر	code	رمز، نشانه
cock crow	صدای خروس	cod fish	ماهی روغن
cockerel	جوجه خروس، پرنده نر جوان	cod liver oil	روغن کبد ماهی
cockle	چین و چروک، برآمدگی زگیل مانند، موج	codominance	غالبیت ناقص
cockroach	سوسک حمام	codominant gene	ژن هم بارز
coak sparrow	گنجشک نر	codon	کد، رمز
cocksfoot	پنجه مرغی، گیاهی علفی با نام علمی <i>dactylis glomerata</i>	coefficient	ضریب
cockspur	سیخک پای خروس	coefficient of determination	ضریب تبیین
coak tailed	اسب دم کل	coefficient of inbreeding	ضریب همخوانی
cocoa	کاکائو	coefficient of nondetermination	



coefficient of variation	ضریب عدم تبیین	cojoined twin	جفتگیری، آمیزش جنسی
coeliac artery	ضریب تنوع (CV)	cola	دوقلوهای به هم پیوسته
coelom	سرخرگ احشایی	cola acuminata	کولا، یک میوه گرمسیری با نام علمی درخت قهوه سودانی
coelomic cavity	حفره عمومی	cola nuts	میوه درخت کولا
coenzyme	حفره عمومی	cold	سرما، سرد
coexistence	کمک آنزیم	cold barn	اصطبل سرد گوساله، نوعی گوساله‌دانی که دمای درون آن کمتر از دمای بیرون است.
cofactor (co-factor)	همزیستی	coldwater fishes	ماهیان سردابی
coffee	عامل کمکی، کوفاکتور	coleitis	التهاب مهبل
coffin bone	قهوه	coleocele	فتق مهبل
coffin joint	استخوان بند سوم انگشت	coleoptera	سخت بالپوشان
cohesion	مفصل بین بند دوم و سوم	coleoptile	غلاف برگ
cohesive	نیروی چسبندگی	coles femininus	چوچوله
cohort	چسبنده	colibacillosis	کولی باسیلوز، نوعی بیماری عفونی در طیور
coil	همگروه	colibacteria	باکتریهای کولی
coincidence	شکنج، ماریج	colic (acute abdominal pain)	1) قولونی (2) شکم درد، دل‌درد
coital exanthema	انطباق	colic lymph nodes	گره های لنفاوی قولون
coitus	تاول آمیزشی	caliform	



califormes	کولی شکل	collicular plate	بافت کلانشیم
california mastitis test	کولی شکل ها	colliculi	صفحه برآمده
colitis	آزمون ورم پستان کالیفرنیا (CMT)	colliculus seminalis	برآمدگیها
coli toxin	ورم قولون	colliflower	ستیغ پیشابراهی
collagen	سم اشیشیا کولی	collinearity	گل کلم
collagenase	فراوان ترین پروتئین موجود در بدن حیوانات	colloid	هم راستایی
collapse	آنزیم تجزیه کننده کلاژن	colloidal	موادی با ذراتی بسیار ریز و سطح بسیار زیاد
collar	از پا افتادن	collum	دارای خاصیت کلوئیدی
collateral	طوقه	collon	1) نوعی واحد چراگاهی که تغذیه یک اسب یا گاو بالغ یا معدل آن گوسفند را برای مدت یکسال تامین می کند 2) یک ورقه گوشت خوک 3) یک لایه چربی
collectable manure	جانبی	colony forming unit	گردن، طوقه
collecting	پهن قابل جمع آوری	colonial growth	1) بخشی از روده بزرگ مهره داران 2) قسمت دوم روده حشرات 3) باغبان، برزگر
collection	جمع آوری	colonic dilataton	کشت کلنی ای
collection and sorting	مجموعه	colonization antigen	انبساط قولونی
collection of data	جمع آوری و درجه بندی کردن	colony forming unit	پادگن توده ساز
collective farm	جمع آوری داده ها	collenchyma tissue	واحد کلنی ساز
collector drain	مزرعه اشتراکی		
	زهکش اصلی		



colorable

رنگ پذیر

color coding

علامت گذاری با رنگها

colorful

پر رنگ

colorimeter

رنگ سنج

colorimetric

رنگ سنجی

colostomy

تثبیت قولون به حفره بطنی

colostral milk

آغوز

colostrum

آغوز

colt

اسب جوان

columb

واحد بار برقی (الکتریکی)

columbidae

خانواده کبوتران

columbiformes

راسته کبوترسانان

columella

ستون کوچک

column

ستون

columna

ستون

columnae carnea

ستون گوشتی

columnar

استوانه ای

columnar cell

سلول استوانه ای

column chromatography

رنگ نگاری ستونی

column diagram

نمودار ستونی

colaza

کلم روغنی

coma

اغما

comatose

در حالت اغما

comb

(1 تاج 2) شانه

combat

جنگ کردن، درگیر شدن اسبها با یکدیگر

combination

ترکیب

combine

ماشینی که کار برداشت و خرمن کوبی را

انجام می دهد

combing

شانه کردن

combing wool

پشمهای شانه شدنی

combining ability

قابلیت ترکیب پذیری

combining device

دستگاه جمع کننده

combustibility

احتراق پذیری

combustion

احتراق

comfort zone



commensal	دامنه تعادل حرارتی	compacted	فشرده‌گی، انباشتگی (شیردان)
commensalism	هم سفره	compact bone	استخوان متراکم
commercial	هم سفرگی	compaction	انباشتگی
comminute	تجارتی	compactness	بهم فشرده‌گی
cominuted cheese	خرد شده	compactors	غلtek
commission on biochemical nomenclature	پنیر با بسته بندی سرد	companion cells	یاخته های همراه
commissural connection	کمیته نامگذاری بیوشیمی	companion crops	محصولات همراه
commissure	ارتباط پیوندی	comparative advantage	برتری نسبی
commixtion	سطح اتصال	comparison of variances	مقایسه واریانسها
comon	اختلاط	compatible cell	یاخته های قابل تطبیق
commonable	(1 عمومی 2) متداول (3) عامیانه	compensated	جبران شده
commonage	قابل اشتراک	compensatory growth	رشد جبرانی
common ansester	حق مرتع	competence	توانایی، شایستگی، عملکرد
communication	جد مشترک	competing products	محصولات رقیب
communis	ارتباط	competing species	گونه های رقیب
compact	مشترک، معمولی	competition	رقابت
	فشرده	competition horse	اسب مسابقه‌ای، اسب کورس



competitive	رقابتی	composition-foods or feeds	ترکیب شیمیایی یا اجزای تشکیل دهنده
competitiveness	رقابتی	composition of feeds	ترکیب شیمیایی خوراکها
complement	مکمل	compost	فضولا حیوانی
complementary	تکمیلی	compound	مرکب
complement fixation	تثبیت مکمل	compound eyes	چشمهای مرکب
complete cycle	دوره کامل	compound feed	خوراکهای مرکب
completely dominant	کاملاً غالب	compound microscope	میکروسکوپ مرکب
completeness	کمال	comprehensive plan	طرح جامع
complex	بغرنج، پیچیده	compressed	فشرده
complexing agent	عامل پیچیده کننده	compressed bale	بسته فشرده
complex medium	محیط کشت مرکب	compressed beef	گاو گوشتی متراکم
complications	مشکلات	compressible fluid	مایع تراکم پذیر
component	جزء	compressing ring	حلقه تراکم
compose	ترکیب کردن	compression	فشرده‌گی، تراکم
composite cross	آمیخته مرکب	concave	(1) مقعر 2) ضد کوبنده
composite joint	مفصل مرکب	concavity	تقعر، فضای توخالی
composition	ترکیب	conceive	



concentrate	باردارشدن، آبستن شدن	concrete floors	منجمد کردن
کنسانتره، خوراک هایی که حاوی مواد الیافی			کفهای بتنی
پایین و مواد مغذی بالا باشند، از لحاظ فنی		concrete silo	سیلوی بتنی
تمام خوراک هایی که مواد مغذی اولیه (concussion	ضربه، ضربه شدید
پروتئین، هیدرات های کربن و چربی) را		condemn	معدوم کردن
داشته باشند. به هنگام طبقه بندی هر ماده		condemnation	انهدام
خوراکی که کمتر از 18 درصد الیاف خام		condensate	بخار مایع شده
داشته باشد، جزء مواد متراکم یا کنسانتره		condensation	تغلیظ، انقباض
طبقه بندی می شود.		condensation level	ارتفاع تراکم
concentrate cube	مکعب های کنسانتره ای	condensation water	آب مقطر
concentrated feed	خوراک متراکم، خوراک کنسانتره	condensed	تغلیظ شده
concentrates	مواد متراکم	condensed tannins	تانن های متراکم
concentration	غلظت	condensing site	ناحیه تراکم
concentric	متماثل به مرکز	condiments	ادویه ها
concept	مفهوم	condition	1) در مورد پشم چربی دار، مقدار چربی و
conception	آبستنی	ناخالصی های پشم 2) حالت سلامتی گوسفند	3) شرط، حالت
conceptus	جنین	conditional approval	گواهی مشروط
concha-nasal	صدف بینی	conditioned	
conchofrontal sinus	جیب پیشانی		
conchoidal	صدفی		
concrete			



condom	آماده شده	conformation	یکپارچه
conduct	کاندوم	conformed	فرم، شکل
conduction	انتقال دادن	confounding	شبيه هم
conductor of heat	هدایت	confusion	مخدوش کننده
condyle	هادی گرما	congealing point	بهت
condyloid canal	قوزک	congenital	نقطه انجماد
cone	مجرای کوندیلی	congestion	مادر زادی
cone cell	مخروط، کیف	congestive catarrhea	تراکم
cone flower	یاخته مخروطی	congestive heart failure	نزله پر خونی
conferted	گل شیپوری	conglouabate	نارسایی احتقانی قلب
confertus	مجتمع شده	conglomerate	تویی، گلوله شدن
confervoid	نزدیک هم	conglomeration	گلوله شده، گرد شده
confidence interval	کرک دار	conglutinin complement	به هم جوش خوردگی
configuration	دامنه اطمینان	adsorption	جذب سطحی مکمل کانگلویتینین
confined	آرایش فضایی	congress	مقاربت (آمیزش) جنسی
confinement	نگهداری شده در فضای بسته	congress-sexual	جفتگیری
confluent	محبوس	conical	مخروطی



conicalness

حالت یا شکل مخروطی

conifer resine

صمغ کاج

conjugate

ممزوج شده

conjugated

ترکیبی

conjugation

جفتگیری، آمیزش

conjugative

الحاق پذیر

conjunctiva

ملتحمه چشم

conjunctival fornix

قوس ملتحمه ای

conjunctivitis

التهاب ملتحمه چشم

connate

پیوسته

connective

پیوندی

consanguinity

همخونی

conservation of energy

بقای انرژی

conservative

محتاط

conserve

محافظت کردن

consistency

قوام، یکنواختی

consolidated planning

برنامه ریزی تلفیقی

consolidation

تراکم

conspicuous

برجسته

constant

ثابت

constipation

یبوست مزاج

constituent

اجزا

constitution

نیرو، بنیه

constitutional

ذاتی، سرشتی

constriction

تنگی، انقباض

constrictor

جمع کننده

constructor

سازنده

consult

مشاوره

consultant

مشاور

consultary

مشورتی

consultation

مشاوره

consumer

مصرف کننده

consumption

استعمال

contact

تماس گرفتن



contagious

مسری

contagious disease

بیماری‌های مسری یا واگیردار

container

ظرف، جعبه

container-veneer

روکش بسته بندی

contaminable

آلوده کننده

contaminate

آلوده کردن

contamination

آلودگی

contaminous

مسری

content

گنجایش

contentment

حالت عاری از تنش یک حیوان سالم

conteract

اثر متقابل

conteraction

انقباض

contercoup

ضربه مخالف

continent

قاره

continous conveyor

نقاله پیوسته

continuity

پیوستگی، تداوم

continuouus

پیوسته

contract

1) عقد قرارداد (2) کشش به سوی دیگر (3)

تعهد دوجانبه

contracted tendon

رباط منقبض شده، بیماری انقباض تندون که بیشتر در اسب‌های جوان روی می دهد.

contractile vacuole

حفره قابل انقباض

contraction

جمع شدگی، انقباضات

contractile

خم شدنی

contraflexure point

نقطه عطف

contrast

تضاد در رنگ

contributing factors

عوامل کمک کننده

control

1) نظارت کردن (2) مبارزه کردن (3) تحت

فرمان در آوردن

contusion

کوفتگی

convalescence

نفاخت

convalescent carrier

حامل در حال نفاخت

convection

انتقال حرارت

convention

قرارداد

conventional

قراردادی

convergence



convex	همگرایی	cooler	خنک کن
conveyer belt	محدب	cooling	دستگاه خنک کننده
conveying	تسمه نقاله	coombs	خنک کردن
conveyor	انتقال دادن	coop	ضایعات
conveyor-band	نقاله	cooperation	قفس مرغ کرچ
convoluted	نوار نقاله	cooperative organizations	تعاون
convulsant	مارپیچی	cooperatives	سازمانهای تعاونی
convulsion	تشنج آور	copious salivation	شرکتهای تعاونی
conyger	تشنج	copper	ترشح فراوان بزاق
cooked	خرگوش داری	copra meal	مس
cooked feed	پخته	copra oil	کنجاله نارگیل
cookeolus hoops	خوراک پخته شده	copremia	روغن نارگیل
cookie	ماهی گلگون تیره بال	coprobiont	مدفوع خونی
cooking	کلوچه	coprodeum	موجودات زنده ای که روی کودهای حیوانی زندگی می کنند
cooking fat	طبخ	coprolith	حفره مخرجی
cooks foot	چربی طباشی	coprophagan	مدفوع سنگی
coolant	پنجه مرغی (علف هرز)		سوسک مدفوع خوار



coprophagy

مدفوع خواری

coprophyte

گیاه کودرو

coprophytic

کود روبش

coprostrasis

یبوست شدید

copula

بخش رابط

copulation

جفتگیری، آمیزش جنسی

coracinus

سیاه براق

coracobrachialis

غرابی، بازویی

coracoid

غرابی

coracoid process

زائده غرابی

coral

مرجان

coraliform

شکل گل کلم

cor bilodulare

قلب دو حفره ای

cord

بند

cordata

طناب داران

cord like tissue

بافت طناب مانند

cord-dorsal

طناب پشتی

cord-spermatic

بند بیضه

cord-spinal

طناب نخاعی

cord-umbilical

بند ناف

core

مغز، هسته

corium

کوریم، لایه میانه پوست، جلد (چرم)

cork

چوب پنبه

corkscrew claw

سم پیچیده

corn

1)میخچه (2) ذرت

corn bran

سبوس ذرت، لایه خارجی دانه ذرت که حاوی 12-16% پروتئین خام و 10-12% الیاف خام است.

corn gluten meal

کنجاله گلوتن ذرت، باقیمانده ذرت پس از خارج کردن قسمت اعظم نشاسته که شامل جنین و سبوس و در حدود 40 تا 60 درصد پروتئین خام دارد.

cornea

قرنیه

corneal edema

خیز قرنیه

corneum

شاخی، کراتینی

cornflake

ذرت پولکی



corn-flour

ذرت آردی

corn fodder

علوفه ذرت

cornicle

سیخک پای مرغ

corniculate

شاخک دار

corniferous wood waste

ضایعات نوک تیز چوب

cornification

شاخی شدگی

cornified cell

یاخته شاخی شده

cornify

شاخی شدن

corn cob

چوب بلال

corn-pod

ذرت نیام دار

corn-pop

پاپ کورن

cornstalk silage

سیلوی ساقه و برگ ذرت

corn starch

نشاسته ذرت

corn stover

کاه ذرت

corn-sweet

ذرت شیرین

cornu

شاخ

cornual corium

غشای شاخی پوست

corona

تاج

corona-dental

تاج دندان

coronary

(1) تاجی (2) استخوان کوچک بخلوق

coronet

تاج

coronoid process

زائده منقاری

corpora albicans

اجسام سفید

corporate agriculture

کشاورزی تعاونی

corporation

شرکت سهامی، تعاونی

corpus

(1) جسم (2) سرمایه اولیه

corpus luteum

جسم زرد (CL)

corpuscle

دانه، جسم کوچک

corpuscula renis

جسمک کلیوی

correction

تصحیح

correlation

همبستگی

correlation coefficient

ضریب همبستگی

correlative hypertrophy

هیپوترفی جبران کننده

corrosion

فرسایش شیمیایی



corrosive

فرساینده

نوعی هورمون استروئیدی ضروری برای تنظیم

اعمال حیاتی بدن

corrupt

فاسد

cor triloculare

قلب سه حفره ای

cortex

پوست اولیه

coryne bacterium

کورینه باکتریوم

cortex-adrenal

قشر فوق کلیوی

coshion comb

تاج بالشی

cortical

سطحی

cosset

بره بی مادر

corticalis

قشری

cost

بها، قیمت، ارزش

corticifugal

قشر گریز

costa

دنده

corticipetal

متماایل به قشر

costae

دنده ها

corticosteroids

هریک از هورمونهای قشر خارجی غدد فوق

costal cartilage

غضروف دنده ای

کلیوی

costa verae

دنده حقیقی

corticosterone

نوعی هورمون استروئیدی که از قشر عدد فوق

costocervical trunk

تنه دنده ای گردنی

کلیوی ترشح می شود

costochondral joint

پیوندگاه دنده ای

cortico surrevale

بخش قشری غدد فوق کلیوی

costodiaphragmatic recess

گوی دنده ای حجاب حاجزی

corticotropic hormone

هورمون محرک قشر غده فوق کلیوی

corticotropin

هورمون آدرینوکورتیکوتروپین

cottage

کلبه

cortisol

نوعی هورمون استروئیدی قشر خارجی غدد

cotton

پنبه

فوق کلیوی

cottonseed

تخم پنبه

cortisone

cotty wool

پشم نمدی



cotyledon		گده کوپر
cotyledonary	تکمه جفت	آبله گاوی
cough	پریزی	پشم مویی زمخت
coumarine	سرفه	coxitis
نوعی ماده شیمیایی آلی، متبلور، با رنگ سفید، مزه زننده و بوی وانیل		التهاب مفصل لگنی
count	شمارش	coxofemoral articulation
count per minute	تعداد شمارش در دقیقه (CPM)	اتصال خاصه ای-رانی
counter	شمارشگر	crab
countercurrent	جریان مخالف	خرچنگ
counterirritant	داروی ضد تحریک	crack
counting chamber	محفظه شمارش	cracked
coupled	مزدوج	شکسته و خرد شده
course	مرحله	cracking
courtship	عشق بازی	شکستن و فشردن، صدای خش خش
covariance	کواریانس	crackling
covey	دسته بلدرچین	موادی که پس از خارج کردن چربی از بافت چربی یا پوست حیوانات باقی می ماند
cow	گاو	crammer
cowper's gland		پرورابند مرغ
		cramming
		cramp
		تغذیه زورکی
		craniad
		قولنج، انقباض شدید عضلات روده
		cranial
		به طرف سر
		cranial abdominal artery
		سرخرگ قدامی شکم
		cranialis
		قدامی



craniocerebral

جمجمه ای - مخی

craniocerebral

جمجمه ای - خاجی

cranoschisis

شقاق جمجمه

crank

لنگ

crank axle

محور لنگ

crash

تصادف

crateless retort

اتوکلاو بدون سبد

craw

چینه دان، معده حیوانات

cray fish

خرچنگ ماهی

crazy cattle disease

جنون گاوی

crazy chick disease

بیماری مرغ دیوانه

cream

خامه، سرشیر

creamed buttermilk

شیرترش پرچربی

creamer

خامه گیری

creamery

کارخانه لبنیات سازی

creaming

خامه ای شدن

creamy

خامه ای

creatinine

نوعی ماده از ته حاصل از متابولیسم پروتئین که از طریق ادرار دفع می شود

credit

اعتبار

creel

سبد ماهی گیری

creep

1) آخور گوساله های شیر خوار (2) نوعی بیماری حیوانات که در اثر کمبود فسفر ایجاد می شود.

creep area

مکان تغذیه دامهای جوان با غذای مکمل

creep grazing

خزیدن و خوردن

creeper

خزنده

creeper cow

فلج گاوی

creep feed

تغذیه دامهای جوان با شیر مادر و غذای خشک مکمل

creep feeding

تغذیه دستی

creeping

خزش، خزیدن

cremasteric fascia

غشای عضله کرماستر

cremaster muscle

عضله کرماستر

crepitating

صدای ترق ترق

crescent



crest	هلال	گلتکها و شکل دهنده ها، (جهت سرعت بخشیدن روند خشک نمودن علوفه استفاده میشوند.
crested lark	(1 ستیغ 2) کاکل	Crimping (=steam rolling) چروکاندن (یا غلطک زدن با بخار)، عمل آوری
crested tern	چکاوک کاکلی	با حرارت به دنبال غلطک زدن
crevice	پرستوی تاجدار	cripple ail بیماری شکنندگی استخوان
crevicular	شیار	crisis بحران
cribbing	شیاردار	crista ستیغ
cribriform plate	عارضه هواخوری	cristae mitochondriales ستیغهای میتوکندریایی
cribrosum	صفحه مشبک	crista renalis ستیغ کلیوی
cricoid	مشبک	criteria معیار
cricoid cartilage	حلقوی	critical بحرانی
cricopharyngeal	غضروف حلقوی	critical clothing pressure فشار بحرانی انعقاد
crimp	حلقه حلقی	critter پرنده، حیوان، گاو
crimped	جعد، موج پشم، غلطک زدن خوراک‌های دانهای	crochel قلاب
crimped oats	غلتک کنگره دار خورده	crooked toe deformity بد شکلی پنجه پیچیده
crimpers	یولاف غلتک خورده	crooking پیچیدگی، خمیدگی
		crop محصول گیاه یا حیوانی که به دلایل اقتصادی پرورش داده می شود



cropping		croupous	کفل اسب
crops	کشت گیاهان زراعی	crow	غشادار
cross	تهیگاه	crowd	کلاغ
cross product term	تلاقی	crowd	تاج
crossbred	عبارت حاصلضرب	crowd knot	گره تاجی
crossbreeding	آمیخته	cruciate ligament	شبدرک
cross bridge	آمیخته گری	crucible	رباط متقاطع
crossed extensor reflex	پل عرضی	cruciferae	بوته
cross-incompatible	بازتاب بازکننده متقاطع	crude	خانواده شب بو، خانواده چلیپاییان، خانواده کلم
cross-industrial	دگرگشن ناسازگار	crude fat	خام
crossing	آمیخته گیری صنعتی	cumpled	چربی خام
crossing over	آمیخته گری	crumbles	کاهش اندازه پلت به شکل دانه ای توسط غلتکهای کنگره دار
crossmatching	تبادل بخشها توسط کروموزومهای متجانس در خلال سیناپس تقسیم میوز	crumbling	خوراکهای پلت شده که توسط غلتکهای کنگره دار به شکل بلغور درآورده شده باشد
crossover	تطابق عرضی	crura of diaphragm	کرامبل کردن، خرد کردن پلت
croton	متقاطع	crus	پایکهای حجاب حاجز
croton oil	جنس کرچک هندی		
croup	روغن کرچک هندی		



crushed	چین	cryptorchidism-unilateral	نهان بیضه یک طرفه
crushed ear corn	غلتک خورده	cryptoxanthin	رنگدانه زرد کاروتینوئیدی که در ذرت زرد و غلات دیگر یافت می شود
crusher	بلال آسیاب شده	crypts of liberkuhn	خرات لیبرکون
خردکن (جهت سرعت بخشیدن روند خشک نمودن علوفه استفاده میشوند)، آبمیوه گیری		crystal	بلور، شفاف
crushing	خرد کردن	crystalization	تبلور
crust	قشر	crystalline cone	عدسیه
crustacean	سخت پوستان	crystallizable fragment	بخش قابل تبلور
cryogen	سرمازا	crystallization	تبلور
cryogenic freezing	انجماد با مواد سرمازا	cubic bales	بسته های مکعبی
cryophilous	سرما دوست	cubic equation	معادله درجه سه
cryotherapy	سرما درمانی	cubing	مکعب سازی
crypt	حفره	cubital lymph node	گره منفی مکعبی
cryptic	حفره ای	cuboidal	مکعبی
cryptlike	حفره ای شکل	cuckoo	فاخته، مرغ کوکو
cryptorchid	نهان بیضه	cud	خوراک بالا آورده
cryptorchidism	نهان خایگی	cudding	نشخوار کردن
cryptorchidism-bilateral	نهان بیضه دو طرفه	cull	



culling	حذفی، نامرغوب	curdle	لخته کردن
cultivale	حذف کردن	curdled milk	شیر لخته شده
cultivar	قابل کشت	curdling	بستن، دلمه شدن
cultivate	رقم زراعی	curdy	دلمه شدن
cultivated variety	کشت کردن	cure	1) مداوا کردن (2) معالجه کردن
cultivation	رقم زراعی	cured	عمل آورده
cultivator	کشت و کار	curettement	کورتاژ
culture	ماشین شخم زنی و علف کنی	curing	خشک کردن
culture	محیط کشت	curing brine	آب نمک
cultured	1) کشت دادن (2) برزگری	curl	تاب برداشتن
cumulative effect	پرورده، کشت شده	curled toe paralysis	فلج پنجه پیچیده
cumulous oophrus	تاثیر تجمعی	curly calf	گوساله قوزدار
	مواد دانه دانه ای چسبناک که پس از تخمگذاری روی سطح تخمک می چسبد	Curry comb	قشو
cuneiform	میخی شکل	curvatura dorsalis	انحنای بالایی
cuneus	میخی	curvature	تحدب، انحنا
curd	لخته، لخته شیر، پنیر تازه	curved lamella	غشای غوسی یا خمیده
cutfiness	حالت دلمه شدن یا بریدن	cushing	بالشی



cushing disease

بیماری کاشینگ، سرطان غده هیپوفیز

cushion comb

تاج بالشی شکل

cusps

(1 درجه 2) لبه دندان

customry host

میزبان معمولی

custmer formula feed

خوراک سفارشی برای مشتری

cut

بریدن، قطع کردن

cutaneous

پوستی

cuterpillar

لارو، کرمینه

cutgut

زه، کاتکوت، روده گربه و غیره که در بخیه زدن استفاده می شود.

cuticle

پوست، پوشش شاخی

cuticula dentis

پوسته دندانی

cuticular

وابسته به پوست

cutin

ماده ای است مومی فاقد یاخته که درون یا روی دیواره های یاخته های روپوستی و در موارد کمتر، روی یاخته های زیر پوستی گیاهان ترشح می شود.

cutinization

آغشته شدن جدار یاخته ها یا سلولهای

روپوستی گیاهان با کوتین و تشکیل پوستک

می کند.

cutis

لاپوست

cutter

برنده، آلت تراش

cutting

جداکردن، خارج کردن

cutting fat

چربی لاشه

cuttle fish

ماهی مرکب

cut weight

اتلاف وزن

cyanocobalamin

ویتامین B₁₂

cytosis

رنگ پریدگی مایل به آبی پوست یا غشاهای مخاطی که در نتیجه کاهش شدید غلظت هموگلوبین در خون ایجاد می شود

cybernetics

مطالعه و مقایسه دستگاه عصبی خودکار با دستگاههای الکتریکی و مکانیکی

cycle

چرخه، دوره

cyclic

چرخه ای

cylinder

استوانه، سیلندر

cylindric

استوانه ای

cylindrical muofibril



تار عضلانی استوانه ای
 cyst کیست
 cystein نوعی اسید آمینه گوگرد دار غیر ضروری که ممکن است تا اندازه کمی جای متیونین عمل کند
 cyst forming کیست ساز
 cystine نوعی اسید آمینه گوگرد دار ضروری
 $C_6H_{12}N_2O_4S_1$
 cystitis التهاب مثانه
 cystography پرتونگاری مثانه
 cystol انقباض قلب
 cystotome کیست بر
 cystotomy مثانه بری
 cytochrome دسته ای از پروتئین های پورفورین آهن دار که در متابولیسم یاخته اهمیت فراوان دارند
 cytogenetic توارث یاخته ای
 cytogenetics ژنتیک یاخته ای
 cytokinesis تغییراتی که در خلال تقسیم و لقاح در سیتو پلاسم یاخته رخ می دهد
 cytology سلول شناسی

cytolysis تجزیه یاخته ای
 cytolytic مربوط به تجزیه یاخته ای
 cytoplasm بخشی از ماده یاخته که بین هسته و غشای یاخته قرار دارد
 cytoplasmic میان مایه ای
 cytosine یکی از بازهای ازته اسید نوکلئیک
 cytotoxic drugs داروهای سمی برای یاخته ها
 cytotoxicity مسمومیت یاخه ای

D

D دوتریوم
 D activated animal sterol استرول حیوانی تبدیل شده به ویتامین D
 daft lamb بره دیوانه، بره آرام
 dahila suger لولز، قند گل کوبک
 daily consumption مصرف روزانه
 daily gain افزایش وزن روزانه
 dairy کارخانه لبنیات سازی
 dairy animals



dairy bred	دامهای شیری	daughter cell	نوار تیره
Dairy drink	نژاد شیری	days in milk	یاخته دختر
93 فاقد نوشیدنی لبنی نظیر شیر سویا و شیر فاقد لاکتوز.		(DIM) روزهای شیردهی در اولین تلقیح	
dairy farm	گاوداری	day length	طول روز
dairy federation	فدراسیون لبنیات (DF)	day old	یک روزه
dairy herd	گله گاوهای شیری	days pregnant	روزهای آبستنی
dairy house	اتاق شیر	DDM	ماده خشک قابل هضم Digestible Dry Matter
dairy hygiene	بهداشت شیر	DE	انرژی قابل هضم Digestible Energy
dairying	پرورش گاوهای شیری	deacon	گوساله شیرخواری که در سن یک هفتگی یا کمتر به فروش می رسد
dairy machinery	ماشین آلات فرآوری شیر	deadborn	مرده زاد
dairyman	گاودار	deadly nightshade	تاجریزی کشنده
dairy sire	گاو نر شیری	deaeration	هوازدایی
dam	(1) مادر (2) سد	dealer	فروشنده
damper	خفه کن	dealer-cattle	گاو فروش
damp wool	پشم مرطوب	deamination	آمین زدایی
dapple	لکه ای گرد روی پوشش بدن حیوانات که قسمت خارجی آن تیره تر از مرکز است	deamine	آمین زدایی کردن
dark band		death on arrival	مرده در مقصد



death rate

میزان تلفات

debeak

نوک چینی کردن

debeaker

نوک چین، دستگاه نوک چین

debeaking

نوک چینی

debility

ضعف، ناتوانی

debittered

تندی زدوده

deboning

استخوان زدایی

debridement

پاکسازی زخم

debride the wound

تمیز کردن زخم

debried tissue

بافت مرده

debris

چرک، آلودگی

debulking

حجم زدایی

decalcification

کلسیم زدایی

decant

ظرف به ظرف کردن

decanting

ظرف به ظرف کنی

decapitate

سربری

decarboxylation

کربوکسیل زدایی

decay

تجزیه، فساد

decerebrate rigidity

سخت شدگی سرزنی

decerebration

بی مخ سازی

decidua

افتنده

decidual reaction

واکنش ریزش

deciduous

خزان دار

decking

دپو، توده سازی

declining

روبه کاهش

decoction

جوشانده

decoding site

نقطه رمزیابی

decompensation

عدم جبران

decompose

فاسد شدن

decomposition

تجزیه، فساد

decontamination

آلودگی زدایی

decore

هسته زدایی

decorticate

پوست کنیدن

decortication

برداشتن قشر خارجی



decreaser

کاهشی

decremental conduction

هدایت کاهشی

decubital necrosis

بافت مردگی بستری

deep

عمیق

deep litter system

نوع قدیمی سیستم پرورش مرغ بر روی بستر

deer

گوزن

de esterification

غیر استری شدن

defaunatiun

حذف کامل پروتوزوا (از شکمبه)

defeathering room

اتاق پر کنی

defecation

اجابت مزاج، مدفوع کردن

defect

عیب

defective products

محصولات ناقص

defective wool

پشم معیوب

defence

دفاع

deferens

وابران، برنده

deferred grazing

تعویق در چرا

defibrinated

فیبرین زدوده

deficiencies

کمبودها

deficiency

کمبود

deficiency diseases

بیماری کمبود، بیماری ناشی از کمبود

deficiency symptoms

علائم کمبود

deficient

ناقص

deficit

کمبود

definitive host

میزبان اصلی

deflation

بادروبی

defluorinated

فلوئورزدوده

defoliate

برگ ریختن

defoliation

خزان

deform

تغییر شکل دادن

deformation

تغییر شکل

deformity

تغییر شکل

defrost

ذوب کردن یخ یا برف

degeneration

استحاله، تحلیل

degenerative

فرساینده



degerm

جنین زدایی کردن

degermed

جنین زدوده

degerminate

گیاهک زدایی کردن

degerminated corn meal

آرد ذرت جنین زدوده

degerminator

جنین زدا

deglute

بلعیدن

deglutinate

گلوتن زدایی

deglutition

بلع، عمل بلع

degranulation

بی دانه سازی

degras

چربی خام پشم

degrease

چربی زدایی

degree day

درجه حرارت روز

degree of freedom

df درجه آزادی

degumming

صمغ گیری

deheading

سر بری

dehiscence

گسیختگی

dehorn

بریدن شاخ

dehorning

شاخ بری، قطع شاخ

dehull

پوست کنی

dehulled

پوست کنده

dehulling

جدا کردن پوست دانه، بدون پوسته کردن، زدودن پوشش خارجی دانه

dehumidification

رطوبت گیری

dehumidity

خشک کردن

dehusk

پوست کندن

dehusked

پوست کنی شده

dehydrate

آبگیری کردن

dehydrated

خشک شده با حرارت

dehydrater

خشک کن

dehydration

دهیدراتاسیون، از دست رفتن آب بدن، کم آبی بدن

dehydroascorbic acid

اسید دی هیدروآسکوربیک $C_6H_6O_6$

dehydrocholesterol

ماده ای است که در بدن تولید می شود و در پوست یافت می گردد

dehydrofreezing

خشک کردن و انجماد

dehydrogenate



dehydrogenation	هیدروژن زدایی کردن	demineralization	پشم نیمه درخشان
dehydroretinol	هیدروژن زدایی	demulcent	کافی زدایی
dejecta	یکی از اشکال ویتامین A	denaturalize	داروی نرم کننده
dejecture	مدفوع	denaturation	غیر طبیعی کردن
delactation	مدفوع، تخلیه شدنی	denature	تقلیب، غیر طبیعی کردن
delamination	از شیر افتادن	dendrite	تغییر ماهیت دادن
delayed	تورق، لایه لایه شدن	dendritic	دندریت، انشعابات باریک و متعدد اطراف
deleterious	معوق، به تاخیر افتاده، عقب افتاده	denervation	یاخته های عصبی
deletion	زبان آور	denitrification	عصب کشی
delicate	حذف	dense	نیتريت زدایی پرچگالی
delicious	ظریف	density	انبوه
delignification	مطبوع	dental	چگالی
delivery	لیگنین زدایی	dentate	دندانی
deltoid tuberosity	زایمان	dentes canini	دندانه ای
demarcation line	برجستگی دلتا شکل	denticulate ligament	دندانهای نیش
demersal	خط حد فاصل	dentigerous	رباط مضرس
demiluster wool	عمق زی	dentin	دندانه دار
			عاج دندان



dentinogenesis

تشکیل عاج

dentition

دندانهای موجود در دهان

denucleated

فاقد هسته شده

denutrition

تغذیه نکردن

deodorant

خوشبوکننده

deodorization

بی بو کردن

deodorize

خوشبو کردن

deodorizing

بی بو کردن

deoxypyridoxine

دی اکسید پیریدوکسین

deoxyribonuclease

دی اکسید ریبو نوکلئاز

dependency

نیازمندی

dependency zone

مرتع عمومی

dependent variable

متغیر تابع

deplasmolyse

آبگیری یاخته

depletion

تهی سازی

depolarization

قطبش زدایی

deposit

(1 رسوب 2) رسوب دادن

depot

توده

depot fat

چربی بدن

depraved appetite

گند خواری، انحراف اشتها

depreciation

استهلاک

depressed feed intake

کاهش مصرف غذا

depression

(1 کسالت 2) فرو رفتگی

depresus

(1) افسرده 2) افسرده

depulp

تفاله گیری

derepression

بی قید شدن

deribbed

بی رگ شده

derivation

مشتق

derivatives

مشتقات

derived units

واحدهای مشتق

derma

پوست، جلد

dermal papilla

پرز پوستی

dermatitis

التهاب پوست

dermatome

صفحه زیر پوست



dermatophytosis

عفونت قارچی پوست

dermatosis

بیماری پوستی

dermatotropic

پوست دوست

dermis

زیر پوست

dermoid

پوستی

dermomyotomic plate

صفحه زیر پوستی عضلانی

desalination

نمک زدایی

desalinization

نمک زدایی

desaturase

آنزیم غیر اشباع کننده

descaling

فلس زدایی

descendant

نسل، زاده

descendants

زادگان

descending

نازل

descriptive

تشریحی

desensitization

حساسیت زدایی

desertion by ewe

جدایی میش از بره

desert locust

ملخ بیابانی

desiccant

خشک کن

desiccate

خشک کردن

desiccated

آبگیری شده

desiccated milk

شیر خشک

desiccator

خشکانه، دیسیکاتور

design

طرح، طراحی

desired ADG

اضافه وزن روزانه مورد نظر

desnooding

قطعه گوشت بالای بینی بوقلمون

desquamate

پوست انداختن

destroy

خراب کردن

destruction stage

مرحله تخریبی

detector

شناساگر

detergent

ماده شوینده

deterioration

فساد

determinant

تعیین کننده

detoxication

سم زدایی

detoxification

لجن خوار



deutectomy	جداسازی کیسه زرده	dextrose	گلوکز، قند ذرت، قند انگور $C_6H_{12}O_6$
deutonymph	پوره سن دوم کنه ها	deywoman	زن گاو چران
deutoplasm	ذخیره تخم	DHIA	انجمن اصلاح نژادی گاوهای شیری Dairy Herd Improvement Association
develop	توسعه دادن	DHIR	ثبت رکوردهای اصلاح نژادی گاوهای شیری Dairy Herd Improvement Registry
development	رشد	diabetes	مرض قند
developmental anatomy	تشریح تکاملی	diabetogenic effect	اثر دیابت زا
dew blown	نفخ شبنم	diad	دوتایی
dewclaw	انگشت فرعی، ناخن پیوست، پنجه پیوست	diagnose	شناختن
dewlap	غبغب	diagnosis	تشخیص
dew point	نقطه شبنم	diagnostic	تشخیصی
dewormed	انگل زدایی	diagnostician	تشخیص دهنده
deworming	از بین بردن انگل های داخلی	diagonal	ضربدری
dexter	راست	diakinesis	دیاکینز، نوعی تقسیم یاخته ای
dextrin	نوعی کربوهیدرات صمغی یا محصول واسطه ای که ضمن آبکافت نشاسته به قند تشکیل می شود.	diallel cross	دورگ گیری متقابل
dextrocardia	طرف راست قلب	dialysis	دیالیز
detrrotatory	ماده راست گردان	diammonium phosphate	دی آمونیم فسفات
		diamond skin lesion	



diapaus	جراحت الماسی پوست	diced	خرد شده به شکل قطعات مکعبی کوچک
diapedesis	توقف موقت	dicentric chromosome	کروموزوم دوسانترومی
diaphoretic	حرکت توام با طولیل شدن	dicing	به شکل مکعب درآوردن
diaphragm	داروی معرق	dicophane	د.د.ت، اولین حشره کش مصنوعی می باشد ولی به علت پایداری بیش از حد آن، سمی بودن جهت حیوانات، وارد شدن به شیر و باقیماندن در گوشت حیوانات سم پاشی شده تا مدت طولانی و مقاومت حشرات نسبت به آنها، مصرف آن در اکثر کشورها ممنوع است.
diaphragmatic hernia	فتق دیافراگماتیک	dicotyledon	دولپه ای
diaphragmatitis	التهاب حجاب حاجز یا میان پرده	dicotyledones	دولپه ایها
diaphysis	تنه استخوانهای دراز	dicoumarol	نوعی ترکیب شیمیایی که در علوفه خشک فاسد شده شبدر شیرین و شبدر ژاپنی یافت می شود
diarrhea	اسهال	dicumarol, see dicoumarol	دی کومارول
diarthrosis	مفصل متحرک	diecious	دوپایه
diary	دفتر یادداشت	diencephalon	مغز میانی
diastase	نوعی آنزیم که نشاسته را آبکافت کرده و آن را به مالتوز تبدیل می کند	diestrum	دی استروس - مدت بین دو فعلی
diastem	فاصله، شکاف	diet	رژیم غذایی، جیره غذایی
diastema	فاصله دندانی	dietary	تغذیه ای
diastol	مرحله انبساط قلب		
dicarbonate	بی کربنات		
dice	مکعبی		



dietetic	جیره ای	پروتئین قابل هضم، بخشی از پروتئین مصرفی است که حیوان قادر به هضم آن می‌باشد. این مقدار حاصل تفاضل پروتئین موجود در مدفوع و پروتئین مصرفی می‌باشد.
diethylstilbestrol	دی اتیل استیل بسترول - $C_{18}H_{20}O_2$ - نوعی هورمون مصنوعی	digestion
differentiation	تفرق	گوارش
diffracting grating	شبکه انکسار	digestive
diffusable	قابل انتشار	digestory
diffuse	منتشر، پراکنده	مربوط به هضم
diffusing capacity	ظرفیت انتشار	digeture
diffusion	انتشار، پخش	digestion
diffusivity	قابلیت نفوذ	انگشت، رقم
dig	حفر کردن	digit
digest	هضم شدن	digitalis
digesta flow	جریان مواد هضم شده	(1 انگشتی 2) نوعی سم که در گل انگشتانه وجود دارد
digested	هضم شده	digits
digester	هاضم	پنجه، ارقام
digestibility	قابلیت هضم	diglyceride
digestible	قابل هضم	دی گلیسرید، نوعی چربی که حاوی دو مولکول اسید چرب است
digestible protein	قابل هضم	dihybrid
		آمیخته مضاعف
		dilantin
		دی لانتین که بنام دی فنیل - هیدانتو (Diphenyl-Hydanto) هم شناخته می‌شود، به عنوان افزودنی خوراکی در جیره‌های طیور به کار رفته و سبب افزایش سم‌زدایی اکسیداتیو از آفت‌کش‌ها در کبد می‌شود.
		dilatation
		انبساط



dilated heart	قلب بزرگ شده	diploid	دوگان
dilation	اتساع، انبساط	dipolar rotation	چرخش دوقطبی
diluent	رقیق کننده	dipping	غوطه ورسازی
dilute	رقیق کردن	dipping bath	حمام کنه
diluter	رقیق کننده	dipsogen	تشنگی آور
dimorphic	دوشکلی	diptera	دوبالان، بدن این حشرات از سه قسمت سر، سینه و شکم تشکیل شده است مانند مگسها و پشه ها
dingy	پشم تیره	dipteres	دوبالان شکاری
dinitrophenols	دی نیتروفلها	dipyridyliums	دیپیریدیلیوم - گروهی از علفکشها که دارای خاصیت خشک کنندگی علفهای هرز بوده
diocoele	میان حفره	diri sheep	گوسفند دیری
dioecious	دوپایه	dirofilaria	کرم قلب سگ
dioestrus	دی استروس - فاصله زمانی بین دو دوره	dirty infected wound	زخم عفونی کثیف
dip	فحلی	disaccharide	دوقندی
dipeptide	فروردن	disappearing disease	بیماری ناپدید شدن زنبوران
diphasic	نامی که به ترکیبی متشکل از دو اسید آمینه داده می شود	disbudding	شاخ زدایی
diphtheroid	دو مرحله ای	disc	بشقاب، صفحه مدور
diphtheria	شبه دیفتری	discharge = secretion	
	دیفتری		



1) ترشح، تراوش، دفع (2 ترشح کردن)	آلودگی زدایی
discoblastula	disintegration
بلاستولای صفحه ای	تجزیه، از هم پاشیدگی
discoid	disintegration per minute
صفحه ای شکل	تجزیه در دقیقه (DPM)
discontinuous	disjunct
ناپیوسته	جدا کردن
discus	disk
صفحه ای، بشقابی	بشقاب
disease	dislocating
بیماری، مرض	سرکنی طیور
diseases	dislocation
بیماریها	جابجا شدن
disfigure	disorder
از شکل انداختن	اختلال، بی نظمی
disfunction cardia	disorganization
نارسایی قلب	به هم خوردگی
disinfect	disorientation
ضد عفونی کردن	فقدان جهت یابی
disinfectant	dispensary
ماده ضد عفونی کننده	درمانگاه
disinfectants	dispermic
مواد ضد عفونی کننده	لقاح دواسپرمی
disinfected	dispermous
ضد عفونی شده	دودانه
disinfection	displacement
ضد عفونی	جابجاشدگی
disinfective	disposable
ضد عفونی کننده	یک بار مصرف
disinfest	disposition
آلودگی زدایی کردن	وضع، حالت
disinfestant	dissect
آلودگی زدا	تشریح کردن
disinfestation disinfection	dissecting aneurysm



dissecting scalpel	آنوريسم همراه با پارگی	distilled by product feeds	تقطير
dissection	چاقوی جراحی	distilled spirits	فراورده‌های فرعی ناشی از تخمير
dissemination	کالبد شکافی	distilled water	مشروبات الکلی
dissipate	انتشار	distiller	آب مقطر
dissociate	باعث محو شدن	distillery	تقطير کننده
disociation	تفکيک، تجزيه کردن	distribution	تقطير گاه
dissolubility	تجزیه، تفکيک	ditch	توزیع، انتشار
dissolution	انحلال ناپذیری	ditcher	خندق، راه آب
dissolved bone	تجزیه، فساد	diuresis	نهرکن
distal	استخوان محلول	diuretic	پرشاشی، پرادراری
distalis	دور، انتهایی	divergence	ادرار آور
distant skin falp	انتهایی، دورتر از	diversification	واگرایی
distensible	لایه پوستی فاصله دار	diversion valve	تنوع
distension	قابل اتساع	diverticulum	دریجه انحراف
distill	اتساع، باد کردن	divided	کیسه
distillated water	تقطير کردن، تقطير شدن	dizygotic	منقسم، تقسیم شده به
distillation	آب مقطر	dizygotic twins	دوزیگوتی



DM	دوقلوهای دوزیگوتی	domestic animals	اهلی
	Dry Matter ماده خشک		حیوانات اهلی
DNA	اسید دی اکسید ریبو نوکلئیک	domesticate	اهلی کردن
	Deoxyribonucleic Acid	domestication	اهلی کردن
docile	رام، سر به راه	domestic stock	دام اهلی
dock	دم بری، قطع دمبه	dominant	غالب، چیره
dockage	فضولات بوجاری دانه ها	donati	نوعی بخیه تشتی عمودی
docus carota	هویج	donkey	الاغ، خر
doddie	بدون شاخ، گاو یا گاو میش بی شاخ	donor	دهنده
doddle	منگوله، برجستگی گوشتی نرمی که زیر گلوئ بز حیوانات دیگر آویزان است.	dormancy	نہفتگی
doddy	گاو بی شاخ	dormant	نہفته، غیرفعال
doe	بز، گوزن یا خرگوش ماده بالغ	dormouse	موش زمستان خواب
doeling	بز ماده	dorsal	پشتی
dog	سگ	dorsalis	پشتی
dogfish	اره ماهی	dorset horn sheep	گوسفند درست هورن
dogie	گوساله بی مادر	dorsolateral	پشتی، جانبی
doliocephalic	پوزه دار	dorsolumbar vein	سیاهرگ پشتی کم
domestic		dorsoplantar	



dorsoventral	پشتی، کف پایی	دی فسفسوپیریدین نوکلئوتیید <i>Diphosphopyridine Nucleotide</i>
dorsum	پشتی، شکمی	Draff ضایعات، تفاله
dosage	پشت، سطح پشتی	draft animal حیوان بارکش
dose	دوز، تعیین و تنظیم مقدار، مقدار دز دارو	dragon fly سنجاقک
dossage	خوراک، مقدار دوا	drain زهکشی کردن
double half hitch	مقدار مصرف، دز	drainage آبریزگاه
double sheet knot	گره‌ی دو نیمه قلاب	drainage canal مجرای زهکشی
doubling time	گره خمیده دو لایه	drained weight وزن چکیده
dough=pasty	زمان دوتا شدن	drake اردک نر، مرغابی نر
dough stage	خمیر	drakelet جوجه اردک نر (یک روزه یا چند روزه)
dove	مرحله خمیری	drakelel اردک نر جوان (قبل از بلوغ)
dove cot	کیوتر	drape گاو ماده نازا
down breeds	کیوترخان	drastic purgative مسهل قوی
downy	نژادهای داون	drawbar مالبند
dozie	کرکدار، نرم	drench داروی خوراکی مایع
DP	چاگاه نامرغوب	drencher مایع خوران
DPN	پروتئین قابل هضم Digestible Protein	drenching



خوراندن دارو، خیساندن، آب دادن، شربت
خوران

dressage

درساز، حرکات نمایشی اسب‌های تربیت شده

dressage arena

میدان درساز، میدان حرکات نمایشی اسب‌ها

dressing

آماده سازی لاشه، عملیات پرکنی و خالی
کردن احشاء لاشه

dried

خشک، خشک کرده، خشک شده

dried skim milk

شیر خشک پس چرخ

dried butter milk

آب کره خشک شده

drier

خشک کن

drift

رانش (در مورد ژن)

drinker

آبخوری

drinking trough

آبشخور

drip

شیرابه ماهیچه، آبگوشت

drip infusion

تجویز دارو به صورت قطره قطره

dripper

چکاننده

dripping

چکه کردن

drone

زنبور عسل نر

drooling

جاری شدن آب از دهان، در گاوهایی که در
شرایط استرس گرمایی هستند آب از دهان به
بیرون ترشح می‌کند.

droop

افتادگی، پژمرده

drooping

چرت زدن

drooping pit

چاه فضولات (معمولا در سیستم قفس و
اسلت)

droopings

فضولات طیور

drop

قطره، رهاکردن

droplet

قطره کوچک

dropping

زایش

droppings

فضله

dropsy

آب آوردگی

drosophila

مگس سرکه

drought

تشنگی، خشکسالی، خشکی

drove

دسته، رمه

drover

چویدار

drowsiness

خواب آلودگی

drug



dry	دارو	غلطک زدن خشک، شکستن یا خرد کردن
	خشک، خشک کردن، خشک شدن	دانه به منظور صاف کردن دانه
dry ice	یخ خشک	dual پیشوندی به معنی دو
dry rendring	رندریگ خشک، در این روش بقایای بافت‌های حیوانی (بیشتر ضایعات کشتارگاه) در مخازن دو جدارهای توسط بخار تا موقع تبخیر آب پخته می‌شود و چربی روی آن تخلیه می‌گردد، و مواد جامد عمل آوری شده باقی می‌ماند.	dual marker دو نشانگر ، دو مارکری، دو نشانگری
dryer	خشک کن	dual purpose دو کاره، دو منظوره
dry farming	دیمکاری	dubbing قطع تاج
dry fodder	علوفه خشک	duck اردک، مرغابی
drying	خشک کردن	duckling جوجه اردک
drying off	دوره‌ای است که گاوها را خشک می‌نمایند و از آنها شیردوشی به عمل نمی‌آید و در واقع دوره‌ای است که حیوان برای دوره بعدی شیردهی آماده می‌شود.	duct مجرا
dryland farming	زراعت دیم	ductless glands غدد فاقد مجرا
drylot	جایگاه خشک	ductuli efferents ریزمجرای وابران
drylot fed	پروراشده در جایگاه خشک	ductus مجرا، لوله
dryrolling		due date موعد زایمان
		dulaa کام نرم شتر
		dull صدای گنگ (از اندامی توپر همچون کبد و قلب سرچشمه می‌گیرد)، کسل، افسرده
		dullness کودنی، حماقت
		dump انبار موقت
		dun



dung (feces)	اسب کهر	دپاد - یک واحد متشکل از دو کروماتید خواهر که به عنوان یک تئراد سیناپسی کرده باشد
duodenal	مدفوع، فضولات	dye
duodenojejunal	اثنی عشری	رنگ
duodenum	دوازدهه ای	dys-
duplex	دوازدهه، اثنی عشر	پیش وندی که دلالت بر بدی یا مشکل بودن می کند
duplicate action	مضاعف، دوتایی	dysbiosis
duplication	عمل مشابه	اختلال زیستی
dura matter	مشابه سازی	dyschondroplasia
duration	سخت شامه	دیسکوندروپلازی
dust	مدت، طول مدت	dyscrasia
duster	گرد و غبار	اختلالات خونی
dusting	گردپاش	dysentery
dustproof box	گردپاشی	اسهال خونی، تورم یا التهاب غشای مخاطی روده بزرگ در اثر عمل باکتریها، پروتوآزها یا ویروسها.
dwarf	جعبه ضد گردوغبار	dysfunction
dwarfing	کوتوله	نارسایی
dwarfism	کوتاه قدی	dysfunctional
dyad	کوتولگی	بدکاری
		dysgenesis
		dysgonic
		dysorexia
		dysphagia
		dyspnea
		dysrhythmia



dystokia	سخت زایی	early feathering	زود پر درآوری
dystosia=difficult birth	سخت زایی	early lambs	بره‌های زود زاییده
dystrophied	استحاله شدن	early maturing	بلوغ زودرس
dystrophy	استحاله - هر اختلالی که از سوء تغذیه ناشی شود	early pregnancy factor (EPF)	سازه‌ی آغازی آبستنی، فاکتور آغاز آبستنی
dysuria	ادرار دردناک، سخت ادراری، ادرار همراه سوزش یا درد.	early weaning	زود از شیر گرفتن، از شیر گرفتن زودتر از زمان معمول مانند از شیرگیری بره‌ها در سن 8 تا 12 هفتگی، یا گوساله‌ها در سن کمتر از 65 روزگی.
E		earning	درآمد
eagle	عقاب	earnotching	علامتگذاری گوش
eaglet	جوجه عقاب	ears	سنبله ذرت
ear	1) گوش (2 سنبله 3) تشکیل سنبله 4) بلال	earth's crust	پوسته خارجی زمین
ear corn	ذرت همراه بلال	earthworm	کرم خاکی
ear covert	پوشش پر در گوش مرغ	easy keeper	زود رشد
ear lobe	لاله گوش (طیور)	eat	خوردن
ear notching	علامت‌گذاری گوش	eatage	1) نوعی رشد قابل مصرف علوفه برای دامها 2) حق استفاده از چراگاه برای چرانیدن احشام
ear tag	شماره شناسایی گوش	eating	غذای قابل مصرف
early bloom	اوایل گل دهی		
early embryonic mortality	تلفات اولیه رویان		



ecbolic oxytocic	محرك عضلات رحم	اكتودرم - خارجى ترين لايه از سه لايه ائليه جنينى كه از آن پوست و بافتهای پوستى رشد مى كنند
echymosis	خون مردگى	ectoparasite
eccoprotic	مسهل ملايم	انگل خارجى
eccrine (exocrine)	برون ريز، اكزين، غدد يا بافتهایى كه بدون متلاشى شدن ياخته هاى آنها مواد را ترشح مى كند	ectopia
eclampsia	غش زايمانى	ectopia
eclipse complex	مجتمع كسوفى	ectopic
ecological niche	محدوده اكولوژيك	ectopic expression
ecologist	بوم شناس	تظاهر غير ژنگاهى، تظاهر ژن موقعى كه در جايگاه ژنى خود قرار نگرفته باشد.
ecology	بوم شناسى	ectopic hormone production
economic potential	توان اقتصادى	توليد نابجای هورمون
economy	اقتصاد	ectopic pregnancy
ecosystem	اكوسيستم	آبستنى نابجا
ecraseur	خردكننده	ectoplacenta
ectasia	اتساع، انبساط	لايه تروفوبلاست پورشدى كه جفت را در جوندگان تشكيل مى دهد
ectoblast	(1)اكتودرم (2) غشای خارجى	ectoplacental cavity
ectoderm		حفره اکتوپلاسنتابى
		eczema
		اگزما
		edema
		خيز
		edematous
		خيزدار
		edentulous
		بى دندان
		edging
		حاشيه كارى
		edible
		خوراكى، قابل خوردن



EDTA	ای دی تی آ، اسید اتیلن دی آمین تترا استیک، یک نوع ماده ضد انعقاد	ejaculation	انزال
effective NDF (eNDF)	NDF موثر، که شکل فیزیکی و یا طول ذرات غذایی را مورد ارزیابی قرار می دهد.	ejective	دفعی
effector	اثر کننده	elastase	الاستاز، آنزیمی که الاستین را هضم می کند
efferens	آوران	elastic	کشش پذیر
efferent	وابران، دور کننده از مرکز	elasticity	کشسانی
efficacy	بازده تاثیر	elastin	الاستین، نوعی پروتئین بافت همبند که در رباطها، بافت شش و جدار رگهای خونی یافت می شود.
efficiency	بازده، کارایی	elastrator	گشاد کننده
effusion	ترشح، تراوش	elastrator band (ring)	حلقه لاستیکی ویژه اخته سازی
effusive type	نوع ترشح	elbow	آرنج
egg	(1 تخمک 2) تخم ، تخم مرغ	elbow joint	مفصل آرنج
egg grader	دستگاه درجه بندی تخم مرغ	elderly	سالمند
eggler= dreal of egg	خرده فروش تخم مرغ	electric dehorning	ساخت سوزی برقی
eggnog	مخروط زرده تخم مرغ و شیر	electrocauter	خونبند برقی
eggy	تخم مرغی	electrocoagulator	خونبند برقی، منعقد کننده برقی
egg yolk	زرده تخم مرغ	electrocuter	چاقوی برقی
egyptian clover	شبدر مصری	electrocution	



electrode	شوک برقی	elkhound	الکهند، یکی از نژادهای سگ
electroejaculation	الکترو د	ellan	گوزن وحشی
electroejaculator	انزال برقی	elliptic	بیضوی
electrolytes	اسپرم گیر برقی	elliptical	بیضوی، تخم مرغی
electromagnetic	الکترولیتها	elongation	تطویل، درازشدن
electromotive force	الکترومغناطیس	eluant	مایع شستشو، مایع جداکننده
electromuscular	نیروی محرکه برقی	eluante	محلول شستشو
electron	برقی - عضلانی	eluate factor	پیروکسیدین، ویتامین ب6
element	الکترون	elute	شستن، تمیز کردن
elephant	عنصر	elution	شستشو
elevation	فیل	emaciated	لاغر، نحیف
elevator	بلندی	emaciation	لاغری مفرط
eliminate	بالابر	emasculation	اخته سازی
elimination	حذف کردن	emasculator	گاز انبر اخته سازی (در روش باز)
elk	دفع، حذف	embden groats	بلغور یولاف پوست کنده
elk horned	(1) گوزن شمالی (2) غاز یا قو وحشی (3) چرم گوساله	enbedding	تثبیت نمونه
	شاخ گوزنی	embolectomy	خارج سازی مانع عروق



embolism			خروج
embolus	بسته شدگی عروقی	emissivity	قابلیت انتشار
embryo	مانع عروقی	emollient	مسهل
embryo	رویان، جنین قبل از تمایز	emotion	هیجان، شور
embryo	جنین، رویان	emotional	هیجانی
embryoblast	گیاهک، بذر لقاح یافته	emphysema	خیز ریوی
embryogenesis	جوانه جنینی	empirical	تجربی
embryogeny	جنین زایی	empty	خالی، غیرآبستن
embryology	تشکیل جنین	empyema	عفونت چرکی فضای جنینی
embryonic	جنین شناسی	emulsification	امولسیون سازی
embryonization	جنینی	emulsifier	امولسیون کننده، ترکیبی که موجب بخش شدن ذرات بسیار کوچک یک مایع در مایع دیگری می شود.
embryotroph	رجعت جنینی	emulsify	به حال امولسیون یا معلق در آوردن
emergency	غذای جنین	emulsifying	مخروط کردن
emesia	اضطراری، اورژانس	emulsion	امولسیون
emia	استفراغ، تهوع	enamel	مینا، لعاب
eminence	پسوندی است که دلالت بر وضعیتی از خون می کند	enamelum	مینای دندان
emission	برجستگی	enation	



encapsulated	ایجاد برجستگیهای چینه دانی	endocardium	تورم درون شامه
encasement theory	نظریه محصورشدگی	endochondral	تورم درون شامه
encephalitis	تورم مغز	endocrine	غضروف درونی
encephalomalacia	نرمی مخ	endocrinology	درون ریز
encephalomyelitis	التهاب مغز و نخاع	endoderm	درون ریز شناسی
encephalomyelocele	فتق مغز و نخاع	endoenzyme	لایه داخلی
encephalon	مخ	endogamy	آنزیم درون یاخته ای
enclosed shed	آغل بسته	endogene	ازدواج درون گروهی
encyst (encyct)	کیست تشکیل دادن، تشکیل پوسته‌ای محافظ توسط انگل یا باکتری در شرایط محیطی نامساعد.	endogenous	درون زاد
end diastolic	پایان دیاستول قلبی	endolymph	درون زاد
endemic	منطقه ای، بیماری مربوط به یک ناحیه	endolymphatic duct	لنف داخلی
endemiology	بومی شناسی	endometrial cups	مجرای لنف داخلی
endergonic	انرژی خواه	endometrium	فرو رفتگیهای لایه داخلی رحم
endo	پیشوندی به معنای داخل	endometrium (1) لایه داخلی رحم (2) بافت همبند بینابنی عصبی	
endocardial	درون شامه ای	endoparasites	انگل‌های داخلی
endocarditis		endopeptidase	پپتیداز داخلی
		endophthalmitis	التهاب کره چشم



endoplasmic reticulum	شبکه آندوپلاسمی	engorgement	1) پرخوری، 2) تراکم خون
endoskeleton	اسکلت درونی	enrichment	غنی سازی، تقویت
endosperm	اندو اسپرم، آردینه، درون دانه	ensilage	سیلو شده، سیلو کردن علوفه
endospore	درون هاگ	ensile	سیلو کردن
endosteum	بافت پوششی مجرای مغز استخوان	ensiled	سیلوشده
endorheliobial	درون پوشی	ensiling	سیلو کردن
endothelium	لایه درون پوش	enterate	دارای دستگاه گوارش
endothermic	گرماگیر	enterectomy	قطع بخشی از روده باریک
endotoxin	زهرابه داخلی	enteric	روده ای
endotracheal	داخل نایی	enteritidis	اسهال غیرخونی
endotrophic	تغذیه داخلی یا درونی	enteritis	ورم روده، التهاب روده
endurance horse	اسب‌های استقامت	entero	پیشوندی به معنی روده ای
endurance riding	مسابقات استقامت	enterohepatitis	التهاب روده ای
end piece	قطعه انتهایی	enterokinase	آنزیم کیناز، آنزیمی که از دیواره دوازدهه ترشح شده
ENE	انرژی خالص تخمینی <small>Estimated Net Energy</small>	enterolith	سنگ روده ای
enema	تنقیه، تنقیه کردن	enteropathy	مرض روده
energy	قدرت، انرژی	enterorrhagia	



enterotomy	خونریزی روده ای	enzootic	منطقه ای
enterotoxemia	روده بری	enzymatic	آنزیمی
118، غش علفی، کزاز علفی، آنتروتوکسمی، مسمومیت خون با سموم روده‌ای، قلوه نرمی		enzyme	آنزیم
enterotoxin	سم روده ای	epaxial	فوق محوری
entire plant	گیاه کامل	epiblast	لایه رویانی بیرونی
entoderm	لایه داخلی	epidemic	همه گیر، مسری
entomophage	حشره خواران	epibody	روخزی
entozoa	انگل داخلی	epicardium	برون شامه قلب
entrails	امعاء و احشا	epicarp	برون بر، پوست میوه
entropion	پلک برگشتی	epidemic	همه گیر
entropy	(1) پیری (2) آنتروپی	epidemiology	همه گیری شناسی
entrotaxemia	آنتروتوکسمی	epidemy	شایع
enuchism	حالت خواجهگی	epiderm	روپوست، بشره (پوست به معنای واقعی)
enucleation	خارج کردن کره چشم	epidermal	روپوستی
envenomization	واردسازی زهر به داخل بدن	epidermals	روپوست، جلد
environment	محیط	epididymis	اپیدیدیم، جنب بیضه
environmental	محیطی	epididymitis	التهاب اپیدیدیم



epidural	فوق سخت شامه ای	اپی زوم
epigastric	فوق معدی	اپیستازی، اثر متقابل بین ژنهای غیر آلی به طوری که یک ژن اثر زن لوکوس دیگر را بپوشاند.
epigenesis	پیدایش تدریجی	epistaxis
epigenetic	تحولات پیدایشی، اپی ژنتیک	خون دماغ
epigenotype	اپی ژنوتیپ	episternum
epiglottis	اپیگلوت، یک تکه بافت که در هنگام بلع غذا روی نای را می پوشاند	epithelial
epikerase	ناحیه لاپوست شاخ	پوششی
epilepsy	صرع، حمله	epithelialization
epileptic	غشی	تشکیل بافت پوششی
epimere	قطعه بالایی	epitheliochorial
epinephrine	آدرنالین $C_9H_{13}NO_3$	بشره ای - چادری
epineurium	غلاف همبند عصبی	epithelium
epiphyse	سراسرخوان دراز	بافت پوششی، اپیتلیال، سلولهای پوششی سطحی
epiphysitis	تورم اپی فیز	epizootic
episclera	لایه خارجی صلبیه	همه گیر در حیوان، بیماری هایی که در یک محدوده وسیع و به سرعت انتشار می یابد.
episiotomy	فرج بری	eponychium
episome		پوسته روی ناخن
		epoophoron
		جسم روی تخمدانی
		epsom salt
		نمک اپسوم سولفات منیزیم
		equal
		برابر
		equestrian
		سوارکار، جابک سوار
		equestrian federation
		فدراسیون سوارکاری



equidae	اسب سانان	erection	افراشته
equilateral	دارای جوانب مساوی	erepsin	نعوظ، شقی
equilibrium	تعادل	ergocalciferol	ارپسین، نوعی آنزیم هاضم پروتئین
equine	اسبی، مربوط به اسب	ergosterol	ماده ای است که از ارگوسترول تشکیل می شود
equine paralytic myoglobinuria	میوگلوبینوری فلجی در اسب که در اسب‌های بارکش و مسابقه‌ای دیده می‌شود. این ناهنجاری بیماری صبح دوشنبه (Monday Morning Sickness) یا آزوتوریا (Azoturia) نیز نامیده می‌شود. این مشکل هنگامی که جیره غنی از دانه‌های حاوی نشاسته باشد و دانه‌ها بخش اصلی خوراک را تشکیل دهند، به وقوع می‌پیوندد. علایم این بیماری شامل درد عضلانی و خشکی عضلات بعد از تمرین سبک و نیز هنگام فشار حمل بار است. ادرار آنها به علت وجود میوگلوبین آزاد شده از عضلات آسیب دیده تیره شده و شاید کلیه‌ها آسیب ببینند.	ergosterol	ارگوسترول، $C_{28}H_{43}OH$
equisetum	گیاه دم اسب	ergot	ارگوت، 1) نوعی بیماری قارچی غلات (2) دارویی که از گیاهان مبتلا به ارگوت بدست می آید
equitation	سوارکاری، هنر اسب سواری	ergotism	نوعی بیماری انسانی و حیوانی که در اثر خوردن غلات عارض می شود
eradicable	ریشه کن شدنی	ergoty	آلوده به ارگوت
eradicator	ریشه کن کننده	ermold	نوعی پنس سوزنگیر
eradication	ریشه کنی	erosion	زخم سطحی
erect		error	خطا
		eructation = belch	آروغ زدن
		eruption = belching	آروغ
		eruption	زخمها
		erysipelas	بادسرخ



erysipeloid	شبه باد سرخ	esophagoscopy	التهاب مری
erythema	سرخی پوست	esophagus	مری بینی
erythroblast	گویچه قرمز اولیه	esophagus tube	مری، سرخ‌نای
erythroblasts	گویچه های قرمز نارس خون	essence	لوله مری
erythrocyte	گویچه قرمز خون	essenced	اسانس، جوهر
erythropoiesis	گویچه قرمز سازی	essential	معطر
erythropoietic	مربوط به تولید گویچه قرمز	essential amino acids	ضروری، لازم
erythropoietin	هورمونی که تشکیا گویچه های قرمز را	estivation	اسید های آمینه ضروری
escapable	تحریک می کند	ester	خواب تابستانه
escape	توانایی عبور	esterer	استر، نوعی نمک آلی که از واکنش الکل یا
escape protein	عبوری		قلیا و یک اسید آلی بدست می آید
escaped	پروتئین عبوری		استرر، سیلوی آلومینیمی، این سیلو که تمام
esculent	خودرو		بدنه آن از آلومینیم ساخته شده و بنام
esophageal feeder	خوراکی، سبزیجات	estrogen	«استرر» سازنده آن معروف است. ارتفاع آن
esophageal groove	تغذیه کننده مری	estrogenic	معمولا 14 متر و شکل آن گرد است.
	کانالی است که در نشخوارکنندگان جوان	estrus =heat cycle	استروژن
	باعث عبور مواد مایع از مری به شیردان	estrusinduction	استروژنی
	می‌شود.		فحلی، طلب جنسی، چرخه فحلی
esophagitis			



القاء فحلی، هدف از القاء فحلی ایجاد فحلی بارور در خارج از محدوده فصل جفت‌گیری است.	eutheria	راحت کشتن حیوان
ethanol	eutherian	پستانداران جفت دار
ether extract	evagination	جفت دار
چربی خام، عصاره اتری	evaporate	برگشتگی
ethiology	evaporated	تبخیر کردن
سبب شناسی	evaporating	تبخیر شده
ethmoid	evaporation	تبخیر کردن یا شدن
غربالی	evaporativity	تبخیر
ethmoiditis	evaporator	قابلیت تبخیر پذیری
تورم سینوسی پرویزنی	evaporimeter	تبخیر کننده
ethylene	evaporometer	تبخیر سنج
اتیلن C_2H_4	evapotranspiration	تبخیر سنج
etiolation	evenness	تبخیر و تعریق
بی رنگ سازی	eventer	یکپارچگی
etiology=aetiology	eventing	اسب‌های مسابقه‌ای
سبب شناسی، مطالعه علت بیماریها	eversion	سواری، انواع مسابقه اسب سواری
euchromatin	evert	وارونه شدگی
کروماتین روشن		
eugonic		
پر رشد، یوژنیک		
eukaryote		
یوکاریوت، موجوداتی که هسته و غشای هسته دارند		
euphoria		
احساس سرخوشی		
euplasia		
رشد طبیعی		
eupnea		
تنفس طبیعی		
euthanasia		



برگرداندن به طرف خارج	excreta	مدفوع
eviscerate	excrete	دفع کردن
تخلیه احشاء، خالی کردن شکم	excretion	دفع، ترشح
eviscerated	excretive	دفعی
تخلیه شده از احشاء	exergonic	واکنشهای انرژی زا
evisceration	exfoliate	پوسته پوسته شدن یا کردن
تخلیه سازی شکم از امعاء و احشاء	exfoliation	پوسته پوسته شدگی
evolution	exhalation	بازدم
تکامل	exhaust	تخلیه هوا
ewe	exhaustion	واماندگی
میش، گوسفند ماده	exo-	پیشوندی به معنی خارجی
excavation	exoccipital	پس سری
حفاری	exocoelom	حفره خارجی
exceed	exocrine	برون ریز
قدم فراتر نهادن، بالغ شدن بر، متجاوز، تجاوز کردن	exoenzyme	آنزیم خارجی
excellent	exogenous	برون زا، خارجی
عالی	expodite	برون پا
excentric		
خارج از مرکز		
excise		
قطع کردن		
excision		
بریدن و برداشت		
excitable		
تحریک پذیر		
excitatory		
تحریکی		
excitement		
هیجان		
exconjugates		
سلولهای الحاقی		
excrement		
مدفوع، پس مانده، زائد		



exponential	نمایی	expiration date	تاریخ مصرف
exoskeleton	اسکلت خارجی	explant	بافت کشت یافتنی
exostosis	زایده استخوانی	explantation	کشت بافت
exothermic	گرماده	exploding	منبسط کردن، باد کردن دانه با تحت فشار
exotic	غیر بومی، بیگانه	explosion	قرار دادن و سپس رها کردن آن به هوای آزاد
exotoxin	سم خارجی	exploration	بررسی، معاینه
exotoxins	سموم خارجی	exploratory	اکتشافی
expanded	گسترش یافته	explosion	انفجار
expanding	گسترش	exposure	در معرض
expansion	گسترش، انبساط	expressivity	رسابودن
expectancy chart	چارت آپستنی	exsanguination	خون مکی
expectorant	خلط آور	extend	پیشرفت، حدود
expectoration	خلط آوری	extender	رقیق کننده
expense	مخارج	extensen	اکستنسن، اکستنسن گلیکوپروتئینی است از خانواده HRGPs که حاوی مقدار فراوانی هیدروکسی پرولین می باشد و به زنجیره کربوهیدراتها متصل شده است. معمولا سلولز و همی سلولز به داخل ماتریکس اکستنسن رسوخ نموده است.
experiment	تحقیق، امتحان	extensibility	
experimental	آزمایشی		
expiration	بازدم		



extension	قابلیت اتساع	extractable	قابل استخراج
extensive	گسترش	extractable water	آب قابل استخراج
exterieurs	وسیع، گسترده	extractant	عصاره گیر، آب گیر
external	عامل بیرونی	extraction	عصاره گیری
externus	بیرونی	extradural	خارج سخت شامه ای
extinction	خارجی، واقع در خارج	extrahepatic	خارج کبدی
extirpation	انقراض	extraneous	خارجی
extra	ریشه کنی	extranuclear	برون هسته ای
extra caloric effect	خارج از حد	extraoral	خارج دهانی
اثر انرژی‌زایی مازاد، مخلوطی از پیه و یک روغن گیاهی منجر به ایجاد انرژی قابل سوخت و ساز که بیشتر از مجموع انرژی هر یک از چربی‌هاست می‌شود که آن را اثر انرژی‌زایی مازاد گویند.		extraperitoneal	خارج پرده صفاقی
extracapsular	خارج کپسولی	extrareceptor	دریافت کننده خارجی
extracellular	خارج از یاخته	extravascular	خارج عروقی
extrachromosomal	خارج کروموزومی	extremity	انتهایی
extracorporeal	خارج جسمی	extruded	اکستروود شده، فشرده شده
extract	عصاره	extruding	فشردن، فشردن دانه در یک صفحه مشبک که همراه با تولید حرارت است.
		extrusion	بیرون راندن
		exudate	



exudative	تراوش، تراوش کردن	facultative	اختیاری
exude	ترشحی، تراوشی	fading	رنگ پریدگی
eye brow	تراوش کردن	faeces	مدفوع
eyeball	ابرو	fag	انگله‌های خارجی گوسفند
eye lash	کره چشم	fahrenheit	فارنهایت
eyelid	مژه	failure	ناتوانی، شکست
eyetooth	پلک چشم	faint	غش کردن
	دندان انیاب فوقانی	fair	نمایشگاه
F		falciform	هلالی
face	1) فاراد - نمادی برای الکتریسیته ذخیره شده (2) عنصر فلئور (3) نسبت واریانس	fallowing	آیش
facet	صورت	false-positive	کاذب مثبت
facial	سطح	familia	اهلی
facialis	چهره ای	family	خانواده
facies	چهره ای	famine	قحطی، خشکسالی
facilitation	1) سطح (2) ظاهر یا ترکیب یک جامعه	famish	گرسنگی دادن
factor	تسریع، تسهیل	fan	بادبزن
	عامل	FAO	فائو
			Food and Agriculture Organization



FAOUN

سازمان خواربار و کشاورزی ملل متحد
Food and Agriculture Organization Nations of
United
farcy

farinaceous

farm

farm stock

farmer

farmers lung

ریه مزرعه دار (نوعی بیماری آلرژیک است که
در اثر علوفه خشک حاوی اکتینومیسیتها
در انسان ایجاد میشود)

farming

farrow

farrowing

fascia

fascial

fascice

fasting

fat corrected milk (FCM)

fatal

سازمان خواربار و کشاورزی ملل متحد

Food and Agriculture Organization Nations of
United

سراجه

نشاسته ای

مزرعه

دام‌های اهلی مزرعه‌ای

کشاورز

کشاورزی

زائیدن خوک

خوکچه زایی

غلاف، پرده

نیامی

دسته

گرسنه نگهداشتن، خوراک نخوردن

شیر تصحیح شده بر اساس چربی

fatality

fatening

fatigue

fatness

fats

fattable

fattening

fauces

fauna

favor

favour

favus

fawn-in

FCM

FDA

feather

کشنده

کشندگی

چاق کردن، پرور کردن

خستگی

فربهی

چربیها

پرورشدنی

(1 پروراری 2) چاق شدن

گلو

جمعیت جانوری یک ناحیه

مواظب بودن

مواظب بودن

کچلی قارچی

آبستن

شیر اصلاح شده بر اساس 4% چربی
Fat Corrected Milk

اداره غذا و داروی فدرال
(Federal Food and Drug Administration)

پر



feathery	پرمانند	feeding space	فضای دانخوری مورد نیاز به ازای هر مرغ
febrile	تب دار	feed ingredients	اقلام خوراکی
fecal	دفعی، مدفوعی	feed intake	مصرف خوراک (توسط حیوان)
feces	مدفوع	feedlot	جایگاه پروار بندی
fecundation	لقاح، آبستن شدن	feed out	پروار کردن
fecundity	گشניدگی، قابلیت بارور سازی	feed off	چرانیدن یک محصول
feed	خوراک در مورد دام	feed rake	چهارشاخ
feedback	پس خوراند	feedstuff = feeding staffs	خوراک، خوراک دامی، خوراک هایی که به مصرف دام و طیور می رسند.
feed conversion ratio (FCR)	ضریب تبدیل خوراک، مقدار خوراک خورده شده در ازای تولید یک واحد افزایش وزن یا یک واحد تولید شیر و یا یک واحد تخم مرغ. برای مثال اگر برای تولید یک کیلوگرم تخم مرغ 2.5 کیلو خوراک مصرف شود ضریب تبدیل خوراکی برابر $\frac{2.5}{1}$ یا 40 درصد است.	feedy	طعم خوراک
feed efficiency (FE)	بازدهی خوراک، راندمان خوراک	feeling	احساس
feeder	1) حیوان لاغر و مستعد پروار شدن (2 غذا دهنده (3 پروار بند (4 تغذیه کننده (5 غذاخوری	feet	اندامهای حرکتی (دست و پا)
feedgrinder	آسیاب	felial	نسل
feeding	تغذیه، خوراک دام	felling	افتادن
		fellmonger	دلال پشم و پوست
		female	ماده
		femininity	مادبندی
		femoral	



femoropatellar joint	رانی، مربوط به ران یا استخوان ران	فستوکا، گیاهی است که علوفه زیادی تولید می کند ولی گیاه خوش مزه ای نیست حتی اگر بطور مخلوط با علوفه حبوبات کشت شده و مرتع بخوبی اداره شده باشد.
femur	کشککی، مفصل ران	feta
fence	استخوان ران	پنیر گوسفندی
fencing	پرچین، حصار	fetal
fenestra	حصار کشی	جنینی
feral	دریچه	fetalization
ferment	وحشی	fetid
fermentable	تخمیر شدن	fetlock
fermentation	قابل تخمیر	مفصل قلمی، مفصل مچ پا،
fern	تخمیر	fetus
ferritin	سرخس	جنین، (بعد از مرحله تمایز ارگانها تا مرحله تولد)
fertile	فریتین - نوعی ترکیب پروتئینی آهن دار	fever
fertility	حاصلخیز	تب
fertilization	باروری	fiber
fertilize	لقاح، بارورسازی	رشته، تار، فیبر
fertilizer	بارور کردن	Fiber mat
festuca arundiacea	بارور ساز، کود	تله فیبری، توده فیبری
		fibril
		fibrillation
		fibrin
		فیبرین
		fibrinogen
		فیبرینوژن - پروتئینی است در خون که توسط آنزیمی به نام ترومبین به فیبرین نامحلول تبدیل می شود



Fibrous mat

تله فیبری، تعداد پروتوزا در شکمبه معمولاً با تغذیه جیره‌های پر کنسانتره کاهش می‌یابد و این احتمالاً می‌تواند به این دلیل باشد که فیبرهای بلند جیره یک تله فیبری را در شکمبه فراهم می‌کنند که پروتوزوا به آن می‌چسبند و لذا بدین وسیله آنقدر در شکمبه باقی می‌مانند تا بتوانند تکثیر شوند.

figure

شکل، تصویر (fig)

fill unit system

سیستم واحد انباشتگی، سیستم انباشتگی در سال 1979 و 1986 میلادی توسط جاریگ و همکارانش عنوان شد. هدف، ارائه یک سیستم عملی و جامع بود که قادر باشد مصرف غذا را در گاو، گوسفند و بز تحت شرایط مختلف پیش‌گویی کند.

fill unit (FU)

واحد انباشتگی، اولین بار برای توصیف حداکثر ظرفیت مصرف غذای حیوان (IC) و خواص سیری یعنی مقدار انباشتگی (FV) تعریف شد. بنا به تعریف، یک واحد انباشتگی معرف انباشتگی یک کیلوگرم ماده خشک یک علوفه شناخته شده است که در یک مرتع با خصوصیات ویژه‌ای وجود دارد.

filly

کره مادبان

fill index

نرخ انباشتگی، شاخصی است که با متغیرهای تجزیه پذیری و همچنین نرخ عبور مواد از

شکمبه یا نرخ خروج مواد از شکمبه ارتباط پیدا می‌کند.

fin

باله ماهی

finish

پرور کردن، درجه چاقی

finishing animals

حیوانات پروراری

fibrinolysin

آبکافت کننده فیبرین

fibrinolysis

آبکافت (تجزیه) فیبرین

fibrinopurulent

فیبری - چرکی

fibrinous

رشته ای، تارمانند

fibroblasts

باخته های بافت همبند که وظیفه ترمیمی دارند

fibrocartilage

غضروف فیبرو

fibrocollagenous

کلاژنی - لیفی

fibrocyte

سلول بالغ بافت همبند

fibrogenesis

رشته سازی، الیاف سازی

fibroliomyomata

تومور بافت همبند و ماهیچه صاف

fibromata

تومور بافت همبند

fibropapilloma

پرز لیفی

fibroplasia



fibrose	تشکیل بافت لیفی	ذرات ریز	fine wheat feed
fibrous	(1) تشکیل بافت لیفی (2) رشته ای	زیره ریز گندم	finish
fibula	رشته ای، الیافی	پرور کردن	finisher
fibularis	استخوان نازک نی	تمام کننده	finishing
field	نازک نی ای	تمام کننده	fins
figure	(1) مزرعه (2) میدان، حوزه	باله	fir
filament	شکل، قیافه	نراد، صنوبر	firm
filamentous	میله، رشته	بادوام	fish
filiform	رشته ای، نخنی شکل	ماهی	fishery
filler	میله ای شکل	شیلات، ماهیگیری	fishiness
filly	پرکننده	طعم ماهی	fishing
filterable	مادیان جوان	صید ماهی	fishy
filtration	پالایش پذیر	مربوط به ماهی	fishy taint
filtration	پالایش	بوی ماهی، (مشکلات تغذیه پودر ماهی ایجاد	
fimbria	تصفیه، پالایش	بوی ماهی در تخم مرغ و گوشت و فرسایش	
find	شرابه، قیف رحمی	سنگدان در پرندگان جوان می باشد.)	fission
fines	زاییدن، وضع حمل کردن	تقسیم، شکافت	fissure
		شکاف، ترک	fist



	مشت	ورقه ورقه کردن، از طریق ژلاتینه کردن نشاسته که بوسیله غلطک و بخار آب صورت می‌گیرد، فراهمی مواد مغذی بهبود می‌یابد.
fistula	فیستول - لوله یا مجرایی که برای ارتباط دادن یک بخش از بدن با بخشهای دیگر یا با قسمت خارجی بدن به کار می‌رود	flambage
fistulate	فیستول گذاری	شعله افکنی، شعله دادن
fitness	شایستگی، برازش، تناسب بدنی (در اسب)	flank
fittings	اتصالات	flap
fixation	ثابت (ثبیت) کردن	آویخته
fixative	ثابت کننده	flatulence
fixed	ثبیت شده	نفخ، باد شکم
flaccid	ضعیف	flatulent colic
flagellates	تازکداران	کولیک نفخی، درد دل ناشی از نفخ روده
flagllum	تازک	flatworm
flapping	آویختگی	کرم پهن
flake	پولک، تراشه چوب	flavedo
flaked	ورقه ورقه شدن	پوست خارجی مرکبات
flakes	خوراکهای پولکی	flavone
flaking		فلاون، فلاونها مسئول رنگ زرد روشن میوه‌هایی مانند لیمو و سیب اند.
		flavoprotein
		فلاووپروتئین - پروتئین مرکب زرد رنگی که گروه غیرپروتئینی آن فلاوین مونونوکلوئید است
		flavor
		طعم، مزه
		flavour
		طعم، مزه
		flavourings
		طعم افزا
		flea



کک، حشراتی می باشند که بیشتر در سگ، گره، جوندگان، طیور و گاهی انسان دیده می شود ولی در گاو بیماری زا نمی باشد.	سیل floor
fleece	کف flora
flesh	گیا، فلو flour
fleshfly	آرد، پودر شدن، آرد کردن flow
fleshy	جریان flow rate
flexible	نرخ جریان، نسبت یا سهمی از کل مواد هضمی از شیرابه هضمی است که در واحد زمان از نقطه خاصی از لوله گوارشی بعد از شکمه عبور می کند.
flexion	flower
flexor	گل fluctuation
flexure	نوسان fluff
flexuose	باد دادن fluid
flexure	مایع، سیال fluid associated bacteria (FAB)
flicker	باکتری های وابسته به بخش مایع fluke
floatation	کپلک fluorine
floating	فلوئور fluorosis
flocculus	مسمومیت با فلوئور flush
flock	گلگون شدگی صورت، رشد سریع علوفه خصوص علوفه های گندمیان
flood	گله، دسته



flushing

فلاشینگ، تغذیه خوب، افزایش مصرف روزانه خوراک با کیفیت در طی دوران جفتگیری گوسفند. جیره‌ای مصرف می‌شود که بیش از 30% بیش از نیاز نگهداری انرژی دارد.

flutter

لرزش عضلانی

flux

جریان، شیرابه درخت

fly

مگس، حشره بالدار

fly-proof

ضد مگس

foal

کره اسب، کره قاطر

foaling

زایمان

focal

کانونی، موضعی

fodder

علوفه، مواد خشبی، علوفه دادن

fodder beet

چغندر علوفه‌ای

fodder crop

مواد یا محصولات علوفه‌ای

foetus

رویان، جنین

foggage

علوفه

folacin

اسید فولیک

fold (folding)

چین، چین و چروک

fold unit

یکی از سیستم‌های پرورش مرغ در هوای آزاد، واحد دارای حصار

fold yard

آغل گاو یا گوسفند

foliaceous

برگ مانند

foliage

برگ درختان

foliate

برگی شکل

follicle

فولیکل - ساختمانی آبه یا دمل مانند روی تخمدان که حاوی تخمک است

folliculitis

التهاب فولیکولی

fomite

ناقل‌های غیره زنده مثل ساختمان‌های آلوده، چکمه و تجهیزات آلوده، اشیاء بی جان

fontanel

ملاج

food

غذا

food and drug administration (FDA)

اداره غذا و دارو آمریکا

foodstuffs

غذاها، غذاهای انسانی

foot

پا

foot and mouth fever

تب برفکی

foot and mouth disease

بیماری تب برفکی

forage



	علوفه	سه معده اول نشخوار کنندگان
forage legumes (leguminosaea)	گیاهان علوفه‌ای حبوبات	foreudder
forager	زنبور کارگر	see forquarter
forages	علوفه ها	fork
foramen	روزنه، سوراخ خروجی	form
forb	علف پهن برگ	formation
forbs	علفزار	(1 شکل 2) پرسشنامه، فرم
forceps	پنس، فورسپ	تشکیلات
fore feet	اندام‌های حرکتی جلویی	fornix
forearm	ساعد	fortify
forebrain	بخش قدامی مغز	تقویت کردن
forecasting	پیش بینی	fossa
foregut	بخش پیشین روده	گودی
forehead	پیشانی	foster
forelimbs	see forelegs	دایه، مادبانی که علاوه بر کره خود کره دیگری را نیز پرورش می‌دهند.
forequarters	پستانهای جلو	founder
forestomach	پیش معده	(1لنگش 2) سوء هاضمه در اثر پرخوری
forestomachs		fowl
		پرنده، مرغ، ماکیان
		fowls
		پرنندگان
		fox
		روباه
		foxtrol
		یورتمه آهسته
		fracture
		شکستگی
		fragility
		تردی، شکنندگی
		fragment
		بخش، جزء



fragmentation	قطعه قطعه شدگی	frenulum	مهار قضیب
fragrant	معطر، خوشبو	frenum	مهار زبان
frame size	جثه بدن	freons	گاز فرئون
framework	اسکلت بندی	frequency	(1 بسامد 2) فراوانی (3) تواتر
frass	فضله حشرات	fresh	(1) گاو تازه زا (2) سبز
free	(1) آزاد (2) مجانی (3) فاقد	freshing	زایمان
free choice system of feeding	سیستم خوراک دهی که پرنده آزادانه قادر به انتخاب دان می باشد	fret	پرخاشگری کردن اسب، بی فراری حیوان
free stall barn	اصطبل بسته با آبشخور آزاد، نوعی اصطبل سرپوشیده که در آن آبشخور در نظر گرفته می شود ولی گاوها آزاد هستند تا از هر کدام برای استراحت استفاده کنند.	friction	مالش، اصطکاک، سایش
freemartin	گوساله ماده عقیمی که با گوساله نر دوقلو باشد	frog	قورباغه
free range	مرتع آزاد	frog-bit	طعمه قورباغه
freeze dried	منجمد خشک شده	frons	پیشانی
freeze drying	خشک کردن انجمادی	front	پیشانی، جبهه، جلو
freezing	انجماد	frontal	پیشانی ای، قدامی
fremitus	رعشه، لرزه	frontalis	پیشانی ای، مربوط به پیشانی
		frontoparietal	پیشانی ای - آهیانه ای
		frost	یخبندان
		frostbite	سرمازدگی



froth		fumigate	ماده تدخینی، ماده گاززا
frothy bloat	نفخ کردن، کف کردن	fumigating	گازدادن، تدخین کردن
frozen	تفخ کف آلود	fumigation	گازدهی، ضدعفونی کردن
fructivorous	یخ زده	fuming	تدخین، گازدهی
fructosan	میوه خوار	function	گاز دادن
	پلی ساکاریدی که در ایکافت شدن بیشتر قند	fundus	(1) کار، وظیفه (2) تابع
fructose	قند میوه $C_6H_{12}O_6$	fungi	قعر، ته
frugivorous	پرنندگان میوه خوار	fungicidal	قارچها
fruiting	میوه آوری	fungicide	قارچ کشی
fry	بچه ماهی	fungiform	قارچ کش
fryer	سرخ کردنی	fungoid	قارچ مانند
frying	سرخ کردن	fungous	قارچ مانند
FSV	ویتامینهای محلول در چربی	fungus	قارچی
fussy	حیوان سرکش، پرخاشگر (در مورد حیوان)	funiculus	قارچ
fuchsin	فوشین	funnel	بند، طناب
fuchsinophil	فوشین دوست	funnelform	قیف، شیپور
fuel	سوخت	furnace	قیفی شکل، شیپوری شکل
fumigant			



کوره
furstenburgs rosette
 گل فروستنبرگ، بالای منفذ سرپستانک 7 یا
 8 چین خوردگی غشایی معروف به گل
 فروستنبرگ قرار دارد. فشار ناشی از تجمع
 شیر باعث نرم شدن این چین خوردگی‌ها
 شده و به جلوگیری از خروج شیر کمک
 می‌کند.

furrir
 بخیه سراسری ساده
furrow
 شیار، خط فرو رفته
fusion
 الحاق، ضمیمه
fuzz
 کرک

G

Gadfly.
 خرمنگس
Gage.
 اشل، اندازه گیر
Gain.
 به دست آوردن، کسب کردن، افزایش وزن
Gait.
 گام، قدم
Galactagogue.
 نوعی حرکت اسب به طرف جلو
Galactophore. A milk duct
 شیرزا، محرک تولید شیر
Galactophorus.

هر ماده‌ای که تولید شیر را افزایش دهد
Galactopoietic.
 مجرای شیر هر یک از مجاری شیر در غدد
 پستانی
Galactophorus.

انتقال شیر، تولید شیر
Galactopoietic.
 محرک ترشح شیر هر عامل که ترشح یا تولید
 شیر را در غدد پستانی افزایش دهد

Galactose. CH₂OH(CHOH)₄CHO
 گالاکتوز - قندی است محلول در آب، با نقطه
 ذوب 166 درجه سانتی گراد. یک مولکول
 گالاکتوز با یک مولکول گلوکز تشکیل یک
 مولکول لاکتوز می‌دهند. لاکتوز قندی است
 که به طور طبیعی فقط در شیر یافت می‌شود
Galactosemia

گالاکتوز خونی، گالاکتوز در بدن باید توسط
 آنزیمی به نام گالاکتوز 1- فسفات یوریدیل
 ترانسفراز به گلوکز تبدیل شود. در بعضی افراد
 این آنزیم به طور ژنتیکی وجود ندارد. در
 نتیجه گالاکتوز در خون این افراد جمع می
 شود و حالتی ایجاد می‌شود که به آن
 گالاکتوز خونی گوی

Gall.
 گال، تورم بافت گیاهی
Galliformes.
 ماکیان سانان

Gallon.
 گالن یک گالن انگلیسی برابر است با 4/55
 لیتر آب و یک گالن آمریکایی برابر است با
 3/79 لیتر آب

Galloping.



Gallstones.	تاخت، چهار نعل	Gangrenous.	قانقاریا
Gamete.	سنگهای صفاوی	Gap.	قانقاریایی
Gamete.	زایژه، گامت، یاخته جنسی، یاخته تناسلی یا جنسی که نیمی از ژن‌ها و کروموزوم‌های والدین را در بر دارد. اسپرم یاخته جنسی نر و تخمک یاخته جنسی ماده است.	Garbage.	شکاف، درز، فاصله، وقفه
Game brid	پرندگان شکاری، تفریحی و زینتی	Gas chromatography (GC)	اشغال، زیاله، خاکروب، کاه و کلش، امعاء و احشاء روده، فضولات حیوانی و ضایعات سبزیها که گاهی از آن در تغذیه خوک استفاده می شود.
Gametocide.	گامت کش، ضد گامت، مواد مضر و کشنده یاخته‌های جنسی	Gas chromatography (GC)	نوعی کروماتوگرافی است که فاز متحرک در آن حالت گازی دارد و فاز ثابت می تواند مایع یا جامد باشد.
Gametogenesis.	زایژه زایی، گامت زایی، فرآیند تقسیم یاخته‌ای که ضمن آن یاخته‌ها جنسی (گامتها یا زایژه‌ها) تشکیل می شود.	Gasping	خس خس کردن (صدا) در بیماری های تنفسی در طیور، خس خس
Gametophyte.	یاخته جنسی گیاهی، زایژه گیاهی	Gasteric. gastric	معدی، مربوط به معده
Gamones.	گامونها، یک ماده فرضی که تصور می شود در هنگام لقاح توسط تخمک (ژیمنوگامون) و اسپرم (آندروگامون) ترشح می شود تا نفوذ اسپرم به داخل تخمک؛ یعنی، عمل لقاح تسهیل شود.	Gasteric juice	شیره معده
Gander.	غاز نر بالغ	Gastrectasis.	انساع معده
Ganglion.	عقدۀ عصبی، گره عصبی	Gastrectomy.	معدۀ برداری، قطع بخش یا تمام معده از طریق جراحی.
Ganglionitis.	التهاب عقدۀهای عصبی	Gastric dilation and torsion	انساع و پیچ خوردگی معده
Gangrene.		Gastrin.	گاسترین، هورمونی است که از جدار داخلی معده مهله داران ترشح می شود. وجود بعضی مواد غذایی در معده تشریح آن را تحریک می کند.



Gastritis.

ورم معده، التهاب معده، تورم غشای مخاطی معده، وضعیتی است که اغلب اشخاص در طول زندگی دچار آن می شوند. ورم معده سه نوع است: حاد، مزمن، و سمی یا ساینده.

Gastrocoele.

حفره گاسترولاپی

Gastroenteritis. See enteritis; feline enteritis

تورم معدی - روده‌ای، تورم معده و روده‌ها. در خوک نوعی تورم معدی - روده‌ای عفونی وجود دارد که احتمالاً ویروسی است

Gastrointestinal.

معدی - روده‌ای، مربوط به معده و روده‌ها.

Gastrointestinal tract

دستگاه یا لوله گوارش

Gastrolith.

سنگ معده

Gastropoda.

شکم پایان

Gastroschisis.

شکاف معده

Gastroscope.

معده بین، وسیله‌ای است که با آن درون معده را معاینه می کنند

Gastrosocopy.

معده بینی

Gastrotoomy.

معده بری، قطع تمام یا بخشی از معده توسط عمل جراحی

Gastrula.

گاسترولا، یکی از مراحل تکوینی اولیه جنین است که متعاقب مرحله بلاستولا انجام می شود.

Gastrulation.

گاسترولاپی شدن

Gate.

دریچه، دروازه، درب

Gauze.

گاز زخم بندی

Gavage.

وارد کردن مواد غذایی، داروی و غیره به داخل معده توسط لوله معدی.

Geese. Pl. of goose.

غازها، جمع غاز

Gel. gelatinous.

ژله، ژله‌ای، دلمه‌ای، (1) یک محلول کلونیدی که در آن ذرات ته نشین شده باشد یا این که محلول به صورت جامد در آمده باشد. (2) سخت شدن، به صورت ژلاتین در آمدن، منعقد شدن، بستن. (3) ژله مانند.

Gelatin.

ژلاتین، نوعی فرآورده فرعی کشتارگاهی که از بافت‌های همبند و استخوان گاو و خوک به دست می آید و از آن به عنوان غذای انسانی، محیط کشت میکروبیها، تثبیت کننده بستنی و غیره استفاده می شود

Gelatinization.

ژلاتینی شدن، ژله‌ای شدن

Gelatinize.

ژلاتینی کردن، ژلاتینی شدن

Gelatinized. Gelatinizing.



ژلاتینی شده، ژلاتینی کردن - دانه‌های
 نشاسته را کاملاً ترکاندن با ترکیبی از رطوبت،
 حرارت، فشار و گاهی با عمل مکانیکی (مثل
 پاپ کردن).

Gelatinous.

دلمه مانند، ژلاتینی

Gelation.

ژله‌ای شدن

Geld.

اخته کردن، عقیم کردن

Gelding.

اسب نر اخته، اسب نری که معمولاً در سن 2
 سالگی اخته شده باشد

Gelling

ژله شدن، دلمه شدن

Gemma.

جوانه

Gemmule.

جوانه

Gender.

جنس

Gene.

ژن، ژن کوچکترین واحد یا ذره توارثی و
 بخشی از مولکول اسید دی اکسی
 ریبونوکلیک است. ژنها به صورت جفت روی
 کروموزومها در هسته تمام سلولها یافت می
 شود

Gene amplification

تکثیر ژن

Gene cluster

خوشه ژن

Gene expression

تجلی اثر ژن

Gene flow

جریان ژن

Gene pool

خزانه ژن

Genera.

جنسها

General.

عمومی

Generalized bruising.

کوفتگی عمومی

Generate.

ایجاد کردن، تولید کردن، خلق کردن، زادن،
 حاصل کردن

Generation. See f_1 and f_2 generation

(1 نسل 2) تولید ایجاد، زایش، خلق

Generation intervall

فاصله بین نسل

Generative.

زایشی، تولیدی

Generator.

مولد

Generic.

عمومی، عام

Genesis.

پیدایش، تکوین، تولید

Genetic

ژنتیکی، یا مربوط به ژنتیک

Genetic drift

رانش ژنتیکی

Genetic gain

پیشرفت ژنتیکی

Genetic isolation

جدایی ژنتیکی

Genetic marker



نشانگر ژنتیکی
Genetic random drift
 رانش تصادفی ژنتیکی

انتخاب ژنتیکی
Genetic selection

ژنتیک.
Genetics.
 ژنتیک، توارث، علم وراثت، (1) علم ژنتیک که در مورد قوانین و جریانات توارثی در گیاهان و حیوانات بحث می کند. (2) مطالعه شجره نامه بعضی موجودات زنده یا ارقام گیاهی یا جانوری.

چانه ای - لامی
Geniohyoid.

تناسلی
Gentital

آلت تناسلی خروس
Gentital papilla

دستگاه تناسلی
Genitalia

تناسلی - ادراری
Genito urinary

ژنوم، (1) کامپلیمنت (**Complement**) کامل ژن یک موجود زنده که در ایوکاریوتها در دسته‌ای از کروموزومها، در باکتریها در یک کروموزوم منفرد و در ویروسها در مولکول DNA یا RNA وجود دارد. (2) دسته کامل ژنها رد یک فرد که یا هاپلوئید (دسته ژنی از یک والد مشتق می شود)

نجیب، خوش خلق، آرام، غیر مضر
Gentle.

حقیقی، واقعی
Genuine.

روش ساده و ارزان برای اندازه گیری چربی شیر است و در سال 1892 توسط دکتر ژربر از بنیانگذاران صنایع شیر سوئیس ابداع گردیده است. در این روش از چربی سنج (بوتیرومتر ژربر) استفاده می شود.

هواکش مخصوص، بادگیر
Geothermal

جنین، میکروب، توده، کثافت
Germ

سلول جنسی، گامت
Germ cell

خط زاینده‌گی، مسیر تشکیل سلول های مولد یا تولید کننده گامت.
Germ line

عاری از میکروب
Germ free

میکروب کش
Germicide

صفحه ی زاینده، صفحه تنژنده
Germinal disc

جهش زاینده
Germinal mutation

زایا، زایگر، زایشگر، جوانه زا
Germinant.

جوانه زدن، رستن، تنژیدن
Germinate.

جوانه زنی، رویش، تنژیدگی، مرحله‌ای است که ضمن آن رویان پس از تحمل یک سلسله تغییرات، از پوششهای خود خارج می شود و به کمک ریشه جوان و برگهای نو رسته، مواد



غذایی لازم برای نشو و نمای خود را تأمین می کند.

Germinative.

زایشی، زایا

Gestation

آبستنی، دوره ای است از هنگام لقاح تا تولد نوزاد که رد آن حیوان ماده جنین خود را درون رحم پرورش می دهد و پایان آن به زایمان یا تولد نوزاد ختم می شود.
(=Pregnancy; gravidity)

Gestation length

طول دوره آبستنی

Get.

اولاد حیوان نر

Gevity.

طول عمر، مدت زندگی

Ghee

کره مایعی که از شیر گرفته می شود، روغن زرد، به شکل تغلیظ شده چربی شیر که از قابلیت نگهداری بهتری برخوردار است، اطلاق می شود و در مناطق مختلف با عناوین متفاوتی نظیر **ghee** در هند یا **Samna** در مصر نامیده می شود.

Giblets.

امعاء و احشاء، هر یک از اعضای داخلی پرندگان، بویژه قلب، جگر و سنگدان که در تغذیه انسانی مصرف دارد.

Gid.

سرگیجه

Gigantism.

بزرگ اندامی، غول پیکری، غول اندامی - بزرگی غیر طبیعی یک موجود زنده که در حیوانات و انسان ممکن است در اثر ترشح

فراوان سوماتوتروپین (هورمون رشد) حاصل شود.

Gigot.

پاچه، پای گوسفند یا گوساله که برای مصرف در تغذیه انسانی آماده شده باشد، گوشت ران.

Gill

آبشش

Gilt.

ماده خوک جوان، خوک ماده جوان تا زمان تولید اولین سری خوکچه هایش؛ در مقایسه با گوساله ماده جوان (تلیسه) تا زمان تولید اولین گوساله اش

Gingiva.

لثه، بافت نسبتاً نرمی که بستر دندانها است و اطراف آنها را نیز فرامی گیرد

Gingivitis.

آماس (ورم، تورم) لثه

Giraffe.

زرافه

Girth.

دور (سینه یا هر قسمت دیگر بدن)

Girth – heart

دور سینه

Gizzard

سنگدان، معده دوم پرندگان که دارای دیواره ضخیم ماهیچه ای و یک لایه داخلی خشن برای خرد کردن غذایی که به طور نسبی در چینه دان هضم شده است.

Gizzard erosion

زخم سنگدان، فرسایش سنگدان

Gizzard impaction

انباشتگی سنگدان

Glabrous



بی کرک، بی مو

Gland.

غده، (1) در حیوانات، عضوی که ماده ویژه‌ای را تولید و ترشح یا تولید کرده و از بدن دفع می‌کند؛ مثل، غدد تیروئید و عرق. (2) در گیاهان، به هر عضو ترشحی غده گفته می‌شود.

Glanders.

مشمشه

Glandula. Gland.

غده

Glandular.

غده‌ای شکل، غده‌ای، غده وار

Gleet

ترشحات موکوسی و یا چرکی بینی و یا مدفوعی.

Grans.

حشفه، رأس آلت تناسلی که جنس پوست از نوع بافت مخاطی است.

Globulin

گلوبولین

Glotic

زبانی

Glotic tumors

تومورهای زبانی

Glottis= larynx

دهانه حنجره، چاک نای، حنجره

Glucagon.

گلوکاگون

Glucocorticoids.

گلوکوکورتیکوئیدها، هورمونهایی هستند که توسط بافتهای بخش قشری غدد فوق کلیوی ترشح می‌شوند. وقتی این هورمونها توسط

خون به بافتهای بعضی اعضای بدن می‌رسند، موجب افزایش تشکیل گلوکز از متابولیسم پروتئینها و چربیها می‌شوند. در شرایط فقدان کربوهیدراتها، گلوکوکورتی

Glucogenesis.

گلوکوژنز، تشکیل گلوکز از طریق شکستن (تجزیه) گلیکوژن. این عمل وقتی صورت می‌گیرد که سطح (غلظت) گلوکز خون از حد مشخص پایین بیاید

Gluconeogenesis.

کلوکوئوژنز

Glucophiles.

قند دوست

Glucose. $C_6H_{12}O_6$; dextrose; grape sugar
گلوکز، قند انگور، دکستروز - نوعی قند 6 کربنه (هگزوز) یک قندی (منوساکارید) که فرآورده نهایی آبکافت بسیاری از پلی ساکاریدها؛ مثل، نشاسته، سلولز، دکسترین، رافینوز، ساکارز، مالتوز و لاکتوز است. تمام یا بخشی از این پلی ساکاریدها از گلوکز تشکیل می‌شود.

Glucoside.

گلوکوزید، ترکیبی است آلی با وزن مولکولی پایین، حاوی یک بخش غیر کربوهیدراته (آگلین) که به یک قند متصل است. گلوکوزیدها از مشتقات گلوکز هستند که بر اثر جانشین شدن یک بنیان آلی بجای یکی از اتمهای گلوکز حاصل می‌شوند

Glucosuria.

گلوکز ادراری

Glue.



سریشم، چسب، مایعی است چسبناک، با کیفیت قوی چسبندگی. چسب تجارتي از پوست، سم، ژلاتین، نشاسته، رزین و غیره به دست می آورند

Glume.

پوشینه، پوشه، پوشش میوه غلات

Gluteal.

سرینی، کفلی، کپلی

Gluten.

گلوتن، پروتئین موجود در آرد گندم است که به خمیر آن قوام، قابلیت کشش و قدرت ور آمدن می دهد. گلوتن یک فرآورده فرعی نشاسته سازی از ذرت نیز هست که از نظر پروتئینی بسیار غنی بوده و در تغذیه دام و طیور از آن استفاده می شود.

Gluten.

گلوتن، (1) چسبی است که از شاخ و استخوان استحصال می کنند. (2) چسب نشاسته

Glutenous.

گلوتن، از، مربوط به یا اشاره است به گلوتن.

Glutinous.

چسبناک، چسبنده، لزج، چسبدار

Gluttony.

گلوتنی، چسب مانند

Glyceride.

چربیها، روغنها، چربیها و روغنهای طبیعی که در گیاهان و بافتهای حیوانی از اتحاد شیمیایی گلیسرین و اسیدهای چرب ایجاد می شود.

Glycerol. $\text{CH}_2\text{OH CHOH CH}_2\text{OH}$.

گلیسرول، گلیسرین - الکی است حاوی سه اتم کربن و سه گروه هیدروکسیل که معمولا از سه مولکول اسید چرب تشکیل شده و تری گلیسریدها را ایجاد می کند. گلیسرول مایعی است بی رنگ، بی بو، شربتی، شیرین و یک ماده افزودنی غذای مورد تأیید که از آن برای ممانعت از خشک شدن استفاده می شود.

Glycine.

گلیسین، نوعی اسید آمینه غیر ضروری.

Glycogen. $(\text{C}_6\text{H}_{10}\text{O}_5)_n$.

گلیکوژن، نشاسته حیوانی - اصلی ترین شکل ذخیره گلوکز در بدن حیوانات است که به طور عمده در کبد و عضلات یافت می شود. به محض کاهش قند خون، این ماده تجزیه شده و به گلوکز تبدیل می شود. وقتی گلوکز خون بالا رود، جگر گلوکز را به گلیکوژن تبدیل کرده و به این ترتیب سطح گلوکز کاهش می یابد.

Glycogenesis.

گلیکوژنز، تبدیل گلوکز به گلیکوژن

Glycogenic.

گلیکوژنیک، تبدیل گلیکوژن به گلوکز.

Glycolipids.

گلیکولپیدها، چربیهای مرکبی است که از اسیدهای چرب، گلیسرول و هیدراتهای کربن تشکیل می شوند.

Glycols.

گلیکولها

Glycolysis.

گلیکولیز، تبدیل کربوهیدراتها به لاکتات یا پیروویت.



Gnawer

چونده

Go of feed

از اشتها افتادن

Goatling

ماده بز جوان، بز ماده یک تا دو ساله

Goitrogenic.

گواترزیایی، مربوط به مواد گواترزا، توسط یک جیره غذایی ید (I) کافی وجود نداشته باشد، غده تیروئید بزرگ می شود و گواتر ایجاد می شود. البته این گیاهان بسیار مغذی بوده و مصرف مناسب آنها بلامانع است، ولی مصرف مقدار زیاد و طولانی آنها خطر ایجاد گواتر را افزایش می دهند.

Goitrogens

گواترزا

Gonad.

غده جنسی، گوناد، غدد جنسی شامل تخمدانها در حیوان ماده و بیضه ها در حیوانی نر می شوند. وظیفه این غدد تولید یاخته های جنسی (اسپرم و تخمک) و هورمونهای جنسی است.

Gondade.

غدد تناسلی

Gonadotropin.

گونادوتروپین، هورمونی است که غدد جنسی (گونادها) را تحریک می کند؛ به ویژه هورمون محرک فولیکول (FSH) و هورمون تحلیل برنده جسم زرد (LH) است.

Gonads.

غدد تناسلی، مثل، تخمدانها (در جنس ماده حیوانات و زن) و بیضه ها (در جنس نر حیوانات و مرد)

Gononephrone.

تناسلی - کلیوی

Gonorrhea.

سوزاک، بیماری عفونی که مربوط دستگاه تناسلی می شود.

Goosander.

اردک ماهی خوار، چرخ ریسک بزرگ، جوجه غاز

Goose.

غاز، غاز ماده

Gosling.

جوجه غاز

Gossypium.

کتان، پنبه ای، گیاهان و درخچه های گونه کتان

Gossypol.

گوسیپول، نوعی رنگدانه فنلی است که در تخم پنبه یافت می شود و مقدرا زیاد آن برای بعضی حیوانات، به ویژه طیور سمی است. گوسیپول را می توان از کنجاله تخم پنبه جدا کرد و کنجاله تخم پنبه بدون گوسیپول را می توان به راحتی در جیره طیور نیز به کار برد، ولی از کنجاله تخم پنبه معمولی نمی توان بیش از 7% جیره طیور تخمگذار و 12 تا 15% جیره ی طیور گوشتی استفاده کرد. در صورت موجود بودن مقدرا کافی کنجاله ی سویا، بهتر است از کنجاله تخم پنبه برای تغذیه ی طیور استفاده نگردد، زیرا علاوه بر خطر مسمومیت با گوسیپول به علت داشتن الیاف خام زیاد،



کنجاله تخم‌پنبه انرژی جیره را کاهش می‌دهد. در صورتی که طیور تخمگذار با کنجاله تخم‌پنبه معمولی به مقدار زیاد تغذیه شوند، گوسیپول در خلال ذخیره‌ی تخم‌مرغ‌ها در دمای پائین، موجب تغییر رنگ زرده تخم‌ها می‌شود.

Gout. Gowt.

نقرس، نوعی بیماری تغذیه‌ای غیرمعمول طیور بالغ که با علائم رسوب اورات سدیم در احشاء یا مفاصل مشخص می‌شود.

GPD. Gaseous products of digestion.

محصولات گازی هضم

Graafian follicle

فولیکول گراف، فولیکول کامل تخمدانی

Grade cattle

گاوه‌ای درجه افزا شده، گاوهایی که از آمیزش نسل بعد از نسل یک گاو نر داشتی ممتاز یا نرهای نژادی خالص اصلاح شده بدست آمده باشند.

Gradient.

نقرس، نوعی بیماری تغذیه‌ای غیرمعمول طیور بالغ که با علائم رسوب اورات سدیم در احشاء یا مفاصل مشخص می‌شود.

Grading.

طبقه بندی، درجه بندی

Grading up

آمیزش درجه افزا، آمیزش ارتقایی

Graft.

پیوند

Grafting

پیوند

Grafting lambs

بره های دایه پرور

Grain

دانه، دانه دار کردن، بذر، گندم، واحدی معادل 0.0648 گرم

Grain trough

آخور دانه غلات

Gram negative

گرم منفی، باکتری هایی که به روش رنگ آمیزی گرم، رنگ نمی گیرند.

Gram positive

گرم مثبت، باکتری هایی که به روش رنگ آمیزی گرم، رنگ می گیرند.

Granary.

انبار غلات یا حبوبات، ناحیه غله خیز

Grand parent

اجداد

Grand parent line

خطوط اجدادی

Grandparent stock

گله مرغ اجداد

Granular.

دانه دانه، دانه‌ای، دارای دانه‌های ریز

Granularity

دانه دانه، دانه‌ای، دارای دانه‌های ریز

Granulate.

دانه دانه، دانه‌ای، دارای دانه‌های ریز

Granulation.

دانه دانه کردن، دارای ذرات ریز کردن

Granule.

دانه، گرده، گرانول

Granulocyte.

گویچه سفید چند هسته‌ای، گرانولوسیت

Granulocytopenia.



کمبود گرانولوسیت‌های خون
Granulomatous.

تومور دانه ای شکل
Granulomere.

قسمت مرکزی پلاکتها
Granulosum.

تومور دانه‌ای شکل
GRAS. Generally recognized as safe.

عموماً سالم تشخیص داده شده - این اصطلاح دلالت می کند بر مواد افزودنی غذایی که توسط اداره غذا و دارو برای مصرف انسان سالم تشخیص داده شده باشد، کارشناسان اداره غذا و دارو معمولاً غذاهای انسانی را از جنبه‌های مختلف بهداشتی تجزیه و آزمایش می کنند.

Grass.
گیاه علوفه‌ای

Grass egg
تخم مرغ با زرده زیتونی رنگ بر اثر گوسیپول
Grasshopper
ملخ

Grassland.
علفزار

Grasslanding.
کشت علوفه، علوفه کاری

Grassy.
علفزار، پر علف

Gravel.
ریگ، سنگریزه

Gravid. See gestation.
آبستن، باردار

Gravidity.

بارداری، آبستنی

Gravimetric.

ثقل سنجی

Gravy.
مربوط به ثقل سنجی.

Graze. See pasture.

چرا

Graze off.
چرانیدن، تغذیه کردن دامها از چراگاه به نحوی که بخش بالایی علوفه به طور کامل توسط حیوانات مصرف شود.

Graze on.
چریدن، تغذیه مستقیم علفخواران اهلی یا وحشی از رستنی‌های گیاهی موجود در چراگاهها و مراتع.

Graze out.
چریدن و خارج شدن، چرانیدن و خارج کردن - چرانیدن دامهای اهلی روی یک چراگاه دیگر یا قطعه‌ای دیگر از همان چراگاه به منظور تغذیه دامها با علوفه مرغوب و خوشخوراک و دادن فرصت رشد به چراگاه یا قطعه چریده شده. این روش زمانی اعمال می شود که دامدار وسعت زیادی از ارضی داشته باشد.

Grazer.
چرا کننده، دام چراکننده

Grazier.
گله دار، چوبدار

Graziery.
دامداری، گله داری، پرورش احشام با استفاده از چراگاه.

Grazing.



چریدن، چراندن، چرا، (1) خوراک یا علوفه مراتع و چراگاهها. (2) عمل تغذیه دامها از علوفه سبز یک چراگاه یا مرتع، نه از سرشاخه‌ها. برای خوردن سرشاخه‌ها توسط دامها اصطلاح browsing استعمال می‌شود. Grazing – alternate.
چرای متناوب، چرای پشت سرهم دو یا چند چراگاه.

Grazing land

چراگاه

Grease.

چربی حیوانی، گریس، گریس زدن، پماد، مرهم، ضماد – (1) چربی حیوانی با نقطه انجماد زیر 40 درجه سانتی‌گراد؛ مثل، لارد (چربی خوک) و لانولین. (2) یک مشتق یا فرآورده نفتی به نام گریس که برای گریسکاری ماشین و دستگاهها به کار می‌رود. (3) رونوازی، روغنکاری، گریس زدن

Greasy.

روغنی، چرب، روغن دار، گریس دار

Green.

سبز، سبزه، چمن، نارس، کال، تروتازه

Green chop

علوفه سبز تازه، یک نوع سیستم برداشت علوفه که گیاه را به صورت سبزی درو کرده و چاپر می‌کنند.

Green drying

خشک خام

Green forages

علوفه سبز

Green salting

خام نمکی

Greenfly. Aphid.

شته سبز

Gregarious.

اجتماعی، اجتماع پذیر، گله‌ای

Grid.

شبكة

Grind.

خرد کردن، آسیاب کردن، به هم ساییدن

Grinder.

آسیاب

Grinders.

دندانهای آسیا

Grinding.

خرد کردن، آسیاب کردن، کاهش اندازه ذرات دانه با یک آسیاب چکشی

Grinding chamber

محفظه آسیاب

Grint.

دندان قروچه کردن

Grist

گندم آسیابی

Gristle. Cartilage.

غضروف

Gristmill.

آسیاب غلات

Grit.

سنگریزه، شن، ریگ، بلغور

Grits.

بلغور

Groats.

(1) بذور پوست کنده غلات و گندم گاوی. (2) دانه آسیاب نشده یولاف (بذر یولاف)

Groom.

تیمار کردن



Grooming

تیمار دام

Groove.

شیار، شکاف، ناودان

Gross energy

انرژی خام، انرژی کل

Ground.

آسیاب شده، خرد شده

Groundnut

بادام زمینی

Groundnut cake

کنجاله بادام زمینی

Groundnut meal

کنجاله بادام زمینی

Group

1) دسته، گروه (2) در شیمی؛ گروه بنیان، رادیکال

Grow out (cell)

رشد سلولی

Grower.

حیوان در حال رشد، مرغ بین سن 8 تا 18 هفتگی

Growing.

در حال رشد

Grown.

رویده، رشد کرده، بالغ

Grown up.

بالغ، رسیده

Grow out.

رشد کرده

Growth.

رشد نمو، رویش، افزایش، ترقی (1) افزایش اندازه موجود زنده. (2) گیاهان یا بخشهایی از

یک گیاه. (3) نوعی غده سرطانی، تومور، زایده و غیره. (4) رشد یک موجود زنده از اولین مراحل زندگی تا بلوغ. (5) رشد یا توسعه یک شرکت یا سازمان. (6) افزایش اندازه ماهیچه‌ها، استخ

Growth curve

منحنی رشد

Growth promotants

محركين رشد

Growth promoter

رشد افزا، موادی که به منظور بهبود بازده غذایی، افزایش وزن روزانه، یا هر دو به جیره غذایی افزوده می شود.

Growth retarder

تاخیر انداز رشد، ماده شیمیایی که به طور انتخابی مزاحم افزایش طبیعی هورمون رشد و فرایندهای دیگر فیزیولوژیکی می شود.

Growth substance

ماده رشد

Growthy.

پر رشد، خوب رشد کرده، کنایه است از حیوان یا جاننداری که میزان رشد آن بیش از حد مورد انتظار باشد.

Gruel

آماج، خوراکی که از مخلوط کردن خوراک آردی با آب سرد یا گرم تهیه می شود.

Guanine. $C_5H_5N_5O$.

گوانین - آمینوهیپوگزانتین - یکی از چهار قلیای (باز) ازت داری است که در ساختمان اسیدهای نوکلئیک شرکت داشته و در تشکیل عوامل وراثتی نقش دارد.

Gvano



چین خوردگیها، شکنجها

فضولات مرغان دریایی

Guff.

کاه، پوشال، پوست، پوسته

Guinea pig

خوکچه هندی

Gullet.

گلو، حنجره، مری

Gully.

کاریز، مجرا، آبگذر

Gum.

چسب، لته، قی چشم

Gumboro disease

بیماری گامبرو

Gummer.

گوسفندی است که در اثر سن زیاد تمام دندانهای پیشین خود را از دست داده باشد.

Gummy wool

پشم چسبناک

Gustation.

گلوله کردن غذا

Gut.

روده، رودها، دستگاه گوارش

Gutter

آبراه

Gutting. evisceration.

تخلیه شکم

Guttur.

حلق

Gynogamon.

هورمون تخمک، هورمون یاخته تناسلی ماده، هورمون تخم

Gypsum.

سولفات کلسیم، گچ، سنگ گچ

Gyri.

H

Habitant.

ساکن

Habitat.

محل سکونت، مسکن طبیعی، بوم، زیستگاه

Habituation. negative adaptation.

عادت پذیری، خوگیری، تطابق منفی، فرآیند عادت کردن تدریجی به یک محرک یا محیط؛ بی اثر شدن نسبت به یک محرک شرطی از طریق تکرار تحریک توسط محرک شرطی.

Hackamore.

کلگی بدون دهنه، نوعی کلگی بدون دهنه که با فشار آوردن بر بینی اسب، سبب کنترل آن می شود.

Hackles.

موهای راست، موهای (سیخ) موجود روی پشت بعضی حیوانات.

Haddock.

ماهی روغن

Haematemesis.

استفراغ خونی

Haematic. hematic.

خونی، خون دار، به رنگ خون، داروی مؤثر روی خون

Haematin. hematin;
haematoxylin.

هماتین، سابقاً به آن هماتوکسیلین گفته می شد. ماده‌ای است قرمز رنگ و از اجزای تشکیل



دهنده هموگلوبین. این رنگدانه حاوی آهن است.

Haematuria.

خون ادراری، وجود خون در ادرار.

Haemic.

خونی، وابسته به خون

Haemocyanin. hemocyanin.

هموسیانین، رنگدانه‌ای است آبی رنگ که در ون انواعی از نرم تنان و سخت پوستان یافت می شود و مشابه هموگلوبین خون پستانداران انجام وظیفه می کند. فرق آن با هموگلوبین در داشتن مس به جای آهن است.

Haemoglobin. hemoglobin.

هموگلوبین، رنگدانه بسیار مهم خون مهره‌داران و معدودی از بی مهره‌گان که شامل پروتئینی به نام گلوبین است که با ماده آهن داری به نام هماتین در ترکیب است. وقتی با اکسیژن ترکیب شود در ششها ترکیبی به نام اوکسی هموگلوبین به وجود می‌آید که در این حالت به رنگ سرخ است.

Haemorrhage.

خونریزی

Haemorrhagic.

خونریزی دهنده، مربوط به خونریزی یا خونروش

Hair.

مو، کرک، تار، رشته، (1) یکی از اجزای روپوستی گیاهان که ممکن است ترشح، جذب مواد یا تخفیف عمل تعرق باشد؛ مانند، تارهای کشنده ریشه گیاهان یا کرکهای ترحشی در برخی از گیاهان. (2) موهای موجود در سطح

بدن انسان و برخی از حیوانات. (4) کرکهای موجود روی سطح بدن برخی گیاهان

Hairy.

پرمو، مودار، پرکرک

Hallux.

شست، شست پا

Halogens.

هالوژنها، گروهی از عناصر که شامل فلوئور، کلر، برم و ید بوده، قدرت اکسیدکنندگی فراوان داشته و خاصیت ضدعفونی کنندگی دارند. یک محلول الکلی ید، یا تنتورید؛ مثالی است از یک ضدعفونی کننده یددار؛ آهک کلردار نیز مثالی است برای یک ضد عفونی کننده کلردار.

Halophile.

نمک دوست

Halophyte

گیاهان شور زیست

Halophytic.

نمک دوستی، گیاه نمک دوست

Halter

افسار زدن (به گاو از دیگر روش‌های مقید نمودن فیزیکی است. افسار به طور معمول دارای چندین حلقه است که می‌بایست دوره پوزه، پشت گوش و اطراف سر را خوبی در بر گرفته و حاوی دستگیره‌ای برای راهنمایی گاو باشد.)

Hammermill.

آسیاب چکشی

Hamster.

موش خرما

Hamstring.



رابط همسترینگ، رابط بزرگی است که در بالا و پشت مفصل خرگوشی پاهای عقب حیوانات چهارپا قرار دارد.

Hand.

دست، نوعی مقیاس طول برای اندازه‌گیری ارتفاع اسب از زمین تا جدوگاه که برابر است با میانگین عرض کف دست انسان یا 10/5 سانتی‌متر.

Handle.

دسته، دستکاری، (1) دسته، دسته هر شیئی. (2) دست شخص درجه بندی کننده پشم که در درجه بندی پشم از لحاظ ظرافت، نرمی، طول و محکمی به قدرت بینایی وی کمک می‌کند. (3) کاری را انجام دادن، از پس چیزی یا کاری برآمدن.

Handling.

با دست کاری را انجام دادن، انجام یک کار، عمل آوری یک فرایند، برآمدن از پس چیزی یا کاری

Haplodont.

دندانهای ساده

Haploid.

هاپلوئید، منفرد

Haptopolymers.

پلی مرهای یکنواخت

Hard ware

بیماری جسم خارجی

Hardy.

مقاوم، سخت، قوی، نیرومند، دلیر، اشاره است به گیاه یا حیوان مقاوم در برابر عوامل محیطی، بویزه درجه حرارت یک ناحیه.

Hare.

خرگوش، گوشت خرگوش

Harrow.

کلوخه شکن، دندان، هرس، چنگک زمین صاف کن، چنگک ریشه جمع کن

Harvest.

برداشت، درو، بُردن محصول

Harvester.

1) ماشین یا شخص دروگر (2) سیلوهای هاروستر، اصل این نوع سیلوها از آمریکا است و ممکن است تا 18 متر ارتفاع داشته باشد. شکل آن گرد و تمام بدنه آن از فولاد غیر قابل نفوذ ساخته شده است. کلفتی بدنه 4-2/4 سانتیمتر و در نتیجه در مقابل سرما و گرما و نفوذ هوا کاملاً محفوظ است. علفی که در آن تخمیر می‌شود باید حداقل 35 درصد ماده خشک داشته باشد تا بخوبی تخمیر شده و اتلاف آن به حداقل برسد.

Hatch.

جوجه درآوری، تفریح شدن

Hatchability.

خاصیت جوجه درآوری، (1) در مرغداری، کیفیت یا خاصیت تخمهای نطفه‌دار که رشد طبیعی جنین و بیرون آمدن جوجه طبیعی را پس از خواباندن تخم مرغها در ماشین جوجه کشی باعث می‌شود. (2) در جوجه کشی، درصد تخمهای نطفه دار که از آنها جوجه به عمل می‌آید.

Hatcher.

هچر، بخش جوجه درآوری ماشین جوجه کشی

Hatchery.



ساختمان جوجه کشی، ساختمان تکثیر ماهی
 — ساختمان یا مکانی است که در آن از
 تخم-مرغهای نطفه دار جوجه کشی می شود
 یا از ماهیهای داشتی (مادر) تخم گیری می
 کنند و تخمهای ماهی را به لارو ماهی تبدیل
 می کنند.

Hatching.

جوجه درآمدن، جوجه درآوری، خروج جوجه
 از تخم قوزهای

Haugh unit

واحد هاو، معیاری برای اندازه گیری کیفیت
 سفیده تخم مرغ

Hay. See fodder; marsh hay.

علف خشک، علوفه خشک - هر نوع علفی که
 به منظور ذخیره سازی مطمئن، تا حدود 85%
 یا بیشتر ماده خشک، آب آن خارج شده باشد
 اطلاق می گردد.

Hayfield.

مزرعه علف خشک، هر مزرعه یا ناحیه ای که
 از آن به طور عمده برای تولید علف خشک
 استفاده می شود.

Haylage.

سیلو، سیلوی علوفه کم رطوبت (40-50
 درصد رطوبت)

Haymaking.

تهیه علف خشک

HCG. See human chorionic
 gonadotropin.

گونادوتروپین کوریونیک انسانی

Head.

سر، وابسته به سر، به صورت پیوسته به معنی
 دارای سر، مهم، قرار گرفته در رأس. واحد

شمارش دامها (رأس)، مثل 5 رأس گاو و
 غیره. بخشی از بدن که شامل صورت، چشمها،
 گوشها، بینی، مغز و غیره است (سر)

Headlamp.

چراغ پیشانی، چراغ سر

Health, sanitation.

سلامتی، بهداشت

Heamostasis

خون بندی

Heart.

قلب، دل، عضوی از بدن که جزء دستگاه
 گردش خون محسوب می شود. قلب با
 انقباضات منظم خود خون را در تمام نقاط
 بدن به گردش در می آورد. قلب که در
 اصطلاح قصابی به آن دل گفته می شود، نوعی
 فرآورده فرعی خوراکی است که از کشتار
 حیوانات به دست می آید. قلب در حشرات و
 سایر

Heartworm.

کرم قلب

Heat.

حرارت دیدن، حرارت دادن، گرم شدن، گرم
 کردن - وقتی علوفه یا غلات با رطوبت بالا
 ذخیره شوند، در شرایط وجود هوای کافی،
 ریزنده های هوازی فعالیت تخمیری خود را
 شروع می کنند که این فعالیت با تولید
 حرارت توأم است. در صورت وجود هوای زیاد
 در لابه لای مواد مرطوب تخمی

Heated.

حرارت دیده، داغ شده، اشاره است به وضعیتی
 از علوفه خشک، غلات و محصولات ذخیره
 شده دیگر که به علت ذخیره شدن نادرست،



درجه حرارت آن بالا رفته و موجب آسیب و فساد محصول می شود.

Heat increment

گرمای افزایشی

Heating.

گرم شدن، شرایطی از غلات و علوفه ذخیره شده که در آن به علت تخمیرات هوازی ریززنده‌ها، مواد ذخیره شده داغ می شوند. چنین محصولی ممکن است از نظر خوراکی نامناسب باشد.

Heat weaning = hard off

کاستن تدریجی دما و جدا کردن جوجه‌ها از منبع حرارتی

Heaves.

خیز ریوی، خیز ریوی (ششی) مزمن اسب

Heaving.

خیز

Hectare.

هکتار، یک واحد سنجش سطح زمین که برابر است با ده هزار متر مربع.

Heel.

پاشنه گاو آهن، پاشنه پا

Heifer.

تلیسه، گوساله ماده، یک گاو ماده که هنوز گوساله نزاییده باشد، اما گاهی اوقات تا شکم دوم زایمان هم تلیسه خوانده می شود؛ مثل، تلیسه شکم اول، تلیسه شکم دوم.

Helicine.

پیچاپیچ، مجعد

Helicotrema.

منفذ حلزونی

Helix.

حلزونی، مارپیچی، مارپیچ

Helminthology.

کرم شناسی

Helminth parasites

انگل های کرمی

Helminths

انگل‌های داخلی همچون کرم‌های دستگاه گوارش

Hemagglutination.

همچسبی گویچه‌های سرخ

Hemagglutination

پادتنهای بازدارنده همچسبی گویچه‌های قرمز

Hemangiosarcoma.

سارکوم دیواره عروق

Hematite.

هماتیت

Hematochezia

هماتوشزیا، مشاهده خون هضم نشده در مدفوع (هنوز به رنگ قرمز می‌باشد) دلیلی بر هماتوشزیا می‌باشد.

Hematology.

خون شناسی

Hematoma.

غده خونی، التهاب خونی، یک تورم یا غده حاوی خون؛ تجمع موضعی خون خارج شده از عروق در بافت‌های زیرجلدی.

Hematomas.

تورم حاوی خون لخته شده

Hematopoiesis.

خون سازی

Hematopoietic.

خون ساز، عاملی که تشکیل گویچه‌های قرمز خونی مؤثر است یا آن را تحریک می کند.



Hematosi.

هماتوز، مبادله گاز بین هوا و خون در ریه‌ها.

Hematuria.

ادرار خونی، وجود خون یا گویچه‌های خونی در ادرار.

Heme.

هم

Hemiazygous.

نیم فرد

Hemicellulose.

همی سلولز، نوعی کربوهیدرات که در بخش الیاف خام خوراکیها طبقه‌بندی می شود و شبیه سلولز است. قابلیت انحلال همی سلولز از سلولز بیشتر است و علاوه بر هگزوزها (قندهای 6 کربنه)، حاوی پنتوزها (قندهای 5 کربنه) و اسید اورونیک نیز است.

Hemicrania.

نیم سر، فقدان نیمه سر

Hemidsomosome.

پل یک طرفه بین یاخته‌ای

Hemin.

همین، هموگلوبین متبلور

Hemiparasitic.

نیمه انگلی

Hemiptera.

نیم بالان، حشرات نیم بال

Hemisphere.

نیمکره

Hemlock.

گیاه شوکران

Hemochorial.

خونی - چادرینه‌ای

Hemocoel.

حفره عمومی بدن

Hemoconcentration.

تغلیظ خون، کاهش حجم پلاسمای خون.

Hemocytoblast.

پیش یاخته خونی

Hemocytometer.

گویچه شمار

Hemoglobin.

هموگلوبین، رنگیزه قرمز رنگ موجود در گویچه‌های قرمز خون حیوانات و اسنان که اکسیژن را از ششها به دیگر اعضای بدن حمل می کند. هموگلوبین ماده شیمیایی پیچیده‌ای است که از آهن، کربن، هیدروژن و اکسیژن تشکیل می شود. این ماده برای حیات حیوانات خون قرمز ضروری است.

Hemoglobinuria.

هموگلوبین ادراری، وجود هموگلوبین در ادرار که علامت برخی از بیماریها است.

Hemogram.

تبالوی خونی

Hemolymph.

لنف خونی

Hemolysis.

تجزیه گویچه‌های قرمز خون، متلاشی شدن گویچه‌های قرمز خون، همولیز— جدا شدن هموگلوبین از گویچه‌های قرمز و ظهور آن در مایعاتی که در آن گویچه‌ها معلق است. انجماد خون موجب همولیز می شود.

Hemolytic.

همولیزی، مربوط به همولیز، هر عاملی که موجب جدا شدن هموگلوبین از گویچه‌های قرمز می شود.



Hemoperitoneum.

صفاق خونی

Hemophilia.

خونروش، هموفیلی، نوعی بیماری ارثی در انسان یا حیوانات که در آن خون بهولت لخته نمی‌شود و به محض بروز یک زخم یا بریدگی کوچک مقدار زیادی خون از بین می‌رود. حیوانی که مبتلا به هموفیلی است **bleeder** نامیده می‌شود.

Hemopoiesis.

خونسازی

Hemopoietec.

خونساز

Hemoptysis.

استفراغ خون

Hemorrhagic. bloody.

خونی، مربوط به خونریزی

Hemorrhoid.

بواسیر

Hemosiderin.

هموسیدرین، ترکیبی است پروتئینی، حاوی اکسید آهن و غیر محلول. این ترکیب به عنوان ذخیره آهن در جگر و طحال زمانی تشکیل می‌شود که ظرفیت ذخیره آهن به صورت فریتین تمام شده باشد. چنین تجمعی از آهن اضافه به همراه بیماری‌هایی رخ می‌دهد که در آنها گویچه‌های قرمز خون

Hemostasis.

خونبندی

Hemostat.

پنس خون بند

Hemothorax.

خون در قفسه سینه

Hemp.

کنف

Hen \neq Cock

مرغ، بوقلمون ماده، پرنده ماده، به ویژه جنس ماده طیور اهلی که ارزش آنها در تولید تخم است.

Heparin.

هپارین، ماده‌ای است که با ممانعت از تبدیل پروترومبین به ترومبین از انعقاد خون جلوگیری می‌کند. این ماده را می‌توان از بافتها، بویژه کبد استخراج کرد. هپارین از نظر شیمیایی نوعی مادل چندقندی گوگرددار (موکوپلی ساکارید) است.

Hepatology.

کبدبرداری، برداشتن کبد، بریدن و خارج کردن بخشی از کبد از بدن.

Hepatic.

کبدی، مربوط به کبد یا جگر

Hepatic failure

نارسایی کبدی

Hepatitis.

التهاب (ورم) کبد، التهاب یا تورم (ورم) کبد (جگر) ممکن است توسط عواملی چون ویروسها، داروها و مواد شیمیایی (من جمله، الكل) ایجاد شود. اما در نظر بیشتر مردم، این بیماری یک عفونت ویروسی است. التهاب کبد نوع الف (A) که در گذشته التهاب کبد عفونی نامیده می‌شد.

Hepatitis.

تورم کبد، التهاب کبد، ورم، تورم، آماس یا التهاب کبد می‌تواند توسط ویروسها، داروها و مواد شیمیایی (منجمله الكل) ایجاد شود.



Hepatization

کبدی شدن بافت ریه

Hepatocyte.

بدی شدن

Hepatoduodenal ligament

رباط کبدی - دوازدهه‌ای

Hepatoma.

سرطان (تومور) کبدی

Hepatomegaly.

بزرگ شدگی کبد

Hepatopathy.

بیماری (آسیب) کبدی

Hepatotoxin.

سم کبدی

Herb.

علف، گیاه علفی

Herbaceous. See herb.

علفی، اشاره است به یک گیاه یا بخشی از یک گیاه که فاقد ساختمان چوبی مشخص باشد؛ گیاهان کم دوام (یک ساله)؛ مانند، آلاله‌ها.

Herbage.

علوفه، گیاهان علفی، علفزار

Herbicide.

علف‌کش، نوعی ترکیب شیمیایی (سم گیاهی) است که برای کشتن یا توقف رشد گیاهان هرز به کار می‌رود.

Herbivore.

علفخواران، گروهی از پستانداران جفت دار که غذای اصلی آنها گیاهان علوفه‌ای است و اغلب آنها دندانه‌های آسیای قوی دارند؛ مانند، نشخوارکنندگان.

Herbivore.

علفخوار، حیوان علفخوار

Herbivorous.

علفخوار، دلالت می‌کند بر حیوانی که در حالت طبیعی از علوفه و دیگر گیاهان تغذیه می‌کند؛ مثل، گاو، اسب، گوسفند، بز، گوزن، شتر و غیره.

Herd.

گله، رمه، گله بان‌ی کردن، چوپانی کردن، گاوچرانی کردن (1) گروهی از حیوانات، بویژه گاو، اسب و خوک که به عنوان یک واحد دامداری یا چراگاهی معروف است، (2) مراقبت از حیوانات موجود در یک گله.

Herdbook.

دفتر انساب، دفتر گله

Herder.

گله‌دار، چوپان، گله‌بان، رمه‌دار، رمه بان، گاودار، گوسفنددار

Herding.

گله‌داری، چوپانی، رمه بان‌ی، گاوداری، گوسفندداری، گاوچرانی، گوسفند چرانی

Herdmates. stablemates; contemporaries.

هم گله‌ای، هم طویله‌ای، هم اصطبل‌ی - اصطلاحی است که در مورد مقایسه دختران یک گاو نر با هم گله‌ای‌های آنها که از والدین مشترک با آنها نباشند، به کار می‌رود.

Hedsman.

چوپان، گله‌بان، رمه بان، گاودار، گاوچران، گوسفنددار، گوسفند چران

Hereditary.

ارثی، موروثی، اشاره است به عوامل یا خصوصیتی که از والدین به فرزندان منتقل



می شود و بروز آنها توسط ژنها (عوامل ژنتیکی) کنترل می گردد.

Heredity.

توارث، وراثت، انتقال ماده ژنتیکی (صفات ژنتیکی یا فیزیکی) از یک نسل به نسل یا نسلهای دیگر یا از والدین به فرزندان.

Heritability.

وراثت پذیری، قابلیت توارث

Hermaphroditism

نرمادگی، دو جنسی، حالت وجود دستگاههای تناسلی نر و ماده در یک جانور یا گیاه. این طریقه تکثیر و تولید مثل در حشرات بسیار کم دیده می شود، ولی در چند مورد از جمله در شپشک استرالیایی (*Iceria purchasi*) وجود دارد در این حشره تعداد افراد نر معمولاً کم است و مادهها یاختههای جنسی نر و ماده را تولید می کنند. مادهها نوعی قدرت خودتلقیحی (**autofecondation**) دایمی دارند. افراد حاصل از رشد این تخمها عموماً ماده هستند. در این گونه اگر یاختههای تخم تلقیح نشوند، از تخمهای حاصله افراد نر به وجود می آیند.

Hermaphrodite.

نرماده، دوجنسی، جانور یا گیاهی که دستگاههای تناسلی نر و ماده را به طور توأم دارد و قدرت ایجاد یاختههای جنسی نر و ماده را دارد. در پرندگان و پستانداران، دو جنسی حقیقی وجود ندارد، اما در بعضی حشرات؛ مانند، شپشک استرالیایی و بعضی گیاهان گلدار؛ مانند، گل ختمی و شب بو وجود دارد.

Hermaphroditic.

نرمادگی، دوجنسی

Hermaphroditism.

نرمادگی

Herniation.

فتقی، فتق

Herpes.

تبخال

Heteroantibody.

پادتن غیر خودی

Heteroantigen.

پادگن غیر خودی

Heterochromatin.

کروماتین ناجور، کروماتین دانه‌ای شکل، کروماتین متراکم

Heterodont.

ناجوردندان، جانورانی که شکل دندانهای آنها متفاوت است؛ مانند، بیشتر پستانداران که دندانهای نیش، پیشین و آسیا دارند.

Heteroduplex.

دورشته‌ای آمیخته، دورزنجیری آمیخته، مضاعف ناجور

Heteroecious.

دو میزبان، دارای دو میزبان - جانور انگلی که دوره زندگی آن روی یا داخل بدن دو نوع میزبان سپری می شود.

Heterogametic.

ناجورگانه، ناجورگامت، دارای گانه یا گامت (یاخته جنسی ماده) غیرمشابه

Heterogamous.

ناجورگان، ناجورگامت

Heterogoneic.

غیر مشابه، نامشابه



Heterogeneous.

غیر متجانس، نامتجانس

Heterograft.

پیوند غیر خودی

Heteromorphic.

ناجور شکل، غیر هم شکل

Heterophil.

هتروفیل

Heteropolysaccharide.

پرقندی ناجور

Heteroptera.

ناجور بالان، حشرات ناجور بال

Heterosis. hybrid vigor.

توان (قدرت) آمیخته گری - برتری یک حیوان آمیخته (هیبرید) از جنبه‌های قدرت، تولید، قابلیت انتقال صفات و غیره نسبت به میانگین این صفات در والدین خالص.

Heterotaxis.

جابه‌جایی

Heterotroph.

دگر خوار، دگر خواره

Heterotrophic.

دگر خوارگی، دگر غذایی

Heterozygote.

هتروزایگوت، موجودی با یک یا چند جفت ژنهای آلی برای یک صفت معین که هر جفت ژنهای مختلفی هستند.

Heterozygous.

ناخالص، ناخالص از نظر ژنتیکی

Hexagonal.

دارای شش ضلع، شش ضلعی، دارای شش وجه، شش وجهی

Hexaploid.

شش‌گان، موجودی است با شش سری کروموزومی یا شش ژنوم.

Hexose.

یک قندی، قند شش کربنه، قند ساده، مانند، گلوکز، فروکتوز، گالاکتوز، لولوز و قندهای مرکب طبیعی که از واحدهای قندهای ساده تشکیل شده‌اند.

Hexoses.

قندهای ساده، قندهای شش کربنه، گلوکز، فروکتوز و مانوز مهمترین قندهای شش کربنه غذایی هستند که تمام آنها در اسکلت مولکولی خود دارای شش اتم کربن هستند. در طبیعت فقط دو قند گلوکز و فروکتوز به صورت آزاد یافت می‌شوند، گالاکتوز توام با گلوکز، یک ماده دوقندی (دی ساکارید) به نام لاکتوز ایجاد می‌کند که این قند به طور طبیعی فقط در شیر موجود است. مانوز در یک ترکیب پرقندی (پلی ساکارید) به نام مانان یافت می‌شود. احتمالاً گلوکز در متابولیسم (ساخت و ساز) کربوهیدراتها مهمترین قند محسوب می‌شود، زیرا سطح این قند در کاتابولیسم هوازی و بی هوازی کربوهیدراتها بسیار حساس است.

Hiatus.

شکاف، سوراخ، دریچه

Hibernate.

به خواب زمستانه فرو رفتن، خواب رفتن یا غیرفعال شدن گیاهان و برخی از جانوران در دوره سرمای زمستان.

Hibernation.



زمستان خوابی، توانایی یک حیوان برای سپری کردن فصل سرد زمستان در حالت خواب که در آن درجه حرارت بدن آنها به اندکی بالاتر از نقطه انجماد سقوط کرده و فعالیت متابولیکی بدن تقریباً به نقطه‌ای بسیار نزدیک صفر کاهش می‌یابد. زمستان خوابی احتمالاً نئمی تطبیق برای ممانعت از گرسنگی کشیدن در خلال دوره کمپایی غذا است.

Hide.

پوست

Hidrosis. excessive sweating.

پرعرقی، حالت عرق کردن زیاد.

High manger

آخور برجسته

Hilum.

ناف

Hindbrain.

مغز خلفی، بخش عقب مغز

Hindgut. proctodeum.

بخش عقبی یا انتهای روده

Hindleg.

پای عقبی، پای عقب حیوان

Hindlegs.

پاهای عقب

Hindlimb.

اندام حرکتی خلفی، پای عقبی

Hinny.

گَره قاطر، فرزند نریان و الاغ ماده.

Hippocampus.

خم اسبی

Hippocrates.

بقراط

Hirudinea.

زالو

Histidine.

هیستیدین، یکی از اسیدهای آمینه ضروری.

Histidinemia.

هیستیدین خونی، بالا بودن غیرطبیعی اسید آمینه هیستیدین در خون. این عارضه مربوط به یک اختلال ژنتیکی در متابولیسم هیستیدین به علت فقدان آنزیم هیستیدین آمینولیز می‌شود. هیستیدین خونی باعث عقب ماندگی ذهنی و گفتار غیرپیوسته می‌شود. درمان این عارضه شامل مصرف مقدار اندک پروتئینهای هیستیدین دار می‌شود، اما میزان تأثیر این درمان نامشخص است.

Histocompatibility

سازگاری بافتی

Histocyte.

یاخته بافتی

Histogenesis.

بافت سازی، ایجاد بافت

Histology.

بافت شناسی، تشریح میکروسکوپی مربوط به ساختمان، ترکیب وظیفه یافتها.

Histopathology.

آسیب شناسی بافتی

Histoplasmosis.

هیستوپلاسموز، نوعی بیماری گره‌های لنفاوی در ناحیه گردن که عامل آن یک قارچ است.

Hit.

ضربه، زدن، ضربه زدن

Hitch.

قلاب، اتصال

Hive.



کندو، کندوی دست ساخت، کندویی که بشر برای پرورش زنبور عسل می‌سازد.

Hives.

اورام حساسیتی پوست، اورام کوچک زیر یا داخل پوستی که به طور ناگهانی روی بخشهای وسیعی از بدن ظاهر می‌شود. این اورام ممکن است از حساسیتهای غذایی ناشی شود.

Hobble.

پابندزدن، پابندزدن یا بستن پاهای جلوی اسب (دستها) به هم با طناب یا نوار برای جلوگیری از حرکت یا لگد زدن حیوان.

Hock. See hock joint.

مفصل خرگوشی، مفصلی است در ناحیه لگنی پای حیوان چهارپا که بین استخوانها کائُن و گاسکین قرار دارد.

Hog.

خوک بالغ، خوک بزرگ یا بالغ نر یا ماده‌ای که معمولاً بیش از 54 کیلوگرم وزن داشته باشد. اصطلاح رایج برای خوکهایی با کمتر از 54 کیلوگرم وزن، swine است.

Hoggery.

خوک داری، خوک دان، طویله خوک

Hogget

بره بعد از شیرگیری تا حدود یک سالگی (فقط در انگلستان)

Hogs.

خوکها، برای خوکهایی با کمتر از 54 کیلوگرم وزن، از اصطلاح pigs یا swine استفاده می‌شود، در حالی که برای خوکهایی با بیشتر از 54 کیلوگرم وزن، از اصطلاح hogs استفاده می‌شود.

Holding.

نگهداری، نگهداشتن، نگهداشتن چیزی در دست یا چیز دیگر، نگهداشتن یک عامل به صورت ثابت؛ مثل، نگهداشتن حرارت دهی یک فرآورده یا محصول در مدت زمانی معین به طور ثابت.

Holoblastula.

بلاستولای توخالی

Holocellulose

به کل کربوهیدرات‌های ساختمانی گیاه گفته می‌شود (قندهای محلول، نشاسته و پکتین را در بر نمی‌گیرد).

Hologenic

هولوژنیک

Holstein.

هلشتاین، مشهورترین و پرتولیدترین نژاد گاو شیری جهان که منشأ آن ندرلند (در هلند) است و اکنون در تمام کشورها یافت می‌شود. این نژاد جثه بزرگ و رنگ ابلق سیاه و سفید دارد.

Homeopathy.

هوموپاتی، روش خاص درمان بیماران با تجویز مقادیر کم دارویی که مقدار زیاد آن علایم مرضی تولید کند. این روش توسط ساموئل هانمان ابداع شد.

Homeostaisis. homekinesis.

تعادل محیط داخلی بدن، مکانیسم حفظ ثبات پدیده‌ها فیزیولوژیکی در بدن - شرایط یا حالت تعادل محیط داخلی بدن؛ به طور مثال، ششها در عمل دم و بازدم نیاز بدن به اکسیژن و دفع گاز کربنیک را رفت می‌کنند و کلیه‌ها با جذب مواد زائد از خون و بازپس



دادن مواد اضافه جذب شده به خون، ترکیب طبیعی خون را ثابت نگه می دارند. همچنین حفظ ثابت درجه حرارت بدن در مقابل شرایط سرما یا گرما توسط همین پدیده کنترل می شود.

Homestatic.

نگهداری یا حفظ یکنواختی یا ثبات در وظایف یک موجود زنده یا واکنش داخلی افراد در یک جمعیت یا اجتماع تحت شرایط متغیر محیط توسط تواناییهای موجودات برای تطابق با شرایط جدید.

Homotherm.

خونگرم، حیوانی که بدون توجه به درجه حرارت محیطی، قادر به حفظ درجه حرارت داخلی بدن خود باشد.

Homeothermic. homiothetic.

خونگرم، خونگرمی - نگهداری نسبی درجه حرارت بدن بطور یکنواخت و تقریباً مستقل از درجه حرارت محیط. حیوانات خونگرم (پستانداران و پرندگان) دارای این خاصیت هستند.

Homotherms. endotherms.

حیوانات خونگرم - به حیواناتی گفته می شود که علی رغم تغییرات وسیع درجه حرارت محیط، قادر به ثابت نگهداشتن درجه حرارت داخلی بدن خود هستند.

Hominy feed

مخلوطی از جوانه، سبوس و نشاسته ذرت که آسیاب شدند.

Homofermentation.

تخمیر یکنواخت

Homogen.

متجانس، همجنس، همگن

Homogenetic.

متشابه، هم اصل، همگن

Homogeniety

همگنی، همانندی

Homogenization.

همگن سازی، هوموژنیزاسیون - عملی است که در یک مخلوط، ذرات کوچک یکنواختی را ایجاد می کند. در همگن سازی شیر، سترون سازی نیز انجام می شود و به این ترتیب، شیر یا فرآورده های شیر برای مدت نسبتاً زیادی قابل ذخیره سازی می شوند.

Homogenized.

همگن، همگن شده، هوموژنیزه، هوموژنیزه شده - خرد شدن با گویچه های ریز و پخش یکنواخت، به طوری که تا مدت زیادی ذرات خرد شده به صورت امولسیون باقی بماند. اشاره است به ذرات چربی در شیر.

Homogenizer.

همگن ساز، همگن کننده، هوموژنیزه کننده - یک دستگاه فشار قوی که محصولات نظیر شیر را هوموژنیزه می کند. این دستگاه گویچه های چربی شیر را به ذرات ریز می شکند و ضمن عمل، هرگونه موجود زنده (انواع میکروارگانیزمها) در مایع مورد عمل شکسته و منهدم می شود.

Homogenous.

همگن، یکنواخت

Homograft.

پیوند متجانس

Homoeothermic. homothermic.



جانوران خونگرم - جانورانی که تحت شرایط مختلف محیطی از نظر دما، درجه حرارت بدن خود را با مکانیسمهای مختلف فیزیولوژیکی ثابت نگه می دارند .

Homolog.

متجانس، هم جنس، هر یک از لگه‌های یک جفت که از لحاظ ساختمان، شکل و وظیفه متشابه یکدیگرند؛ مثل، کروموزومهای متجانس .

Homologous.

جور، متجانس، متشابه

Homologue.

متجانس، همگن، متشابه

Homologus.

متشابه، مشابه، متجانس

Homology.

همگن شناسی، مشابه شناسی

Homonomous.

همسان

Homopolysachride.

پرقندی جوی، نوعی پرقندی که فقط از مولکولهای قند تشکیل شده باشد و مولکولهای غیرقندی در آن نباشد.

Homoptera.

جوربالان، همبالان

Homoreactant.

خود واکنش گر

Homozygote.

هوموزیگوت، خالص، همگون، فردی است که برای یک جفت آلل یا آللومورف ژنهای متشابه دارد؛ برای مثال، AA و aa ؛ دارای فقط یک نوع آلل برای یک صفت معین.

Homozygous.

خالص، خالص ژنتیکی

Homoculists.

طرفداران اسپرم یا نطفه نر - برخی معتقد بودند که در منی انسان یا حیوان نر، آدامک بسیار ریز وجود دارد که ضمن وارد به رحم مادر، این آدامک رشد می کند و جنین را به وجود می آورد.

Homunculus. See homunculists.

آدمک، آدامک منی انسان یا حیوان نر

Honey.

عسل، عسل در حقیقت خوراک زمستانه زنبورهای عسل است که بشر با تغذیه مصنوعی زنبورها با شربت شکر، خوراک این حشرات مفید و ارزشمند را برای خود جمع آوری می کند. عسل خالص خواص غذایی و طبی فراوان دارد و به علت غلظت فراوانی که دارد، هرگز فاسد نمی شود. شواهدی وجود دارد مبنی بر اینکه عسل تولید شده در 6000 سال پیش به طور سالم باقی مانده است. اساساً عسل یک قند تبدیل شده است؛ یعنی، مخلوطی از قندهای ساده گلوکز و فروکتوز که در 14 تا 15 درصد آب محلول است. مقادیر کمی اسیدهای آلی به همراه مقادیر جزئی ویتامینها در عسل یافت می شود. عسل از شهد گل‌های گیاهان گلدار که توسط زنبورها عسل کارگر جمع آوری می شود، مشتق می شود. شهد گیاهان حاوی 10 تا 50 درصد سوکروز، گلوکز و فروکتوز و 50 تا 90 درصد آب است. هر زنبور کارگر (زنبور مزرعه) کیسه مخصوصی در حفره بدن خود دارد که شهد گیاهان را در آن جمع می کند و با افزودن



آنزیم انورتاز به آن باعث تبدیل دوقندی سوکروز (ساکارز) به تک قندیهای گلوکز و فروکتوز می شود. سپس این عسل را که عسل خام (نارس) است در حجره‌های شان عسل ذخیره می کند و با بال زدن بر فراز حجره‌های تازه پر شده شان، درصد آب عسل نارس را کاهش می دهد و به اصطلاح عسل نارس را تغلیظ می کند که این عسل برای مدت طولانی قابل ذخیره است. رنگ، طعم و نسبت قندهای موجود در عسل بستگی به نوع شهد جمع‌آوری شده (نوع گیاه) دارد.

Honeycombing.

شان عسل سازی

Hood.

دودکش، سرپوش محفظه کشت بافت

Hood.

سرپوش اسب، نوعی سرپوش اسب که علاوه بر سر حیوان، روی گردن تا شانه را می پوشاند.

Hoof.

سُم، قسمت انتهایی و شاخی شده انگشتان حیوانات سُم دار (سُم داران) که برخی؛ مانند، گاو، گوسفند، بز، گوزن، هو و غیره زوج (زوج سُمان) و در برخی؛ مانند، اسب، الاغ، قاطر و غیره فرد (فرد سُمان) است. سُم در برخی از حیوانات بافت کاملاً شاخی شده دارد و در برخی؛ مثل، شتر بافت نرم دارد.

Hook.

قلاب، یک وسیله فلزی که انتهای نوک تیز آن روی خودش برمی گردد.

Hook.

شاخ زدن گاو

Hook worm.

کرم قلابدار

Hoose. lungworm disease.

بیماری کرم ریه

Hopper.

1) جانور جهنده (مثل، ملخ)، (2) دریافت کننده، قیف - قطعه‌ای به شکل یک مجرای دهانه گشاد و قیف مانند؛ این قطعه از ضمایم دستگاههای؛ مثل، آسیاب، دستگاه بوجاری، دستگاه درجه بندی بذور، شن و ماسه، علوفه خشک گُن، علوفه خردگن و غیره است که برای کارکردن دستگاه، مواد مورد عمل آوری باید از طریق این مجرا وارد دستگاه شود، هاپر.

Hopping.

جهش، عمل جهیدن، یک حرکت سریع جانوران جهنده‌ای؛ مثل، ملخ.

Hordeum.

جنس جو، جنسی است از خانواده گندمیان.

Horizon.

افق، خط افق

Horizontal.

افقی، تراز، سطح افقی

Hormone.

هورمون، کلمه hormone از کلمه یونانی hormon به معنی بهم زدن، تحریک کردن یا به حرکت واداشتن مشتق شده است. هورمونها پیامبرهای شیمیایی آلی هستند که توسط غدد درون ریز فاقد مجرا تولید می شوند و با تحریک این غدد توسط عوامل آزادکننده به داخل خون ترشح می شوند و با



گردش خون به عضو هدف می رسند و فرآیندهای خاصی؛ مثل، رشد، فرآیندهای مختلف تولید مثل، شیردهی، متابولیسم، رفتارها و غیره را تحت تأثیر قرار می دهند و فعالیت حیاتی یک عضو را با دیگر اعضای بدن تنظیم یم کنند. بسیاری از هورمونها از طریق غدد داخلی فاقد مجرا مستقیماً به داخل خون می ریزند و جریان خون وسیله انتقال آنها است. هورمونها در مقیاسهای بسیار جزئی، در حدّ یک میلیونیم یا یک میلیاردم گرم ترشح می شوند، ولی عامل پدیده‌های بسیار ضروری و مهمی در بدن هستند. وظایف هورمونها را زمانی می توان به خوبی درک کرد که غده مؤلّد یک هورمون بیمار شود و نارسایی یا کمبود ترشح هورمون آن غده پدیده اید. باید توجه داشت که تحت همه شرایط هورمون درمانی به صورت خوراکی یا تزریقی در انسان باید تحت نظر پزشک و در حیوانات تحت نظر دامپزشک انجام شود. هورمون درمانی در حیوانات کاربرد وسیعی، به ویژه در کنترل فرآیندهای تولید مثل دارد. همزمان سازی فعلی در گاوهای ماده برای تلقیح تعداد زیادی از حیوانات در یک زمان کوتاه، القای چند تخمک گذاری برای به دست آوردن بیش از یک جنین در هر نوبت فعلی در گاوهای ماده ممتاز برای استفاده در فرآیند انتقال جنین و غیره، برخی از کاربردهای مشهور هورمون در دامپزشکی و دامپروری هستند.

Horn.

شاخ

Hornet.

زنبور درشت، زنبور سرخ

Horntails.

زنبوران دم شاخی

Horse.

اسب، حیوانی است پستاندار، فردسّم، علفخوار، تک معده‌ای و دارای قولون فعال از لحاظ هضم مواد سلولزی توسط جمعیت میکروبی. انسان از روزگاران بسیار دور از این حیوان در بارکشی، کار و سواری استفاده کرده است و قبل از ماشینی شدن زندگی، این حیوان با زندگی روزمره آحاد افراد بشر عجین بوده و صمیمی‌ترین دوست و یاور بشر در تمامی شرایط به شمار می‌آمد. اکنون نیز در برخی مناطق از اسب استفاده‌های گوناگون می شود و سواری با اسب جزء ورزشهای مشهور است.

Horsing.

رفتار فعلی مادیان

Hose.

لوله لاستیکی، شیلنگ، لوله

Host.

میزبان، جانور یا گیاهی که جانور یا گیاه دیگر (انگل) روی آن یا درون آن زندگی و از آن تغذیه کند.

Housing.

1) جایگاه، جایگاه بسته، (2) خانه، منزل، محل سکونت یا زندگی.

Hover

مادر مصنوعی چتری شکل

HP. heat production.



تولید حرارت

Huddle

روی هم ریختن، ازدحام کردن، کوبه کردن (جوجه ها)

Hull.

پوسته، پوست، (1) غلاف، پوشش، پوشینه، پوسته، پوست یا هر عضوی که بذر یا میوه را در برگیرد. (2) پوست کندن - جدا کردن پوسته خارجی بذور یا بعضی میوه‌ها، بویژه در هنگام خشک بودن.

Huller.

پوست کن، دستگاه پوست کنی

Humectant.

رطوبت گیر

Humerus.

استخوان بازو

Humid.

نمناک، تر، مرطوب، بخاردار

Humidification.

مرطوب سازی، رطوبت زنی، آب افزایی - بالا بردن رطوبت یک ماده یا یک فضا از طریق افزودن آب یا بخار آب یا اسپری آب به آن ماده یا در آن فضا.

Humidify.

مرطوب ساختن، نمدا کردن

Humidity.

رطوبت، جرم (وزن) بخار آب به ازای هر واحد حجم.

Humoral.

مزاجی، خونی

Humour.

مزاج، چهار خلط (خون، بلغم، صفرا، سودا)

Hunger.

گرسنگی، گرسنگی یک تمایل فیزیولوژیکی برای مصرف غذا بعد از مدتی غذا نخوردن است. متضاد این اصطلاح، سیری (Satiety) است که آن عبارت است از یک احساس سیر بودن و بی علاقه‌گی نسبت به مصرف غذا. اصطلاح مربوط دیگر، اشتها (appetite) است؛ که عبارت است از یک پاسخ آموخته شده یا عادت می که در وعده‌های غذا خوردن ایجاد می شود و تحت تأثیر عوامل مختلف خارجی و داخلی قرار دارد.

Husbandry.

پرورش، هنر و علم پرورش و تولید گیاهان و حیوانات.

Husk.

غلاف، غلاف کندن، (1) پوشش خارجی خشک، زمخت و خشنی که روی دانه‌ها را می پوشاند؛ مثل، غلاف ذرات (2) جدا کردن غلاف از هر چیز، به ویژه جدا کردن غلاف بلال رسیده.

Husker.

سبوس گیر، گندم پاک کن، پوست کن

Hutch.

آشپانه انفرادی، آغل انفرادی

Hyaline. glassy; pellucid.

شفاف

Hybrid.

دورگ، دورگه، آمیخته، هیبرید، یک موجود (گیاه یا جانور) هتروزایگوت که از تلاقی (جفتگیری یا گشن گیری) دو والد غیرمشابه با هم از لحاظ ژنتیکی به وجود آمده باشد.

Hybridization.



دورگه گیری، دورگ گیری، آمیخته گیری، تلاقی - جفتگیری یا گشن گیری دو موجود که از لحاظ ژنتیکی یکسان نباشند.

Hydatid.

(1) یک کیست هیداتید، (2) هر ساختمان کیست مانند.

Hydranencephaly.

آب آوردگی مغز

Hydrmia.

آب خونی، خون پرآب

Hydric.

آبکی، آبدار، آبگون

Hydrion.

یون هیدروژن

Hydrocarbons.

هیدروکربنها، هیدروکربورها، هیدراتهای کربن، کربوهیدراتها

Hydrocephalus.

مغز آب آورده، فردی با تجمع مایعات در ناحیه مغزی.

Hydrocephaly.

آب آوردگی مغز، افزایش فشار مایع مغزی در اثر تجمع مایعات در مغز که در نوزادان منجر به بزرگ شدن جمجمه می شود.

Hydrogen. H.

هیدروژن، یکی از عناصر گازی که دو اتم آن در ترکیب با یک اتم اکسیژن، مولکول آب را تشکیل می دهد. این عنصر، گازی است بی رنگ که برای رشد گیاهان جزء عناصر ضروری طبقه بندی می شود.

Hydrogen sensitive hydrogenase

هیدروژناز حساس به هیدروژن (HSH)

Hydrogenase.

هیدروژناز، آنزیمی است که تبدیل یون هیدروژن به هیدروژن مولکولی را بطور قابل برگشت هدایت می کند.

Hydrogenation.

هیدروژن افزایشی، افزودن شیمیایی هیدروژن به هر ترکیب غیراشباع.

Hydrolysate.

هیدرولیزات، آنچه از آبکافت یک ترکیب به دست می آید. بطور مثال، هنگامی که مولکول پروتئین توسط اسیدها، قلیاها یا آنزیمها شکسته شود، هیدرولیزات پروتئین شامل مخلوطی از اسیدهای آمینه تشکیل دهنده آن خواهد بود.

Hydrolysis.

آبکافت، تجزیه شیمیایی که در آن یک ترکیب شکسته می شود و به ترکیبات دیگر تبدیل می گردد. در این عمل وجود مولکول آب و تجزیه آن نیز ضروری است. گروه هیدروکسیل (-OH) به یکی از محصولات و اتم هیدروژن به محصول دیگر می چسبند.

Hydrolyte.

آبکافت شدنی، جسم یا ماده ای که تحت تأثیر آبکافت قرار می گیرد.

Hydrolyze.

آبکافت شدن، آبکافت کردن، عملی است که توسط آن مولکولهای پیچیده (مثل پروتئینها) توسط واکنشهای شیمیایی با مولکول آب به واحدهای کوچکتر شکسته می شوند.

Hydrometer.

آب سنج

Hydronephrosis.



Hydrophile.	آب آوردگی کلیه	Hygienic. sanitary.	بهداشتی، از، یا مربوط به بهداشت.
Hydrophilic.	آب دوست، علاقه‌مند به آب	Hygrograph.	نم نگار، رطوبت نگار
Hydrophobe.	آب دوست، آب‌دوستی	Hygrometer.	رطوبت سنج
Hydrophobia.	آب‌گریز	Hygrometry.	رطوبت‌سنجی
Hydrophobic.	آب‌گریزی، آب‌ترسی	Hygroscope.	رطوبت‌نما
Hydrophthmia.	آب‌گریز، آب‌ترس، آب‌گریزی	Hygroscopicity.	جاذب‌الرطوبگی، رطوبت‌پذیری - درجه تمایل به جذب و نگهداری آب. برای مثال، شیر خشک بدون چربی جاذب‌الرطوبه است.
Hydrosalpinx.	آب‌آوردگی چشم	Hymen.	پرده بکارت
Hydrotaxis.	تجمع مایعات سروزی در لوله‌های رحمی	Hymenoptera.	بال‌غشاییان
Hydrothorax.	تمایل یا کشش به طرف آب	Hyoid.	لامی، مربوط به استخوان لام
	آب‌آوردگی، قفسه سینه، تجمع مایعات در قفسه سینه، آب‌گرایی	Hyomandibular.	لامی، آرواره پایینی
Hydrotropic.	آب‌گرایی	Hypaxial.	زیرمحوری، تحت محوری
Hydroureter.	آب‌آوردگی لوله حالب	Hyperactivity.	پرکاری، فعالیت بیش از حد طبیعی
hydrous.	آبدار، نمناک، محتوی آب	Hyperabuminemia.	آلبومین خونی زیاد
Hydroxylation.	القای بنیان هیدروکسی، وارد کردن بنیان یا گروه هیدروکسی (-OH) به یک ترکیب آلی (یک ترکیب کربن‌دار).	Hyperbilirubinemia.	بیلروبین خونی زیاد
Hygiene. sanitation.	بهداشت، علم سلامتی؛ قواعد و اصول حفظ سلامتی، شاخه‌ای است از علم پزشکی	Hypercalcemia.	کلسیم خونی، مقدار بیش از حد کلسیم در خون. مقدار طبیعی در خون انسان 11 میلی



گرم در 100 میلی لیتر است. این عارضه ممکن است در اثر بعضی انواع سرطان؛ بویژه، سرطان ریه، فعالیت بیش از حد پاراتریوئید، استفاده مکرر از مقادیر زیاد ویتامین (د) و معالجه با قلیا برای زخم پپتیک ایجاد شود. افراد مبتلا علائم کاهش اشتها، استفراغ، ماهیچه‌های نرم و احتمالاً سنگ‌ها کلیوی نشان می‌دهند.

Hypercalciuria.

کلسیم ادراری مفرط، وجود مقدار فراوان کلسیم در ادرار، همانند حالت هیپریپاراتیروئیدسم.

Hyperchloremia.

کلرونی مفرط، زیاد بودن عنصر کلر در خون.

Hyperchlorhydria. hyperacidity.

پراسیدی معده - اصطلاحی است که دلالت بر اسیدیته زیاد شیره معده می‌کند. اسید معده اسیدکلریدریک است. این اختلال با سوزش معده پس از صرف غذا، سوزش قلب و ترش کردن همراه است. هیجان‌ناز روحی، زخم اثنی عشر، ورم کیسه صفرا و گرسنگی کشیدن از عواملی هستند که افزایش اسید معده را باعث می‌شوند. این ناراحتی را می‌توان با آنتی‌اسیدها شامل، کربنات کلسیم، ژل هیدروکسید آلومینیم، شیر منیزی، کربنات منیزیم و تری سیلیکات منیزی تسکین داد.

Hypercholesteremia.

کلسترول خونی - زیاد بودن کلسترول در خون

Hypercholesterolemia.

کلسترول خونی، زیاد بودن کلسترول خونی
Hypercholesterolemia.

کلسترول خونی زیاد

Hyperchromatic.

زیاد رنگ‌پذیر

Hyperchromatism.

افزایش کروماتین هسته

Hyperchylia.

افزایش ترشح شیره معده

Hypereffective.

بسیار مؤثر، پرقدرت

Hyperemia.

پرخونی، هجوم الدم، تجمع خون در هر یک از بخشهای بدن.

Hyperemic.

بافت پر خون، پر خون

Hypererythrocytosis.

گوپچه قرمزسازی فراوان

Hyperesthesia.

هیپرآستزی، حساسیت زیاد به لمس یا درد.

Hyperestrus.

دایم فحلی

Hyperglycemia.

قند خونی، حالت بالا بودن قند خون به میزان بیش از حد طبیعی

Hyperinsulinism.

ترشح بیش از حد انسولین

Hyperirritability.

تحریک‌پذیری شدید

Hyperkalemia.

پتاسیم خونی، زیاد بودن پتاسیم در خون - هیپرکالمی نوعی عارضه پیچیده جدی است که در اثر اختلال در کار کلیه‌ها، از دست



دادن شدید آب بدن یا شوک ایحاد می شود. این عارضه موجب اتساع قلب و کاهش ضربان قلب.

Hyperkeratosis.

افزایش طبقه شاخی، افزایش ماده شاخی، بیماری ایکس

Hyperlipoproteinemias.

لیپوپروتئین خونی، این اصطلاح اشاره است به گروهی از اختلالات که با غلظت زیاد یک یا چند لیپوپروتئین در خون مشخص می شود.

Hyperlipidemia.

لیپوپروتئین خونی، این اصطلاح اشاره است به گروهی از اختلالات که با غلظت زیاد یک یا چند لیپوپروتئین در خون مشخص می شود.

Hypermetropia.

دوربینی

Hyperemia.

پرخونی

Hypernutrition.

پرخوری، بالا بودن سطح تغذیه و عوارض آن.

Hyperopia.

دوربینی

Hyperorexia.

پراشتهایی

Hyperphosphatemia.

فسفات خونی، پرفسفاتی خون - زیادب ودن فسفر در سرم خون که ممکن است در نتیجه اختلال در کار کلیه‌ها و عدم جذب فسفر کافی از خون یا کم کاری غدد پاراتیروئید و کاهش ترشح پاراتورمون، ایجاد شود. وقتی فسفر سرم خون زیاد می‌شود، کلسیم خون

کاهش می یابد و عارضه کزاز عضلانی بروز می کند.

Hyperplasia.

پررشدی غیرعادی، تکثیر یا افزایش غیرطبیعی تعداد یاخته‌های طبیعی در یک بافت بدون تغییر در ترکیب یا ترتیب آنها که موجب بروز گال یا غده می شود.

Hyperplod.

گیاه یا حیوانی که تعداد کروموزومهای آن بیشتر از مضرب عدد کامل هاپلوئید باشد؛ به طور مثال، $2(n+1)$ یا $2(n+2)$

Hyperpnea. panting; deep breathing.

نفس نفس زدن، له زدن - زیاد بودن تعداد تنفس در دقیقه. این واژه در مورد بعضی حیوانات مترداف panting به معنی «له له زدن» است؛ مثل، له زدن سگ، به ویژه در هوای گرم.

Hyperpotassemia. hyperkalemia.

پتاسیم خونی - زیاد بودن پتاسیم خون.

Hypersensitivity.

حساسیت شدید، واکنش فوق حساسیت - عکس العمل شدید یک موجود زنده نسبت به حمله یک عامل بیماری‌زا. این واکنش سریع که با مرگ تعدادی از یاخته‌ها همراه است، مانع پیشرفت و توسعه مرض در موضع حمله می شود.

Hypersonic.

ماورای صوت

Hypersplenism.

پرکاری طحال

Hypersusceptible.



فوق حساس، اشاره است به نوعی حالت حساسیت غیرطبیعی به عفونت یا به یک سم که شخص معمولی نسبت به آن مقاوم است.

Hypertension.

فشار خون بالا، اصطلاحی است که دلالت بر فشار خون زیاد دارد. این حالت بیماری نیست، ولی نشانه بعضی از بیماریها است.

Hyperthermia.

پردمایی، افزایش غیرعادی دما یا درجه حرارت (بدن).

Hyperthyroidism.

پرکاری تیروئید، فعالیت بیش از حد غده تیروئید - این عارضه موجب افزایش متابولیسم پایه و تغییر بافت در غده تیروئید می‌گردد.

Hypertonic.

هیپرتونیک، پرکشش، غلیظتر، دارای غلظت بیشتر - دارای کشش بیشتر برای جذب مایع محیط همجوار برای رقیق شدن و هم غلظت شدن با آن محیط؛ محلولی است باغلظت مشخص که در نتیجه پدیده اسمز از محلول مشخص دیگری که توسط پرده‌ای از هم جدا شده‌اند، آب جذب می‌کند.

Hypertichosis.

پرمویی

Hypertiglyceridemia.

تری گلیسرید خونی، افزایش سطح تری گلیسریدها در خون.

Hypertrophied.

بزرگ شده، بزرگ شده یا رشد بیش از حد یک عضو یا بخشی از بدن به علت افزایش اندازه یاخته‌های تشکیل دهنده آن.

Hypertrophy.

پررشدی مرضی، بزرگ شدن مرضی یک عضو یا بخشی از یک عضو در اثر افزایش اندازه یاخته‌های تشکیل دهنده آن

Hypertensive angiopathy

افزایش فشار خون

Hyperuricemia.

اسیداوریک خونی، زیاد بودن اسیداوریک در خون.

Hypervitaminosis.

عارضه مصرف زیاد ویتامین، نوعی حالت غیرطبیعی بدن که در اثر مصرف بیش از حد یک یا چند ویتامین عارض می‌شود.

Hypnosis.

خواب مصنوعی

Hypnotic.

خواب‌آور

Hypoactive.

تحت فعال، ضعیف

Hypoalbuminemia.

کم آلبومینی خون، پایین بودن غیرطبیعی سطح آلبومین خون.

Hypoblast.

درون لایه رویانی

Hypocalcemia.

کم کلسیمی خون، حالتی است که در آن غلظت یون کلسیم در خون از حد طبیعی پایین تر است. در این حالت ممکن است حیوان به الت تشنج افتد؛ مثل، کزاز یا فلج آبستی (تب شیر)

Hypochromic.



کم رنگی (خون)، کاهش غیرطبیعی محتوی هموگلوبین گویچه‌های قرمز که با رنگ کمتر از حد طبیعی مشخص می شود.

Hypochylia.

کم ترش‌حی شیره مده

Hypocomplementemia.

کمبود ماده مکمل در خون

Hypocuprnia.

کم مسی خون، کمبود مس در خون - کمبود مس در خون که ممکن است در اثر اتلاف سرولوپلاسمین (پروتئین پیوند شده با مس در پلاسما) در بیماری نفروز (استحاله کلیه‌ها) یا در اثر جذب ناکافی مس بروز کند.

Hypoderme.

زیر پوست

Hypodermis. hypoderm

زیر پوست

Hypoeffective.

کم قدرت، ضعیف، تحت مؤثر

Hypoelectrolitemia.

کم الکترولیتی خون، کم بودن غلظت الکترولیتها در خون.

Hypoferrmia.

کم آهنی خون، کم بودن غلظت آهن خون.

Hypoglossal.

زیرزبانی

Hypoglycemia. (Hypoglycaemia)

کم گلوکوزی خون، عارضه کمبود گلوکز در خون - کاهش غیرطبیعی غلظت گلوکز در خون.

Hypomagnesemia.

کاهش منیزیم خون، کمبود منیزیم خون، کم منیزیمی خون

Hypomere.

قطعه پایینی

Hyponychium.

پوسته زیر ناخن

Hypophosphatemia.

کم فسفاتی خون، پایین بودن غیرطبیعی فسفات در خون.

Hypophysectomy.

هیپوفیزبرداری

Hypophysis. Pituitary gland

غده هیپوفیز، غده پیتوتاری

Hypoplasia.

کم‌رشدی مرضی، رشد ناکامل یا کاهش رشد (تحلیل جثه) در اثر بیماری.

Hypoproteinemia.

کم پروتئینی خون، کمبود غیرطبیعی پروتئین در پلاسمای خون، کاهش پروتئین خون.

Hypoproteinia.

کم پروتئینی، کمبود پروتئین در بدن.

Hyposensitivity.

کم حساسیتی

Hypospray.

افشاندن زیرجلدی

Hypotension.

کاهش فشار خون

Hypothalamus.

هیپوتالاموس، بخشی از مغز که در کف بطن سوم جای دارد. این قسمت از دستگاه عصبی تنظیم‌کننده درجه حرارت بدن، اشتها، ترشح هورمون و بعضی وظایف دیگر است.

Hypothermia.

کم حرارتی یا کم دمایی بدن



Hypothemic.

کاهنده درجه حرارت

Hypothesis.

فرضیه

Hypothrophy.

رشد کمتر از حد معمول، کم رشدی مرضی

Hypothyroidism.

کم کاری غده تیروئید، کمی فعالیت غده تیروئید (غده درقی) که به دو شکل است: کرتینیزم (یک نقص مادرزادی) و میکس ادم (ترشح ناکافی تیروکسین) که می‌تواند در هر زمان بعد از تولد رخ دهد.

Hypotonia.

کم قابلیت انقباض عضلات

Hypotonicity.

کمبود قابلیت انقباض

Hypotrichosis.

کم بودن موهای بدن

Hypotrophy.

تحلیل رفتگی، کوچک شدگی، تحلیل رفتن یا از دست رفتن فعالیت یک عضو.

Hypovirulent.

کم حدتی، شرایط کاهش بیماری‌زایی یک عامل بیماری‌زا.

Hypovitaminosis. avitaminosis.

عارضه کم ویتامینی - کمبود یک یا چند ویتامین. غالباً هب همراه این اصطلاح نام یک ویتامین آورده می‌شود تا معلوم شود که کمبود ویتامین مربوط به کدامیک از ویتامینها است.

Hypovolemia.

کم حجمی خون

Hypoxemia.

کم اکسیژنی خون

Hypoxia.

حالت خفگی، حالت خفگی ناشی از کاهش فشار اکسیژن.

Hypsodont.

دندانهای فاقد گردن

Hysterectomy.

رحم برداری، برداشتن کامل یا بخشی از رحم توسط عمل جراحی.

Hosphate.

فسفات - هر یک از انواع نمکهای اسید فسفریک

I

I. iodine.

ید، نشانه یا علامت شیمیایی عنصر ید.

Ice.

یخ، آب منجمد

Icebox.

یخدان

Ichthyology.

ماهش‌شناسی، شاخه‌ای است از علم زیست‌شناسی که در آن به شناسایی ماهیان مختلف از لحاظ ساختمانی بدنی، نوع تغذیه، تولید مثل، محل زندگی و غیره پرداخته می‌شود.

ICU. international chick unit.

واحد بین‌المللی طیور - احتیاجات طیور به ویتامین D معمولاً برحسب واحد بین‌المللی طیور بیان می‌شود، زیرا طیور از ویتامین D₂ و D₃ به میزان غیرمساوی بهره می‌گیرند.

Identification.



Idiogram

تعیین هویت

نمایش نموداری

Idiopathy.

بیماری خود به خودی، هر بیماری با منشأ خود به خودی.

Ileitis.

تورم (التهال) ایلیوم، التهابی ایلیوم که دو سوم انتهایی روده باریک را تشکیل می دهد.

Ileum.

ایلیوم، طولیترین بخش روده باریک که قسمت انتهایی آن را تشکیل می دهد. بخش اول روده باریک، دئودونوم (دوازدهه یا اثنی عشر): بخش دوم یا میانی روده باریک، ژوژونوم و بخش انتهایی روده باریک که قبل از روده بزرگ قرار دارد، آیلئوم نامیده می شود.

Ileus. (obstruction of the bowl).

انسداد روده

Illness.

بیماری

Imbibition.

آماس، جذب، اشباع

Imbricate.

فلسی نامنظم

Immature.

نابالغ، نارس، نرسیده، کال، اشاره است به گیاه یا حیوانی که به رشد کامل نرسیده باشد.

Immisibility.

امتزاج ناپذیری

Immobilized.

ثابت شده، تثبیت شده، ثابت، غیرمتحرک شده

Immortalization

جاودانگی، جاودان شدگی

Immune.

مصون، ایمن، مقاوم

Immunity.

ایمنی، مصونیت، قدرت حیوان برای مقاومت و / یا غلبه بر یک عفونت که اغلب گونه‌ها نسبت به آن حساس هستند. مصونیت فعال (ACTIVE IMMUNITY) دلالت دارد بر وجود پادتنهایی که در واکنش به یک محرک پادگنی در بدن حیوان ایجاد شده باشد. مصونیت غیرفعال (PASSIVE IMMUNITY) زمانی ایجاد می شود که یک پادتن از پیش تهیه شده را به حیوان تزریق کنند (مثل، واکسنها). مصونیت اکتسابی (ADOPTIVE IMMUNITY) مصونیتی است که با کسب یاخته‌های لنفوئیدی مصونیت دهنده ایجاد می شود.

Immunization

ایمن سازی، مصون سازی، روشهایی هستند که با عمل آنها مصونیت در حیوان یا انسان ایجاد می شود. واکسیناسیون شکلی از مصون سازی است.

Immunize

مصون سازی، ایمن سازی، مصون (ایمن) ساختن یک فرد در مقابل یک عامل بیماری‌زا.

Immunocompromised.

ایمنی ناقص، ایمنی (مصونیت) ناکامل یا غیرمطمئن

Immunoglobulins.

گلوبولینهای مصونیت دهنده - دسته‌ای از پروتئینهای موجود در مایعات بدن که



خاصیت ترکیب شدن با پادگنها (آنتی ژنها) را داشته و در شرایطی که پادگن بیماری‌زا باشد، آن را خنثی نموده و در حیوان مصونیت ایجاد می‌کنند .

Immunological

ایمنی شناختی

Immunology.

ایمنی شناسی، مصونیت شناسی

Impaction. constipation.. See compaction.

انباشتگی، یبوست - حالتی است که در آن غذای نیمه هضم شده در نقاط مختلف دستگاه گوارش متراکم شده و موجب توقف حرکت غذا در لوله گوارشی می‌گردد.

Impeller.

پره

Impermeable.

ناتراوا، غیرقابل نفوذ

Impervious.

ناتراوا

Implantation.

نشاندن، کاشتن، (1) قرار دادن دارو در زیر پوست. (2) کشتان گیاه، نشاندن گیاه.

Impotence.

ناتوانی، ضعف

Impregnant.

آبستن، حامله، باردار

Impregnate.

آبستن کردن، حامله کردن، باردار کردن، اشباع کردن - (1) آبستن کردن یک حیوان ماده. (2) بارور کردن یک گل. (3) اشباع کردن یک محلول

Impregnting.

بارور کردن، آبستن کردن، غنی سازی، اشباع سازی

Impregnation.

آبستن سازی، باردارسازی، بارور سازی (در مورد گل)، اشباع کردن، آغشته سازی

Imprinting.

والدیایی، مادریایی، نوعی رفتار جوجه تازه از تخم در آمده پرندگان است که بر اساس آن ر حیوان یا شیئی که برای اولین بار رؤیت می‌کنند، به عنوان پدر یا مادر می‌پذیرند و به آن پناه می‌برند، نقش پذیری (در ژن).

Improvement.

اصلاح، بهبود، پیشرفت، ترقی

Improver.

بهباز، اصلاح کننده، تقویت کننده، حاصلخیز کننده، غنی ساز، غنی کننده، مترقی کننده

Impurity.

ناخالصی

Inberitance.

توارث، کیفیت به ارث رسیدن یا انتقال صفات از والدین به فرزندان.

Inbred. pure breeding.

خالص، فرد (حیوان یا گیاه) خالص از لحاظ ژنتیکی.

Inborn error

خطای مادر زادی

Inbreeding.

آمیزش خویشاوندی - آمیزش جنسی بین خویشاوندان نزدیک.

Inbreeding depression

ناهنجاری های ژنتیکی

Incinerator

لاشه سوز



Incidence.

وقوع، حادثه، اتفاق، رخداد

Incident.

بروز، بیماری، اتفاق، حادثه، واقعه، رخداد

Incision.

بریدگی، شکاف

Incisors.

دندانهای پیش یا ثنایا، دندانهای تیز و برنده‌ای که در قسمت جلوی دهان قرار دارد.

Incompatibility.

ناسازگاری

Incompatible.

ناسازگار، ناجور

Incomplete.

ناقص، ناکامل

Incomplete sex linkage

نیمه وابسته به جنس

Incorporate.

مخلوط کردن، توأم کردن، تعاوای کردن

Incubate.

روی تخم خوابیدن یا خواباندن، جوجه درآوردن، جوجه کشی کردن - نگهداری تخم (تخم مرغ یا پرندگان دیگر)، جنین، باکتری و غیره تحت شرایط مطلوب برای رشد جنین و جوجه درآوری یا تکثیر.

Incubate.

(1) قرار دادن تخم مرغ یا پرندگان دیگر زیر مادر کرچ یا در ماشینی جوجه کشی به منظور جوجه کشی. (2) قرار دادن جنین، باکتری، کشف بافت و غیره در محیط کنترل شده از لحاظ درجه حرارت، رطوبت و تهویه به منظور رشد یا تکثیر.

Incubation. See incubation period.

جوجه کشی، خوابیدن روی تخم، کمون، نهفتگی - (1) دوره بین آلوده شدن یک گیاه یا حیوان تا بروز علائم بیماری. (2) نگهداری یک کشت میکروبی درون انکوباتور برای تسهیل و تسریع رشد و تکثیر. (3) نگهداری تخم طیور تحت شرایط حرارت و رطوبت مناسب (ماشین جوجه کشی) برای رشد جنین و درآوردن جوجه.

Incubator.

ماشین جوجه کشی، وسیله (دستگاه) کشت، انکوباتور - نوعی وسیله یا محفظه که شرایط محیطی مطلوب برای رشد جنین، جوجه درآوری یا رشد موجودات ریزبینی در محیط کشت را فراهم می آورد. در جوجه کشی از تخم مرغ، تخم مرغها را به مدت 18 روز در انکوباتور قرار می دهند و سپس آنها را به دستگاهی جداگانه (یا بخشی که در همان ماشین وجود دارد) به نام هچر منتقل می کنند. جوجه‌ها در حدود پایان روز سوم در هچر از پوسته تخم مرغ خارج می شوند. از انکوباتور برای پرورش نوزادان زود متولد شده تا پایان دوره جنینی؛ یعنی، حدود 9 ماه نیز استفاده می شود. بر اساس نوع استفاده، انکوباتورها را به اشکال مختلف ساخته و با وسایل مختلف مجهز می کنند.

Independent variable

متغیر مستقل

Indexprinzip

فرضیه شاخص

Indicator.

شناساگر، معرف، شاخص



Indicator variable

متغیر ظاهری

Indigestible

فایده توانایی هضم، غیر قابل هضم

Induction.

انگیختن، انگیختگی، القاء

Inedible.

غیرخوراکی، غیرخوردنی، اصطلاحی است که معمولاً در مورد مواد غیرخوردنی برای انسان استعمال می شود. این مواد ممکن است ذاتاً غیرخوردنی برای انسان باشند یا در اثر کهنه شدن یا فاسد شدن غیرخوراکی شده باشند؛ مثل، میوه‌ها یا گیاهان سمی یا مضر یا تخم مرغ، گوشت، شیر و غیره فاسد شده.

Inert.

غیرفعال، بی ضرر، واکنش ناپذیر، خنثی، بی اثر، نسبتاً غیرفعال

Infect.

آلوده کردن یا شدن، عفونی کردن یا شدن

Infection.

عفونت، وضعیتی است که در آن بدن مورد هجوم اجرام یا میکروارگانیسمهای بیماری‌زا قرار گرفته باشد؛ استقرار میکروب، ویروس یا هر نوع موجود انگلی در بدن میزبان و آلوده کردن یا عفونی کردن آن.

Infectious.

واگیر، مسری، قابل سرایت

Infectious bronchitis

برونشیت عفونی، تورم نای عفونی

Infectious bursal diseases

بیماری عفونی بورس (IBD)

Infectious laryngotracheitis

لارنگوتراکیت عفونی، تورم نای و حنجره عفونی

Infective.

عفونی، عفونت‌زا، واحد عفونی کننده، واحد آلاینده

Inferior.

پست، نامرغوب، پایینی، تحتانی

Infertile.

نازا، نابارور، غیربارور، بی حاصل، غیر حاصلخیز، بی بار، بی ثمر

Infertility.

ناباروری، نازایی، عقیمی

Infestation.

هجوم، آلودگی، هجوم یا آلوده شدن بدن حیوانات یا گیاهان توسط بندپایان (حشرات مایتها و کنه‌ها).

Infiltrability.

قابلیت پالایش، پالایش پذیری، قابلیت صاف شدن، قابلیت صافی گذری

Infiltration.

صافی گذری، نفوذ به درون یک پرده یا لایه نیمه تراوا.

Infinite

نامحدود، بی اندازه، بی‌کران

Inflammation

تورم، التهاب، سوزش

Inflation factor

عامل تورم

Influx

تراوش به طرف داخل

Infondibular.



شیپوری، قیفی، شرابه‌ای، مربوط به انتهای هر یک از لوله‌های رحمی (اوبداکتها) که شبیه قیف یا شیپور است.

Infundibulum.

اینفانندیولوم، شیپور رحمی، بخش قیف مانند یا شیپور مانند انتهای هر یک از دو لوله رحمی (اوبداکتها) که در زیر تخمدان چپ و راست قرار دارند و تخمک رها شونده از فولیکول گراف بالغ روی تخمدان چپ یا راست در یکی از آنها وارد می شود.

Infusion.

1- اینفیوژن، وارد کردن مایع به سیاهرگ و یا دیگر حفره های بدن با سرعتی کم و در زمانی نسبتاً طولانی. 2- دم کرده، محلولهای داروی که با ریختن آب جوش بر روی دارو یا عضو داروی گیاه و قرار دادن آنها به مدت 10 دقیقه تا یک ساعت به همان حالت، به دست می آیند. با این روش، مقداری از مواد موثر ماده دارویی تحت اثر حرارت در آب حل و رها می شود و محلولی به دست می آید به نام دم کرده.

Infux

جریان ورودی، وارد شدن

Ingest. to take in food.

بلع کردن، بلعیدن، خوردن - فرو دادن غذا از طریق دهان برای هضم.

Ingesta.

غذا، خوراک، مواد بلع شده، هر ماده‌ای که به منظور تغذیه خورده شود (آب یا غذا)؛ آنچه که برای بلعیدن یا فرو دادن وارد دهان می شود.

Ingester.

بلعنده

Ingestion.

بلع، فرودادن، خوردن، فروبردن مواد، معمولاً غذا و آب از دهان به درون بدن.

Ingestive.

بلعی

Ingloviies. Crawl.

چینه دان، چینه دان پرندگان

Ingluviies. Rumen

شکمبه، معده اول حیوانات نشخوارکننده.

Ingredient. See feed ingredient.

جزء، بخش (در حالت جمع، اجزاء) - هر یک از اجزاء یا قسمتهای تشکیل دهنده یک مخلوط یا ترکیب؛ مثل، کنسانتره یا خوراک متراکم فرموله شده حیوانات پرورشی که از آسیاب کردن چندین نوع مختلف خوراک (مثل، ذرت، کنجاله سویا، گندم، جو، نمک و غیره) و اختلاط آنها تشکیل می شود یا شیر خشک نوزاد انسان یا حیوانات که مخلوطی است از شیر خشک و چندین نوع ماده غذایی دیگر که برای غنی سازی شیر خشک به آن اضافه می کنند.

Ingredients. constituents

اجزاء، مواد متشکله - موادی که یک ترکیب را می سازند یا تشکیل می دهند.

Inguinal.

مغبنی، کشاله رانی

Inheritance

توارث

Inhibition.

ممانعت، بازدارندگی

Inhibitory



Initiation.

ممانعتی

باکتریها و بعضی ماهیها است. انسان و حیوانات بزرگ قادر به بیوسنتز اینوزیتول مورد نیاز خود هستند، لذا هیچ توصیه‌ای برای افزودن آن به غذاها به صورت مکمل به عمل نیامده است.

Injection.

آغاز، شروع

Inorganic.

غیرآلی، معدنی، کانی، موادی با منشاء غیرآلی؛ موادی که توسط حیوان یا گیاه تولید نشده باشد.

Injury.

تزریق

Insect

حشره

Inlet.

مدخل، راه درخول، ورودی، دهانه، خلیج کوچک

Insecta

حشرات

Innervation.

عصب دار کردن، توزیع اعصاب به درون یک عضو یا بخشی از بدن.

Insecticide.

حشره‌کش، ماده‌ای است که با عمل شیمیایی حشرات می‌کشد؛ مثل، سموم معدنی، سموم تماسی یا سموم گازی.

Inoculation.

مایه کوبی، تلقیح

Insemination.

تلقیح، تلقیح منی

Inoculum.

ماده تلقیحی، مایه تلقیح

Insensible.

نامحسوس

Inosine

اینوزین، نوکلئوزید کمیاب پورینی که دارای هایپوزانتین و قند ریبوز است.

Insertion.

درج، فرو کردن، الحاقی، گنجانده (در مورد جهش از نوع الحاقی).

Inositol.

اینوزیتول، ماده‌ای است بی‌رنگ، محلول در آب، متبلور و شیرین مزه. در مقابل اسید، قلیا و حرارت مقاوم است. جزء گروه ویتامین ب کمپلکس طبقه بندی می‌شود، ولی چون بدن قادر به ساختن آن است، نمی‌توان آن را یک ویتامین به حساب می‌آورد. از نظر ساختمانی، اینوزیتول یک ترکیب حلقوی 6 کربنه با 6 گروه هیدروکسیل است. اینوزیتول به 9 شکل یافت شده است، اما فقط میواینوزیتول فعال است. میواینوزیتول یک عامل رشد در برخی از موجودات پست، شامل بعضی مخمرها و

Insertion mutants

جهش الحاقی (گنجانده)، افزوده شدن یک یا چند نوکلئوتید به یک ژن است.

Insidious.

بیماری نامحسوس، اشاره است به یک بیماری که با علائم کم یا هیچ پیشرفت می‌کند.

Insoluble. See Soluble



غیرقابل حل، اشاره است به ماده‌ای که در ماده‌ای دیگر غیرقابل حل باشد؛ مثل، چربی که در آب غیرقابل حل است.

Inspection

بازرسی

Insufficiency.

نارسایی، کمبود، عدم کفایت، ناکاف بودن

Insulin.

انسولین، هورمونی است با وزن مولکولی 48000 و ساختمان شیمیایی شناخته شده. این هورمون پروتئینی از لوزالمعده ترشح می‌شود و مستقیماً به داخل خون می‌ریزد. وظیفه این هورمون ثابت نگه داشتن قند خون است. وقتی گلوکز خون از حد طبیعی بالاتر رود، انسولین موجب انتقال گلوکز از خون به داخل یاخته‌ها می‌شود. این هورمون در سنتز پروتئینها در داخل یاخته نیز نقش دارد. فقدان یا کاهش ترشح انسولین موجب بالا رفتن غیرطبیعی گلوکز در خون یم شود. بیماری دیابت در نتیجه فقدان یا کاهش ترشح انسولین از لوزالمعده عارض می‌گردد. افراد مبتلا به دیابت باید در طول عمر خودانسولین استعمال کنند.

Intact.

دست نخورده، بی عیب، سالم، کامل، طبیعی، حیوان کامل دارای همه اندام ها است. واژه ای است که گاهی برای حیوان نر اخته نشده بکار برده می‌شود.

Intake.

خوردن، مصرف کردن، به درون کشیدن

Intangible.

نامحسوس، نامرئی، غیرقابل لمس

Integument.

لایه پوشاننده، قشر پوششی، مثل پوست حیوانات یا دیواره بدن حشرات.

Integrated management

یکپاچگی مدیریتی، روشی از مرغداری که در کشورهای پیشرفته به طور گسترده، رایج است.

Intense

زیاد، سخت، شدید، مشتاقانه

Intensify grazing

چرای متمرکز

Intensification

افزایش، متراکم کردن

Intensive selection

شدت انتخاب

Intensive system

سیستم متراکم

Intentional.

عمدی، از روی عمد، غیرسهوی

Interbreed.

تلاقی داخلی، تلاقی درونی

Intercellular.

بین یاخته‌ای، بین سلولی، فضا یا اجزای واقع در بین چند یاخته

Intercept.

محل تقاطع، پیوندگاه، عرض از مبدأ

Intercostals.

بین دنده‌ای

Interest.

بهره، سود، نفع

Interface.

سطح داخلی



Interference

دخال، فضولی، پارازیت، تداخل

Interieurs

عامل درونی

Intermediary metabolism

متابولیسم حدواسط، سوخت و ساز حدواسط

Intermediate.

بینابینی، واسطه

Intermuscular.

بین عضلانی، بین ماهیچه‌ای، واقع در بین

عضلات

Internode.

میان گره

Interomission.

دخول، داخل شدگی

Interphase.

بین مرحله‌ای، مرحله‌ای است از زندگی یک

یاخته که بین تقسیمات مختلف میتوزی قرار

دارد.

Interrelationship

خویشاوندی، روابط داخلی

Intersex.

بین جنسی

Interspecies hydrogen transfer

انتقال هیدروژن بین گونه‌ای

Interstitial.

میان بافتی

Interval.

فاصله، مدت، فرجه، ایست، رخداد، وقفه،

فاصله بین دو مرحله یا دو رخداد یا دو عمل و

غیره

Intervention.

واسطه گری، میانجیگری، مداخله

Interventional.

میانجی گرانه، مداخله‌ای

Intestinal.

روده‌ای، مربوط به روده

Intestine. gut; bowels.

روده، بخش انتهایی دستگاه گوارش که از

معده تا مقعد امتداد دراد و معمولا خود به دو

قسمت مجزا (روده باریک و روده بزرگ)

تقسیم می شود.

Intestine – large.

روده بزرگ، روده کلفت، بخش انتهایی

دستگاه گوارش که به صورت لوله‌ای بوده و از

انتهای روده باریک تا مقعد امتداد دارد. روده

بزرگ نسبت به روده کوچک، قطر بیشتر و

طول کمتری دارد.

Intestine – Small.

روده باریک، روده کوچک، بخش لوله‌ای

شکلی است در دستگاه گوارش که از معده تا

روده بزرگ امتداد دارد و قسمت اعظم جذب

مواد غذایی در آن صورت می گیرد. نسبت به

روده بزرگ، روده کوچک قطر کمتر و طول

بیشتری دارد.

Intine.

لایه (غشای) داخلی

Intolerance.

عدم تحمل، بی تابی، حساسیت یا آلرژی به

بعضی غذاها، داروها یا مواد دیگر.

Intoxication.

مسمومیت، حالت مسموم شدگی

Intra-

درون، داخل، درونی، داخلی، پیشوندی است

که دلالت می کند بر داخل چیزی.



Intravenous	داخل وریدی	Intranuclear.	داخل بینی‌ای
Intrazpsular ligament.	رباط (وتر، زردپی) داخل کپسولی	Intraoral.	داخل دهانی
Intracardiac.	داخل قلبی، درون قلبی	Intrasseous.	داخل استخوانی
Intracellular.	درون سلولی، داخل یاخته‌ای	Intraperitoneal.	داخل آبشامه‌ای، داخل صفاقی - درون حفره بدن که حاوی معده و روده‌هاست. استعمال از طریق دیواره بدن به داخل حفره صفاقی.
Intracerebral.	درون (داخل) مغزی	Intrapleural.	داخل جنبی، داخل پرده جنبی
Intracranial.	داخل (درون) جمجمه‌ای	Intrasternal.	داخل جناغی
Intractaneous.	درون پوستی، درون جلدی، داخل (درون) پوستی، داخل جلدی، لاپوستی	Intratesticular.	داخل بیضه‌ای
Intradermal.	درون پوستی، داخل جلدی، لاپوستی، میان پوستی، میان جلدی	Intratracheal.	داخل نایی
Intraductal.	داخل مجرای	Intravascular.	داخل عروقی، داخل رگی
Intramammary.	داخل (درون) پستانی	Intravenous.	داخل وریدی، داخل سیاهرگی
Intramedullary.	داخل مغز استخوانی، داخل بخش میانی یا وسطی	Intrinsic.	داخلی، به طرف مرکز
Intramembranous.	درون غشایی، لاپرده‌ای	Introduction.	(1) معرفی. (2) مقدمه
Intramolecula.	داخل مولکولی	Intubation.	لوله گذاریدن، لوله گذاری
Intramural.	داخل جداری	Invagination.	پیدایش تقعر، تورفتگی، فرورفتگی، گودی، گودشدگی، ایجاد حفره
Intramuscular.	داخل عضله‌ای، داخل عضلانی.	In-vacco	
Intranasal.			



در شرایط خلاء
Invasion.
 تهاجم
Inventory.
 سیاهه، فهرست اقلام، فهرست کالاها
Inverse
 معکوس
Inversion.
 واژگونی، وارونه سازی، انعکاس، برگشت، قلب،
 انورسیون
Invert.
 تبدیلی، تبدیل شده
Invertase. saccharase; sucrase.
 انورتاز، ساکاراز، سوکرز - آنزیمی است که توسط یاخته‌های روده باریک و نیز مخمرهای در حال رشد تولید می‌شود و در واکنش تبدیل ساکارز (قند معمولی) به گلوکز و فروکتوز به عنوان تسریع کننده (کاتالیزور) عمل می‌کند.
Invertebrates
 بی‌مهرگان
Invertin.
 اینورتین، خمیرمایه یا مایه شیمیایی گردی شکل و سفیدی است که از خشک کردن خمیر مایه در هوا به دست می‌آید.
Investigate. research.
 تحقیق کردن، بررسی کردن، پژوهش کردن
Investigator
 محقق
Investment.
 سرمایه، سرمایه گذاری
In-vitro
 درون آزمایشگاه

In-vivo
 درون بدن، انجام آزمایش با موجود زنده
Involuntary.
 غیرارادی
Involution.
 رجعت به حالت اولیه، برگشت یک عضو به اندازه طبیعی متعاقب بزرگ شدن؛ مثل، برگشت رحم به اندازه طبیعی پس از زایمان.
Iodine. I.
 ید، عنصری است ضروری برای تمام حیوانات منجمله انسان، بدن انسان حاوی حدود 25 میلی گرم ید است که از این مقدار 10 میلی گرم درغده تیروئید متمرکز است. ید جزء مهمی از هورمونهای غده تیروئید (تیروکسین و تری یدوتیرونین) است که این هورمونها در تابولیسم نقش مهمی دارند. وقتی ید کافی موجود نباشد، غده تیروئید فعالیت ترشحی خود را افزایش می‌دهد، بزرگ می‌شود و گواتر ایجاد می‌گردد. کمبود ید در سراسر جهان شایع است. در نقاطی که خاک حاوی ید کم است، گیاهان آن نقاط نیز حاوی ید کم بوده و انسان و حیوانات در معرض خطر ایجاد گواتر هستند، مگر این که ید بطور مکمل مصرف گردد. خوشبختانه نمکهای یددار در بازار موجود است که با استفاده از آنها بخوبی می‌توان از خطر ابتلاء به گواتر مضمون ماند.
Iodine 131.
 ید 131، یک شکل رادیو اکتیور ید با نیم عمر هشت روز که وجود آن با دستگاه شمارشگر جی گر یا وسایل مشابه قابل تعیین است. ید 131 موارد استفاده متعددی در بیولوژی و



طب دارد. مواد را می توان با ید 131 علامت گذاری کرد و سپس متابولیسم، حرکت یا محو آنها در بدن دنبال کرد. موارد استفاده از ید 131 در تشخیص طبی و درمانی عبارتند از: تعیین وظیفه غده تیروئید، تعیین حجم خون، مکان یابی تومورهای مغز، معالجه سرطان و معالجه پرکاری غده تیروئید.

Iodine tincture

تننور ید

Iodization.

یدافزایی، یددارسازی

Iodine value

ارزش یدی، مقیاسی است برای اندازه گیری میزان غیراشباعیت چربی ها و روغن ها، و معادل مقدار یدی (g) است، که توسط 100 گرم نمونه جذب می شود.

Iodize.

یددار کردن

Iodized salt.

نمک یددار، نمکی است که از اختلاط 5000 قسمت نمک طعام با یک قسمت یدور پتاسیم تهیه می شود. این نمک، بویژه در مناطقی که کمبود ید و بیماری گواتر رایج است برای مصرف در تغذیه انسان و حیوانات بسیار سودمند است.

Iodoform.

یدوفرم، ترکیبی است متبلور، به رنگ زرد روشن که از آن به عنوان داروی ضد عفونی کننده استفاده می شود.

Iodopsin.

یدوپسین، رنگدانه اصلی که در یاخته های مخروطی شبکیه چشم یافت می شود. این رنگدانه ویتامین (A) در بر دارد.

Ion.

یون، یک اتم یا گروهی از اتمها (مولکول) که بار الکتریکی مثبت یا منفی داشته باشد. یونها معمولا در اثر محلول شدن نمکها، اسیدها یا بازها در آب ایجاد می شود.

Ionization.

یونیزه سازی، یونش، افزودن یا کاستن یک یا چند الکترون به / یا از اتمها یا مولکولها و در نتیجه ایجاد یون (یونها)

Ionize.

یونیزه کردن، یونیزه شدن، جداساختن و تبدیل به یونها که عبارت است از اتمها یا مولکولهایی با بار الکتریکی مثبت (کاتیون) یا منفی (آنیون).

Ionophore

یونوفر، یونوفرها باعث تغییر وضعیت جابجایی یونها در طرفین غشاهای بیولوژیک میکروبهایی شکمبه می شود. در شکمبه یونوفرها باعث افزایش تولید پروپیونات و کاهش تولید استات و متان می گردند. این ترکیبات باعث افزایش قابلیت هضم پروتئین ها و ماده خشک می شوند.

Iridectomy.

عنبیه بری، عنبیه برداری

Iris.

عنبیه

Iritis.

آماس (تورم، التهاب) عنبیه

Iron. Fe.



آهن، عنصری است فلزی و ضروری برای ادامه حیات طبیعی گیاهان و حیوانات.

Irradiated.

اشعه داده، پرتوداده، آغشته شده، تهیه شده، یا تغییر یافته در اثر قرار دادن یا قرار گرفتن در معرض انرژی تشعشعی.

Irradiation.

پرتوافکنی، پرتوتابی، تابش، تشعشع - قرار دادن مواد در یک رآکتور هسته‌ای در معرض اشعه ایکس یا گاما یا اشکال دیگر اشعه با طول موج کوتاه؛ بطور مثال، در تغذیه عملی، برای تبدیل ارگوسترول موجود در بعضی خوراکیها، بویژه مخمر، شیر و گوشت به ویتامین D این مواد را تحت اشعه ماوراء بنفش قرار می دهند.

Irreversible.

یک طرفه، غیرقابل برگشت، واکنشی که فقط در یک جهت انجام می شود و قابل برگشت نیست.

Irrigate.

آب دادن، آبیاری کردن

Irrigation.

آبیاری

Irritability

تحریک پذیری، حساسیت، تند مزاجی - توانایی یا استعداد انجام واکنش در مقابل محرکها.

Irritant.

محرک، ماده محرک

Irritate

تحریک کردن، سوزش دادن

Irritation.

تحریک

Ischeal.

ورکی، مربوط به استخوان ورک

Ischemia.

کم خونی موضعی، نقصان خون در یک عضو یا موضعی از یک عضو

Ischial.

شرمگاهی

Ischiocavernous.

ورکی - غاری

Ischiorectal.

ورکی - راست رودهای

Ischiourethral.

ورکی - مجرای ادراری

Ischium.

استخوان ورک، استخوان ورکی

Isigny

آیزگینی، نژاد گاو فرانسوی

Island.

جزیره، توده‌های سلولی در برخی اعضای بدن که به علت آرایش خاص استقرار سلولها، به آنها جزیره‌ای گفته می شود؛ مثل، جزایر لانگرهانس در لوزالمعده.

Iso-

مساوی، متشابه، مشابه، شبیه، هم ارز، معادل - پیشوندی است که دلالت بر تساوی، تشابه، هم ارزی و معادل بودن می کند؛ مثل، ایزوکالری که دلالت می کند بر میزان کالری مساوی در دو ماده.

Isoallele

ایزوالل

Isoantibody.

پادتن خودی، هم پادتن، پادتن همگونه‌ای



Isoantigen.

پادگن همگونه‌ای

Isobar.

هم فشار؛ مثل، خط جغرافیایی نشان دهنده نقاط هم فشار یا دو اتم با وزن اتمی مساوی، ولی عدد اتمی نامساوی

Isocaloric.

هم دما، هم انرژی، اشاره است به دو ماده با میزان انرژی یکسان

Isoenzyme.

ایزوانزیم، پروتئینهایی با واکنش آنزیمی مشابه که توسط روشهای فیزیولوژیکی می توان آنها را به اشکال مولکولی مختلف تهیه کرد .

Isogamete.

جورگامت

Isogenic.

برابر، مساوی، یکسان

Isogenic.

برابر، مساوی، همسان

Isoimmunity.

هم ایمنی، هم مصونیت

Isoimmunization.

ایمنیت خودی، ایمن کردن همگونه‌ای

Isolate.

جداکردن، جداسازی، عایق سازی، جدا کردن عامل بیماری از میزبان و کشت آن.

Isolation.

جداسازی، عایق سازی

Isolecithal.

یکنواخت زرده

Isoleucine

ایزولوسین، نوعی اسید آمینه ضروری است که باید در جیره غذایی تک معده‌ایها وجود داشته باشد تا عوارض کمبود آن در بدن حیوان تک معده‌ای یا انسان ظاهر نشود.

Isoline.

هم خط، دو خط (لاین) که با هم هموزیگوس باشند.

Isomaltose.

ایزومالتوز، دو مولکول گلوکز مرتبط با هم، اما مرتبط بین اولین کربن از یک گلوکز و ششمین کربن از گلوکز دیگر بجای اولین و چهارمین ارتباط کربنی در مالتوز. ایزومالتوز و مالتوز هر دو از شکستن نشاسته نتیجه می شوند.

Isomer.

ایزومر، ترکیباتی با نوع و تعداد اتم مشابه اما مختلف از نظر ترتیب اتمها در مولکول.

Isomorphic.

هم شکلی

Isopteran.

جوربالان، حشرات جوربال

Isotherm.

هم دما

Isothiocyanates

ایزوتیوسیاناتها، گلیکوزیدهای سیانوژنیک که در گیاهان خانواده چلیپاییان و جنس براسیکا نظیر منداب، خردل، کلم، شلغم، دانه کتان و گیاه مانیوک (cassava) یافت می‌شوند که قسمت اعظم این ترکیب ها در طی فرآیند عمل‌آوری دانه‌ها از بین می‌روند.

Isotonic.



هم فشار، دارای فشار اسمزی یکسان، ایزوتونیک - یک محلول حاوی مقدار کافی نمک برای جلوگیری از انهدام گویچه‌های قرمز، بطوری که وقتی به خون افزوده شود، با خون هم فشار باشد. یک محلول با غلظت مشابه با محلولی که با آن مقایسه می شود.

Isotope.

ایزوتوپ، همسان، یک عنصر ایزوتوپ که دارای خواص رادیواکتیویته بوده و وزن اتمی آن با مشابه آن در جدول تناوبی عناصر مختلف باشد؛ مثل، ید (I) و ید 131 131 (I) ایزوتوپهای یک عنصر دارای تعداد مساوی پروتون در هسته بوده، ولی تعداد نوترونهای آنها مختلف است. یک ایزوتوپ رادیواکتیو، ایزوتوبی است با خواص رادیواکتیویته. چنان عناصری را می توان از طریق بمباران آنها در یک سیکلوترون ایزوتوپ کرد.

Isotopy.

ایزوتوپ، حالت ایزوتوبی، دو عنصری را نسبت به هم ایزوتوپ گویند که عدد اتمی آنها برابر باشد.

Isovolumic.

ثابت حجم، دارای حجم ثابت

Isthmus.

تنگه، باریکه، ایستموس، یک قطعه باریک که در دو قطعه بزرگتر را به هم مرتبط می کند؛ بخشی از لوله‌های فالوپ (اوبدکتها) که بین ناحیه‌ای به نام آمپول و رحم قرار دارد.

Itch.

خارش

Itching.

خارش

itis.

التهاب، آماس، ورم، تورم، پسوندی است که در انتهای نام اعضای مختلف بدن حیوانات یا انسان می آید و دلالت می کند بر حالت ملتهب یا متورم عضو.

IU. international unit; USP unit.

واحد بین المللی، واحد دارویی ایالات متحده - یک واحد استاندارد برای توان یک ماده بیولوژیکی (مثل، یک ویتامین، هورمون، آنتی بیوتیک، آنتی اکسیدان) که توسط کنفرانس بین المللی یکنواخت سازی فرمولها توصیف شده است.

IVDMD.

in vitro dry matter digestibility.

قابلیت هضم ماده خشک در آزمایشگاه یا در لوله آزمایش

IVOMD. in vitro organic matter digestibility.

قابلیت هضم ماده آلی در آزمایشگاه یا در لوله آزمایش

Ixodes. family Ixodidae.

ایکسودز، جنسی است از کنه‌های بدن سخت، از خانواده ایکسودیده که برخی از گونه‌های آن ناقل بیماری هستند.

Ixodiasis.

بیماری کنه‌ای، آلودگی کنه‌ای، هر نوع بیماری یا آلودگی ایجاد شده توسط کنه‌ها.

Ixodic.

مربوط به کنه، ایجاد شده توسط کنه‌ها.

Ixodid.



ایکسودید، هر یک از کنه‌های خانواده ایکسودیده.

Ixodidae.

ایکسودیده، خانواده‌ای از کنه‌ها که شامل کنه‌های بدن سخت است.



Jack. A male uncastrated donky; ass.

الاغ نر، خر نر، الاغ نر اخته نشده - در انگلستان، به آن نریان (Stallion) گفته می شود.

Jail.

آغل میش و بره، این اصطلاح به معنی زندان است و در اینجا یعنی آغل کوچکی که فقط میش و بره‌اش در آن جای می گیرند.

Jam.

متراکم کردن، مسدود کردن

Jamaica hope

امید جامائیکا، نژاد گاو سنتتیک در جامائیکا با ژنهای هولشتاین، جرسی و ساهیوال

Jaundice. icterus.

یرقان، زردی، نشانگانی است در حیوانات و انسان که با افزایش رنگدانه‌های صفراوی در خون و رسوب آنها در غشاهای مخاطی و پوست مشخص می شود و علامت ظاهری آن زردی پوست است.

Jaw.

آرواره

Jejunal.

میان روده‌ای، تهی روده‌ای

Jejunum.

میان روده، تهی روده، بخش میانی روده باریک که از اثنی عشر (دئودونوم) تا بخش انتهایی (ایلئوم) امتداد دارد.

Jell.

دلمه شدن، منجمد شدن، ژله‌ای شدن

Jelly.

ژله، لرزناک، دلمه، نوعی فرآورده غذایی است که از جوشاندن میوه با آب یا بدون آب و فشردن و خارج کردن آب آن و افزودن شکر به باقی مانده و جوشاندن و تغلیظ تا حدی که در هنگام سرد کردن ژله‌ای شود به دست می آید. این فرآورده شفاف، درخشان و خوشرنگ بوده و وقتی از ظرف خارج می گردد، شکل خود را حفظ می کند. در تهیه ژله از ژلاتین، پکتین یا آگار استفاده می شود. ژله ساده یا میوه دار فرآورده غذایی است که از آن به عنوان دسر تغذیه می شود.

Jenny= jennet.

ماچه خر، الاغ ماده، خر ماده

Jerky.

گوشت خشک نواری، گوشتی است که به صورت نوار باریک بریده و در آفتاب خشک شده باشد.

Jersey.

جرزی، جرسی، گاو نژاد جرسی، یک نژاد مهم گاو شیری اصیلی که منشاء آن از جزیره جرسی است. گاوها در این نژاد تیپ کاملا شیری دارند و رنگ آنها قرمز یا تقریبا سیاه است. درصد چربی شیر جرسی از سایر نژادها



بیشتر است. در حالت بلوغ 363 تا 454 کیلوگرم وزن دارد.

Jetting.

افشانش پرفشار

Johnsongrass. sorghum halepense.

جانوسن گراس، ذرت خوشه‌ای جارویی، قیاق، سورگوم علوفه‌ای - علفی است از خانواده گندمیان، چند ساله با تولید فراوان در خاکهای حاصلخیز که ارتفاع آن به 1/8 متر می‌رسد. بومی نواحی مدیترانه‌ای.

Joint. articulation.

بند، گره، مفصل، اتصال

Joints. nodes of plant stems.

بندها، گره‌ها، بندها یا گره‌های موجود روی ساقه گیاهان.

Jomil

نوعی ماست حرارت داده شده پاستوریزه که در کشورهای اروپای غربی از جمله آلمان و هلند بازار فروش دارد.

Joule. See calorie.

ژول، سازمان بین المللی استاندارد، ژول را این طور تعریف می‌کند. یک ژول عبارتست از کار انجام شده توسط نیروی یک نیوتن برای جابه‌جایی نقطه اعمال نیرو به اندازه یک متر در راستای نیرو. یک کالری کوچک برابر است با 4/184 ژول.

Jowl.

گوشت گونه خوک

Judge

تشخیص دادن، کارشناسی، قضاوت کردن، قاضی

Judgement.

قضاوت

Jug.

آغل زایمان میش

jugular.

وداجی

Juice.

عصاره، شیره، آب، ماده آبکی است که از پرس کردن یا فیلتر کردن بافتهای بیولوژیکی با، یا بدون افزودن آب به دست می‌آید.

Juiciness.

حالت آبکی، کیفیت آبدار بودن، پرآبی، پرعصاره

Junction.

محل اتصال، محل تلاقی، اتصال

Junket

شیر کشت داده شده که در کشور سوئد تهیه می‌شود. نوعی ماست تازه و شیرین که ماده خوشبوی به آن می‌زنند.

Justify

توجیه کردن، حق دادن

Jute

کنف هندی، گونی کنفی

Juxtacapillary.

نزدیک مویرگی

Juxtacortical. parosteal.

نزدیک قشر استخوانی

Juxtglomerular.

نزدیک کلافه مویرگی، نزدیک به یا مماس با کلافه مویرگی کلیوی.

Juxtaposition.



بغل به بغل، پهلو به پهلو، موقعیت استقرار یک چیز در رابطه با چیز دیگر به صورت بسیار نزدیک هم یا تماس با هم یا پهلو به پهلو.

Juxtaspinal.

نزدیک نخاعی، مستقر در نزدیکی یا در تماس با ستون فقرات.

Juxtavesical.

نزدیک مثانه‌ای، مستقر در نزدیکی یا در تماس با مثانه.

K

k. kalium.

کالیم، پتاسیم، علامت شیمیایی عنصر کالیم یا پتاسیم.

k. kilo.

کیلو، به صورت پیشوند، دلالت می کند بر هزار؛ مثل، کیلوگرم که برابر است با هزار گرم.
Kale, (Brassica oleracea)

کلم پیچ

Kalium. K. see potassium.

کالیم، پتاسیم

Kangaroo.

کانگورو، حیوانی است کیسه دار، علفخوار و دارای پاهای عقب بلند و پاهای جلو (دستهای) کوتاه که در هنگام راه رفتن یا دویدن روی پاهای عقب خود می جهد. این جانور، نوزاد خود را تا مرحله پایان شیرخوارگی در کیسه شکمی خود که با محیط خارج در رابطه است پرورش می دهد.

Karyogamy.

ترکیب (امتزاج) هسته‌ها

Karyokinesis.

تقسیم هسته، تقسیم هسته معمولاً در مراحل اولیه تقسیم مستقیم یا سلولی یا میتوز.

Karyolymph.

شیره (مایع) هسته، بخش مایع هسته سلولها که دیگر ضمایم یاخته‌ای در آن پراکنده‌اند.

Karyoplasts. Nucleoplasm.

پلاسمای هسته

Karyotype.

کاریوتیپ، مجموعه خصوصیات کروموزومی موجودات.

Katabolism. Catabolism.

کاتابولیسم

Kcal. kilocalorie.

کیلوکالری، یک معیار انرژی غذا یا خوراک که برابر است با 1000 کالری کوچک (cal) یا یک هزارم مگا کالری (Mcal) است.

Kcal/kg. kilocalorie per kilogram.

کیلوکالری به ازای کیلوگرم

Ked.

نوعی انگل خارجی گوسفندان، مگس گوسفند

Keel.

تیغه جناغ

Keel bone

استخوان جناغ سینه

Keet

جوجه مرغ، جوجه مرغ شاخدار، مروارید

Kefir

کفیر، نوشیدنی تخمیری مشابه ماست رقیق.

Kelling cod.



ماهی روغن، روغن کبد این ماهی مصرف
طبی دارد.

Keeping.

خوراک، علوفه، وسیله زندگی، سازش،
موافقت، مناسب، هماهنگی - اشاره است به
کیفیت ذخیره یک محصول.

Keloid.

بافت مرده

Kephir. kefir; kafir; kaffir.

کفیر

Keratotomy.

قرنیه برداری

Keratin.

کراتین، نوعی پروتئین گوگرددار است که
بخش عمده روپوست، ناخن، مو، پشم، سم،
شاخ و بخش آلی دندان را تشکیل می دهد.
کراتین حاوی 51/5% کربن، 20% اکسیژن،
5/17% ازت و 7% هیدروژن و 4% گوگرد است.

Keratinization.

شاخی شدن، تغییر یاخته‌های روپوست به
ماده شاخی. در مهره‌داران اعضای از قبیل
شاخ، ناخن، چنگال، پر، سم، مو و پولک در اثر
شاخی شدن سخت می گردند.

Keratitis.

التهاب قرنیه

Kertoconjunctivitis.

التهاب (ورم) قرنیه‌ای، ملتحمه‌ای چشم

Keratohyalin.

کراتوهیالین، دانه‌هایی شفاف در بافت شاخی
شده.

Keratosis.

عارضه شاخی شدگی، هر نوع رشد شاخی؛
مثل، زگیل که موجب سخت شدگی لایه
پوششی پوست می شود.

Kernel.

مغز، هسته، تخم، بذر، دانه، مغز هسته - (1)
دانه غلات؛ مثل، دانه گندم، ذرت، جو و غیره.
(2) مغز میوه؛ مثل، مغز بادام زمینی، مغز
گردو، مغز بادام و غیره. (3) مغز هسته؛ مثل،
مغز هسته هلو، زردآلو و غیره. (4) بخشی از
بذر که درون غشای خارجی قرار دارد. (5)
رسیدن میوه، مغز بستن میوه‌ها.

Ketogenesis.

کتوژنز، ستون زایی، تولید اجسام ستنی.

Ketognic.

کیتون ساز، مولد کیتون، قادر بودن به تبدیل
شدن به اجسام کیتونی. در متابولیسم،
اسیدهای چرب و بعضی اسیدهای آمینه مواد
کیتون ساز هستند.

Ketolactia.

ستن شیری، وجود اجسام کیتونی یا ستنی در
شیر.

Ketone.

کیتون، هر ترکیبی که حاوی یک گروه
کیتونی (-CO) باشد.

Ketonemia. Acetonemia.

ستن خونی، استونمی

Ketonuria.

کیتون ادراری، وجود مواد کیتونی (اسید
استیک، استن، بتاهیدروکسی بوتیریک اسید)
در ادرار. این حالت در بیماری کیتوسیس یا
استونمی یافت می شود.

Ketose.



کنوز - یک قند کیتون دار.

Kid.

بزغاله، بچه بز یا بز کوهی از اولین روز تولد تا یک سالگی.

Kidding.

بزغاله زایی، زایمان ماده بز؛ در مقایسه با کره زایی در مادیان (foaling) ، بره زایی (lambing)، گوساله‌زایی (calving) و خوچچه زایی (farrowing)

Kidney.

کلیه (اصطلاح تشریحی)، قلوه (اصطلاح قصایی) - یک جفت عضو لوبیایی شکل در انسان و مهره‌داران دیگر و بعضی از بی مهرگان که وظیفه آنها جذب آب و مواد زاید بدن از خون و دفع آنها از طریق مجاری ادرار است.

Killed virus vaccine

واکسن ویروسی کشته

Killing cone

قیف کشتار

Kilo-

کیلو، پیشوندی است که یک واحد را در 1000 ضرب می کند؛ مثل، کیلوکالری (1000 کالری کوچک)، کیلوگرم (1000 گرم)، کیلومتر (1000 متر).

Kilocalorie. Kcal; large calorie.

کالری بزرگ، کیلوکالری **Kcal** - واحد گرمایی است که با **Calorie** نیز بیان می شود، ولی **Kcal** قابل ترجیح است چون ممکن است حرف اول **Calorie** با **c** (کوچک) نوشته شود وب ا کالری کوچک اشتباه شود. یک کیلوکالری عبارت است از مقدار حرارتی است

که موجب افزایش دمای یک کیلوگرم آب از 14/5 درجه سانتی گراد به 15/5 درجه سانتی گراد می شود (تحت فشار یک اتمسفر)؛ یک کیلوکالری برابر است با 1000 کالری کوچک یا 4180 ژول.

Knead

مخلوط کردن، خمیر کردن، مالیدن

Krebs citric acid cycle. Krebs cycle.

چرخه کربس، چرخه اسید سیتریک کربس - زنجیره‌ای از واکنشهای بیوشیمیایی که ضمن آن سلول زنده حیوانی یا گیاهی با مصرف اکسیژن کربوهیدراتها را تبدیل به گاز کربنیک، انرژی، آب و حرارت می کند.

Kumiss

نوعی شیر تخمیری که معمولاً از شیر مادیان تهیه می شود و در روسیه و قفقاز از لحاظ سلامت دارای اهمیت زیادی است.

Kwashiorkor.

کواشیورکور

Kymograph.

استوانه ثبات

Kyphosis.

قوز، گوژپشت

L

Lab. laboratory.

آزمایشگاه

Label. See tracer; isotope.

علامت، نشانه، ردیاب

Label.



برچسب، یک علامت چوبی، فلزی، کاغذی یا از جنس مواد دیگر که برای تعیین هویت، مالکیت، ترکیب و غیره به یک گیاه، حیوان یا محصول بسته می شود یا روی آن چسبانده می شود.

Labeling.

برچسب زدن، اتیکت زدن، علامت گذاری کردن

Labial.

لبی

Labile.

غیرثابت، غیرمقاوم، بی ثبات، متغیر، تغییر پذیر، قابل تغییر - بسهولت یا بطور مداوم تحت تغییر یا تجزیه شیمیایی، فیزیکی، یا بیولوژیکی قرار گرفتن.

Labium.

لب پایینی

Lable. label.

برچسب

Labelling

نشاندار کردن

Labor. Labour.

کارگر، نیروی انسانی

Laboratory. lab.

آزمایشگاه، یک اتاق مجهز به وسایل آزمایشگاهی برای انجام آزمایش و کار تحقیقاتی؛ مثل، آزمایشگاه شیمی، بیولوژی و غیره.

Labrum.

لب بالا

Labyrinthine.

سرخرگ لابیرنتی

Laceration.

دریدگی، پاره شدگی

Lack of fit

عدم برازش

Lacrimal.

اشکی، مربوط به غده اشکی

Lacrimalis.

اشکی، مربوط به اشک

Lacrimation.

اشک ریزش، ریزش اشک

Lactarium.

لبنیات سازی، شیرفروشی، لبنیات فروشی

Lactase.

لاکتاز، آنزیمی است در شیره روده که با عمل روی لاکتوز آن را به گلوکز و گالاکتوز تبدیل می کند.

Lactate. to secrete or produce milk.

(1) شیر ترشح کردن، شیر تولید کردن، شیر دادن. (2) نمک اسید لاکتیک.

Lactal projections

برآمدگی های لاکتیل، در پرندگان در مقایسه با پرستاناران برآمدگی های لاکتیل در دستگاه لنفی روده کوچک وجود ندارد. در عوض کمپلکس پیچیده موبرگی در پرزهای روده کوچک وجود دارد که سبب جذب گلیسرول، اسیدهای چرب آزاد، منوگلیسریدها و کلسترول می شوند.

Lactating. milking.

شیروار، شیرده، به حیوانی اطلاق می شود که در حال ترشح یا تولید شیر باشد. کاربرد مترادف این اصطلاح؛ یعنی، milking قابل ترجیح است.

Lactation.



شیردهی، ترشح شیر
Lacteal. شیری - مربوط به شیر.
Lactic. شیری، شبیه شیر، مربوط به شیر
Lactivorous. حیوان شیرخوار
Lactobacillus. میکروب لاکتوباسیلوس
Lactoflavin. riboflavin; vitamin B₂. لاکتوفلاوین، ریوفلاوین، ویتامین B₂ - نامی است که در گذشته بر اساس جداسازی ریوفلاوین از شیر به این ویتامین داده شده است.
Lactogen لاکتوژن، هورمون مخصوصی است که شروع و ادامه شیردهی را باعث می شود.
Lactogenic. شیرساز، تحریک کننده ترشح شیر.
Lactometer. چگالی سنج شیر
Lactoscope. چربی سنج
Lactose. milk sugar; C₁₂H₂₂O₁₁. لاکتوز، قند شیر - دوقندی است که در شیر یافت می شود. لاکتوز در اثر آبکافت به گلوکز و گالاکتوز تبدیل می شود. لاکتوز سخت است و نقطه ذوب آن 203 درجه سانتی گراد است. در آب محلول است و شیرینی آن از اکارز (قند معمولی) کمتر است. لاکتوز تحت تأثیر باکتریهای موجود در شیر به اسیدلاکتیک تخمیر می گردد.

Lactose intolerance

عدم تحمل لاکتوز
Lactoside. لاکتوزید، به هر یک از نمکهای لاکتوز اطلاق می شود.
Lactosuria. لاکتوز ادراری، وجود لاکتوز در ادرار.
Lactotoxin. سم شیر
Lacuna. حفره (محفظه) استخوانی
Lagena. حلزون
Lamb. بره، بره زاییدن
Lambing. بره زایی، زایمان میش
Lambing pen آغل بره زایی
Lamella. لایه، پرده
Lameness. لنگش، عیبی که در هنگام ایستادن اسب قابل تشخیص است. در عمل، حیوان سعی می کند روی پای لنگ خود فشار نیاورد. برای فشار نیاوردن به یک پا، حیوان تعادل وزن را طوری تنظیم می کند که سر آن به طرز مخصوصی بالا و پایین می رود.
Lamina. پرده، غشا، پهنک برگ
Laminitis. Founder. لنگش، تورم پرده حساس زیر دیواره شاخی سم. هر چهار پا ممکن است مبتلا گردد، ولی



پاهای جلو حساس تر است. این عارضه با سایدگی اطراف سم مشخص می شود.

Lamness.

لنگش

Page | 196

Lanameter

لانامتر، ظرافت سنج، ضخامت قطر تار پشم با ظرافت سنج تعیین می گردد.

Lanceolatin

لانسئولاتین، یک ماده سمی است که در کارانجا (karanja) وجود دارد. این عامل سمی سبب آسیب کبد، کلیه و قلب می شود. استفاده از کارانجا به عنوان ماده خوراکی توصیه نمی شود. مقدار کمتر آن موجب بروز مشکل در دستگاه تولید مثلی پرندهگان و کاهش تولید تخم مرغ می شود.

Lanolin.

چربی پشم

Lantadin

لانتادین، گیاه شاه پسند حاوی ترکیب مضر بنام لانتادین-A است که هنگام چرا توسط حیوان خورده می شود. تغذیه آن در گاو، گوسفند و بز منجر به بروز ناهنجاری های گوارشی، تلوتلو خوردن در هنگام راه رفتن، کوری، زردی، یا یرقان و تورم پوست می شود.

Laparatomy.

شکافتن دیواره شکمی، شکم بری توسط عمل جراحی

Lard. See fry out.

چربی خوک، چربی تازه و تمیز به دست آمده از بافتهای چربی خوک سالم در زمان کشتار، با یا بدون استئارین چربی خوک یا چربی

سخت خوک. از لارد برای سرخ کردن غذاها و به عنوان روغن استفاده می شود.

Lardy.

پرچربی، چاق، بسیار فربه، اشاره است به یک خوک بسیار چاق.

Larva. pl. larvae.

لارو، کرمینه

Larval.

لاروی، کرمینهای، مرحله لاروی

Larvicide.

لاروکش

Larviparous.

لاروزا، اشاره است به حشرات، ماهی، قورباغه و غیره که نوزاد آنها ابتدا به صورت لارو (کرمینه) است و پس از انجام دگرذیسی تغییر شکل می دهد.

Laryngitis.

التهاب (تروم) حنجره

Laryngopharnx.

ناحیه حنجره ای حلق

Laryngoscope.

حنجره بین، وسیله ای است که با آن حنجره را معاینه می کنند.

Laryngotracheitis.

التهاب حلقی - نابی

Larynx.

حنجره، عضو مولد صدا در مهره داران که در بخش بالای نای، در محل ارتباط آن با حلق قرار داشته و در انسان به سیب آدم معروف است. در دیواره های آن صفحات عضروفی دیده می شود که در نتیجه فعالیت ماهیچه ها به حرکت در می آیند و طنابهای صوتی در



این بخش وجود دارد که ارتعاشات آنها موجب تولید صدا می گردد.

Late

نهایی

Late development

شکل گیری نهایی

Latebra

ساقه نگهدارنده صفحه زاینده تخم مرغ

Latent. Cf. dormant.

نهفته، پنهان، در حال کمون - اشاره است به یک عفونت که موجود است، ولی در حیوان میزبان مورد نظر ظاهر نمی شود.

Lateral.

پهلویی، جانبی، به طرف پهلو

Lateral suspensory ligament

رباطهای معلقه جانبی

Lateralis.

جانبی، خارجی

Latero - lateral.

پهلو به پهلو، بغل به بغل، بسیار نزدیک هم

Lathal allele

الل کشنده

Lathyrism

لاتیریسم (بیماری است که در اثر مصرف نخود هندی ایجاد میشود که باعث جراحات بافتی، به تاخیر افتادن تکامل جنسی و درجات مختلفی از فلجی میشود که در برخی مواقع با مبتلا شدن حنجره، کشنده است)

Lathrogen

لاتیروژن، لاتیروژن ها یکی از ترکیبات سمی موجود در خلر (*Lathrus sativa*) و حتی در برخی گونه های دیگر گیاهان به خصوص دانه ها است.

Lax. not compact.

شل، غیرمترکم

Laxative.

ملین، مسهل، لینت دهنده، خوراک یا داروی است که مصرف آن موجب افزایش حرکات روده و خلاصی از یبوست می شود.

Lay.

(1) تخم گذاردن، تخم گذارستن، (2) مرغزار (اصطلاح قدیمی و منسوخ. (3) خواباندن، دفن کردن.

Layer.

تخمگذار، مرغ یا بوقلمون تخمگذار، معمولاً به طیور ماده تخم گذار تجارتي که در حال تولید تخم باشند اطلاق می شود.

Layering.

خوابانیدن، لایه گذاری، خواباندن شاخه

Laying. See oviposition.

تخمگذاری، دفع یک تخم. این اصطلاح معمولاً در رابطه با مرغهایی به کار می رود که بطور فعال در حالت تخمگذاری باشند.

Layout

نقشه، طرح بندی

Leached.

خیس خورده، تحت تأثیر قابلیت نفوذ آب یا دیگر مایعات قرار گرفتن.

Lead. Pb.

سرب، عنصری است فلزی و مسموم کننده. مسمومیت با سرب در دامداریها در سالهای اخیر به دلیل کاهش استفاده از سرب در رنگها کاهش یافته است.

Lead feeding (LF)



افزایش تدریجی تغذیه کنسانتره، افزایش تدریجی کنسانتره در 2-3 هفته پایانی قبل از زایمان روشی معمول برای گاوهای صنعتی است. شواهدی متعدد نشان می‌دهد که این نوع روش تغذیه‌ای اختلالات بعد از زایمان را کاهش می‌دهد.

Leafy

پر برگ

Leak

نشت کردن

Leakage

نشت، تراوش کردن

Lean.

گوشت بدون چربی، گوشت لحم

Leather.

چرم، پوست دباغی شده و عمل آوری شده حیوانات.

Lecithin. Phosphatidy choline.

لسیتین، فسفاتیدیل کولین - فسفولیپیدی است که در تمام موجودات زنده یافت می‌شود. این ماده مخلوطی است از دی گلیسرید اسیدهای چرب استئاریک، پالمیتیک و اولئیک به طور مخلوط با استرکولین اسیدفسفریک. بدن قادر به سنتز لسیتین است، به علاوه لسیتین را می‌توان در بسیاری از غذاها یافت. تا این زمان هیچ ارزش غذایی برای لسیتین عنوان نشده است. منبع تجارتي لسیتین بطور عمده سویا است.

Lectins.

لکتین، گروهی از مواد پروتئینی، پادتنهای طبیعی و آگلوتینین برای گویچه قرمز نوع A

لکتین را می‌توان از لوبیای لیما به دست آورد.

Leech.

زالو

Left side displacement of the abomasum (LDA)

جابجایی شیردان به چپ

Leghemoglobin.

لگ هموگلوبین، از لگ (لگومینوز) و هموگلوبین مشتق شده است؛ یک رنگدانه تنفسی پیچیده در گویچه‌های قرمز؛ یک هموپروتئین شبیه هموگلوبین خون.

Leghorn.

لگهورن، نوعی نژاد مرغ اهلی تیپ تخمگذار، از دسته مدیریتانه‌ای است. پوست زرد، پاهای بدون پر، حالت عصبی، سرعت پر درآوری زیاد و نسبتاً بدون صفت کرچی از ویژگیهای این نژاد است. خروسهای بالغ این نژاد 2/7 کیلوگرم و مرغهای بالغ 2 کیلوگرم وزن دارند. رنگ پوسته تخم سفید است. لگهورن سفید تاج ساده، ممتازترین رقم نژاد لگهورن است که آن را بطور جهانی برای تولید تخم پرورش می‌دهند.

Legume.

هر یک از اعضای خانواده بقولات، گیاهان عضو خانواده بقولات با خاصیت تشکیل دانه‌های تثبیت کننده ازت روی ریشه‌ها و ممکن ساختن استفاده از ازت اتمسفر. در دانه‌ها یا گره‌های روی ریشه گیاهان بقولات باکتریهای به نام ریزوبیوم وجود دارد که کار مهم اینها تثبیت ازت هوا است. این گیاهان در زمان



حیات از این ازت استفاده می کنند و پس از مرگ و پوسیدن گره‌ها، باکتریها در خاک آزاد شده و ازت خاک را زیاد می کنند. یونجه، شبدر، نخودها، ماش، سویا (لوبیای روغنی)، ماشک، لوبیا و غیره از خانواده بقولات هستند.

Leguminous.

هر یک از گیاهان خانواده بقولات

Leguminosae.

نخودپیان، خانواده نخود، خانواده بقولات

Leicester.

گوسفند لیستر

Leishmaniasis.

سالک

Lens.

عدسی، عدسی چشم

Lentogenic.

با حدت کم

Lepidote.

فلسی شکل

Lepromatous.

جذام وار

Leprosy.

جذام

Leptomeningitis.

تورم پرده‌های مغز، تورم شامه مغز

Leptopirosis.

لپتوسپیروز

Lesion.

زخم، آسیب، لکه، بصورتی است که روی پوست گیاهان یا حیوانات ایجاد می شود و عامل آن ممکن است مکانیکی (ضربه، بریدگی، پاره‌شدگی) یا در اثر بیماری باشد. زخم یا آسیب وارده به یک عضو یا بافت

ممکن است سبب ایجاد اختلال در انجام وظیفه عضو یا بافت گردد یا ناحیه آسیب دیده را از انجام وظیفه باز دارد .

Lespedeza.

شبدر کره‌ای

Lespedeza-common. Lespedeza striata.

شبدر کره‌ای معمولی (علوفه‌ای)

Lethal= deadly; causing death.

کشنده - هر ماده‌ای که سبب مرگ شود. دز کشنده مواد سمی برای حیوانات مختلف متفاوت است.

Lethal dose

مقدار ماده کشنده، دز کشنده

Lethality.

مرگ آوری

Lethargy. listlessness.

سستی، بی حالی

Leucemia.

لوسمی، نوعی بیماری خونی.

Leucine.

لوسین، یکی از اسیدهای آمینه ضروری.

Leucocyte.

گویچه (گلبول) سفید خون

Leukemia.

سرطان خون

Leukocyte.

گویچه (گلبول) سفید

Leukocytosis.

افزایش گویچه‌های سفید

Leucopenia.

کاهش گویچه‌های سفید

Levorotatory.



چپ بر
Levulose. fructose; fruit sugar.

لوولز، فروکتوز، قند میوه - در مقابل نور پولاریزه، ماده‌ای است چپ گردان. لوولز به مراتب از قند نیشکر شیرین تر است و در عسل و میوه‌های رسیده و بعضی سبزیها یافت می شود.

Ley.
 چراگاه موقتی، چمن موقتی

Libido= Sex drive; sexual desire.
 تمایل جنسی، شدت میل جنسی اشتیاق جنسی

Lice.
 شپش، جزء دسته حشرات می‌باشند. این موجودات اگرچه بال ندارند ولی از بالداران اولیه به شمار می‌آیند.

Lichens.
 گل‌سنگ‌ها

Lick. See salt lick.
 لیسیدن

Lien. Spleen.
 طحال، سپرز

Life.
 زندگی، جان، حیات، عمر

Life span
 دوره زندگی، طول عمر

Lift.
 بالا بردن، خیز

Ligament.
 رباط، وتر، زردپی

Ligate.
 بستن، گره زدن، پیچیدن

Ligation.

رگ بندی، عمل بستن رگها
Ligature.

بستن رگ
Lignification.

چوبی شدن، لیگنینی شدن، لیگنین افزایی
Lignin.
 لیگنین، نوعی ترکیب شیمیایی آلی است که به همراه سلولز، دیواره یاخته‌ای گیاهان و چوب را تشکیل می دهد. لیگنین عملاً غیرقابل هضم است. لگنین از فنیل پروپان مشتق می شود و یک کربوهیدرات واقعی نیست.

Lignocellulose.
 لیگنوسلولز، ماده‌ای است متشکل از لیگنین و سلولز که قسمت اعظم بافت چوبی گیاهان را تشکیل می دهد. در گیاهان علوفه‌ای، با افزایش سن گیاه، میزان لیگنوسلولز بیشتر می شود و در نتیجه قابلیت هضم گیاه توسط حیوان کم می شود.

Likelihood
 احتمال، همانندی، امر متحمل

Limb.
 (1) شاخه‌های فرعی (در گیاهان)، (2) ساق پای یا دست (در حیوانات چهارپا).

Limberleg.
 پای قوسی

Lime.
 آهک، آهنک تند، اکسید کلسیم (CaO)، کربنات کلسیم (CaCO₃), هیدروکسید کلسیم یا آهک آبدیده Ca(OH)₂ که در کشاورزی از آن برای کاهش اسیدیته (بالا بردن pH)



خاکهای اسیدی (اصلاح خاکهای اسیدی) استفاده می شود. از آهک به عنوان منبع تأمین کلسیم در جیره غذای حیوانات نیز استفاده می شود. آهک مصارف دیگری نیز دارد .

Limestone.

سنگ آهک، سنگی است که بطور عمده از کربنات کلسیم تشکیل می شود. بر اساس درجه خلوص، تغییرات فیزیکی، بافت و سختی، انواع متعدد دارد. سنگهای آهکی بطور وسیع منتشر هستند و اثر فراوانی روی خصوصیات خاک و توپوگرافی هر منطقه دارند. از آنها برای اصلاح خاکهای اسیدی و نیز برای مصرف در جیره غذایی حیوانات به عنوان منبع کلسیم استفاده می گردد .

Limnology.

مطالعه دریاچه‌ها و استخرها

Linden.

لیندان، نوعی حشره کش کلره.

Line.

خط، لاین، گروهی از افراد متعلق به یک جد؛ یک گروه از نتاج مربوط به هم با صفات مشابه که در اصلاح نباتات به کار برده می شود.

Linear.

خطی

Linearizable funtion

تابع خطی شونده

Linebreeding

آمیزش دودمانی

Lince cross.

آمیخته گری خطی، آمیزش بین دو لاین خالص.

Lingua. tongue.

زبان، یک عضو داخل دهانی که عامل اصلی هدایت اصوات تولید شده توسط حنجره و تبدیل آنها به صداهای معنی دار است. زبان همچنین در عمل جویدن ب انتقال غذا در زیر دندانها و نهایتاً به عمل بلع کمک می کند.

Lingual.

زبانی، مربوط به زبان

Lingual.

زبانک

Lining.

آستر، پوشش، لایه پوشاننده

Linkage.

همبستگی، اتصال، اشاره است به دو یا چند ژن که روی یک کروموزوم قرار دارند.

Linoleic aced. Vitamin F; C₁₇H₃₁-COOH.

اسید لینولئیک C₁₇H₃₁-COOH اسید چرب غیر اشباعی است که برای بسیاری از پستانداران و حشرات ضروری است. این اسید مایعی است روغنی، زردرنگ که در F گفته می شد.

Linolenic acid.

اسید لینولینیک، نوعی اسید چرب اشباع نشده 18 کربنه با سه پیوند مضاعف.

Linseed. Flaxseed.

تخم کتان، تخم بذرک

Linseed meal

کنجاله کتان یا بذرک، کنجاله کتان یکی از متداول ترین مکمل های پروتئینی در آمریکا است. این کنجاله نه تنها به علت بیشتر بودن پروتئین اش بلکه بخاطر خوشمزه گی و



خاصیت لاکساتیوی که دارد و سبب سلامتی حیوان می‌شود مورد استفاده قرار می‌گیرد.

Lion.

شیر، پستانداری است از خانواده گربه سانان، دارای دندانهای بسیار تیز و قوی و پنجه‌های قدرتمند که قوی‌ترین حیوان درنده وحشی محسوب می‌شود. روی سر و گردن جنس نر این حیوان، موهای فراوانی وجود دارد که پال شیر نامیده می‌شود.

Lip.

لب، (1) وقتی این اصطلاح به تنهایی استعمال شود، منظور بخش خارجی دور دهان انسان و حیوانات است که سطح آن از جنس پوشش داخلی دهان است. (2) این اصطلاح به معنی لب یا لبه هر چیز دیگر ممکن است به کار رود که در این صورت نام چیزی که لبه آن منظور است باید با این کلمه بیاید.

Lipase.

لیپاز، نوعی آنزیم شکننده چربی که در شیره معده و لوزالمعده وجود دارد. این آنزیم روی چربیها اثر کرده و آنها را به اسیدهای چرب و گلیسرول تبدیل می‌کند.

Lipemia.

چربی خونی، وجود چربی در خون به میزان بیش از حد طبیعی.

Lipemic.

چربی دار، دارای چربی، از جنس بافت چربی

Lipid. fat.

چربی، لیپید، یکی از 6 گروه مواد غذایی است که در آب غیرقابل حل و در حلالهای آلی؛ مانند، الکل، اتر، کلروفرم، بنزن، تتراکلور کربن

و غیره قابل حل است. چربی خالص از گلیسرول و اسیدهای چرب تشکیل شده، در حالی که چربی ناخالص (خام) از مواد غیر از گلیسرول و اسیدهای چربی تشکیل می‌شود. در آزمایشگاه چربی خام با دستگاهی به نام سوکسله اندازه‌گیری می‌شود. میزان انرژی ناخالص چربی 2/25 برابر کربوهیدراتها و پروتئینها است. از چربیهای حیوانی عمل آوری شده برای بالا بردن انرژی جیره حیوانات پروراری (گوشتی) استفاده می‌شود.

Lipide. Lipid.

لیپید، چربی

Lipidosis.

تجمع چربی در کبد، رسوب مرضی چربی در جگر، چربی گرفتگی جگر

Lipin. Lipine.

لیپین، چربی ازت داری است که اغلب فسفر و یا گوگرد نیز به همراه دارد؛ مانند لسیتین.

Lipizzan.

لیپیزان، یک نژاد مشهور اسبهای استرالیایی که در سن بلوغ رنگ آن سفید شیری است.

Lipoblast.

یاخته چربی زا، یاخته مولد بافت چربی.

Lipochrom.

لیپوکروم

Lipoclastics.

چربی کافتها، آنزیمهای آبکافت (هیدرولیز) کننده چربیها. این آنزیمها چربیها را به گلیسرین و اسیدهای چرب تبدیل می‌کنند؛ مانند، لیپاز.

Lipogenesis.

فرآیند چربی سازی



Lipogenesis.

چربی سازی، تولید چربی

Lipoid.

چربی شکل، ماده‌ای است از نظر حلالیت شبیه چربی، ولی فاقد اسید چرب؛ مانند، تریپن، استروئید و کاروتن. بعضی لیپوئیدها از نظر حلالیت شبیه چربی بوده و اسید چرب نیز دارند؛ مانند، فسفولیپین. لیپوئید گاهی به معنای چربی نیز به کار می رود.

Lipolysis.

چربی کافت، تجزیه چربیها توسط آنزیمها، اسیدها، قلیاها و غیره که در اثر آن گلیسرول و اسیدهای چرب تولید می شود.

Lipolytic.

تجزیه چربی، مربوط به چربی کافتی یا تجزیه چربیها.

Lipomatosis.

چربی گرفتگی موضعی، تجمع موضعی چربی؛ افزایش حجم بافت چربی در هر یک از مواضع بدن. چربی گرفتگی بیشتر در اطراف احشاء یا حفره شکمی، زیر پوست و کفل صورت می گیرد. استعداد فرد در تجمع بافت چربی، مصرف غذاهای پرانرژی، اختلال در سوخت و ساز مواد غذایی و غیره از عوامل مهم این عارضه هستند .

Lipophile.

چربی دوست، ماده‌ای که دارای کشش به سمت چربی یا قابلیت جذب چربی است.

Lipophilic.

چربی دوستی

Lipophobe.

چربی گریز

Lipphylic.

چربی دوستی، مربوط به چربی دوستی یا یک ماده چربی دوست یا چربی گرا.

Lipoprotein.

لیپوپروتئین، نوعی ترکیب حاوی چربی و پروتئین محلول در آب که در انتقال چربیها در خون نقش دارند. چهار نوع لیپوپروتئین در جریان خون یافت می‌شود که تمام آنها حاوی لیپیدها، تری گلیسریدها، کلسترول و فسفولیپید به نسبت‌های متغیرند. این چهار نوع عبارتند از ک (1) کیلو میکرون با پایین‌ترین چگالی. (2) چگالی بسیار پایین. (3) چگالی پایین و (4) چگالی بالا.

Lipotropic.

مولد چربی، چربی‌زا

Lipovitamins. fat soluble vitamins.

ویتامینهای محلول در چربی

Liquidity.

(1) نقدینگی، (2) حالت آبکی، آبگونه‌وار

Liquefaction.

آبگونه، میعان

Liquification.

آبکی شدن، (1) شل شدن و آبکی شدن یک ماده نیمه جامد یا جامد در اثر افزایش اب یا مایع دیگری به آن. (2) تبدیل بخار به قطرات مایع، ایجاد مایع.

Liquefy.

مایع کردن، مایع شدن آبکی کردن یا شدن

Listlessness. Lethargy.



سستی، بی حالی، ضعف، ناتوانی، کم بینگی
حالت از دست دادن یا فقدان انرژی تحرک در
بدن.

Lithiasis.

سنگ سازی، تشکیل سنگ از هر نوع (مثل
سنگهای مجاری ادرار و سنگ کیسه صفرا) در
حفرات یا مجاری بدن.

Litmus.

لیتموس، کاغذی است که از آن به عنوان
شناساگر (معرف) در تعیین میزان اسیدیته
(PH) استفاده می شود.

Litter.

بستر، بستر حیوانات، بستر با فضولات، مواد
سلولزی؛ مثل، کاهها، پوسته دانه‌ها، خاک اره،
تراشه چوب و غیره که از آنها به عنوان بستر
حیوانات اهلی استفاده می شود. این اصطلاح
بیشتر در مواردی به کار می رود که مواد
بستری با فضولات حیوانی مخلوط باشد.
اصطلاح صحیح برای مواد بستری (BEDING
MATERIALS) که با فضولات حیوانی
مخلوط باشد litter است.

Litter.

توله، خوچه‌های متولد شده توسط یک
خوک ماده یا توله‌های بدنی آورده توسط یک
ماده سگ در یک دوره ابستنی. به چنان توله-
یا خوچه‌ها، توله‌ها یا خوچه‌های هم شکم
(littermates) گویند.

Livability.

قدرت زنده ماندن، بنیه، قدرت و توان ارثی
زنده ماندن و رشد کردن؛ صفتی است مهم در

تمام حیوانات جوان؛ مثل، جوجه، بره، خوچه
و غیره .

Liver.

جگر (اصطلاح فصایی)، کبد (اصطلاح علمی)
یک عضو غده‌ای در انسان و دیگر حیواناتی که
صفرا ترشح می کنند و بعضی وظایف
متابولیکی را انجام می دهند . جگر انواع
حیوانات و پرندگان خوراکی است و عصاره آن
در طبع بویژه در معالجه کم خونی مورد
استعمال دارد.

Livestock= stock.

دام، دامهای اهلی، حیوانات اهلی - حیوانات
اهلی مزرعه‌ای که برای منظورهای تولیدی
(گوشت، شیر، کار و پشم) پرورش داده
می شوند. این حیوانات شامل گاو گوشتی، گاو
شیری، گوسفند، خوک، بز، اسب و گاهی
طیور می شود.

Livetins.

لیوتین، نام عمومی پروتئینهای مهم قابل حل
در آب که در زرده تخم مرغ یافت می شود؛
شامل یک آلبومین، یک گلیکوپروتئین و یک
گلوبولین . لیوتین‌ها ده درصد کل مواد جامد
زرده را تشکیل می دهند و شبیه گلوبولین‌های
پلاسما هستند.

Liveweight. Weight of an animal on foot.

وزن زنده، وزن یک حیوان سرپا یا زنده.

Lizard

مارمولک

Load

بار، بارگذاری

Loading.



	بار زدن، بار کردن، سوار کردن	تابع لجستیک
Lobe.	لب، بخش، قسمت، (1) زواید یا برجستگیهای موجود روی یک عضو گیاهی یا جانوری، (2) تقسیمات عمیق و مدور موجود در برگ یا گل. (3) تقسیمات با بخشهای هر عضو گیاهی یا جانوری؛ مثل، لبهای کلیوی، کبدی، معدی و غیره یا تقسیمات میوه پرتقال و غیره.	کمر، صلب
Lobster	خرچنگ دریایی	طول عمر
Lobular.	قطعه‌ای، بخشی از لبی	طولی
Lobule.	قطعه چه	طولی
Lobus.	قطعه	توس، خم، خمیدگی
Local.	محلی، موضعی	Loose.
Localization.	موضعی شدن	Loose housing barn
Lock.	گوریدگی، درهم رفتگی یا بهم گوریدگی دسته‌ای از الیاف پشم که به طور طبیعی ایجاد شده باشد.	اصطبل باز، اصطبل است که از یک طرف باز و کف آن با مواد بستر پوشیده می‌شود.
Locus.	مکان ژن، جایگاه ژن، نقاطی روی کروموزومها که توسط ژنهای ویژه اشغال شده باشد؛ بخشی از کروموزوم که به دلیل قرار داشتن یک ژن مخصوص روی آن، وظیفه تنظیم صفت ویژه‌ای را برعهده دارد.	Loss, lose
Logical	طبیعی، منطقی، معقول	Louse=(pl of lice)
Logistic function		اتلاف، ازدست دادن
		شپش، آفت
		Low manger
		آخر هم کف
		Lubricant.
		روان، لیزکننده
		Lubricate.
		روغنکاری کردن، گریسکاری کردن، لیز کردن
		Lubrication.
		روغن کاری گریس زنی، لیزسازی، گریسکاری، رونوازی
		Lucerne
		یونجه
		Lucerneor Alfalfa, (Medicago sativa)
		یونجه



Lucid.

شفاف

Luetic.

سیفلیسی، مبتلا به سیفلیس

Lugol

لوگل، محلول آبی ید بوده و از 5 درصد ید و 10 درصد یدور پتاسیم به صورت محلول در آب تشکیل شده است.

Lumbar.

کمری مربوط است به کمر یا ناحیه‌ای از پشت انسان یا حیوان که بین قفسه سینه و لگن خاصره قرار دارد.

Lumbar artery.

سرخرگ کمری، سرخرگ خاجی

Lumen.

مجرا، لوله، حفره داخلی اعضای لوله‌ای بدن؛ مثل، مجرا یا حفره معده، روده، عروق و غیره.

Lunar.

هلالی، داسی، هلالی یا داسی شکل

Lungs.

شش، ریه، اندام اصلی تنفس (دم زدن) در اکثر جانوران خشکی زی که شکل آن بر حسب نوع جانور متفاوت است. شش در مهره-داران چهارپا شامل دو بخش کیسه مانند ساده یا مرکب است؛ در ماهیان، شش عضو فرعی تنفس بوده و کیسه‌ای است پر از هوا؛ در حلزونها، بخش لوله مانند از صدف است که حفره هوایی را در برمی گیرد.

Lunula.

ماهک

Lupine.

باقلائی مصری

Lupus.

سل پوستی

Lush

پرآب، شاداب، الکلی

Luster.

برق، درخشندگی، درخشش، ویژگی درخشندگی یا برق طبیعی پشم در نژادهای پشم بلند گوسفند یا بز آنقوره.

Luteolysin.

محلل لوتئین، ماده‌ای است که سبب تحلیل رفتن بافت لوتئین جسم زرد و در نتیجه تحلیل آن می‌شود.

Lux (LX)

لوکس، شدت نوری که یک متر مربع سطح زمین را روشن می‌کند.

Lycopene.

لیکوپن، نوعی ماده شیمیایی مشابه کاروتن که هیچ فعالیت ویتامین ندارد. این ماده عمده‌ترین رنگدانه قرمز موجود در گوجه فرنگی، هندوانه، گریپ فروت صورتی، روغن نخل و غیره است.

Lymph.

لنف، مایع شفاف مایع به زردی است در رگهای لنفی. این مایع ممکن است به علت وجود گویچه‌های قرمز خون رنگ قرمز روشن داشته باشد؛ بخش اصلی لنف از پلاسمای خون تشکیل می‌شود. از جدار مویرگها به خارج تراوش کرده و فضاهای بین یاخته‌ای را پر می‌کند. لنف واسطه رسیدن مواد غذایی و اکسیژن از خون به یاخته‌ها است و بافتهای بدن مواد زاید خود را درون آن می‌ریزند.

Lymphadenitis.

التهاب (تورم) غده لنفاوی



Lymphangiectasis.

اتساع عروق لنفاوی

Lymphangiography.

پرتونگاری از دستگاه لنفاوی

Page | 207 Lymphangitis.

اماس عروق لنفاوی

Lymphocyte.

لمفوسیت، نوعی گویچه سفید خون است که توسط گره‌های لنفاوی و بعضی بافت‌های دیگر تولید می‌شود و وظیفه آنها تولید پادتن است.

Lymphocytoma.

تومور لنفاوی بدخیم

Lysimeter.

رطوبت سنج

Lysine.

لیسین، پادتنی است که موجب مرگ و انحلال باکتریها، گویچه‌های خونی و دیگر عناصر یاخته‌ای می‌شود.

Lysine.

لیزین، یک اسید آمینه ضروری برای بدن

Lysis.

حل شدن، متلاشی شدن، تجزیه شدن

Lysogen

لیزوژن

Lysogenic immunity

ایمنی ناشی از لیزوژنی

Lysosomes.

لیزوزوم، ساختمان‌های موجود در سیتوپلاسم یاخته که حاوی آنزیمهای گوارشی است.

Lysozyme.

لیزوزیم، نوعی آنزیم موجود در بزاق، اشک و سفیده تخم مرغ که بعضی باکتریها گرم مثبت

و بعضی کربوهیدرات‌های مولکول درشت (با وزن مولکولی بالا) را هضم می‌کند

Lytic infection

آلودگی متلاشی کننده

M

Macerate.

خرد کردن، له کردن، استحاله کردن، استحاله شدن، تغییر ماهیت دادن

Maceration.

استحاله، خردشدگی

Machine.

وسيله نقلیه، خودرو، ماشین، دستگاه - (1) اصطلاحی است که به هر نوع وسیله نقله یا خودرو اطلاق می‌شود. (2) به هر نوع دستگاه که عامل محرکه‌ی آن موتور باشد، اطلاق می‌شود.

Macro.

ماکرو، پیشوندی است به معنی بزرگ، اصلی، دارای اندازه یا طول غیر طبیعی.

Macrochilia.

لب بزرگ

Macrocyte.

ماکروسیت - گویچه‌ی قرمزی است که به‌طور غیرطبیعی بزرگ بوده و در حالت کم‌خونی ایجاد می‌شود.

Macroelements.

مواد معدنی پرنیاز دسته‌ای از مواد معدنی که مقدار نیاز انسان، حیوان یا گیاه به آنها زیاد است.

Macroglossia.



بزرگ زبانی
Macromere.

بزرگ پلاستومر

Macrominerals.
عناصر معدنی پرنیاز - این عناصر شامل کلسیم، فسفر، سدیم، کلر، پتاسیم، منیزیم و گوگرد می‌شوند.

Macromoleculer.
بزرگ مولکول - به مولکولهایی با وزن مولکولی بسیار زیاد (چندین هزار تا چندین میلیون) گفته می‌شود؛ مانند، پروتئینها، اسیدهای هسته‌ای و پرقدیها (پلی ساکاریدها)

Macromotor.
واحد حرکتی بزرگ

Macronucleus.
بزرگ هسته، هسته‌ی بزرگ

Macronutrients.
عناصر غذایی پرنیاز- عناصر غذایی پرنیاز برای گیاهان عبارتند از: پتاسیم، فسفر و ازت.

Macronutrients.
مواد غذایی پُرنیاز، عناصر غذایی پُرنیاز یا پُرمصرف

Macrophage.
درشتخوار، یاخته‌ی درشتخوار، یاخته‌ی بیگانه‌خوار، یاخته‌ی بیگانه‌خوار بزرگ - یاخته‌هایی که طی عمل بیگانه‌خواری (فاگوسیتوز) ذرات زنده یا غیرزنده خارجی (بیگانه) را می‌خورند.

Macroscopic.
درشت‌بینی - مربوط به رؤیت اجسامی که دیدن آنها نیاز به ذره‌بین ندارد.

Macrotomia.

دهان بزرگ
Macule.

لکه، ناحیه، نقطه

Maggot.
لارو مگس

Magnesia.MgO; magnesium oxide.
اکسید منیزیم - این ترکیب از حرارت دادن یا سوزاندن هیدروکسید یا کربنات منیزیم به دست می‌آید.

Magnesium. Mg.
منیزیم - منیزیم یک ماده‌ی معدنی ضروری است و جزء عناصر معدنی پرنیاز طبقه‌بندی می‌شود. حدود 0/05 درصد کل وزن بدن از منیزیم تشکیل می‌شود (20 تا 30 گرم در کل بدن). تقریباً 60% این مقدار در استخوانها به شکل فسفات و کربنات، 28% در بافت‌های نرم و 2% آن در مایعات بدن یافت می‌شود. از میان بافت‌های نرم، جگر و ماهیچه‌ها بالاترین غلظت را دارند. گویچه‌های قرمز نیز حاوی منیزیم هستند. در سرم خون 1 تا 3 میلی‌گرم منیزیم در 100 میلی‌لیتر وجود دارد که اغلب آن به شکل پیوند شده با پروتئین و بقیه به شکل یون است. 30 تا 50 درصد منیزیم موجود در غذای مصرفی در رودی باریک جذب می‌شود. منیزیم موجود در مدفوع نمایانگر میزان منیزیم جذب نشده است. منیزیم در ترکیب سبزینه (کلروفیل) وارد است. کاهش غلظت این عنصر در خون سبب بروز کزاز علفی (grass (tetany) در گاو می‌گردد

Magnetron.



<p>Magnum. ماگنوم - بخشی از لوله‌های رحمی (اویداکتها) پرندگان که بین شیپور رحمی و ایستموس قرار دارد و منبع تولید آلبومین (سفیده) تخم است.</p> <p>Maiden. مادیان باکره - (1) مادیانی است که هرگز جفتگیری نکرده باشد. (2) اسب یا مادیانی که در هیچ مسابقه رسمی برنده نشده باشد. (3) حیوان باکره، حیوان جفتگیری نکرده.</p> <p>Maintain. حفظ، محافظت، نگهداری</p> <p>Maintenance. نگهداری - تأمین نیازهای غذایی حیوانات برای زنده و سالم مانده آنها.</p> <p>Maintenance ration جیره در حد نگهداری</p> <p>Maize. ذرت - یک گیاه یک ساله از خانواده‌ی گندمیان با چندین رقم و سوبه که به طور وسیع برای دانه و دیگر محصولات جنبی آن کشت می‌شود.</p> <p>Maize straw, (corn stover) کاه ذرت</p> <p>Making. تهیه‌ی علف خشک، نمک سود کردن (ماهی)</p> <p>Malabsorption. سوء جذب، اختلال جذبی، اختلال در جذب</p> <p>Malacia. نرمی، سستی، خم‌پذیری</p> <p>Maladie.</p>	<p>ناخوشی، مرض، بیماری</p> <p>Malar. گونه‌ای، مربوط به گونه</p> <p>Malathion. مالاتیون - سمی است که از طریق تماس و گوارشی موجب مرگ حشرات و کنه‌ها می‌شود.</p> <p>Male. حیوان یا گیاه نر، جنس نر</p> <p>Malformation. بدشکلی، بدقواری - هرگونه رشد غیرطبیعی در شکل فیزیکی و فیزیولوژیکی بدن.</p> <p>Malformationing بد عمل کردن</p> <p>Malign. بدخیم</p> <p>Malignancy. بدخیمی</p> <p>Malignant. بدخیم - تمایل به بدتر شدن؛ بسیار مضر، خطرناک، عفونی یا شریاطی که به مرگ منجر شود؛ مثل، رشد بدخیم (رشد سرطانی).</p> <p>Malleolus. قوزک پا</p> <p>Malleus. استخوان چکشی گوش</p> <p>Malnutrition. سوء تغذیه - حالت ناسلامتی حیوان که از تغذیه‌ی ناکافی یا نادرست نتیجه می‌شود؛ هر نوع اختلاف تغذیه‌ای که دلالت بر ناکافی بودن مواد غذایی در جیره‌ی غذایی یا نامتعادل بودن جیره‌ی غذایی می‌کند.</p> <p>Malposed.</p>
---	--



جسمک مالپیگی

Malt.

مالت - نوعی فرآورده‌ی غله‌ای غنی از پروتئین و کربوهیدراتها، برای تهیه‌ی مالت، اجازه داده می‌شود دانه‌ی غلات جوانه بزند تا جایی که آنزیم کافی ایجاد شود و سپس خشک می‌گردد و ریشه‌چه‌ی آنها جدا می‌شود.

Maltase.

مالتاز - آنزیمی است که مالتوز را آبکافت (هیدرولیز) کرده و به گلوکز تبدیل می‌کند. آمیلاز بزاقی در بزاق و مالتاز روده‌ای در شیریه‌ی روده مالتوز را به گلوکز تبدیل می‌کند.

Malthus.

مالتوس - توماس رابرت مالتوس، کشیش انگلیسی که اظهار داشت رشد جمعیت دنیا بیش از قدرت بشر برای تأمین غذای موردنیاز است و فقط عواملی چون جنگ، بیماری، مرگ و میر و عوامل جوی ویران‌کننده هستند که تعادل جمعیت و غذای موجود را برقرار می‌کنند. برای مدت بیش از 200 سال، بشر با به کارگیری علم و استفاده‌ی زیادتر و پربازده‌تر از زمین نظریه‌ی مالتوس را مردود دانست. اما با توجه به پیشرفت علم پزشکی، کاهش بیماریها و افزایش طول عمر بشر و عدم کنترل جمعیت در بسیاری از کشورها، امروزه باید در رد نظریه‌ی مالتوس قدری محتاطانه اظهار نظر کرد، زیرا عملاً در کشورهای عقب افتاده و پرجمعیت این نظریه در حال ثابت شده است.

Malting.

مالت‌سازی، تهیه‌ی مالت

Maltobiose. Maltose.

مالتوز، مالتوبیوز

Maltose. $C_{12}H_{22}O_{11} \cdot H_2O$; malt sugar.

مالتوز، قند مالت - نوعی دوقندی است که از عمل آنزیم مالتاز روی نشاسته به دست می‌آید و در اثر آبکافت به گلوکز تبدیل می‌شود.

Mamma. Mammary gland

پستان، غده پستانی

Mammae. Mammary glands

پستانها، غدد پستانی

Mammal.

پستاندار - هر حیوانی از گروه پستانداران که از غدد پستانی آن شیر ترشح می‌شود. نوزاد خود را شیر می‌دهد، روی بدن آنها مو رشد می‌کند و دارای پرده‌ی جنب (دیافراگم) بین حفرات قفسه‌ی سینه و شکم خود است.

Mammalia.

رده‌ی پستانداران - رده‌ای از جانوران مهره‌دار که شامل بیش از 1500 گونه است. گونه‌های این رده خونگرم هستند، از پستان جنس ماده آنها شیر ترشح می‌شود، جنس ماده‌ی نوزاد خود را با شیرش تغذیه می‌کند و روی بدن هر دو جنس (با مقداری تفاوت) مو در می‌آید.

Mammals.

پستانداران

Mammary.

پستانی، مربوط به پستان

Mammilla. Teat.



سرپستانک - برجستگی نوک پستان که در جنس ماده‌ی پستانداران برای قابل مکیده شدن توسط نوزاد رشد زیادی دارد.

Man.

(1) انسان، بشر، آدم. (2) مرد

Manage.

مدیریت کردن، جور کردن، اداره کردن، ترتیب دادن

Management.

مدیریت، اداره کردن

Manager.

مدیر

Manager – general.

مدیرعامل، مدیرکل

Managerial

مدیریتی

Mandible.

فک پایین، فکچه، استخوان آرواره‌ی پایین، آرواره‌ی پایین - در مهره‌داران (آرواره‌ی پایین)؛ در حشرات، سخت‌پوستان و هزارپایان (فکچه). این عضو معمولاً در گرفتن غذا و خرد کردن آن مهمترین نقش را دارد.

Mandibular.

مربوط به آرواره‌ی پایین

Mandibulata.

آرواره‌داران

Mane.

یال - موهای بلند روپیده روی تیغه‌ی فوقانی گردن برخی حیوانات؛ مثل، اسب، شیر و غیره.

Manganese. Mn.

منگنز- یکی از عناصر ضروری و کم‌نیاز برای حیوانات که برای رشد تولیدمثل و شیردهی

طبیعی حیوانات ضروری است. کمبود آن در طیور سبب ایجاد بیماری پروزیس می‌شود. ای عنصر جزء عناصر ضروری برای رشد گیاهان نیز طبقه‌بندی شده است.

Mange.

جرب

Mangel. Beta vulgaris. Mangold; stock beet.

چغندر گاوی

Manioc. Manigot; cassava.

مانیوک، کاساوا - گیاهی است از خانواده‌ی فرفیون که ریشه‌ی آن مغذی و خوراکی است.

Mannan.

مانان - هر یک از پرقندیهای ساده‌ای که به عنوان کربوهیدرات ذخیره در بذور یافت می‌شود.

Mannitol. C₆H₁₄O₆.

مانیتول - یک قند الکلی است و شیرینی آن حدود 70% سوکروز (قند معمولی) بوده و از آن به عنوان یک ماده‌ی شیرین‌کننده‌ی غذاها استفاده می‌شود.

Mannose. C₆H₁₂O₄.

مانوز- نوعی قند 6 کربنه‌ی ساده (یک قندی) است که نمی‌توان آن را به صورت آزاد در غذاها یافت، بلکه این قند از درختان کاج، مخمر، کفکها، باکتریها و غیره به دست می‌آید. مانوز در تغذیه‌ی انسان اهمیت ندارد، ولی جزئی از گلیکوپروتئینها و موکوپروتئینهای موجود در بدن را تشکیل می‌دهد. ساختمان شیمیایی آن بسیار به گلوکز شباهت دارد.

Mantle.

روپوش، لفاف



Manufacture.

ساختن، تولید کردن

Manure=See compost.

مدفوع حیوانی، پهن، کود حیوانی بدون بستر-
(1) مدفوع یا فضولات حیوانی؛ مدفوع و ادرار در پرندگان (بدون بستر یا همراه کمی بستر).
از فضولات حیوانی برای کوددادن به زمین و افزایش حاصلخیزی خاک و نیز در تغذیه‌ی حیوانات استفاده می‌شود. (2) در اروپا، به هر ماده‌ای که حاوی عناصر ضروری برای تغذیه‌ی گیاهان باشد؛ مثل، کودهای شیمیایی، مدفوع حیوانات و غیره **manure** گفته می‌شود.

Manuring.

پاشیدن کود حیوانی در زمین- این عمل به منظور انهدام کودهای حیوانی که معمولاً در واحدهای بزرگ دامداری یا مرغداریهای صنعتی به عنوان یکی از روشهای مدیریت کود حیوانی مورد استفاده قرار می‌گیرد.

Manypplies.

هزارلا- معده‌ی سوّم نشخوارکنندگان یا بخش سوّم معده‌ی حیوانات نشخوارکننده که بین نگاری و شیردان قرار دارد.

Marasmus.

تحلیل قوای جسمنی، ضعف روزافزون، دق - از لغت یونانی ماراسموس (**marasmos**) به معنی مرگ تدریجی مشتق می‌شود؛ تحلیل و لاغری مدام. ماراسموس منطقه‌ای شرایطی است که در ار سوء تغذیه‌ی دامها بر اثر کمبود یک یا چند ماده معدنی کم نیاز، بخصوص کبالت و مس ایجاد می‌شود.

Marble.

مرمر، سنگ مرمر

Marbling.

کیفیت مرمری گوشت - پراکندگی چربی در بافت عضلانی که به گوشت ظاهری لکه‌لکه یا رگ‌دار می‌دهد، چربی داخل ماهیچه‌ای.

Marc. See pulp.

تفاله‌ی انگور- دانه‌ها و پوسته انگور که در عمل آب‌انگورگیری ایجاد می‌شود.

Marc.

تفاله - پس‌مانده‌ی نامحلولی است که آبگیری از میوه‌ها و قندگیری از نیشکر و چغندر قند باقی می‌ماند؛ مثل، تفاله میوه‌ها، تفاله نیشکر (باگاس) و تفاله چغندر.

Mare.

مادیان - اسب بالغ (4 ساله یا بیشتر) ماده.

Margarine, oleomargarine.

مارگارین، اولئومارگارین - یک ماده‌ی کره مانند غیرلبنی که از نظر شکل، ترکیب و مزه شبیه کره است. این ماده حاوی 80% چربی است، اما چربی آن کاملاً منشاء گیاهی دارد (روغنهای ذرت، سویا، گلرنگ و/ یا تخم پنبه). گاهی اوقات تولیدکننده به آن مقداری چربی حیوانی نیز اضافه می‌کند. مارگارین حاوی کلسترول نیست و از نظر اسیدهای چرب ضروری غنی‌تر از کره است. در مجموع ارزش غذایی مارگارین مشابه کره است.

Margin.

(1) دوره، کنار، حاشیه، لبه، مرز. (2) منفعت، سود

Marginal.

(1) کناری، حاشیه‌ای، دوری، مرزی. (2) نهایی.



Marginal response

پاسخ کم

Margination.

چسبیدگی به حاشیه، مرز نشینی

Margo

حاشیه، لبه

Mariculture.

کشت دریایی، آبی‌پروری در دریا

Marker – fecal.

علامت‌گذار مدفوع – ماده‌ای است که از آن در رنگ کردن یا علامت‌گذاری جیره استفاده می‌شود، بطوری که مدفوع حاصل از مصرف آن جیره را بتوان جمع‌آوری کرد (مثال، اکسید آهن یا کارمین).

Market.

بازار

Marketing

بازاریابی

Marking

نشانه‌گذاری، علامت‌گذاری

Marrow.

مغز

Marrow – bone.

مغز استخوان

Marsupial.

کیسه‌دار – اشاره است به هر یک از جانوران کیسه‌دار؛ مثل، کانگرو.

Marsupials.

کیسه‌داران، حیوانات کیسه‌دار

Mart.

گاوپروری، گوشت نمک‌زده

Marten.

سمور

Masculine.

نرینه، حالت نرینگی

Masculinity.

نرینگی، عضله‌ای بودن – ظاهر عضلانی حیوانات نر که نشانه خصوصیات ثانویه جنسی است که پس از بلوغ و در نتیجه‌ی هورمون تستوسترون ایجاد می‌شود.

Mash= Crowdy. See dry mash; wet mash

خوراک مخلوط آسیاب شده – (1) نوعی خوراک آسیاب شده متشکل از غلات، مالت و غیره که به صورت خیس یا خشک به دامها و طیور تغذیه می‌شود. (2) مخلوطی از خوراکیهای آسیاب شده؛ به آن **mash feed** هم گفته می‌شود. (3) جو خیس داده. (4) نواله‌ی نرمی که به اسب می‌دهند، خمیر نرم، خوراک شکل. (5) نرم کردن، خرد کردن، خمیر کردن، خیس‌اندن، آب گرفتن. (6) پوره‌ی سیب‌زمینی یا سیب‌زمینی کوبیده.

Mash feed

غذای آردی

Mass.

(1) خرد کردن، آسیاب کردن، نرم کردن. (2) تبدیل نشاسته‌ی غلات، سیب‌زمینی و غیره به قند توسط آنزیم آمیلاز مالت و شکستن پروتئینها توسط آنزیمهای پروتئاز مالت، در ساختن الکل یا مشروبات الکلی.

Masseter.

ماهیچه مخصوص جویدن، مربوط به جویدن.

Massive.

بزرگ، فشرده، کلان، عظیم



Mast.

تیر، دکل

Masticate. Chew.

جویدن، نرم کردن

Mastication. Chewing.

جویدن

Masticatory.

جویدن - فرآیند یا عمل جویدن غذا یا خوراک توسط انسان یا حیوان

mastigophoran.

آغازیان تک سلولی تاژکدار که گاهی جزء جلبک ها محسوب می‌شوند، تاژکداران

Mastitis.

ورم پستان - التهاب غده‌ی (غدد) پستانی توسط میکرو ارگانسیمها یا آسیبهای مکانیکی

Mastoid

زایده پستانی.

Matching.

جور کردن، جورسازی، دسته‌بندی - دسته‌بندی پشمها از طریق روی هم کردن پشمهای هم کیفیت

Mate.

جفت، همسر، جفتگیری

Maternal.

مادری، مربوط به مادر

Maternity stall

آبشخور زایش (آبشجوری که در اصطبل‌های بسته برای نگهداری گاو آبستن به هنگام زایش تا چند روز پس از آن در نظر گرفته می‌شود)

Mating / copulation / coitus

آمیزش (جفتگیری)

Matricaria.

جنس بابونه‌ی گاوی

Matritis.

تورم (التهاب) چرکی رحم

Matrix.

محمل، مواد بین یاخته‌ای، زهدان (رحم)، شکم، تخمدان، سنگ معدن، غضروف یا بافت همبند - (1) محل استخوانی، ماده بین‌یاخته - ای است که نمکهای استخوانی در آن رسوب می‌کند. (2) مواد اصلی که چیزی از آن رشد می‌کند. (3) مکان یا نقطه منشاء رشد. (4) معمولاً اشاره است به محیطی که چیزی در آن قرار می‌گیرد.

Matron.

مادبان شکم اول - مادپانی که یک کره زاییده باشد

Mattress.

(1) تشک، (2) تشکی (نوعی بخیه)

Maturation.

بلوغ - فرآیند بالغ شدن یا رسیدن

Mature.

بالغ، رشد کرده، کامل

Maturity

بلوغ

Maverick.

(1) حیوان داغ نشده، گوساله‌ی داغ نشده. (2) گوساله‌ی بی‌مادر.

Maxilla

آرواره بالایی (upper jaw)

Maxillaris.

استخوان آرواره‌ی بالا

Maillary.

گونه‌ای، فک فوقانی - مربوط به استخوان آرواره‌ی بالا.



Maximum.

حداکثر، بیشترین، بالاترین، منتهی درجه

Mcal/kg. megacalory per

kilogram.

مگاکالری به ازای هر کیلوگرم

ME. Metabolizable energy.

Mead. Meadow.

انرژی متابولیسمی

Mead.

مرغزار، چمنزار

Mead

مشروب عسل - نوعی نوشابه‌ی الکلی که از

عسل تهیه می‌شود.

Meadow.

مرغزار، علفزار، چمنزار- (1) منطقه‌ای است

که به تولید علوفه، اغلب چندساله، اختصاص

داده شده باشد و معمولاً از آن برای برداشت و

تهیه‌ی علف خشک استفاده می‌کنند. (2)

چمن درست کردن، چمن‌زار ایجاد کردن. (3)

منطقه یا محل تغذیه‌ی ماهیان، بویژه ماهی

روغن.

Mealing.

آرد، گرد، پودر، کنجاله، بلغور - (1) اجزای

خوراکی با ذرات بزرگتر از ذرات آرد. اما در

مورد آرد غلات (غیر از گندم) نیز به کار می-

رود. (2) خوراک مخلوط آسیاب شده؛ خوراک

متراکم یا کنسانتره. (3) گاهی به معنی پودر

(پودر ماهی؛ گاهی هب معنی کنجاله

(کنجاله‌ی سویا) و گاهی به معنی آرد (آرد

یولاف) به کار می‌رود. (4) ساییدن، نرم کردن،

آردپا شدن. (5) کلوخه، نقاله، تکه. (6) یک
وعده‌ی غذا.

Mealseeds.

آردساز

Mealy.

آردی

Mean.

میانگین، متوسط، معدل

Measles.

سرخک، بیماری سرخک، سرخچه

Measurable.

قابل اندازه‌گیری، قابل سنجش

Measure.

اندازه‌گیری کردن، پیمانه کردن، سنجش

کردن، اندازه گرفتن، اندازه، پیمانه

Meat.

گوشت - (1) گوشت یا بافتهای نرم به دست

آمده از پستان کشتار شده (این اصطلاح

شامل عضلات اسکلتی، عضله‌ی قلب، زبان،

پرده‌ی دیافراگم و مری می‌شود؛ گاهی نیز

شامل چربی، پوست، رگ و پی، اعصاب و

رگهای خونی همراه می‌گردد؛ شامل لبها، پوزه

و گوش نمی‌شود). (2) گوشت میوه، بخش

خوراکی میوه‌ها و آجیل‌ها، مغز یک دانه یا

میوه‌ی آجیلی.

Meating.

پرگوشتی - یک ویژگی مطلوب طیور تیپ

گوشتی که شامل رشد زیاد، پیش‌رسی و

تولید گوشت خوب می‌شود.

Meats.

مغز دانه‌ها، قسمت گوشتی دانه‌ها

Meats.



گوشتها - بافتهای حیوانی که به عنوان غذا مصرف می‌شوند

Meatus.

مجرا (در بینی)

Mechanical

مکانیکی، غیردستی، ماشینی

Mechanism.

مکانیسم

Mexchnization.

ماشینی‌سازی

Mechanoreceptor.

گیرنده مکانیکی

Meconium.

مامیزه - مدفوع سیاه رنگی است که در اولین تخلیه‌ی مدفوع از مقعد نوزاد (جنین تازه متولد شده) خارج می‌گردد.

Media

محیط کشت میکرو ارگانیسمها

Media.

لایه‌ی میانی یک سرخ‌رگ

Medial.

وسطی، بطرف وسط - عصب جلدی ساعدی میانی

Medialecitral

متوسط زرده

Medialis.

داخلی، درونی، میانی

Median.

میانه (اصطلاح آماری)، وسط، در وسط، واقع شده در وسط یا میان

Medianus.

میانی

Mediastinitis.

التهاب میان سینه

Mediastinum.

میان سینه

Mediator.

رابط، واسطه، میانجی

Medicate.

شفا دادن، علاج کردن

Medication.

دارو، دوا

Medicative. Medicatory.

معالجه، مداوا، درمان، تجویز دارو - (1) کاربرد یا استعمال دارو و غیره برای یک حیوان زخمی یا بیمار. (2) استعمال یک ماده‌ی شیمیایی، معمولاً محلول یک نمک محلول در آب در جریان شیره یا درخت زنده برای کشتن آن یا برای دافع ساختن آن در مقابل حشرات.

Medicinal

علاج بخشی، دارویی، شفابخش، درمانی

Medicine.

(1) شفابخش، دارویی، درمانی (2) دارو، دوا، مواد دارویی (3) پزشکی

Medifixed.

متصل بهم تا وسط.

Medioventral.

میانی - شکمی، داخلی - بطنی

Medium.

محیط کشت - ترکیبی است از مواد غذایی، هورمونها و غیره برای رشد و نمو یاخته‌های مورد نظر استفاده می‌کند.

Medius.

میانی

Medulla.



لایه‌ی داخلی، بخش داخلی - لایه یا بخش داخلی یک عضو.

Medullary.

بصل‌النخاعی

Mega-, Megalo.

مگا، مگالو

Megacalorie. Mcal.

مگا‌کالری - هزار کالری بزرگ؛ یک میلیون کالری کوچک، یک ترم.

Megacolon.

اتساع قولون، قولون بزرگ

Megadose.

بزرگ دُز، مگا دُز - یک دز بسیار زیاد؛ مصرف مقدار بسیار زیاد از یک دارو، ویتامین و غیره. برای مثال، مصرف 20 تا 100 برابر ویتامین ث موردنیاز.

Megaesophagus.

سرخنای (مری) بزرگ شده

Megajoul.

مگاژول - یک واحد انرژی در سیستم متریک، معادل 240 کیلوکالری.

Megakaryoblasts.

کاریوبلاستهای بزرگ

Megakaryocytes.

کاریوسیت‌های بزرگ

Megalecithal.

زردهی بزرگ

Megaloblast.

مگالوبلاست - یک یاخته‌ی بزرگ جنینی با یک هسته‌ی بزرگ که در خون افراد مبتلاد به کم‌خونی کشنده یافت می‌شود. کم‌خونی کشنده در اثر کمبود ویتامین ب 12، و یا کمبود فولاسین ایجاد می‌شود.

Megaloblastic anemia

کم‌خونی مگالوبلاستیک، یکی از علائم کمبود ویتامین B12 است که به ویژه در انسان گزارش شده است و به کم‌خونی شدید (Pernicious anemia) هم معروف است.

Meiosis.

میوز، تقسیم با کاهش کروموزومی - نوعی تقسیم است که در آن کروموزوم‌ها کاهش پیدا کرده و از حالت دیپلوئید (2n) به صورت هاپلوئید (n) در می‌آیند.

Melancholia.

افسردگی شدید

Melanoblast.

یاخته سیاه‌دانه‌ای

Melanocyte.

ملانوسیت، یاخته‌ی ملانین‌دار

Melanosis.

ملانوز

Meliidosis.

شبه ممشه

Melilotus alba (sweet clover, Bokhara clover)

شیدر شیرین یا شیدر بخارایی، از گیاهشناسی شیدر شیرین جزء گروه شیدرها نیست، ولی اکثراً جزء شیدرها دسته‌بندی می‌شود، گیاهی است یک ساله تا دوساله با گل‌های سفید و یا زرد و در خاک‌های فقیری که یونجه بعمل نمی‌آید کاشت می‌شود.

Melena

ملنا؛ مدفوع‌های حاوی خون هضم شده به رنگ قهوه‌ای تیره یا سیاه و قیرمانند می‌باشد که ملنا نام دارد. دلایل عمده ملنا، زخم



شکمبه و شیردان، پیچ خوردگی شیردان و انیتوساسپشن (Intussusception) روده کوچک (یک بخش از روده همانند تلسکوپ وارد خودش می شود) است.

Melophagus.

شپش جونده

Membrane.

غشا، پرده، لایه، جدار، دیواره - ورقه‌ی (لایه) نازکی از بافت که یک سطح را می پوشاند یا فضا یا عضوی را تقسیم می کند.

Membranous.

پرده‌ای، لایه‌ای، دیواره‌ای، غشایی، پرده‌دار، دیواره‌دار، جداره‌دار

Memory.

حافظه

Men.

انرژی متابولیسمی طیور - معیار انرژی متابولیسمی در تغذیه‌ی طیور.

Menadione, Vitamin k.

منادیون، ویتامین K

Menarche.

شروع قاعدگی

Menhaden.

منهدن - نوعی ماهی از جنس *Brevoortia* که در سواحل شرقی آمریکا فراوان است. در قدر از این ماهی به عنوان کود زراعی استفاده می - شود. پودر ماهی منهدن به عنوان مکمل پروتئینی خوراکیهای حیوانی، به ویژه برای طیور و خوک مصرف می شود.

Meninges.

غشاهای مغزی، مننژها، پشامها

Meningioma.

تومور مننژی، تومور پشامی

Meningitis

التهاب (تورم) مننژ، التهاب پرده‌های (غشاهای) مغزی

Meningoceles.

فتق مننژ، فتق پشام

Meningoencephalitis.

تورم مغز و پرده‌های آن

Meningomyelocele.

فتق مننژی - نخاعی، فتق غشاهای مغزی - نخاعی، فتق پشامی - نخاعی

Meniscus.

غضروف هلالی

Menopause.

یائسگی

Menses.

خونریزی قاعدگی

Menstruation

قاعدگی - خونریزی مربوط به عادت ماهیانه در دخترها و زنهای غیر آبستن

Mental.

عقلی، ذهنی، روانی.

Merino.

گوسفندان نژاد مریوس

Merozygot

زیگوت پاره‌ای، زیگوت ناکامل، مروزیگوت

Mesencephalon

میان مغز

Mesenchyma.

بافت همبند جنینی

Mesenteric

سیاهرگ رودهای

Mesentery.



روده بند - غشایی که یک عضو احشایی، بویژه روده را حایل است و عروق و اعصاب مربوط به عضو را در بردارد

Mesentoderm.

درون لایه‌ی میانی.

Mesh.

دهانه روزنه، دهانه‌ی سوراخ

Meshwork

شبکه، سوراخ سوراخ

Mesial.

در جهت میانی

Mesic.

معتدل

Mesoblast.

لایه رویانی میانی

Mesocardium.

بند قلب

Mesocolon.

بند قولون

Mesoderm.

میان لایه، میان لایه‌ی جنینی

Mesoductus.

مجرای میانی، میان‌مجرا

Mesoduodenum.

بند اثنی عشر، بند دوازدهه

Mesoepididymis.

بند برنخ، بند جنب‌بیضه

Mesofuniculum.

بند بیضه

Mesogastrium.

بند معده

Mesogenic.

نسبتاً حاد

Mesoileum.

بند ایلتوم

Mesofefunum.

بند تهی روده

Mesometrial border.

صفاق رحم

Mesometrium.

ریز زنده‌های مزوفیلی

Mesophiles.

صفاق بیضه

Mesorectum.

بند راست روده

Mesosalpinx.

صفاق لوله‌ی رحمی

Mesosphere.

مزوسفر - لایه‌ای از جو که بالای اتمسفر قرار دارد.

Mesosternum.

میان جناغ

Mesothorax.

میان سینه

Mesovarium.

صفاق تخمدان

Metabolic.

متابولیسم - اشاره است به تغییرات شیمیایی که در سلولهای زنده رخ می‌دهد. ضمن این واکنشها یک ماده به یک یا چند ترکیب تبدیل می‌شود.

Metabolic body size (MBS)

وزن متابولیسمی بدن

Metabolism.

سوخت و ساز، متابولیسم - عبارت است از مجموع تغییراتی که پس از جذب مواد غذایی از دستگاه گوارش روی آنها صورت می‌گیرد،



شامل (1) واکنشهای سازنده که در آنها مواد غذایی برای تشکیل یا ترمیم بافتهای بدن به کار می‌رود. (2) واکنشهای خردکننده که در آنها مواد غذایی برای تولیدحرارت کار اکسید می‌شود.

Metabolite.

متابولیت - اگر چیزی که در واکنشهای سوخت و ساز (متابولیسم) تولید می‌شود. این مواد برای زنده ماندن و رشد بافت زنده مصرف می‌شوند و در اثر شکسته شدن انرژی تولید می‌کنند. متابولیتها دو دسته‌اند: الف - شیمیایی، شامل آدنوزین منو، دی وتری- فسفاتها، کوانزیم، فسفوپیریدین، توکلوتیدها و سیتوکرومها. ب - آنزیمها جزء متابولیتهای زیستی هستند.

Metabolizable.

متابولیسمی - بخشی از مواد غذایی که در بدن موجود تحت اعمال متابولیسم قرار می‌گیرد.

Metabolize.

متابولیسم شدن، دگرگون شدن، تغییر شکل دادن

Metacarpalis.

کفدستی

Metal.

فلز

Metalloenzyme.

آنزیم فلزی - آنزیمی که در ترکیب آن یک فلز وجود داشته باشد؛ مثل، کربونیک انهدراز که فلز روی در ترکیب آن وجود دارد و ستیوکروم که حاوی آهن و مس است.

Metal splint.

آتل فلزی

Metamerism.

حالت بندبندی

Metamorphosis.

دگرذیبی

Metanephros.

کلیه اصلی، کلیه عقبی

Metaphase.

متافاز

Metatarslis.

استخوان قلم ساق پا

Metatarsus.

استخوان قلم پا

Metathorax.

پس سینه

Metazoan.

پرسلولی‌ها

Metazoan.

پرسلولی

Metencephalon.

پسین مغز

Meteorology.

هواشناسی

Metestrus.

متاستروس - مدت زمان یا مرحله‌ی زمانی است که بلافاصله پس از استروس (فحلی) در جنس ماده‌ی حیوانات اهلی قرار دارد. در این مرحله جسم خونی به جسم زرد تبدیل می‌شود و جسم زرد با ترشح پروژسترون، رحم را برای آبستنی آماده می‌کند.

Methane. CH₄.

متان، گاز متان - یک گاز بی‌رنگ، بی‌بو و قابل اشتعال که از تجزیه مواد آلی تولید می‌شود و



به صورت یکی از گازهایناشی از تخمیر شکمبه‌ای از دهان خارج می‌شود.

Methemoglobinuria.

مت هموگلوبین ادراری - وجود متهموگلوبین در ادرار.

Methionine.

متیونین - یک اسید آمینه‌ی گوگرددار که جز اسیدهای آمینه‌ی ضروری برای تک‌معدده‌ایها و طیور محسوب می‌شود.

Method.

روش، طریقه، اسلوب

Methylate.

متیل‌دار کردن

Metoestrus. See metestrus.

متاستروس

Metritis.

التهاب عفونی رحم

MF. Milk fat.

چربی شیر

Mg.miligram.

میلی‌گرم - یک واحد وزن که برابر است با یک هزار گرم یا یک هزارم میکروگرم.

mg/kg. milligram per kilogram.

میلی‌گرم به ازای هر کیلوگرم

Micelle.

میسل - ذرات کلئیدی متشکل از مولکولهای کازئین در شیر.

Micrencephaly

کوچک‌مغزی مرضی - کوچک‌شدگی یا تحلیل رفتگی مغز در اثر یک بیماری تحلیل‌برنده.

Micro

میکرو - کوچک یا جزئی؛ معمولاً پیشوندی است به معنی ریز یا میکروسکوپی از نظر اندازه. همچنین پیشوندی است به معنی یک میلیونیم.

Microabscess.

ریزآبسه، ریزتاول

Microarophilic.

کم‌هوادوستی - میکرو ارگانیس‌هایی که نیاز آنها به اکسیژن کمتر از مقدار اکسیژن موجود در هوا است.

Microbe. Microorganism.

میکروب، میکروارگانیس‌م - یک موجود زنده با اندازه‌ی میکروسکوپی؛ انگل یا گنده‌روی که در شاخه‌ی جانوران یا گیاهان قرار دارد. میکروبه‌های گیاهی؛ مانند، قارچهای ذره‌بینی، برخی جلبکها و باکتریها و میکروبه‌های جانوری شامل تک‌یاخته‌ها هستند. میکروب از micro (کوچک) و bios (حیات) تشکیل شده است.

Microbial.

میکروبی، میکروبادار - مربوط به میکروب یا میکروارگانیس‌م.

microbicide.

میکروب‌کش - هر ماده‌ی شیمیایی یا عاملی که قادر به کشتن یا انهدام میکروارگانیس‌مها باشد.

Microbiologist.

میکروب‌شناس - دانشمند علم میکروب‌شناسی که میکروارگانیس‌مهای گیاهی و حیوانی را مطالعه می‌کند.

Microbiology.



میکروب‌شناسی - علم مطالعه‌ی موجودات ریزبینی که توسط پاستور بنیانگذاری شد. باکتری‌شناسی و انگل‌شناسی شعباتی از این علم هستند.

Microbodies.

ریزپیکرها، اجسام ریز

Microbody.

ریزجسم، جسم بسیار ریز

Microclimate.

اقلیم کوچک - آب و هوای یک منطقه‌ی بسیار کوچک.

Microconsumer.

مصرف‌کننده جزء

Microcurie.

میکروکوری - مقداری از یک ماده‌ی رادواکتیو که شدت تشعشع آن به اندازه‌ی یک میلیونیم یک گرم رادیوم باشد.

Microcyte.

میکروسیت - (1) یک اریتروسیت (گویچه‌ی قرمز) با قطر 5 میکرون یا کمتر. (2) یک کیست میکروسکوپی.

Microdontia.

ریزدندان

Microelements. Trace elements; minor elements.

عناصر معدنی کم‌نیاز - به آن دسته از عناصر معدنی اطلاق می‌شود که وجود آنها به مقدار بسیار جزئی در جیره‌ی غذایی انسان و حیوان یا در خاک (تغذیه نبات) ضروری است. آهن، مس، منگنز، مولیبدن، روی، سلنیم و غیره از جمله عناصر معدنی کم‌نیاز محسوب می‌شوند.

Microenvironment.

محیط کوچک

Microfauna.

جامعه‌ی گیاهی کوچک، میکرو فونا

Microfibril.

ریز رشته، تار کوچک

Microfilament.

ریز رشته، ظریف رشته

Microfilter.

صافی سوراخ ریز

Microfiltration.

ریز صافی - عبور دادن یک مایع از صافی سوراخ ریز.

Microflara.

جمعیت میکروبی - (1) گیاهی میکروسکوپی؛ مثل، باکتریها. (2) در جغرافیای گیاهی، رستنی‌های یک ناحیه کوچک در مقایسه با رستنی‌های یک منطقه. (3) جمعیت میکروبی شکمبه نشخوارکنندگان.

Microfloral.

مربوط به جمعیت میکروبی

Microglia.

همبند عصبی کوچک

Microglossia.

کوچک زبانی

Microgram. Mcg.

میکروگرم - یک واحد وزن در سیستم متریک که معادل یک میلیونیم گرم یا یک هزارم میلی‌گرم است.

Microingredients.

اجزای کم‌نیاز - هر جزئی از جیره؛ مثل، ویتامینها، مواد معدنی کم‌نیاز، آنتی‌بیوتیکها، داروها، و مواد دیگری که معمولاً به مقدار بسیار جزئی در جیره‌ی غذایی حیوان یا در



خاک برای تغذیه‌ی گیاهان نیاز باشد. این مواد با میلی گرم، میکروگرم یا قسمت در میلیون اندازه گیری می‌شوند.

Micromelia

میکروملیا، کوچکی غیر طبیعی و تکامل ناقص اندام‌های انتهایی (پاها، بال‌ها و ستون فقرات)

Micromicro.

میکرومیکرو، پیکو - دلالت می‌کند بر یک میلیارد (یک تقسیم بر یک میلیارد).

Micromicronutrients.

مواد غذایی بسیار کم‌نیاز

Microminerals.

مواد معدنی کم‌نیاز، عناصر معدنی کم‌نیاز - مواد معدنی که به مقدار بسیار جزیی برای حیات حیوانات لازم است. این مواد با میلی - گرم یا واحدهای کوچک‌تر در کیلوگرم یا پوند بیان می‌شود.

Micron.

میکرون - یک واحد طول برابر با یک هزارم میلی‌متر یا 10 هزار آنگستروم.

Micronized.

میکرونیزه شده، عمل‌آوری شده با امواج میکروویو - حرارت دادن غلات با امواج میکروویو تا دمای 150 درجه‌ی سانتی‌گراد.

Micronizing

اشعه دادن، حرارت خشک بوسیله میکروویو از منبع مادون قرمز

Micronucleus.

ریزهسته، هسته‌ی کوچک، هستک.

Micronutrients.

مواد غذایی کم‌نیاز

Microorganism. See microbe.

ریزنده، موجود ریزبینی، میکروارگانیسم - موجود زنده که بدون استفاده از میکروسکوپ قابل رؤیت نیست؛ یک موجود زنده‌ی میکروسکوپی یا کوچکتر.

Microphages. The little phagocytes.

ریز بیگانه‌خوار، میکروفاز

Micropyle.

روزنه، سوراخ ریز

Microscopic.

میکروسکوپی، بسیار ریز - غیر قابل رؤیت با چشم غیر مسلح.

Microtubule.

ریزلوله، لوله بسیار ریز، لوله‌ی موبینه، لوله موبین

Microvilli.

پرزهای کوچک، ریزپرزها - پرزهای بسیار ریزی که روی سطح پرزهای روده‌ای را می‌پوشاند. این پرزها فقط با میکروسکوپ الکترونی قابل رؤیت است. در اثر وجود این پرزهای ریز، سطح جذبی روده بطور فوق‌العاده افزایش می‌یابد.

Microvillus.

ریزپرز، پرز کوچک

Microwave.

موج کوتاه

Micturition.

ادرار کردن، میل زیاد به ادرار کردن

Midbrain.

مغز میانی، مغز وسطی

Middle.

وسط، میان

Midgut.



وسط روده، قسمت وسط روده
Midpoint.

نقطه‌ی وسط، وسط هر چیز

Middilings

زبره

Midds

زبره‌ها

Midsagital.

وسطی - سهمی

Midventral.

وسطی - سهمی

Mildew

کپک زده، کپک

Milk fever

تب شیر، فلج زایمان (Parturient presis).
هیپوکلسمی (Hypocalcemia)، یک بیماری متابولیکی است که قبل از زایمان یا به هنگام زایمان اتفاق می‌افتد، و با کاهش سریع غلظت کلسیم پلاسما (زیر 5 میلی گرم بر دسی لیتر) همراه است که به دلیل از دست رفتن نسبتاً سریع کلسیم پلاسما برای تشکیل آغوز ایجاد می‌شود. واژه تب شیر اصطلاح صحیحی نیست زیرا در این بیماری، درجه حرارت بدن طبیعی بوده و گاهی کمتر از حد طبیعی هم می‌باشد. عمده ترین علائم تب شیر شامل؛ کاهش اشتها، کاهش فعالیت دستگاه گوارش، بی‌اعتنایی به محیط، حساسیت بیش از حد، تیره‌گی و فرورفتگی بیش از حد چشم‌ها و ضعف دست و پاها در دام است. با پیشرفت بیماری، گاو قادر به ایستادن نبوده و روی جناغ سینه‌اش دراز می‌کشد، ستون فقرات گاو به شکل S در می‌آید و سرش را روی پهلویش

در قرار می‌دهد. از دیگر علائم آن سردی بیش از حد نوک گوش‌ها و عدم دفع ادرار و مدفوع است.

Milk preservative

ترکیب مورد استفاده برای پایداری و حفظ نمونه های شیر در حین انتقال به آزمایشگاه. (نظیر برونوپول)

Milk urea nitrogen (MUN)

ازت اورهای شیر

Milker

شیردوش

Milky

شیره‌دار (در مورد برداشت ذرت در مرحله شیره دار بودن)

Meiosis.

میوز، تقسیم با کاهش کروموزومی - تقسیم یاخته که در آن تعداد کروموزومها به نصف کاهش می‌یابد و فرآیندی اساسی در تشکیل دانه‌ی گرده و سلول تخمزا است.

Migration.

مهاجرت، تغییر محل

Military.

ارزنی

Milk.

شیر، شیر گاو، شیره - (1) اصطلاحی است برای مایع مترشحه از پستانهای تمام پستانداران. وقتی کلمه‌ی «شیر» به تنهایی استعمال شود، منظور شیر گاو است. برای مشخص شدن شیر سایر حیوانات، بایست نام حیوان نیز به دنبال کلمه‌ی شیر بیاید؛ مثل، شیر بز، شیر گوسفند، و غیره. (2) شیرهی گیاهان، به ویژه گیاهان شیرابه‌ای.

**Milking.**

شیردوشی

Mill.

آسیاب، کارخانه‌ی خوراک دام - (1) انواع مختلف آسیاب. (2) کارخانه‌ای که در آن علاوه بر آسیاب، دستگاه‌های دیگر؛ مثل، بوجاری، مخلوط‌کن، سیلوهای ذخیره و غیره وجود دارد و در آن انواع خوراکی‌های حیوانی تهیه می‌شود.

Millets (*Panicum miliaceum*)

ارزن، گیاهی است طالب آب و هوای گرم و به خشکی مقاوم، از این رو احتیاجات آبی این گیاه خیلی کم است از این نظر ارقام زودرس آن برای نواحی کم آب بسیار مناسب است.

Milli.

میلی - پیشوندی است به معنی یک‌هزارم؛ مثل، میلی‌متر (یک هزارم متر)، میلی‌گرم (یک هزارم گرم) و غیره.

Milliequivalent. mEq.

میلی‌اکی‌والان - معیار غلظت یک ماده در هر لیتر محلول که از طریق تقسیم غلظت بر حسب میلی‌گرم درصد بر وزن مولکولی محاسبه می‌شود.

Milligram.

میلی‌گرم - یک واحد وزن در سیستم متریک که معادل یک‌هزارم گرم است.

Millimicron.

میلی میکرون، نانومتر - یک واحد طول که برابر است با یک میلیاردم متر.

Milling.

آسیاب کردن، آردسازی

Millipede.

هزارپا

Millium.

جنس ارزن

Mimic.

مقلد، تقلیدی

Mimosine

میموزین، به‌طور معمول در سوبابال (*Leucaena Leucocephala*) وجود دارد. البته ممکن است میموزین در برخی لگوم‌های دیگر نیز وجود داشته باشد. مقدار آن هم در برگ و هم در دانه براساس ماده خشک تا 4/62 درصد است. بیشتر دام‌های اهلی مستعد مسمومیت با آن هستند. علائم مسمومیت شامل رشد ضعیف، ریزش موها، بزرگ شدن غده تیروئید، شل شدن دست‌ها ناشی از تورم تاج مانند و نیز زخم‌های دهان و مری است.

Mince.

گوشت‌گیری کردن از ماهی، تکه کردن گوشت، قیمة کردن گوشت

Mincing.

گوشت‌گیری از ماهی - جدا کردن گوشت ماهی از سایر اجزای بدن؛ مثل، چربی، استخوان و احشای داخلی.

Mineral.

ماده‌ی معدنی، عنصر معدنی، کانی - (1) یک عنصر یا ترکیب شیمیایی غیرآلی. (2) اشاره است به ماهیت غیرآلی یک ماده.

Mineralization.

معدنی شدن - (1) تشکیل مواد معدنی در جدار یاخته‌ها. (2) تبدیل به سنگ معدن یا مواد معدنی شدن؛ با مواد معدنی اشباع شدن.



Mineralize.

معذنی کردن - افزودن مواد معدنی به یک خوراک یا خوراک مخلوط.

Mineralized.

معذنی شده - غذا، خوراک یا ماده‌ای که برای غنی‌سازی آن، مواد معدنی به آن افزوده باشند.

Mineralocorticoids.

کورتیکوئیدهای معدنی، هورمون‌های استروئیدی بخش قشری غدد فوق کلیوی که نگهداری سدیم و دفع پتاسیم در کلیه را افزایش می‌دهند.

Minerals.

مواد معدنی، عناصر معدنی، خاکستر - عناصر غیرآلی (معدنی) تشکیل‌دهنده بدن گیاهان و حیوانات که با سوزاندن مواد آلی و توزین پس‌مانده، حاصل می‌شود.

Minicell.

ریز یاخته

Minimum.

حداقل، کمینه

Mink.

سمور، راستو

Miolecithal.

کوچک زرده

Miosis.

میوز - تقسیم سلولی با کاهش کروموزوم.

Miscible.

مخلوط شدنی، قابل اختلاط - اشاره است به دو یا چند ماده که پس از مخلوط شدن با هم، مخلوط یا محلولی یکنواخت تشکیل دهند.

Misreading.

بدخوانی، بد قرائت کردن

Mite.

جربها، مایت - گروهی از بندپایان از خانواده‌ی کنه‌ها که به صورت انگل روی حیوانات زندگی می‌کنند، کنه، هرچیز کوچک

Miticide.

مایت‌کش، کنه‌کش

Mitigate.

نرم کردن

Mitis.

شل، سست، ملایم

Mitochondria.

میتوکندری - ذرات بسیار ریز کروی، میله‌ای یا رشته‌ای که در سیتوپلاسم موجود است. میتوکندریها محل انجام بسیاری از واکنشهای بیوشیمیایی حیاتی منجمله کاتابولیزم اسیدهای آمینه و اسیدهای چرب، واکنشهای اکسیدتیو چرخه‌ی کربس، انتقال الکترون تنفسی و اکسیدتیو فسفوریلاسیون هستند. در نتیجه‌ی این واکنشها، میتوکندریها تولیدکننده‌ی اصلی ترکیبات پرانرژی (ATP) در یاخته هستند.

Mitochondrion.

میتوکندری

Mitosis.

میتوز، تقسیم مستقیم - نوعی تقسیم یاخته - ای است که در آن یاخته‌های دیپلوئید (یاخته‌هایی با 2n کروموزوم) قبل از تقسیم کروموزومهای دختر با همان ویژگی کروموزومهای مادری تولید می‌کند و سپس بر اثر شکاف طولی به دو نیمه تقسیم می‌شوند،



بطوری که هر نیمه از لحاظ کروموزومی شبیه
یاخته‌ی اولیه است.

mix.

مخلوط، مخلوط کردن - (1) ترکیب دو یا
چند چیز؛ مثل، ترکیب چند خوراک یا یک
خورام مخلوط. (2) آمیخته‌گری یا دورگه-
گیری اتفاقی از حیوانات، ارقام گیاهی و غیره.

Mixed.

مخلوط، مخلوط شده - دو یا چند ماده‌ای که
با تکان خوردن (بهم خوردن) کافی، تمام
ذرات آنها بطور یکنواخت مخلوط شده باشد.

Mixer.

همزن، بهمزن، مخلوط‌کن - دستگاهی است
که دو یا چند ماده را با هم مخلوط می‌کند.

Mixing.

مخلوط کردن، اختلاط - مخلوط کردن توسط
تکان دادن دو یا چند ماده تا حد معینی از
پخش.

Mixture.

مخلوط - هر چیز مخلوط؛ هر ماده‌ای که از
اختلاط دو یا چند ماده تشکیل شده باشد؛
مثل، مخلوط بذور یا مواد دیگر از انواع
مختلف.

MKs.

سیستم آحاد متر- کیلوگرم - ثانیه

Mobility.

قابلیت تحرک

Mobilization.

تحرک، قدرت بسیج (برداشت، تحرک)

Mode

مُد - اصطلاح آماری است که دلالت می‌کند
بر عدد یا رقمی که در یک توزیع فراوانی
بیشترین تکرار را داشته باشد.

moderator

ملاپم‌کننده، معتدل‌کننده

Modified live virus

ویروس تغییر حدت یافته زنده

Modifier.

تعدیل‌کننده، تغییردهنده و اصلاح‌کننده

Modulatory.

تغییردهندگی

Mohair.

موی بز، موهیر

Moiety.

جزء، قسمت، بخش

Moist.

مرطوب، نم‌دار، نادار

Moisture.

رطوبت

Molar.

دندان آسیا

Molasses. See blackstrap; beet
molasses.

ملاس - (1) شربت قهوه‌ای مایل به سیاهی
است که به عنوان یک فرآورده‌ی فرعی صنعت
قندسازی استحصال می‌شود. (2) بطور کلی،
شربتی است که از تبخیر شیره شیرین هر
گیاه؛ مثل، سورگوم، ذرت، چغندر قند و غیره
به دست می‌آید.

Molasses - beet. Beet molasses.

ملاس چغندر- نوعی فرآورده‌ی فرعی
قندسازی از چغندر قند است که حاوی حداقل



48% قند (ساکارز) معکوس شده است که درجه‌ی بریکس آن 79/5 یا بیشتر است.

Mold, Mould.

کفک، کپک - میکروارگانسیمهایی هستند از گروه قارچها که روی مواد غذایی مرطوب، مثل، نان و غیره رشد می‌کنند و با تشکیل تارهای شبکه‌مانند و تغذیه از محیط غذایی مرطوب باعث فساد مواد غذایی می‌شوند.

Molded.

کفک‌زده

Moldiness

کفک‌دار، کفکی - در قضاوت و درجه‌بندی پنیر، هر نقصی که مربوط شود به وجود یا حضور قبلی کفکهای نامطلوب.

Molds.

کفکها - قارچهایی که توسط تشکیل میسلیم (یک شبکه از رشته‌ها) یا توسط توده‌های اسپور (هاگ) از دیگر قارچها متمایز می‌شوند.

Moldy.

کفک زده - آلوده به کفکها (قارچها): دلالت می‌کند بر کیفیت نامطلوب یک خوراک یا غذا که توسط ظاهر، بو، طعم و/یا سمیت آن مشخص می‌شود.

Mole. Mol; gram molecular weight.

مول، گرم وزن مولکولی - مقدار یک ماده که عدد وزنی آن بر حسب گرم مساوی وزن مولکولی آن ماده باشد.

Molecular.

مولکولی

Molecule.

مولکول - کوچکترین بخش یک عضو یا ترکیب که در توده‌ی ماده هویت شیمیایی خود را حفظ می‌کند.

Mollasses

ملاس

Molt. Molting.

پرریزی، پوست‌اندازی - (1) پرریزی و پر درآوری پرندگان (معمولاً در فصل پاییز). (2) پوست‌اندازی و پوست‌درآوری در بعضی بندپایان و خزندگان.

Molybdenosis. See molybdenum poisoning.

مولیبدنوز - مسمومیت در اثر استعمال بیش از حد عنصر مولیبدن.

Molybdenum. Mo.

مولیبدن - یک عنصر شیمیایی کم‌نیاز برای گیاهان و حیوانات. تحت بعضی شرایط به صورت مولیبدنات سدیم به خاک افزوده می‌شود و ممکن است موجب رشد سریع محصولات و جلوگیری از بعضی بیماریها گردد. مقدار بیش از حد آن برای گیاه و حیوانات سمی است.

Mongrel.

حیوان بی‌هویت - حیوانی آمیخته یا باهویت نامعلوم از لحاظ ژنتیکی.

Monkey.

میمون

Monoblast.

گویچه‌ی سفید نابالغ

Monoclonal.

تک‌کلنی‌ای

Monocyledones.



تک‌لپه‌ایها - گیاهانی که در غلاف دانه‌ی آنها فقط یک لپه یافت می‌شود؛ مثل، گندم، برنج، جو، یولاف، چاودار و غیره.

Monocytosis.

تکثیر گویچه‌های سفید تک‌هسته‌ای

Monoestrous.

تک‌فحلی، یک‌فحلی - اشاره است به حیوانی که فقط یک چرخه‌ی فحلی رد سال دارد.

Monofilament.

نخ بخیه‌ی تک‌رشته‌ای

Monogastric.

تک‌معه‌ای - دارای یک معده؛ مثل، انسان، سگ، خوک، اسب و غیره.

Monogen

تک ژن

Monogenic.

تک‌ژنی

Monoglyceride.

مونوگلیسرید - یک استر گلیسرول با یک اسید چرب.

Monogoggles.

عینک محافظ تک‌شیشه

Monohybrid.

منوهیبرید - صفتی است در یک فرد که توسط یک جفت ژن با ساختار ژنتیکی **Aa** یا **Bb** و غیره کنترل می‌شود.

Monohybrid Cross.

آمیخته‌ی منوهیبرید - آمیخته‌ای است بین دو فرد هتروزیگوت برای یک جفت ژن

Monomorphic.

یک شکلی

Mononuclear.

تک‌هسته‌ای، یک‌هسته‌ای

Monophagia.

تک‌غذایی - عادت داشتن به یا علاقه داشتن به خوردن فقط یک نوع غذا.

Monophasic.

یک‌مرحله‌ای

Monorchid, Ridgling.

تک بیضه، تک‌خایه - حیوان نری که فقط یک بیضه در کیسه‌ی بیضه دارد و بیضه‌ی دیگرش وارد کیسه‌ی بیضه نشده باشد.

Monosaccharides.

$C_6H_{12}O_6; C_5H_{10}O_5$.

یک‌قندیها، تک‌قندیها، قندهای ساده - دسته‌ای از کربوهیدراتها که شامل پنتوزها (قندهای ساده‌ی پنج کربنه) و هگزوزها (قندهای ساده‌ی شش کربنه) می‌شود.

Monosome.

مونوزوم - یک کروموزوم که کروموزوم متجانس نداشته باشد

Monosomic.

مونوزومی - موجود دیپلوئیدی که فاقد یک عضو از یک جفت کروموزوم خاص باشد. $2(n-1)$

Monostomatic.

تک‌شکمی

Monosynaptic.

تک‌سیناپسی

Monotremata.

پستانداران تخم‌گذر، مرغ سانان

Monounsaturated.

تک اشباع نشده - دارای یک پیوند مضاعف (اشباع نشده)؛ مثل، اسیداولئیک.

Monovalent.



یک ظرفیتی - دارا بودن قدرت ترکیب با یک اتم؛ مثل، سدیم (Na^+) که دارای ظرفیتی معادل یک است و می تواند با کلر که دارای ظرفیت یک است (Cl^-) ترکیب شودو کلرور سدیم ($NaCl$) را تولید کند.

Monozygous.

یک تخمی - موجودی که از لقاح یک اسپرم و یک تخمک و رشد تخمک لقاح یافته (زیگوت) حاصل شده باشد.

Monster.

ناقص الخلقه، عجیب الخلقه - انسان یا حیوانی که یک یا چند اندام آن به صورت مادرزادی ناقص یا غیرطبیعی باشد؛ مثل، انسان با حیوانی که با دوسر، دو بدن و یک سر، سه پا و غیره به دنیا آمده باشد.

Morbid.

مریض، بیمار، ناخوش

Morbidity.

مریضی، حالت مریضی

Morbidity rate

میزان ابتلا (درصد دامهای مبتلا به بیماری در یک جمعیت حساس و در معرض خطر است)

Morphology.

شکل شناسی - علم شناسایی ساختمان بدن حیوانات و گیاهان بدون توجه به وظیفه‌ی قسمت‌های مختلف.

Morphogen

ریخت زا

Morphogenesis

ریخت زایی

Mortality. Death.

مرگ ومیر، تلفات - مرگ یانابودی گیاهان یا حیوانات در اثر بیماری، حشرات، خشکی، باد، آتش و غیره.

Mortality rate

میزان میرایی (درصد دامهای تلف شده از یک بیماری در جمعیت در معرض خطر بیان می کنند)

Mortification.

مرگ بافت

Morula.

مورولا - یکی از مراحل تقسیم تخمک لقاح یافته.

Mosquito.

پشه

Moss.

خزه

Mosses.

خزه‌ها

Moth.

بید

Mother.

مادر

Motile.

متحرک، قادر به حرکت

Motility.

تحرک - قدرت حرکت خود به خودی

Motor.

حرکتی

Mottle.

ابلق - مخلطوی از دو رنگ که یکی از آن دو رنگ سفید باشد؛ مثل، اشکال نامنظم به رنگ تیره و روشن روی برگها

Mould, Mold.

کفک، کفک زدن.



Mouldy.

کفک زده

Moult.

تو لک رفتن، پر ریختن، پرریزی کردن

Page | 231 Moulting.

تو لک رفتن (طیور)، پرریزی

Mount.

سوار شدن، جفتگیری کردن - پریدن حیوان
نر روی حیوان ماده در عمل جفتگیری

Mounting.

(1) سوار کردن، سرهم کردن، مونتاژ کردن، (2)
پرش، پرش حیوان نر روی حیوان ماده.

Mouse.

موش، موش خانگی

Mouslin.

تنزیب، پارچه‌ی زخم‌بندی - نوعی پارچه‌ی
نخی با سوراخهای درشت که به علت قابلیت
جذب زیاد مایعات و سهولت عبور هوا، از آن
در زخم‌بندی (بانسمان) استفاده می‌شود تا
هم به پوشیده ماندن زخم و ممانعت از تماس
عوامل آلوده‌کننده با زخم کمک شود، هم
خونابه‌های زخم را خوب جذب کند و هم
امکان نفوذ هوای پاکیزه در آن وجود داشته
باشد.

Mouth.

دهان، دهانه - حفره‌ای است که بین دو فک
قرار دارد و زبان و دندانها در آن مستقر
هستند و غذا برای رسیدن به لوله‌ی گوارش
باید ابتدا وارد آن شود.

Mouton.

پوست گوسفند - نوعی پوست که با روش
شیمیایی عمل‌آوری شده و پشمهای روی آن
از لحاظ طول و کیفیت طرح مشخصی دارد.

Movement.

حرکت، جابه‌جایی، جنبش

Mowrin

مورین، مورین شامل ساپوگلیکوزید،
ساپوژنول‌ها و برخی ترکیبات فنلی دیگر
موجود در دانه ماهوا (*Mahua Bassia*)
Latifolia) است. حتی بعد از روغن‌گیری
هم مقدار قابل توجهی از مورین در تقاله آن
باقی می‌ماند. این ترکیب بسیار سمی و تلخ
است و سبب تاثیر منفی بر خوش‌خوراکی
جیره می‌شود. این ماده حتی موجب به تعویق
انداختن رشد باکتریایی شکمبه شده و بر
فرآیند تخمیر تاثیر منفی می‌گذارد.

Mucedin.

موسدین - پروتئینی است که در گندم و
چاودار یافت می‌شود.

Mucilage.

لعلاب

Mucilaginous.

چسبنده و غلیظ

Mucinous.

ماده چسبناک، موسینی

MucodermI.

مخاطی - پوستی

Mucoid.

شبه مخاطی

Mucolytic.

تجزیه‌کننده موسین

Mucopolysaccharide.

=Glycosaminoglycan.



موکوپولی ساکارید - گروهی از پرقندیها که حاوی هگوزامین (مثل، گلوکوزامین) بوده و ممکن است که در ترکیب با یک پروئین باشد یا نباشد و با پخش شدن در آب بسیاری از موسینها را تشکیل دهد. موسینها مواد ژلاتینی چسبنده‌ای هستند که سلولها را به هم ارتباط داده و باعث لغزندگی مفاصل و اندامها روی هم می‌شوند

Mucoprotein.

موکوپروتئین - موادی هستند که دارای یک زنجیر پلی‌پپتیدی و یک دو قندی بوده و در ترشحات خاطی غدد گوارشی یافت می‌شوند.

Mucopurulent.

مخاط چرکی

Mucosa. Mucous membrane.

مخاط چرکی

Mucosity.

حالت مخاطی، حالت لیزی

Mucous.

مخاط، مربوط به مخاط

Mucus. Mucous.

مخاط - مایع لزج و چسبنده‌ای که توسط غشاهای مخاطی ترشح می‌شود و موجبات مرطوب و نرم نگهداشتن و لغزیدن اعضا بر روی هم را فراهم می‌آورد.

Mud.

گل، گل و لای

Mugget.

امعاء و احشاء گوساله یا گوسفند

Mule.

قاطر - آمیخته‌ی حاصل از جفتگیری مادبان با الاغ نر.

Muley.

گاو بی‌شاخ.

Multicellular.

پرسلولی، پریاخته‌ای

Multicentric.

چند کانونی، چند مرکزی

Multicollinearity

هم راستایی چند گانه

Multifactoria.

چندعاملی

Multifid.

دارای تقسیمات عمیق - به عضوی اطلاق می‌شود که با تقسیمات عمیق به لبهای مجزا تقسیم شده باشد.

Multifilament.

چند رشته‌ای

Multigenic.

چند ژنی

Multilocular.

چند قسمتی

Multinucleation.

چند هسته‌ای شدن

Multiparity.

چند قلو زایی، چند شکم زائیده - زایمانی که در آن بیشتر از یک فرزند متولد شود. چند قلو زایی در بعضی حیوانات (سگ، گربه، خوک، خرگوش و غیره) معمول است و در بعضی (گوسفند، بز و غیره) مطلوب است، ولی در بعضی حیوانات تصادفی است. در گاو چند قلو زایی مطلوب نیست، زیرا در 90% موارد، گوساله ماده‌ی دوقلو، عقیم است که این حالت ین خسارت اقتصادی برای گاو دار محسوب می‌شود



Multiparous.

چند قلوزا - حیوانی که بیش از یک فرزند در هر زایمان می‌زاید؛ مثل، خوک، خرگوش، سگ، گربه و غیره.

Multiple.

چندتایی، متعدد، چندگانه.

Multiplication.

تکثیر، ازدیاد

Multiplicative

ضرب پذیر

Multipolar.

چند قطبی

Mummification.

مومیایی شدن

Mummified.

مومیایی شده

Mummify.

مومیایی شدن، مومیایی کردن

Mummifying.

مومیایی شدن یا کردن

Mummy.

مومی، میوه خشک و چروکیده

Mumps.

اوربون

Mungo.

پشم مونگو

Muscle.

عضله (اصطلاح علمی)، ماهیچه (اصطلاح قضای و عامیانه)

Muscular.

عضلانی، مربوط به عضله

Muscularis. Muscular.

عضلانی

Musculature.

دستگاه عضلانی - مجموعه‌ی عضلات هر یک از بخشهای بدن

Musculocavernous.

عضلانی - غاری.

Mushroom.

قارچ خوراکی، قارچ کلاهدار - اصطلاحی است رایج برای انواع قارچهای کلاهک‌دار خوراکی

Mustang.

اسب وحشی - اسبی است وحشی که از اسبهای اسپانیایی منشاء شده و گاوچرانهای آمریکایی بر آن سوار می‌شوند.

Mustard.

خردل

Mustard seed meal

کنجاله دانه خردل

Musty.

بوی کفک‌زدگی، بوی نای

Musty eggs

تخم مرغ هایی که بوی کفک می‌دهند، یا کفک روی پوست آنهاست

Mutagen.

جهش‌زا

Mutagenesis.

جهش‌زایی

Mutant.

جهش یافته

Mutant

تغییر پذیر، دمدمی

Mutation.

جهش - تغییری است در یک ژن که غالباً منجر به ایجاد فردی جدید با خصوصیات ظاهری (فنوتیپ) متفاوت می‌شود. بطور تخصصی‌تر، تغییر در رمز (کد) ارسالی از طرف



یک ژن که منجر به تشکیل پروتئینی متفاوت توسط سیتوپلاسم یاخته می‌گردد. جهش، تغییری است دایمی و قابل توارث در خصوصیات یک فرزند و متفاوت با والدین آن. تعریف دیگر: جهش تغییری است در یک ژن که منجر به تشکیل یک آلل می‌شود.

Mutton.

گوشت گوسفند، گوشت بز

Muzzle.

پوزه - مجموع بینی و دهان یک حیوان.

Muzzling

پوزه بند

Myalgia.

درد عضلانی، عضله درد

Myasthenia.

ضعف عضلانی

Mycology.

قارچ‌شناسی

Mycosis.

آلودگی قارچی

Mycotic.

قارچ‌مانند، مربوط به قارچ

Mycotoxicosis.

مسمومیت‌های قارچی - مسمومیت با سموم تولیدشده توسط قارچها.

Mycotoxins.

سموم قارچی - متابولیت‌های سمی هستند که در خلال رشد کفکها روی مواد مناسب؛ از جمله مواد غذایی، تولید می‌شوند.

Mydriasis

انبساط مردمک چشم، گشادگی مردمک چشم

Myelencephalon.

پشت مغز

Myelin.

میلین - یک ماده شبه چربی سفید رنگ که دور بعضی الیاف عصبی تشکیل غلاف می‌دهد.

Myeloblast.

گویچه‌ی سفید اولیه

Myelodysplasia.

دیسپلازی غشای میلینی

Myelography.

پرتونگاری از نخاع

Myiasis.

مباز - نوعی بیماری که توسط لارو مگس مباز در حیوانات خونگرم ایجاد می‌شود.

Myo cardical fibrosis

فیبروزه شدن بافت عضلانی قلب

Myoblast.

یاخته‌ی عضلانی - تار عضلانی

Myocarditis.

التهاب بافت عضلانی قلب

Myocardium.

عضله‌ی قلب

Myofibrils.

تارهای (رشته‌های) عضلانی - صدها واحد کوچک منقبض شونده در هر رشته عضلانی یافت می‌شود. رشته‌های عضلانی از رشته‌های پروتئینی به نام اکتین و میوزین تشکیل می‌شوند.

Myofilaments.

تارچه‌های عضلانی - واحدهای منقبض شونده - ی بسیار ریزی که از مجموع شمار زیادی از آنها، یک تار عضلانی تشکیل می‌شود. از مجموع شمار زیادی از تارهای عضلانی، یک عضه تشکیل می‌شود.



Myogen.

میوزن - نوعی پروتئین (آلبومین) موجود در سیتوپلاسم یاخته‌ی عضلانی که با پروتئینهای اکتین و میوزین متفاوت است.

Myoglobin

میوگلوبین، پروتئین عضله - نوعی پروتئین که از نظر ساختمان و وظیفه شبیه هموگلوبین است و فقط در عضلات یافت می‌شود. میوگلوبین از خون اکسیژن دریافت می‌کند و آن را برای مصرف یاخته‌ی عضلانی ذخیره می‌کند. رنگ قرمز عضلات به علت وجود میوگلوبین است.

Myomer.

رشته‌ی عضلانی

Myometrium.

لایه‌ی عضلانی رحم - حرکات رحم، از جمله بیرون راندن جنین در هنگام زایمان توسط انقباض این لایه‌ی عضلانی صورت می‌گیرد.

Myonecrosis.

بافت‌مردگی عضلانی

Myopathy.

بیماری (آسیب) عضلانی

Myopia.

نزدیک‌بینی

Myosin.

میوزین - یکی از دو پروتئین سلول عضلانی که در انقباض و انبساط ماهیچه‌ها نقش مهمی دارد. پروتئین دیگر اکتین است.

Myosis.

انقباض مردمک چشم

Myositis.

التهاب عضله

Myotome.

عضله بُر

Myotonic.

مقوی (تقویت‌کننده) عضلات

N

Nag.

اسب بی‌هویت - اسب یا اسبچه‌ای با ویژگیهای نژادی نامشخص

Naked.

فاقد پوشش، لخت

Naked oat (Avena nuda)

یولاف بدون پوشش

Nanism.

کوتولگی، حالت کوتولگی

Nanny.

بز ماده اهلی

Nanometer.

نانومتر، یک هزارم میکرون

Nape.

ستیغ گردن - پشت گردن یک حیوان

Napeing.

برش ماهی از پشت

Naphthoquinone.

نفتوکوئینون - شتقی است از کوئینون که بعضی از آنها دارای فعالیت ویتامین K هستند.

Narcotic.

خواب‌آور، مخدر، تخدیرکننده

Nares.



Narrow.	منخرین، سوراخهای بینی	الیاف نامحلول در شوینده خنثی، شامل سلولز، لیگنین و همی سلولز
Nasal.	باریک، نازک	Ne, net energy.
Nasalis.	بینی‌ای، مربوط به بینی	انرژی خالص
Nasopharyngeal.	بینی‌ای، مربوط به بینی	Neck.
Nasopharynx.	بینی‌ای - حلقی	گردن
Nasoturbinate.	ناحیه بینی‌ای - حلقی	Neckail.
National Dairy Herd Information Association (DHIA)	بوقکهای بینی	نکیل - نوعی بیماری تغذیه‌ای که در اثر کمبود کبالت در گاو و گوسفند ایجاد می‌شود.
Natriuresis.	انجمن اطلاعات ملی گله‌های شیری	Necropsy. Autopsy.
Natural.	سدیم ادراری - وجود سدیم فراوان در ادرار.	کالبدگشایی - معاینه اعضای داخلی بدن برای تعیین علت ظاهری مرگ.
Nature.	طبیعی، غیرمصنوعی	Necrose.
Nausea.	طبیعت، ماهیت، نهاد	مردن بافت - مرگ هر یک از بافتهای گیاهی یا حیوانی.
Nauseant.	تهوع، حالت تهوع، حالت استفراغ	Necrosis.
Nauseous.	مهیوع، تهوع‌آور	بافت‌مردگی - (1) مرگ یا فساد یک بافت بدن که هنوز در تماس با بافت زنده باشد. (2) مرگ یک سلول یا گروهی از سلولها در بین بافت زنده گیاهی یا حیوانی.
Navel.	تهوع‌آور، استفراغ‌آور	Necrotic.
Navel cord	ناف	بافت مرده، مربوط به بافت‌مردگی
NDF, neutral detergent fibre	بند ناف	Nectar.



Negative assortive

آمیزش بین فنوتیپ های غیر همسان

Negligible

ناچیز، بی‌اهمیت، قابل فراموشی

شیبه، صدای اسب

NE_L

Net energy lactation; NE lactation.

انرژی خالص تولید شیر

NE_m

Net energy (for body) maintenance.

انرژی خالص نگهداری، انرژی خالص نگهداری بدن - مقدار انرژی خالصی که برای نگهداری بدن مصرف می‌شود.

Nematicide.

نماتدکُش

Nematode.

کرم پهن، نماتد

Neoantigen.

پادگن جدید

Neomycin.

نئومیسین - آنتی‌بیوتیکی است که از میکروارگانیزمی به نام Streptomyces fradiae مشتق می‌شود.

Neonate. Anewborn infant.

نوزاد - بچه‌ی تازه متولد شده‌ی حیوانات.

Neonatal

نوزادان

Neoplasia.

سرطان - رشد غیرعادی یک تومور در بدن یا رشد غیرطبیعی یکی از غدد بدن.

Neoplasm.

نئوپلاسم، سرطان، تومور - یک رشد جدید و غیرطبیعی بافت؛ یک تومور؛ یک غده زاید بدخیم یا خوش‌خیم؛ یک غده‌ی سرطانی.

Neoplastic.

سرطانی، مربوط به سرطان

Nephrectomy.

کلیه‌برداری - بریدن و خارج کردن یک یا دو کلیه از بدن.

Nephritis.

التهاب (ورم، آماس) کلیه

Nephrocalculus.

سنگ کلیه

Nephroid.

کلیه‌ای

Nephrolith.

سنگ کلیه

Nephrolithiasis.

بیمای سنگ کلیه

Nephrolithotomy.

خارج‌سازی سنگ کلیه - بریدن کلیه و خارج کردن سنگ کلیه.

Nephron.

نفرن، واحد ساختمانی کلیه - هر یک از نفرون‌های کلیه قادر به ساختن ادرار هستند. هر کلیه از حدود یک میلیون نفرن تشکیل شده است. وظیفه‌ی اصلی هر نفرن خارج کردن بعضی از فرآورده‌های ناشی از متابولیسم یا ختفای؛ مثل، اوره، اسیداوریک و کراتینین و اضافات یونهای سدیم، کلسیم و پتاسیم از پلاسمای خون است. همچنین با جذب مجدد آب و بعضی الکترولیت‌ها و وارد



کردن آنها به خون، نفرونها نقش حیاتی در تعادل آب و الکترولیتها در بدن ایفا می‌کنند.

Nephrostome.

کیف کلیوی

Nephrotomy.

کلیه‌بری

Nephrotoxic

سمیت کلیوی

Nerosid (and Oleanderosid)

نریوسید و اولندروسید، مواد سمی اند که در گیاه خر زهره (Oleander nerium) *cleaner* وجود دارند، که پس از خورده شدن سبب مسمومیت شده و منجر به اسهال، تشنج و در مراحل بعدی فلج و حتی مرگ می‌شوند.

Nerve.

1) عصب (در بافت‌های حیوانی)، 2) رگ (در بافت‌های گیاهی)، 3) موضع دردناک، نقطه‌ی حساس زخم

Nest.

آشیانه، لانه، جایگاه

Net flux

جریان واقعی

Network.

شبکه

Neural.

عصبی

Neurectomy.

قطع عصب

Neurilemma.

غلاف رشته عصبی

Neuritis.

تورم اعصاب محیطی - اعصاب محیطی مغز و طناب نخاعی را با عضلات، پوست، اعضاء و بخش‌های دیگر بدن مرتبط می‌سازند.

Neuroblast.

پیش یاخته‌ی عصبی، یاخته‌ی سازنده بافت عصبی

Neurocranium.

عصب جمجمه‌ای

Neuroglia.

بافت همبند عصبی

Neurohypophysis.

هیپوفیز عصبی

Neurolethyrism

نورولاتیریسیم، در این بیماری نخاع آسیب دیده و سبب فلجی پاها در انسان می‌شود.

Neuroleptic.

مخدر یا مسکن اعصاب

Neuromere.

واحد عصبی

Neuromuscular.

عضلانی - عصبی

Neuron. Nerve cell.

یاخته‌ی عصبی

Neuronolipidosis.

چربی‌گرفتنگی اعصاب محیطی

Neuropathology.

آسیب‌شناسی عصبی

Neurophagia.

خورده شدن نرونها

Neurophysiology.

فیزیولوژی اعصاب

Neuropore.

منفذ عصبی



Neurosecretion.

ترشح عصبی

Neurosis.

بیماری عصبی

Neurotoxicity.

مسمومیت عصبی

Neutral.

خنثی

Neutralization.

خنثی کردن، خنثی سازی

Neutron.

نوترون

Neutropaenia.

کمبود گویچه‌ی سفید در خون

Neutrophil.

گویچه‌ی سفید چند هسته‌ای - نوعی گویچه‌ی سفید خونی بیگانه‌خوار که با تشکیل چرک در رابطه است.

Newborn.

نوزاد، تازه متولد شده

NFE. Nitrogen free extract.

عصاره‌ی عاری از ازت، عصاره‌ی بدن ازت

NFS. Solids not fat. SNF; NMS.

Solids non fat (SNF)

مواد جامد غیر چربی شیر - این مواد تشکیل شده‌اند از پروتئینها، لاکتوز، موآتد معدنی و دیگر مواد محلول در آب موجود در شیر.

Niacin. Nicotinic acid; antipellagra vitamin.

نیاسین، اسید نیکوتینیک، ویتامین ضد پلاگرا - نوعی ویتامین محلول در آب از گروه ویتامین ب کمپلکس.

Niacinamide.

نیاسینامید - شکل فعال نیاسین در بافت زنده.

Nickel. Ni.

نیکل - نوعی عنصر شیمیایی فلزی است که به مقدار چربی در خاک یافت می‌شود. به نظر می‌رسد که برای رشد گیاه مفید نباشد. در تغذیه‌ی حیوانات، هیچ نیازی به مصرف مکمل نیکل در جیره‌ی غذایی نیست و به نظر می‌رسد که مقدار احتمالاً ضروری نیکل بطور طبیعی در خوراکیهای معمولی یافت می‌شود.

Nicotinamide.

نیکوتینامید - آمید اسید نیکوتینیک است که دارای فعالیت نیاسین بوده و جزیی از دو کوآنزیم محسوب می‌شود.

Nictitating.

پلک سوم

Nictitating membrane

پلک سوم در پرندگان

Nimbin

نیمبین، نیمبین و مشتقات آن ترکیبات تری ترپنوییدی هستند که در تفاله نیم (Neem Cake) وجود داشته و مزه تلخی دارند. آنها موجب کاهش خوش خوراکی جیره نمی‌شوند؛ ولی ماهیت سمی دارند. در صورتی که تا بیست درصد تفاله دانه نیم (Neem seed) در مخلوط کنسانتره وجود داشته باشد، مشکل خوشخوراکی وجود ندارد، ولی میزان رشد تحت تاثیر قرار می‌گیرد که علت این موضوع کاهش قابلیت هضم پروتئین است.

Nipple.

نوک پستان، پستانک

Nisin



یکی از معمولترین باکتریوسینها دارای ساختار پپتیدی که در مقابل باکتریهای گرم مثبت و شکل اسپوری آنها بسیار موثر است.

Nitrogen. N.

ازت، نیتروژن - نوعی عنصر گازی که 8% حجم اتمسفر یا جو را تشکیل می‌دهد. ازت موجود در خاک توسط باکتریها و واکنشهای طبیعی برای گیاهان قابل استفاده می‌گردد. در تهیهی کودهای تجارتي از تعداد زیادی ترکیبات ازته؛ مثل، سولفات آمونیوم و نیترات آمونیم استفاده می‌گردد. ازت عنصری ضروری برای ادامه حیات گیاهان و جانوران است. تمام پروتئینها حاوی حدود 16% ازت است.

NMS. Nonfat milk solids; NFS.

مواد جامد غیر چربی شیر

Nociceptor.

گیرنده درد

Nocturnal.

شب فعال، شب بیدار- جانورانی که در شب به فعالیت می‌پردازند و روزها را به حالت خواب یا استراحت در آشیانه‌ی خود سپری می‌کنند.

Node.

گره، دانه، تکمه

Nodose.

گره‌ای

Nodular.

گره‌ای، گره‌دار، تکمه‌ای

Nodule.

گره، عقده، دانه

Nodulus.

گره، عقده، دانه

Nodus.

گره، دانه

Nomenclature.

نامگذاری

Non-fiber carbohydrate (NFC)

کربوهیدرات‌های غیر فیبری، شامل پکتین، نشاسته و قندها هستند که در شکمبه تخمیر شده و دارای قابلیت هضم بالا می‌باشند (بالای 80 درصد).

Nonabsorbable.

غیر قابل جذب

Nonadherent.

غیر چسبنده، نجسب

Nonantigenic.

غیر پادگنی

Noncapillary.

غیر موینه

Nonconjugative.

غیر الحاقی، الحاق ناپذیر

Nondeciduate.

بی خزان، غیر افتنده

Nondisjunction.

غیر تفریقی

Nonerectile.

غیر نعوظی، راست نشدنی

Nongranular.

غیر دانه‌ای، فاقد دانه

Nonheme.

آهن غیر هموگلوبینی، آهن گیاهی - آهنی که بخشی از مولکول هموگلوبین نباشد. اشاره است به آهن موجود در منابع گیاهی.

Non-nutritive feed additives

مواد افزودنی غیر خوراکی (مثل رنگدانه ها و...)

Nonpermissive.



Nonsel.	غیرمجاز	Nosepiece.	حلقه بینی
Nonspecific.	غیر خودی	Nostrils.	قطعه خرطومی، قطعه بینی‌ای
Non starch polysaccharides	غیر اختصاصی، غیر مخصوص	Notch.	منخزین، سوراخ‌های بینی
Nonsterility.	پلی‌ساکاریدهای غیر نشاسته‌ای	Notochord.	فاق، شکاف (۷ شکل)، بریدگی
Non striated muscle	غیرنازایی، غیرعقیمی	Nourish.	طناب پشتی
Nonsymbiotic	ماهیچه صاف	Nourishment.	(1 تغذیه کردن، غذا دادن (2 پرورش دادن، رشد دادن، تقویت کردن
Nontoxic, See toxic; toxicity.	غیرهمزیستی	Noxious.	تغذیه، پرورش غذا، خوراک
Noddles. See nooding.	غیرسمتی	Nozzle.	مضر، بدمزه، نامطبوع، ناخوشایند
Nooding.	خوراک لوله‌ای گاز	NPN. Nonprotein nitrogen.	نازل، بینی، پوزه، شیپوره - قسمت انتهایی
Noonatal.	تغذیه‌ی خوراک لوله‌ای به گاز - نوعی روش تغذیه‌ی گازپروری که در آن خوراکی لوله‌ای شکل به طول 7/5 سانتی‌متر را به زور در حلق حیوان می‌کنند.	NRC. National Research Council.	شیر آب، فواره، آبپاش و غیره که مایع جاری در لوله در هنگام خروج از آن به خارج تخلیه می‌شود.
Norepinephrine.	دوره‌ی نوزادی	Normal.	مواد از ته‌ی غیرپروتئینی
Nose.	نوراپینفرین	Nose tongs	هدف از تأسیس این انجمن افزایش استفاده مؤثر از منابع عملی تکنیکی موجود بوده است. این سازمان خصوصی غیر تجارتي دانشمندان، هر چند وقت یک بار نشریه‌هایی منتشر می‌کند که در آنها احتیاجات غذایی حیوانات اهلی آورده می‌شود.
Nose ring	معمولی، عادی، طبیعی	Nuclear.	



هسته‌ای

Nuclease.

نوکلئاز - آنزیم‌های موجود در گیاهان و جانوران که موجب تسریع تجزیه نوکلئین و اسیدنوکلئیک می‌شود.

Nuclein.

نوکلئین - هر نوع ماده‌ای که از هسته‌ی یاخته به دست می‌آید.

Nucleoid.

هسته‌مانند، شبه‌هسته

Nucleolus.

هستک - هسته‌ی یاخته یک بدنه‌ی مشخص به نام هستک دارد که از نظر محتوی اسیدریبونوکلئیک (RNA) غنی است.

Nucleoplasm.

پروتوپلاسم هسته

Nucleoprotein.

نوکلئوپروتئین - ترکیباتی شامل اسیدهای هسته‌ای و پروتئینها که بویژه روی کروموزومها متمرکز هستند. ویروسها نیز از نظر ساختمان شیمیایی نوکلئوپروتئین محسوب می‌شوند.

Nucleoside.

نوکلئوزید - ترکیبی متشکل از یک باز از ته و یک قند؛ ترکیبی که از قلبیهای آلی مشتق از پورین یا پیریمیدین و قند 5 کربنه؛ مانند، آدنوزین تشکیل یافته است. نوکلئوزید، هر نوع گلوکزیدی است که از تجزیه‌ی اسیدهای هسته‌ای حاصل می‌شود. مشتقات اسید فسفریک و نوکلئوزیدها را نوکلئوتید نامند.

Nucleotide.

نوکلئوتید - ترکیبی مرکب از یک باز از ته، یک قند و یک فسفات.

nucleotide.

املاح فسفردار نوکلئوتیدها

Nucleouls.

هسته‌ی یاخته، هستک گرد میان هسته‌ی یاخته، دانه یا دانه‌های ریز میان هسته‌ی سلول (جمع)

nucleus

هسته‌ی سلول، مغز سلول - (1) یک جسم رنگی که در عمق سلول، معمولاً نزدیک مرکز قرار دارد؛ قلب و مغز سلول که حاوی کروموزومها و ژنها. همچنین، توده‌ی مرکزی کوچک اتم با بار مثبت. تمام هسته‌ها حاوی پروتونها و نوترونها هستند، بجز هسته‌ی هیدروژن معمولی که فقط یک پروتون منفرد دارد. (2) یک کلنی کوچک زنبور که از آن برای پرورش ملکه یا در کار گرده‌افشانی در گلخانه استفاده می‌کنند. (3) یک هسته‌ی مرکزی که مواد به دور آن جمع می‌شود.

Nuclide.

نوکلید - اصطلاحی است عمومی که برای تمام اشکال اتمی عناصر به کار می‌رود.

Nulliparous.

عدم زنده‌زایی

Nullisomic.

فردی است که از یک کروموزوم $2(n-2)$ خاص، هیچکدام را ندارد.

Nullparity

نزائیده

Number

عدد، شماره، تعداد



Numerous

بیشمار

Nursing

پرورش

Nurture.

پرورش، تغذیه، پروردن

Nut.

خشکبار، میوه‌ی آجیلی، مهره

Nutrient.

ماده‌ی غذایی، عنصر غذایی، جزیی از غذا -

(1) نوعی ماده ضروری برای اعمال تغذیه‌ای بدن. (2) عنصر یا ترکیب موجود در خاک که برای رشد گیاه ضروری است. (3) هر یک از شش گروه مواد غذایی (آب، کربوهیدراتها، پروتئین، چربی، مواد معدنی و ویتامینها) یا اجزاء هر یک از آنها؛ مثل، کلسیم از گروه مواد معدنی که برای انجام اعمال طبیعی بدن ضروری هستند.

Nutrient inter relationship

روابط داخلی بین مواد مغذی

Nutrients.

مواد غذایی

Nutrilite.

یک عنصر غذایی، یک ماده‌ی غذایی - هر ماده‌ی آلی که به مقدار مزیی برای تغذیه‌ی یک میکروارگانیسم ضروری باشد.

Nutrimint.

ماده‌ی غذایی، غذا، تغذیه - انرژی یا مواد ساختمانی است که حیوان برای ادامه‌ی حیات به آن نیاز دارد.

Nutriology.

علم تغذیه - مطالعه‌ی غذاها و استفاده از آنها در جیره‌ی غذایی و به منظور درمان.

Nutrition.

تغذیه، علم تغذیه - علمی که در رابطه با مواد غذایی و اثرات آنها روی اعمال حیاتی و احتیاجات بدن به مواد غذایی و اثرات کمبود مواد غذایی بحث می‌کند.

Nutritional.

تغذیه‌ای - مربوط به تغذیه، مؤثر روی تغذیه.

Nutritionist.

متخصص تغذیه - شخصی که به علم تغذیه احاطه دارد؛ یعنی، اطلاعات کافی در مورد غذاها جهت تأمین نیازهای مربوط به نگهداری، رشد و سلامتی دارد. متخصص تغذیه می‌تواند از علم خود بطور بالینی، مشاوره‌ای، طبی و برای بهداشت عمومی، تحقیقات و تدریس استفاده نماید. البته تغذیه‌ی انسانی و حیوانی دارای تخصصهای جداگانه بوده، اما مشترکات فراوانی دارند.

Nutritious.

مغذی، غذایی‌دار

Nutritive.

غذایی، مربوط به غذا

Nutriture. Nourishment.

وضعیت تغذیه‌ای

Nyctalopia. Night blindness.

شب‌کوری - یک عارضه‌ی چشمی که در آن چشم در نور کم (شب) قدرت دید کافی ندارد.

Nylon bag

کیسه‌های نایلونی، کیسه‌های پلاستیکی

Nymph.



شفیره، نوچه

Nymphomania.

دایم فحل - عارضه‌ای است که در آن حیوان ماده به طور دایم علائم فحلی نشان می‌دهد.

Nystagmus.

حرکات پاندولی کُره چشم، حرکات چرخشی کره چشم، حرکت پاندولی چشمها



Oak bark

پوست درخت بلوط

Oat, See oats.

(1) یولاف، جو صحرایی (2) یولاف دادن، تغذیه کردن حیوان با یولاف.

Oat feed

خوراک جو دوسر (یولاف)

Oat groats

مغز جو دوسر، یولاف پوست کنده

Oat meal

آرد جو دوسر

Oats.

یولاف، جو دوسر

Obese.

فربه، چاق، چاق مرضی، اضافه وزن ناشی از افزایش چربی در بدن

Obesity.

فربهی، چاقی، چاقی مرضی - چاقی بیش از حد و معمولاً در اثر پرخوری و تجمع فراوان چربی در بافت‌های بدن.

Objectionable.

قابل اعتراض، مردود

Obligatory.

اجباری

Oblong.

دراز، کشیده، طویل

Obovate.

تخم مرغی وارونه، واژ تخم مرغی

Observed.

رؤیت شده، دیده شده، مشاهده شده.

Obstetrics.

مامایی

Obstruction.

انسداد، حالت بسته بودن

Occipital.

پس سری، عقب سری

Occlusal.

حالت بسته بودن، حالت روی هم قرار گرفتن - مثل، روی هم قرار گرفتن دندانه‌های بالا و پایین.

Occlusion.

انسداد، بسته بودن

Occult.

پنهانی، مخفی

Occurrence.

رخداد، اتفاق، وقوع

Oculus.

چشم ساده

Ochre codon



کلمه رمز افری، ترتیب سه نوکلئوتیدی UAA در mRNA که توسط هیچکدام از tRNA شناسایی نمیشود، کلمه رمز پایان در ترجمه می‌باشد.

Ocular.

چشمی - مربوط به چشم.

Oculomotor.

محرك مشترک چشم

Odontalgia. Toothache.

درد دندان

Odontoblast.

سلول عاج‌ساز، سلول سازنده عاج

Odorless.

بی‌بو، فاقد بو

Oedema. edema.

خیز، تجمع مایعات سروزی در فضاهای میان بافتی یک عضو که منجر به ایجاد حالت تورم در عضو می‌شود؛ مثل، خیز پستان در دامهای شیری.

Oesophagiomalacia.

نرمی جدار مری، نرمی سرخنای یامری

Oesophagitis.

آماس مری، التهاب (آماس، تورم، ورم) مری یا سرخنای

Oesophagotomy.

مری بُری

Oesophagus.

مری، سرخنای - لوله‌ای که حلق را به معده متصل می‌کند.

Oestridae.

طیاره‌ماندها

Osteomalacia.

نرمی استخوان

Oestrus. Heat.

فحلی

Oestrus. See estrus.

فحلی

Offal.

ضایعات، پس‌مانده، تفاله - (1) هر چیز بی-مصرفی که بیرون ریخته می‌شود. (2) در کارخانه‌های غله‌کوبی به فرآورده‌های فرعی؛ مثل، سبوس، نیم‌دانه و غیره گفته می‌شود.

Offal meal

پودر ضایعات

Off color.

بدرنگ

Off feeding

از غذا افتادگی

Off- flavor

بی مزه، طعم نامطلوب

Offset

جبران کردن، مقابله کردن

Offspring

نتاج، فرزندان

Off-sort (wool)

(پشم) ناجور، (پشم) نامرغوب

Ohm.

اَهم (واحد مقاومت برقی)

Oil.

روغن - مایع چرب یا روغنی که از آب سبکتر، در آب نامحلول، سهولت قابل اشتعال و بطور عمده از کربن و هیدروژن تشکیل می‌شود. روغن‌ها در حرارت معمولی اتاق مایع هستند. در الکل، اتر، بنزین، سولفور کربن و کلروفرم محلول بوده و از سه دسته تشکیل می‌شوند:



(1) روغنهای ثابت (2) روغنهای معدنی یا
کافی (3) روغنهای اسانس دار.

Oil gland

غده چربی، غده‌ای که پایه دم برخی طیور
وجود دارد که از آن غده ماده چرب برای
شفاف کردن پرها ترشح می شود

Oiling.

روغن زدن، چرب کردن

Oils. See oil.

روغنها

Oilseed.

دانه‌ی روغنی

Oily bird syndrome

نشانگان پرنده چرب

Ointment.

پیماد

Okazaki frogment

قطعه اوکازاکی

Oleaginous.

دارای خواص روغنی

Olecranon.

آرنج، برجستگی آرنج، رأس آرنج

Olein.

اولئین - ترکیب روغنی بی‌رنگ که متشکل از
گلیسرین و روغنهای مخلوط است.

Oleometer.

چربی‌سنج

Olfaction.

بویدن

Olfactory.

بوایی - مربوط به حس بوایی.

Olfactory stimuli

محرك های بوایی

Oligodendroglia.

الیگودندروگلیا - نوعی یاخته‌ی نوروگلی

Oligolecithal.

چندزده‌ای

Oligosaccharide.

چندقندی - یک کربوهیدرات پیچیده با 2 تا
10 مولکول قند ساده که توسط اتصال یا باند
گلیکوزیدی بهم مرتبط می‌شوند.

Oligospermia.

کم‌اسپرمی، الیگواسپرمیا، کاهش شمارش
اسپرم در منی انزال شده

Oligotrophic.

کم‌غذایی - وضعیتی است که در آن به علت
کمبود مواد غذایی، فراوانی گیاهان و جانوران
نیز کم می‌شود.

Oliguresis.

کم‌ادراری

Oliguria. oligury

کم‌ادراری

Olive.

زیتون

Omarthritis.

التهاب مفصل شانه

Omasotomy.

هزار لابری

Omasum. book; manyplies;
manifold. See rumen.

هزارلا - سومین معده‌ی حیوانات چهار معده -
ای (نشخوارکنندگان) که بین نگاری و
شیردان قرار دارد. هزارلای گاو بیش از یک‌صد
لایه دارد.

Omental. epiploic

چادرینه‌ای



Omentum.	چادرینه	آنگوله، گاو کوهاندار هندی، نلور
OMI= oocyte maturation inhibitor	مهار کننده تکامل اووسیت	Onguess.
Omite.	یک کنه‌کش اختصاصی	سُم‌داران
Omnivore.	همه‌چیزخواران - دسته‌ای از جانوران که از انواع غذاهای تغذیه می‌کنند.	Onion.
Omnivore.	همه‌چیز خوار - حیوانی که از انواع مختلف غذاها تغذیه می‌کند.	Onion. Allium cepa.
Omnivorous	همه چیز خوار	پیاز خوراکی
Omphalitis.	ورم ناف	Onobrychis. V-sativa
Omphalomesenteric.	نافی - روده‌بندی	اسپرس، جنس اسپرس، با وجودی که اسپرس نسبت به یونجه تولید کمی دارد ولی ارزش غذایی آن تقریباً شبیه یونجه است. اسپرس در هیچ مرحله‌ای از رشد هیچگونه نفخی در حیوانات ایجاد نمی‌کند.
Onager.	گورخر	Ontogeny.
Oncogene.	ژن سرطانزا، ژن عامل سرطان	تکامل فردی، سیر تکامل فردی
Oncogenesis.	سرطانزایی	Onychogenic.
Oncogenic.	سرطانزا	ناخن‌زا
Oncology.	سرطان‌شناسی، مبحث سرطان‌شناسی	Oocyst.
Oncosis. cancer. One gene one enzyme hypothesis.	سرطان	کیسه‌ی تخمدان
One way analysis of variance	تجزیه واریانس یک طرفه	Oogenesis.
Ongole, Nellore		فرآیند تشکیل تخمک، تولید تخمک، تخمک سازی، اووژنسیز
		Oogenic.
		تخمک‌سازی
		Oogonia
		اووگونیا، اووگونی، سلول‌های دیپلوئیدی تخمدانی که تنها در اوایل دوران جنینی دیده می‌شوند
		Oolemma= zona pellucida
		غشای تخم، زوناپلوسیدا
		Oophorectomy.
		تخمندان‌برداری - بریدن و خارج کردن تخمدان.



Oophoritis.

التهاب (تورم) تخمدان

Oophoron= ovary

اووفرون، تخمدان

Ooplasm.

میان‌مایه (سیتوپلاسم) تخمک، سیتوپلاسم
تخمدان، اووپلاسم

Oosperm

اووسیت بارور شده

Oosphere.

تخمک، یاخته‌ی جنسی ماده، آواز

Ootid

تخمکچه، اووتید

Ooze.

توده‌ی چسبناک و لزجی است که از عصاره‌ی
گیاهی و یاخته‌های پاتوژن تشکیل شده باشد.

Opacus.

مات، غیرشفاف، تیره

Opal codon

کلمه رمز پایان UGA در مولکول RNA، رمز
یاقوتی

Opaque.

مات، تیره، غیرشفاف

Open.

(1) شکاف در پنیر، (2) دام غیر آبستن

Open day period

دوره‌ی باز، حد فاصل بین زایمان و آغاز
آبستنی بعدی.

Open heifer

تلیسه جایگزین

Open lot housing

جایگاه با محوطه باز

Open period

دوره‌ی باز، فاصله زمانی بین زایش تا آبستنی
دوباره (به ویژه در گاو)

Open- faced (sheep)

گوسفند صورت باز، گوسفندانی که پیرامون
چشم‌ها بدون پشم یا پشم کوتاهی دارند
گفته می‌شود

Open- wool

پشم تنک، پشم نامتراکم گوسفند که به طور
مشخصی از خط پشتی به دو طرف بدن جدا
شده است و بیشتر در گوسفندان پشم ضخیم
دیده می‌شود

Openbeak.

لک‌لک

Openbill.

حاجی لک‌لک، لک‌لک

Opening.

سوراخ، منفذ، روزنه، دهانه

Openness

درشت‌اندازی، کیفیتی در گاوهای شیری که
در ارتباط با طول بدن و طول و عرض دنده‌ها
است

Operztion.

عمل، عمل جراحی

Operculum.

سرپوش، دربپوش

Ophthalmic.

چشمی، مربوط به چشم

Ophthalmitis.

التهاب چشمی

Opioids

اوپیوئیدها، ترکیبات شیمیایی مخدری که در
تریاک (opium) وجود دارند. به ترکیبات
مرفین‌مانندی که در بدن تولید می‌شود



opiates گفته می‌شود، مانند اندورفین ها و انکفالین ها که بر گیرنده‌های مورفین اثر می‌گذارد.

Opossum.

صارغ

Opportunist.

فرصت طلبی

Opsin

اوپسین، بخش پروتئینی ارغوان بینایی یا ردوپسین

Opsonin.

پادتن مَشْهَی، اُپسونین، مواد موجود در سرم خون که یاخته های خارجی (مانند باکتری های بیماری زا) را برای بیگانه خواری آماده می‌کند.

Optic.

بینایی، چشمی

Opticoel.

حفره بینایی

Optimal.

مناسب، به قاعده

Optimum.

مناسب، مطلوب

Oral

دهانی، شفاهی

Oralis.

دهانی

Orange.

پرتقال

Orbiculare.

مدّور

Orbit.

کاسه چشم، حدقه چشم

Orbita.

حدقه چشم

Orbital.

مربوط به حدقه چشم

Orchard.

باغ، بوستان

Orchid.

ثعلب

Orchiectomy =castraion

قطع بیضه، اخته‌سازی، بیضه برداری

Orchis.

بیضه، خایه

Orchitis.

تورم بیضه

Order.

ردیف، راسته، سفارش

Ordinates.

مختصات

Ordinary least squares

حداقل مربعات معمولی

Organ.

اندام، عضو

Organelles.

اجزاء، اندامکها - اجزای داخل میان مایه‌ی (سیتوپلاسم) یاخته.

Organic.

آلی، غیرمعدنی - ترکیبات حاوی کربن است که از موجودات زنده (گیاهی یا حیوانی) مشتق شده‌اند. اسید

Organism

سازواره، موجود زنده - هر گیاه یا حیوان کامل زنده.

Organization.



Organize. سازمان، تشکل

متشکل شدن یا کردن

Organizer.

سازمان دهنده

Organogen.

مواد شیمیایی حیاتی - هر یک از عناصر شیمیایی مخصوص که بدون آنها موجود زنده قادر به زنده ماندن نباشد؛ مثل، اکسیژن، کربن، ازت، فسفر و غیره.

Organogenesis.

اندام‌زایی - منشاء یا رشد اعضای یک حیوان. مجموعه پدیده‌هایی که در نتیجه‌ی آنها بافتها و اندامها از تغییرات یاخته‌های تخصص نیافته اولیه به وجود می‌آیند.

Organogenic.

مشتق شده از مواد آلی

Organoleptic.

حسی - این اصطلاح به کارگیری یک یا چند حس مخصوص را توصیف می‌کند. آزمایش ارگانولپتیکی یک غذا شامل دیدن، بوییدن، چشیدن و لمس کردن می‌شود. ما غذاها را بر طبق خواص ارگانولپتیکی دوست داریم یا رد می‌کنیم. ابتدا مشتری غذا را می‌بیند (ظاهر غذا)، سپس آن را بو می‌کند و خواصی چون طعم، بافت و یکنواختی آن را هنگام جویدن تعیین می‌شود.

Organography

اندام‌نگاری، وصف اندامها - توصیف علمی اندامهای حیوانات و گیاهان.

Organology

عضوشناسی

Orgasm

اوج لذت جنسی

Oriental mufflon

موفلون اورینتال، کوچکترین گوسفند وحشی به بلندی 65 تا 70 سانتی‌متر که در غرب آسیا پراکنده است.

Orientation.

جهت‌یابی، جهتگیری

Orifice.

منفذ، سوراخ، دهانه

Origin.

مبدأ، منشاء، ریشه

Ornamental.

تزئینی، زینتی

Ornithology

پرنده‌شناسی

Oronasal.

دهانی - بینی‌ای

Oropharyngeal.

دهانی - حلقی - مربوط به دهان و بینی.

Oropharynx.

ناحیه‌ی دهانی حلق

Orphan lamb

بره بی‌مادر

Orpington

ارپینگتون، نژاد دو منظوره ماکیان که برای تولید تخم مرغ و گوشت مناسب است. این نژاد به رنگ سیاه خرمایی و یا سفید است، ساق پا سفید، تاج ساده و پوست تخم مرغ پررنگ است.

Ort

باقیمانده خوراک، پس مانده خوراک، بخشی از خوراک یا جیره‌ای که پس از 24 ساعت در



آخر باقی می ماند (معمولا در آزمایش های تغذیه ای این واژه کاربرد دارد). معمولا نسبت مواد متشکله این باقی مانده مانند مواد خوراکی جیره نیست

Orthogonal

مستقل، متعامد

Orthogonal columns in matrix

ستون های ماتریس مستقل

Orthogonal contrasts

مقایسات مستقل

Orthogonal polynomials

چند جمله ای های مستقل

Osamine

اوسامین، مونوساکاریدی که از گلوکز ساخته می شود و برای سنتز پروتئوگلیکان لازم است.

Ossein

اوسین، ماده پروتئینی ژله مانند استخوان

Ossification

استخوان سازی، فرایند تشکیل استخوان، در این فرایند املاح کلسیم و فسفر در شبکه آلی استخوان رسوب می کنند.

Osteitis= ostitis

التهاب استخوان، تورم استخوان

Osteoblast

سلول استخوان ساز، اوستیوبلاست، سلول هایی که در تشکیل استخوان نقش دارند و پس از تشکیل استخوان واقعی، اوستیوسایت (**osteocyte**) نامیده می شوند.

Osteoclast. (ostaophage)

اوستیو کلاست، ماکروفاژ استخوانی، سلول های بزرگ و چند هسته ای در استخوان که در

فرایند تجزیه (باز جذب) استخوان، نقش دارند.

Osteofibrosis

الیافی شدن استخوان، عارضه خاصی که بیشتر در اسب مشاهده می شود در بز و خوک و سگ نیز کم و بیش وجود دارد. علت این عارضه از دست دادن نمک کلسیم استخوان است که سبب شکنندگی استخوان می شود.

Osteoid

(1) اوستیوئید (استخوان جوانی که هنوز به طور کامل استخوانی نشده است)، (2) استخوانی، ویژگی استخوانی داشتن

Osteolathyrism

استولاتیریسیم، این مشکل در دام های اهلی به علت مصرف دانه های لاتیروس سیلوستریس (*L.sylvestris*) یا خلر کرکی (*L.sylvestris*) گزارش شده است. علایم آن بیشتر شامل بدشکل شدن ساختمان بدن است.

Osteomalacia

نرمی استخوان

Osteophage

ماکروفاژهای استخوانی، اوستیو کلاست

Osteophagia

استخوان خواری، این حالت در گوسفند و گاو، در بعضی نواحی دیده می شود که مقدار فسفر و کلسیم در خاک علفه کم است.

Osteoporosis

پوکی استخوان، استئوپروز، ناهنجاری که از حجم دیواره استخوان کاسته شده و یا به



عبارت دیگر فضای میانی استخوان افزایش می‌یابد.

Ostitis

تورم استخوان

Ostrich

شتر مرغ

Orthoptera.

راست بالان

Orthos.

راست، مستقیم

Orthotropous.

راست تخمک

Orts. Weighback.

پس‌مانده‌ی غذا - غذایی که توسط حیوان در تغذیه‌ی روزانه یا آزمایشات هضمی با تعادل مصرف نمی‌شود (اضافه می‌آید).

Os. bone.

استخوان

Oscillator.

نوسان‌ساز، ارتعاش‌ساز

Oscillatory.

نوسانی، ارتعاشی

Osculum.

دهانه

Osmophiles.

ریزرنده‌های آسموزدوست

Osmophilic.

آسمزدوستی - ریزرنده‌های حساس در مقابل فشار اسمزی.

Osmose.

تراوش کردن، نفوذ کردن

Osmosis.

قابلیت تراوش، آسمز، کشش دو مایع (محلول) با غلظت‌های مختلف که توسط یک غشای نیمه‌تراوا از هم جدا باشند، به منظور انتشار و پخش یکنواخت مولکولها در دو طرف پرده‌ی نیمه‌تراوا. خاصیت اسمزی مهمترین عامل جذب مواد غذایی در بدن است. طبق این خاصیت، مایع رقیق‌تر از غشای نیمه‌تراوا عبور می‌کند و موجب رقیق کردن مایع غلیظ‌تر در طرف دیگر غشای نیمه‌تراوا می‌شود.

Ossein.

وسئین - ماده‌ی ژلاتینی استخوان که پس از تجزیه‌ی استخوان و جدا کردن مواد معدنی آن باقی می‌ماند.

Osseous.

استخوانی

Ossicle.

استخوانچه، ریز استخوان

Ossification.

تشکیل استخوان، استخوانی شدن - عمل تشکیل استخوان؛ رسوب کلسیم در استخوان در مراحل رشد حیوان تا رسیدن به سن بلوغ.

Ossified.

استخوانی، استخوانی شده

Ossifrage.

کرکس ریشدار

Osteichthyes.

ماهیان استخوانی

Osteitis.

التهاب (تورم، آماس) استخوان - پیشوندی است به معنی استخوان.

Osteoarthritis.

ورم استخوان مفصل



Osteoblast.

یاخته‌ی استخوان ساز

Osteocyte.

یاخته‌ی استخوانی بالغ

Osteofibrosis.

تخلیه‌ی کلسیمی استخوان، از دست رفتن نمکهای کلسیم موجود در استخوان که موجب ترد و شکننده شدن آن می‌شود. این عارضه به طور عمده در اسب صورت می‌گیرد، ولی خوک، بز و سگ نیز به آن مبتلا می‌شوند.

Osteogenesis.

استخوان‌سازی، تشکیل استخوان

Osteoid.

استخوان شکل، شبه‌استخوان

Osteoma.

تومور استخوانی

Osteomalacia.

نرمی استخوان - عارضه‌ای است با علائم نرمی، درد و شکنندگی استخوانها، ضعف عضلانی و کاهش وزن. این بیماری در اثر کمبود ویتامین D یا کلسیم و فسفر ایجاد می‌شود. فعال بودن زیاد غده‌ی پاراتیروئید نیز ممکن است سبب نرمی استخوان شود.

Osteomyelitis.

تورم مغز استخوان

Osteon.

بافت استخوانی

Osteoporosis.

پوکی استخوان - متخلخل شدن یا کاهش وزن استخوان که در متابولیسم استخوان در مردها و زنهاى میان‌سال اتفاق می‌افتد. به علت عدم توانایی یاخته‌های استخوان‌ساز

(استئوپلاستها) در تشکی محل استخوان،

استخوان نازک و اسفنجی می‌شود. این اختلال ممکن است به دلایل: کمبود کلسیم و/ یا پروتئین در جیره‌ی غذایی، کاهش جذب کلسیم یا یک اختلال هورمونی ایجاد شود.

Osteosclerosis. Abnormal hardening of bone.

سختی استخوان، سخت استخوانی

Osteosis.

استخوانی شدن

Ostium.

دهانه، سوراخ

Ostreiculture.

پرورش صدف

Ostrich.

شترمرغ

Otitis.

التهاب (آماس، تورم) گوش

Otocyst.

کیست گوش

Otolith.

سنگ گوش، شن گوش

Otorrhea.

التهاب نزه‌ای گوش

Oura.

دم

Outbreak.

همه‌گیری، شیوع ناگهانی

Outbreeding = out breeding

آمیزش غیرخویشاوندی از نژادهای مختلف، آمیزش برون نژادی

Outcross.



دگرگشتی - آمیزش بین افراد غیرخویشاوند؛
گرده‌افشانی که معمولاً به وسیله‌ی عوامل
طبیعی در یک جامعه‌ی گیاهی با ماهیت
ژنتیکی متفاوت انجام می‌شود.

Outcrossing = Out crossing

آمیزش غیرخویشاوندی در بین لاین های یک
نژاد، آمیزش افرادی که میزان خویشاوندی
آنها کمتر از میانگین رابطه خویشاوندی افراد
جامعه باشد.

Outgrow.

رشد مفرط، رشد بیش از حد

Outland. Out field.

ملک دورافتاده

Outlet.

دریچه، روزنه، سوراخ خروجی

Outline

خلاصه، طرح، رئوس مطلب

Outliner

داده پرت

Outpatient.

بیمار سرپایی، بیمار غیربستری

Output.

تولید، بازده، محصول

Outwintering

بیرون نگهداری زمستانی، نگهداری دام در
مزرعه در زمستان به جای نگهداری آنها در
محوطه سر پوشیده.

Ova.

تخمک، تخم، یاخته تناسلی ماده

Oval.

بیضوی، بیضی شکل

Ovalbumin

اووآلبومین

Ovarian cycle

چرخه تخمدانی

Ovarian graft

پیوند تخمدان، این عمل در بررسی‌های
فیزیولوژیک کاربرد پیدا کرده است؛ برای
نمونه پیوند زدن تخمدان‌هایی که به شکل یخ
زده نگهداری شده‌اند به یک جانور ماده از
همان گونه یا گونه دیگر.

Ovarian medulla

بخش درونی تخمدان، مدولای تخمدان

Ovarian regression

پس‌روی تخمدان

Ovariectomy.

تخمدان‌بری

Ovaritis.

التهاب (تورم) تخمدان

Ovaryum. See ovary. Ovary. ovarium.

تخمدان - محل تولید تخم یا تخمک
(یاخته‌ی جنسی ماده) در حیوانات یا گیاهان
ماده.

Ovary

تخمدان

ovate

تخم‌مرغی، به شکل تخم‌مرغ، بیضوی

oven

فر، آجاق، خشک‌کن آزمایشگاهی

Oven dry

بدون رطوبت، صد در صد خشک

Overbrowsing.

سرشاخه‌چری مفرط - چریدن بیش از حد
درختچه‌ها یا سرشاخه‌های درختان توسط بز،
گوسفند و غیره.

Overdistention.



اتساع مفرط، اتساع زیاد
Over-dispersion

بیش-پراکنشی

Over-conditioning

شرایط چاقی

Overdominance

فوق غالبیت، فوق بارزیت، فوق غلبه

Overeating = apoplexy

بیماری پرخوری، آنترائوکسمی

Overextension.

کشیدگی مفرط، کشیده شدن بیش از حد
معمول

Overfat. too fat; overfinished.

چاقی مفرط، بسیار چاق، بسیار پرورار شده -
لاشه‌هایی که نسبت چربی به گوشت در آنها
زیاد باشد. این اصطلاح در مورد حیوان زنده
نیز به کار می‌رود.

Overfeeding.

تغذیه‌ی بی‌رویه، تغذیه‌ی مفرط، تغذیه‌ی بیش
از حد، مصرف بیش از حد خوراک - این عمل
ممکن است موجب اسهال، شکم درد، نفخ،
لنگش و غیره شود.

Overfinishing.

پرورار کردن مفرط، بیش از اندازه چاق کردن

Overfleshed.

بسیار چاق - حیوانی که بیش از اندازه و بطور
غیراقتصادی پرورار شده باشد. در بدن چنین
حیوانی به مقدار بیش از حد مطلوب و
غیراقتصادی چربی ذخیره شده است.

Overgraze.

پرچراندن، چرای بیش از حد

Overgrazing. overstocking.

چرای مفرط، چرای بی‌رویه، پرچرانی، زیاده-
روی در چراندن

Overgrow.

روی چیزی سبز شدن، زود رشد کردن، رشد
سریع (بیش از حد معمول) داشتن

Over-hair

موهای رویی، موهای بلند که معمولاً ضخیم و
سخت هستند و رنگ‌دانه دارند؛ مانند یال
اسب.

Overgrowth.

رشد مفرط، رشد بیش از حد، پررشدی، رشد
غیرمعمول

Overkill.

کشتار مفرط

Overmilking

زیاد دوشی، جدا نکردن شیر دوش از پستان
گاو بعد از اینکه شیر قابل استحصال از پستان
دوشیده شده باشد.

Overnight.

در طول شب

Overproduction.

تولید بی‌رویه، تولید بیش از حد - تولید
محصولات زراعی یا دامی در مقیاسی بیش از
تقاضای بازار.

Overrun

اصطلاحی است که در مورد محصولات حجیم
شده (به طرق مختلف مثل هوادهی) نسبت
به ماده اولیه آن به کار می‌رود. از این نوع
محصولات می‌توان خمیرها، بستنی،
بیسکویت پف کرده، کرم مارش مالو و خامه
زده شده اشاره کرد. به خصوص افزایش حجم



بستنی به وسیله زدن هوا به داخل مخلوط طی فرایند انجماد overrun نامیده می شود.
Overscald.

غوطه‌ورسازی طولانی مدت

Over shot

لب طوطی

Overstimulation

تحریک بیشتر، تحریک بسیار زیاد

Overuse.

پُرمصرفی، استعمال بی‌رویه - استفاده‌ی بیش از حدّ از هر چیز.

Overventilation.

تهویه بیش از اندازه

Overweight.

چاق، پُروزن، دارای وزن اضافه

Ovicide.

تخم‌کش - ماده‌ای است که انگلها را در مرحله‌ی تخم می‌کشد.

Oviduct. falpian tube.

تخمبر، لوله‌ی رحمی - دو لوله‌ی باریکی که در امتداد شاخهای رحم قرار دارند و در انتها به بخش گشادی به نام قیف رحمی ختم می‌شوند. هر یک از قیفهای رحمی ر زیر یکی از تخمدانها قرار دارد، به طوری که یاخته‌ی جنسی ماده (تخمک) پس از جدا شدن فولیکول بالغ روی تخمدان، وارد قیف رحمی و سپس لوله‌ی رحمی می‌شود. لوله‌ی رحمی در برخی حیوانات محل لقاح تخمک و اسپرم است.

Ovigenesis.

تخمک‌سازی - فرآیند تولید گامت ماده یا تخمک.

Ovigerous.

تخمک‌ساز

Ovignonium.

یاخته یا جرم (germ) اولیه‌ای است که یاخته یا گامت ماده (تخمک یا سلول تخم) از آن نتیجه می‌شود.

Ovine.

گوسفندی، بزى - حیوانی است از زیر خانواده‌ی Ovidae؛ نظیر، گوسفندان و بزها.

Ovine virus abortion

سقط جنین ویروسی گوسفند

Oviparous.

تخمگذار

Oviposition =laying

تخمگذاری، تخمک‌گذاری

Ovipositor.

تخمگذار

Ovis.

جنس گوسفند

o. aeris.

گوسفند اهلی

Ovisac.

کیسه تخم، تخمدان

Ovistis.

طرفداران نطفه ماده

Ovocyte.

سلول تخم

Ovoflavin. riboflavin; vitamin B₂

اووفلاوین، ریبوفلاوین، ویتامین ب₂ - نامی است که در گذشته براساس جداسازی ریبوفلاوین از زرده‌ی تخم (مرغ) به این ویتامین داده شده است.

Ovoflavoprotein



اووفلاووپروتئین، 0/8 درصد از وزن سفیده تخم مرغ را تشکیل می دهد که با ریپوفلاوین در پیوند است.

Ovogenesis

تخمک سازی، روند تشکیل، رشد و نمو تخمک

Ovoglobulin

اووگلوبولین، در سفیده تخم مرغ به صورت G_2 و G_3 وجود دارد و عامل کف کننده سفیده تخم مرغ است.

Ovoglycoprotein

اوو گلیکوپروتئین، یک درصد از وزن سفیده تخم مرغ را تشکیل می دهد.

Ovoid.

تخم مرغی، تخم مرغی شکل

Ovomacroglobulin

اووماکروگلوبولین، نیم درصد از وزن سفیده تخم مرغ را تشکیل می دهد و دارای خاصیت قوی ضد پادگنی است.

Ovulation.

تخمک گذاری - رها شدن تخمک از فولیکول - گراف (فولیکول بالغ) به داخل قیف رحمی؛ حیوانات تک قلوزا معمولاً در هر چرخه ای تناسلی یک تخمک رها می کنند، ولی حیوانات چندقلوزا چندین تخمک رها می کنند.

Ovulation rate

نرخ تخمکریزی

Ovule.

تخمک، تخم، یاخته جنسی ماده

Ovum.

تخمک - یاخته یا گامت جنسی ماده که بعد از لقاح تبدیل به عضو جدیدی از همان گونه می شود. گامت نرم اسپرم نامیده می شود.

Ovum transplant = embryo transfer

انتقال تخمک، برداشتن تخمک از یک دام و انتقال آن به حیوان ماده دیگر که از نظر گامه فعلی در همان شرایط دام رویان دهنده باشد، برای گذراندن دوره آبستنی.

Owner.

مالک، صاحب

Ox. pl. oxen.

گاو نر - هر یک از گونه های خانواده ی بوویده (گاو) از نشخوار کنندگان. به خصوص، یک گاو نر اهلی اخته شده که برای کار از آن استفاده می شود. در مقایسه با گوساله ی نر اخته که برای پرور بندی از آن استفاده می شود و گاو نر که برای جفت گیری یا اسپرم گیری نگهداری می شود.

Oxalates.

اکزالاتها - نمک های اسید اگزالیک (جوهر ترشک).

Oxalate poisoning

مسمومیت اکسالاتی

Oxen. See ox.

گاوهای نر کاری

Oxhide.

پوست گاو، چرم گاو

Oxidase.

اکسیداز - آنزیم فعال کننده ی اکسیژن.

Oxidation.



اکسیداسیون، اکسایش - ترکیب اکسیژن با یک عنصر دیگر و تشکیل یک یا چند ماده‌ی جدید. در واکنشهای شیمیایی عمل اکسیداسیون باعث افزایش بار مثبت روی یک اتم و/ یا کاهش بار منفی می‌گردد. حیوان کربن موجود در غذا را با اکسیژن دم ترکیب و گاز کربنیک، انرژی، آب و حرارت تولید می‌کند.

Oxidative.

اکسایشی

Oxidizable.

اکسایش شوند، قابل اکسایش

Oxidize.

زنگ زدن، اکسید شدن

Oxidized.

اکسید شده

Oxidizer.

اکسیدکننده، اکسایند

Oxidizing.

اکسید کردن

Oxidoreduction.

اکسایش - کاهش

Oxman.

گاوچران

Oxygen.

اکسیژن - نوعی عنصر شیمیایی بی‌رنگ، بی‌بو و گازی است که فراوان‌ترین عنصر ضروری برای حیات موجودات زنده‌ی هوازی و گیاهان به شمار می‌رود.

Oxyhemoglobin.

اکسی هموگلوبین - ماده‌ای است که از ترکیب اکسیژن با هموگلوبین خون در ششها ایجاد

می‌شود. این ترکیب به راحتی در مجاورت بافت‌های بدن تجزیه شده و اکسیژن آن آزاد می‌شود.

Oxyiuris.

کرمک

Oxystearin.

اکسی استئارین

Oxytocic.

اکسی توسینی، مربوط به اکسی توسین یا هورمون محرک عضلات رحم

Oxytocin.

اکسی توسین - هورمونی است که از غده‌ی هیپوفیز ترشح می‌شود و وظیفه‌ی آن تحریک عضلات رحم است.

Oyster.

صدف خوراکی

Oyster shell

پوسته صدف، گوشماهی

Ozone. O3.

اوزون

P

Pacemaker.

ضربان ساز - وسیله‌ای است که با کار گذاشتن آن در قلب، باعث ایجاد ضربان منظم در قلب می‌شود.

Package.



بسته، بسته‌بندی کردن
Packaging
 بسته‌بندی
Packer.
 بسته‌بند، کارخانه‌ی بسته‌بندی، دستگاه بسته-بندی، کارگر کارخانه‌ی بسته‌بندی - (1)
 شخصی که یک کشتارگاه یا تجارت بسته-بندی گوشت را اداره می‌کند. (2) مربوط به تجارت بسته‌بندی سبزیها، میوه‌های تازه یا گوشت. (3) غلتک.
Packing.
 بسته‌بندی - بسته‌بندی و آماده‌سازی انواع میوه، سبزی، و گوشت و غیره برای ارسال به بازار یا انبار. و نگهداری.
Packing.
 پُرسازی، متراکم‌سازی، کوبش
Padding.
 پاروزدن، حرکت پارویی
Pad
 پوشال، بالشتک (در کف پای پرندگان قرار می‌گیرد و مانع اصطحکاک استخوان‌های پنجه می‌شود).
Pad cooling
 خنک کننده با پوشال
Paddock.
 چراگاه، گردشگاه اسب، مرتع کوچک محصور، مزرعه کوچک محصور
Paddock grazing
 چرای محصور
Paddy.
 شلتوک، دانه‌ی کامل برنج
Pail
 دبه، ظرف

Paired.

جفت شده، جفتی
Palatability = See also acceptability.
 خوشخوراکی، مطبوعیت - خصوصیتی از یک گیاه یا بخشی از یک گیاه که موجب ترجیح و انتخاب آن گیاه یا آن بخش از گیاه نسبت به گیاه یا گیاهان دیگر یا سایر قسمتهای همان گیاه توسط حیوان می‌شود. خوشخوراکی عبارت است از تمایل نسبی حیوان به مصرف یک غذا. عواملی؛ مانند، شکل ظاهری، بو، مزه، بافت، درجه‌ی حرارت و در بعضی حالات خصوصیات مربوط به صدای یک غذا در دهان روی خوشخوراکی آن مؤثر است.

Palatable.

خوش طعم، خوشخوراک

Pallor

رنگ پریدگی

Palate.

کام، سقف دهان

Paltine.

کامی

Palatomxillary.

کامی - فک بالایی

Palatopharyngeal.

کامی - حلقی

Pale.

کم‌رنگ، رنگ پریده

Paleocerebellum.

مخچه دیرینی

Palm.

1) کف دست. (2) نخل

Palm kernel cake

کنجاله هسته خرما



Palmar.

کفدستی

Palmitin.

پالمیتین - نمک آلی گلیسرول و اسید پالمیتیک.

Palmodorsal.

کفدستی - پشتی

Palomino.

رنگ مسی، بلوند، طلایی - اسب بلوند یا طلایی معمولاً با یال و دم روشن تر

Palp.

پاهای حسی دهانی، زائیده حسی

Palpable.

قابل لمس

Palpation

لمس، معاینه لمسی، ملامسه

Palpebra.

پلک

Palpebral.

پلکی

Pampiniform.

هرمی شکل

Pan waterer

آبخوری بشقابی

Pancreas. Sweetbread.

لوزالمعده - نوعی غده‌ی ترشحی با دو نوع ترشح داخلی و خارجی که در زیر و پشت معده قرار دارد. این غده ضمن ترشح داخلی شیرهی لوزالمعده را که حاوی مایعات و آنزیمهای لوزالمعده است، در بخش ابتدایی روده‌ی باریک؛ یعنی، اثنی عشر ترشح می‌کند. اما در ترشح خارجی، این غده هورمون انسولین را مستقیماً به داخل خون وارد می-

کند Sweetbread. تجارتی ک از رساله به دست می‌آید غده‌ی تیموس است که نباید با لوزالمعده اشتباه شود.

Pancreatin. See enzyme.

پانکراتین - به طور تجارتی آن را از لوزالمعده - ی گاو و خوک تهیه می‌کنند. این ماده حاوی آنزیمهای لوزالمعده بوده و قادر به تجزیه‌ی نشاسته، چربیها و پروتئینها است. از پانکراتین ممکن است به عنوان ماده‌ی کمک‌کننده به هضم استفاده شود، اما محیط معده آن را متلاشی می‌کند. بنابراین برای رسیدن آن به رود، محافظت آن توسط ایجاد پوشش (در کپسول قرار دادن و غیره) انجام می‌شود.

Pancreatitis

آماس (تورم) لوزالمعده

Pancreolith

سنگ لوزالمعده

Pancreatolitis.

بیماری سنگ لوزالمعده

Pancreozymin.

پانکروئوزیمین، کوله‌سیستوکینین، کوله - سیستوکینین پانکروئوزیمین - هورمونی است که در پاسخ به تحریک انجام شده توسط ورود چربیها و پروتئینهای نیمه‌هضم شده، اسید معده یا یون کلسیم از معده به بخش اول روده‌ی باریک (اثنی عشر) از لایه‌ی مخاطی این قسمت ترشح می‌شود.

Pancreozymin

پانکروئوزیمین، هورمونی است که در پاسخ به تحریک انجام شده توسط ورود چربیها و پروتئینهای نیمه هضم شده، اسید معده یا



یون کلسیم از معده به بخش اول روده باریک (دوازدهه)، از لایه مخاطی دوازدهه ترشح می‌شود.

Pandemic.

فراگیر، بسیار شایع - بیماری یا چیز دیگری است که در سراسر یک کشور، قاره یا جهان شیوع داشته باشد.

Pandulose.

سرنگون، واژگون

Pangeneis.

پیدایش کلی

Panmixis.

آمیزش اتفاقی

Pannus.

وشتی شدن قرنیه

Pnophthalmia.

چرکی شدن کره چشم

Panting.

لهله زدن

Pantosuria.

پنتوز ادراری - وجود پنتوز در ادرار.

Pantothenate.

پنتوتنات - نمک اسید پنتوتنیک.

Papain.

پاپایین، یک ماده‌ی تُردکننده و تسهیل‌کننده - ی هضم پروتئین که از میوه‌ی درخت پاپایا استحصال می‌شود. در برخی موارد، برای تُرد کردن گوشت دامهای کشتاری، قبل از کشتار، آنزیم پاپایا را داخل گردش خون حیوان زنده تزریق می‌کنند. این آنزیم توسط اسید معده خنثی می‌شود. یک آنزیم پروتئولیتیکی است.

Papilla.

پُز - (1) برجستگیها یا برآمدگیهای کوچک روی سطح بدن یا یک عضو بدن؛ مثل، پرزهای زبان، روده، شکمبه. (2) نوک پستان، سرپستانک، برآمدگی کوچک، یاخته‌ی روپوست، گُرک گیاه.

Papillary.

مخروطی، پرزی

Papillate.

پرزدار، شبیه نوک پستان، نوک پستانی

Papilledema.

خیزنوک پستانی

Papiliform.

پرزی شکل

Papilloma.

زگیل، تاول پوستی، ورم

Papmeat.

غذای نرم (مثل، گوشت کوبیده)

Paprika.

لفل شیرین

Parabens.

پارابن‌ها، پارابن‌ها، استرهای اسید پاراهیدروکسی بنزواتیک هستند که به عنوان مواد ضد میکروب، ضد مخمر و ضد کفک در صنایع غذایی مصرف دارند.

Parabiosis.

همزیست تجربی

Parabola.

سهمی

Parabronchi.

نایزه‌ی نوع سوم

Paracasein. See casein; rennet.

پاراказئین - پروتئینی است که از اثر رنین (مایه پنیز) روی شیر رسوب می‌کند.



Paradidymis.

جسم برنجی، جسم جنب بیضه‌ای

Paraffin.

پارافین، نوعی ماده بی‌مزه، بی‌بو و مومی شکل است که از تقطیر مواد نفتی باقی می‌ماند. از پارافین برای اندود کردن سر بطری ژله‌ها، نگهداری میوه‌ها، روکش پاکت‌های شیر، پنیر و موارد مشابه استفاده می‌شود.

Paraganglia.

فوق گره‌ای

Parakeratosis.

پاراکراتوز - (1) نوعی بیماری پوستی در خوک که از کمبود روی (Zn) یا فراوانی کلسیم در جیره‌ی غذایی ناشی می‌شود. این بیماری با خشکی، سختی و شاخی شدن لایه‌ی خارجی پوست مشخص می‌شود. (2) هر گونه حالت غیرطبیعی لایه‌ی خارجی پوست، به ویژه شرایطی که توسط ادم بین یاخته‌ها به وجود می‌آید و باعث ممانعت از تشکیل کراتین می‌شود.

Paralysis = See milk fever.

فلج - (1) اختلال در وظیفه، بویژه از دست دادن قدرت حرکت یا حس. غالباً نشانه یا علامت وجود بیماری‌های مختلف حیوانی است. (2) نوعی بیماری در زنبورعسل که با نشانه لرزش، گشادگذاری پاها و بالها مشخص می‌شود.

Paramedian.

فوق میانی

Parametrium.

فوق رحمی

Paraolfactory.

فوق بویایی

Paraphimosis.

خارج ماندن قضیب

Paraplegia.

فلج مغزی یک‌طرفه

Parasagittal.

فوق سهمی

Parasite.

انگل (گیاهی یا جانوری) - موجود زنده‌ای است که برای دست‌کم مدتی درون یا روی یک حیوان یا گیاه زنده‌ی دیگر زیست کرده و از آن تغذیه می‌کند. برخی بیماری‌های انسان و حیوانات ناشی از انگل‌ها می‌شود. انگل‌ها شامل گونه‌های پروتوزوآها، کرم‌ها و بندپایان می‌شوند.

Parasitic.

انگلی - الف - اشاره است به بیماری ناشی از عمل انگل‌ها. ب - آلوده به انگل، اشاره است به حیوانات یا گیاهانی که ناقل انگل هستند.

Parasiticide.

انگل‌کش

Parasitism.

آلودگی انگلی

Parasitology.

انگل‌شناسی

Parsympathetic.

پاراسمپاتیک

Parasympatholytic.

فلج پاراسمپاتیک

Parasympathomimetic.

مقلد پاراسمپاتیک

Paratendon.

لایه‌ی خارجی رباط



Parathormone.

پاراتورمون - هورمونی است که از غده‌ی پاراتیروئید ترشح می‌شود و وظیفه‌ی آن تنظیم کلسیم و فسفر خون (متابولیسم کلسیم و فسفر) از طریق: (1) تحریک بافت مخاطی روده‌ی باریک و افزایش جذب کلسیم. (2) تخلیه‌ی استخوان از کلسیم. (3) دفع فسفات از کلیه‌ها است.

Parathyroid. See parathyroid glands.

پاراتیروئید، غدد پاراتیروئید

Parathyroidectomy.

برداشتن غدد پاراتیروئید

Paratuberculosis.

شبه سل، بیماری یون

Paratyphoid.

شبه حصبه

Paravertebral.

فوق مهره‌ای

Parvertebralis.

فوق مهره‌ای

paraxial

فوق محوری

paraxonia

جانوران سُم شکافته

Parenchymatous.

پارانیشیمی

Parent.

والدین

Parent stock= broiler breeder

مرغ مادر

Parental.

والدینی

Parental ditype

دوجوره‌ی والدی، نوعی تتراد دارای دو ژنوتیپ مختلف والدینی

Parenteral.

تزریقی، روشی است برای وارد کردن دارو و یا مواد معدنی به بدن به طور مستقیم به زیر پوست درون ماهیچه و درون رگ.

Paresis.

فلج ناقص، فلج کاذب - نوعی فلج نسبی که بر توانایی حرکت کردن اثر می‌گذارد، ولی بر قدرت احساس تأثیری ندارد.

Parlor (milk)

اتاق شیردوشی

Parietal.

جداری، اطراف‌ی، آهیانه‌ای، گیجگاهی

Parietalis.

جداری، مرزی

Parity

حالت جنس ماده در مورد تعداد زایش، تعادل، جفت، تعداد شکم

Parrot

طوطی

Parrot mouth

دهان طوطی

Paronychia.

بافت اطراف ناخن

Paroophoron.

جسم کنار تخمدانی

Parotiditis.

آماس غده‌ی پاروتید

Paroxysmal.

بحرانی، حمله‌ای

Pars.



قسمت
Pars anterior, (pituitary gland)
پارس آنتریور

Part per billion (ppb)
قسمت در بیلیون

Parthenium
پارتنیوم، پارتنیوم علف هرزی است که در مزارع به همراه سایر محصولات رشد می‌کند. اگر این گیاه ریشه کن نشود، مسمومیت ایجاد می‌کند. فعالیت ماده سمی پارتنیوم بر همه حیوانات تاثیر گذار است و موجب التهاب بینی و ورم معده می‌شود. همچنین حیوانات علائم التهاب پوست را نیز نشان می‌دهد.

Parthenogenese.
بکرزایی

Parthenogenesis.
بکرزایی

Partial.
نسبی

Partial diploid, (=merozygote)
دیپلوئید جزئی

Particle.
ذره

Particle associated bacteria (PAD)
باکتری‌های وابسته به بخش جامد

Particle size
اندازه ذره

Particolored
چند رنگی، به نژاد یا وارسته‌هایی از طیور گفته می‌شود پرهایی با دو رنگ یا بیشتر هستند، یا سایه های رنگی دارند.

Particulate inheritance

وراثت ذره‌ای، بر پایه این نظریه صفات نتاج، بر خلاف وراثت اختلاطی، حاصل ترکیب ژنی والدین نیستند.

Partridge.
کبک

Parts per billion=ppb
قسمت در بیلیون

Parts per million=ppm
قسمت در میلیون

Parturient paresis
فلجی زایشی، حالتی که علت آن پایین بودن غلظت کلسیم خون است و باعث فلجی جزئی تا کامل بلافاصله پس از زایش می‌شود.

Parturition.
زایش

Partusinduction
همزمان کردن زایمان

Passive.
غیر فعال

Passive immunity
ایمنی غیرفعال، ایمنی حیوان در برابر بیماری در نتیجه دریافت سرم خون حیوان دیگری که در برابر آن بیماری ایمن است. این نوع ایمنی دائمی نیست و از بین می‌رود.

Paste.
خمیر

Paste.
چسب، خمیر، سریش، چسباندن

Pastern joint
مفصل بخولق، مفصل بین انگشت اول و دوم

Pasteurization.
پاستوریزه کردن - عمل حرارت دادن شیر به میزان 62/8 درجه‌ی سانتی‌گراد به مدت 30



دقیقه یا به میزان 71/7 درجه‌ی سانتی‌گراد به مدت 15 ثانیه. با این روش تمام میکروارگانیسمهای بیماری‌زا نابود یا غیرفعال شده و خطر انتقال بیماری توسط شیر از بین می‌رود. این عمل برای قابل نگهداری کردن آب میوه‌ها و عمل نیز به کار می‌رود. در پاستوریزه کردن خواص شیمیایی شیر تغییر چندانی نمی‌کند.

Pasteurize. See pasteurization.

پاستوریزه کردن - حرارت دادن شیر یا مایعات تازه‌ی دیگر توسط عمل پاستوریزاسیون برای طولانی کردن ظرفیت نگهداری آن.

Pasteuriosis

پاستورولوزسز، وبای پرندگان

Pastiness.

خمیری، حالت خمیری یا چسبندگی

Pastoral.

چوپانی، روستایی، شبانی

Pastrami

گوشت دودی شده گاو

Pastry.

پختنی‌های خمیری - انواع نان، کیک، شیرینی، بیسکویت، کراکر و غیره که در تهیه‌ی آنها ابتدا مواد اولیه به صورت خمیر تهیه می‌شود و سپس خمیر که برحسب محصول موردنظر حاوی مواد مختلف است، با دستورالعلم مشخص پخته می‌شود.

Pasturable.

درخور چرا، قابل چرا

Pasturage.

گیاهان یا علوفه‌ی موجود در چراگاه

Pastural.

چراگاهی، وابسته به چراگاه، مرتعی

Pasture.

چراگاه، مرتع، چرا، چرانیدن

Pastured.

چرانیده شده - اشاره است به سطح یا محصولاتی که توسط دامها چرانیده شده باشد.

Pasturer.

چوپان، شبان، گله‌چران

Pasturing.

چرانیدن - روش برداشت گیاهان علوفه‌ای یا پیش‌مانده‌های زراعی توسط چرانیدن دام بر روی زمین.

Patch.

لکه

Patella.

استخوان کشکک، کشکک

Patellar.

کشککی - مربوط به استخوان زانو.

Patency.

باز، حالت باز، باز بودن، غیرمسدود

Patent.

باز، غیرمسدود

Paternal traits

صفات پدری، صفات ویژه‌ای که در حیوانات نر اهمیت دارد. مانند نرخ رشد، بازده غذایی و کیفیت لاشه.

Path method (inbreeding)

روش مسیریابی، روشی برای محاسبه ضریب همخونی و خویشاوندی از طریق شبیه سازی.

Pathogen.

بیماری‌زا - یک ماده، به ویژه یک میکروارگانیسم که قادر به ایجاد بیماری باشد.



Pathogen.

بیماری‌زا، عامل بیماری‌زا

Pathogenesis.

آسیب‌زایی، بیماری‌زایی، مبحث پیدایش بیماری

Pathogenesis.

آسیب‌زایی، ایجاد آسیب، بیماری‌زایی، ایجاد بیماری

Pathogenic.

بیماری‌زا، عامل بیماری‌زا

Pathogenicity.

بیماری‌زایی - توانایی نسبی یک عامل بیماری‌زا در ایجاد بیماری.

Pathogenomic.

وابسته به تشخیص ناخوشی، شاخص مرض

Pathogenomic

نشانه‌های بارز (بیماری)

Pathologic. Pathological.

آسیب‌شناختی، وابسته به آسیب‌شناسی

Pathologist.

آسیب‌شناس

Pathology.

آسیب‌شناسی، بیماری‌شناسی - علم شناسایی بیماری‌ها از جنبه‌های ماهیت، علل، ایجاد و تغییرات وظیفه‌ای و ساختمانی که توسط آنها ایجاد می‌شود.

Patient.

بیمار، مریض، شخص مریض

Pattern.

الگو، طرح

Paunch= rumen

شکمبه، سیرابی

Pause. See laying ability.

توقف، ایست، توقف تولید - یک توقف موقت تولید تخم در مرغها تخمگذار که یک ویژگی ارثی است و اگر به صورت مکرر و طولانی رخ دهد، اثر جدی روی تولید سالانه‌ی تخم می‌گذارد.

Pause in egg

توقف تخمگذاری

Paw

پنجه پای پرند

Payment.

پرداخت، هزینه

PCR= polymerase chain reaction

واکنش زنجیره‌ای پلیمرز

Pea.

نخود

Pea comb

تاج نخودی

Pea fowl

طلاوس

Peak.

قله، رأس، اوج، حداکثر، به اوج خود رسیدن، پیک

Peak lactation.

اوج شیردهی

Peanut.

بادام زمینی

Pearl

مروارید، صدف

Peas

نخودها

Pecking

نوک زدن، پرکنی، در این ناهنجاری، مرغ‌ها به علت‌های گوناگون همدیگر را نوک زده.



پره‌ای یکدیگر را می‌کنند و می‌خورند. در مرحله پیشرفته سبب پدیده کانابولیسیم (همدیگر خواری) می‌شود

Pectin.

ژلاتین گیاهی، پکتین

Pectinaceous.

پکتینی، پکتین دار - وابسته یا مربوط به پکتین (ژلاتین گیاهی).

Pectinase. Pectase.

پکتیناز، پکتاز - آنزیمی است که قادر به هیدرولیز (آبکافت) پکتین و تبدیل آن به اسیدپکتیک و الکل است.

Pectoral.

سینه‌ای - مربوط به سینه‌ای.

Pectoralis.

سینه‌ای

Pectose. Protopectin.

پکتوز، پروتوپکتین

Peculiar

عجیب، ویژه

Ped

سبد بسته بندی

Pedicle.

پایک، دم، ساقه

Pediculosis

شپش زدگی

Pedigree.

نیاکان، شجره‌نامه، فهرستی از پیشینیان یک حیوان که معمولاً فقط شامل 5 نسل است.

Pedunculated.

دم‌دار، ساقه‌دار

Peel. Peeling; rind.

پوست، پوسته - پوشش خارجی یا پوست میوه‌ها یا سبزیها؛ مثل، سیب، پرتقال و غیره. Peel.

پوست کند

Peeler.

پوست‌کن، وسیله‌ی پوست‌کنی

Pelagic

سطح‌زی (ماهی)

Pellagra

پلاگرا - نوعی بیماری تغذیه‌ای انسان و بعضی حیوانات که در اثر کمبود نیاسین (اسیدنیکوئینیک) یا کمبود اسیدآمینه تریپتوفان یا عدم تعادل اسیدهای آمینه که باعث کاهش تریپتوفان می‌شود و/یا اعتیاد مزمن به مصرف الکل ایجاد می‌شود. این بیماری بیشتر در بین مردمی رایج است که ذرت غذای عمده‌ی آنها را تشکیل می‌دهد (ذرت کمبود نیاسین و تریپتوفان دارد). نشانه‌های پلاگرا عبارتند از: التهاب پوست، اسهال و زوال عقل. این بیماری با استعمال خوراکی 100 میلی‌گرم اسیدنیکوئینیک یا نیکوتینامید در هر چهار ساعت یک بار درمان می‌شو. اثرات جانبی نیکوتینامید کمتر است. از آنجا که پلاگرا علاوه بر نیاسین معمولاً با کمبود چند ویتامین و ماده غذایی دیگر همراه است، بهتر است مکمل ویتامینهای ب کمپلکس و پروتئین نیز به مریض خورانده شود. گوشت، ماهی، تخم‌مرغ و شی جیره‌ی بسیار خوبی برای بیماران مبتلا به پلاگرا است، زیرا پروتئینهای حیوانی منابع سرشار نیاسین و تریپتوفان هستند.



Pellagrins

افراد مبتلا به پلاگرا

Pellet

پلت، حبّ (1) توده‌ای از مو و استخوان ک
توسط پرندگان یا پستانداران گوشتخوار بالا
آورده می‌شود. (2) خوراک پلت شده.

Pelleted

پلت شده، پلت

Pelleting

پلت‌سازی، پلت ساختن، فشردن مواد خوراکی
آسیاب شده در داخل یک صفحه مشبک به
منظور شکل دادن خوراک

Pellets

پلت - خوراک متراکم یا فشرده شد توسط
عبور آن از سوراخهای الک پلت‌سازی به
وسیله فشار مکانیکی.

Pellucid.

شفاف

Pelt.

پوشش پوست - پوشش طبیعی پوست شامل
مو، پشم یا خز حیوانات است؛ نظیر، پوشش
پشم در گوسفند، شتر و غیره پوشش مو در
بز، اسب، انسان و غیره؛ پوشش خز در روباه،
سمور، خرگوش و غیره.

Pelvic.

لگنی - مربوط به لگن خاصره، واقع در نزدیک
لگن خاصره.

Pelvis.

لگن، حفره‌ی لگن خاصره

Pen.

محیط محصور (1) حوضچه (2) آغل (3) قلم

Pen mating

جفت‌گیری لانه‌ای

Pendulous

نوسانی

Penetrance.

نفوذ پذیری، نافذ، نفوذ یک صفت

Penetrating.

نافذ، نفوذکننده

Penetration.

نفوذ

Penicillin.

قلم‌مویی

Penicillin.

پنی‌سیلین - نوعی آنتی‌بیوتیک (پادزیو) که از
کفکی به نام پنی‌سیلیوم نوتاتوم، از خانواده‌ی
مونیلیاسه به دست می‌آید و از آن برای انهدام
بسیاری از باکتریهای بیماریزا و درمان عفونتها
استفاده می‌شود.

Penis.

قضیب، آلت تناسلی حیوان نر

Penna

شاهپر

Pentosan. (C₅H₁₀O₅)_n

پنتوزان - یک پلی ساکارید متشکل از
مولکولهای پنتوز (مثل، زایلان و آرابان) که در
مواد گیاهی؛ مثل، سبوس، گندم، پوسته‌ی
یولاف و غیره فراوان است.

Pentose. C₅H₁₀O₅.

پنتوز - نوعی قند ساده پنج کربنه؛ مثل، زایلوز
و ریبولوز که در طبیعت به وفور یافت نمی-
شود.

Pepper.

فلفل

Pepsin.



پپسین - یک آنزیم هاضمه که از غدد معدی ترشح می‌شود. این آنزیم بطور تجارتي از معده‌ی خوک تهیه می‌شود و از آن به عنوان یک داروی هاضمه‌ی پروتئین استفاده می‌شود. پپسین روی پروتئینها اثر می‌گذارد و آنها را به پروتئوزها، پپتونها و پپتیدها تبدیل می‌کند.

Pepsinogen.

پپسینوژن - شکل غیرفعال پپسین است که توسط لایه مخاطی معده ترشح می‌شود و به وسیله اسید کلریدریک فعال شده و به پپسین تبدیل می‌شود.

Pepsis. Digestion.

گوارش، هضم

Peptic.

گوارشی، هاضم، هضم‌کننده، هضمی، مربوط به هضم

Peptidase.

پپتیداز - آنزیمی است که پپتیدها را آبکافت کرده و به اسیدهای آمینه تبدیل می‌کند.

Peptide.

پپتید - ترکیباتی با وزن مولکولی کم که ضمن آبکافت به دو یا چند اسید آمینه تبدیل می‌شود.

Peptization.

لخته‌زدایی

Peptones.

پپتونها - موادی هستند که از عمل هضمی آنزیمها روی مواد آلبومینی به دست می‌آیند. انواع مختلف پپتون از بافت عضلانی یا توسط عمل باکتریهای ماست روی لاکتالبو مین شیر تولید می‌شود و از آنها به عنوان اشکال

پروتئینی سهل جذب یا محیط کشت استفاده می‌شود.

Peptonurial.

پپتون ادراری - وجود پپتون در ادرار.

Per capital consumption

مصرف سرانه

Per oral

از راه دهان (خورانیدن)

Percent. Percentage; (%)

درصد

Percolate.

تراوش

Percussion

دق کردن (یکی از روش‌های معاینه فیزیکی دام است. با استفاده از این روش می‌توان به وضعیت ارگان‌های مجاور پوست یا بافتی که در عمق بدن واقع است، پی برد.)

Percutaneous.

پوستی، از راه پوست

Perennial.

چندساله، دائمی، پایا

Perfect.

کامل

Perforated

متخلخل، مشبک، سوراخ سوراخ

Perforating.

رسوخ‌کننده

Perforation.

سوراخ، سوراخ سوراخ، شبکه‌ای، مشبک

Performance

عملکرد

Performance test

ارزیابی کارکرد (پاسخ تولیدی حیوان)



Perfusion.

تراوش نفوذ، غوطه‌وری، غوطه‌ورسازی - عمل غوطه‌ور کردن در یک محلول فیزیولوژیکی؛ مثل، خون یا محلول نمکی.

Peri-

پیشوندی به معنی پیرامون، پیش، پری

Pericarditis.

التهاب آبشامه‌ی قلب

Pericardium.

آبشامه‌ی قلب - کیسه‌ای است که قلب در بر می‌گیرد و تراوشات آن باعث سهولت لغزش قلب در آن می‌شود.

Pericarp.

غلاف، برون‌بر

Perichondrioum.

غشای خارجی غضروف

Pericycle

دایره محیطیه

Pericyte.

یاخته‌ی خارج مویرگی

Peripheral tissue

بافت‌های سطحی

Perimaxillary.

پیش آرواره

Perimetrium.

لایه‌ی خارجی رحم

Perineal.

میاندوراهی

Perineum.

میان‌دوره - یک ناحیه‌ی تشریحی بدن که بین دو عضو یا ناحیه قرار گرفته است، به ویژه بین مقعد و دستگاه تناسلی.

Perinatal

پیش‌زایشی

Periodicity.

تناوبی، دوره‌ای بودن

Periodontal.

دور (اطراف) دندان

Periodontum.

دور دندان

Periople.

پوست تاج سُم

Periobita.

دور چشم، دور حذقه‌ی چشم

Periosteum.

غشای استخوان، غشا (پوشش) خارجی استخوان

Periostitis.

تورم ضریع استخوان، التهاب غشای پوششی (ضریع) استخوان

Peripheral.

سطحی، محیطی - مربوط است به سطح بدن حیوان یا گیاه.

Perishable.

فاسدشونده، فسادپذیر - محصولات یا موادی که در شرایط عادی زود فاسد می‌شوند؛ مثل، گوشت، ماهی و غیره.

Perissodactyl

فرد سُم - سم‌دارانی که در هر پای آنها یک سم وجود دارد؛ مثل، اسب، الاغ، قاطر.

Perissodactyla.

فردسُم‌ان

Peristalsis.

انقباضات دودی - (1) حرکات موج مانند و پی‌درپی لایه‌ی عضلانی لوله‌ی رحمی طیور که در اثر آن تخم خارج می‌شود. (2)



انقباضات منظم لوله‌ی گوارش که معمولاً به صورت حرکات موج مانند (انقباضات دودی) بوده و در اثر آن محتویات لوله‌ی گوارش به طرف انتها رانده شده و سرانجام از مقعد خارج می‌شود.

Peritonea.

صفاقی، مربوط به صفاق

Peritoneal cavity

حفره شکمی

Peritoneum.

صفاق، آبشامه‌ی شکم - غشای سروزی که سطح داخلی حفره‌ی صفاقی (شکمی) و حفرات لگنی را می‌پوشاند (صفاق جداری) یا احشاء را در بر می‌گیرد (صفاق احشایی).

Peritonitis.

التهاب آبشامه‌ی شکم، التهاب صفاق - تجمع سرم، فیبرین، یاخته‌ها و چرک در صفاق یا آبشامه‌ی شکم را التهاب صفاق گویند.

Perivasucular.

دور عروقی

Permanent.

دایمی، پایا

Permeability.

نفوذپذیری، تراوایی، قابلیت نفوذ

Permeable. Penetrable.

قابل نفوذ، تراوا - اجسامی که مایعات و گازها را از خود عبور می‌دهند؛ مثل، توده‌ای از شن که اب را از خود عبور می‌دهد.

Permeate.

تراوش کردن، تراویدن، فاز عبوری از غشای فیلتراسیون.

Permeation.

نفوذ، تراوش، ترشح

Permissive.

اختیاری

Premix

پیش مخلوط، پرمیکس، مخلوطی یکنواخت و مرکب از چند ماده‌ی مغذی کم‌نیاز (مواد معدنی، ویتامین، هورمون، ضد اکسیدانته‌ها و غیره) و یک ماده حجیم کننده که از آن برای سهولت پخش یکنواخت مواد کم‌نیاز در مخلوطی بزرگ‌تر استفاده می‌شود.

Pernicious.

کشنده - اشاره است به یک بیماری کشنده؛ مثل، کم‌خونی کشنده.

Perone.

نازک‌نی، استخوان نازک‌نی

Peroneal.

نازک‌نی‌ای

Perosis. Slipped tendon; hock disease.

در رفتگی رباط پ، بیماری مفصل بخولق - یک بیماری طیور که با علامت تغییر شکل استخوان پا مشخص می‌شود. این بیماری در اثر کمبود برخی مواد غذایی؛ از جمله، بیوتین، اسیدفولیک، کولین و منگنز ایجاد می‌شود.

Peroxidase.

پراکسیداز - آنزیمی است مقاوم در مقابل حرارت که در شیر، به ویژه در شیر غیرفاسد شده یافت می‌شود.

Peroxidation.

پراکسایش - پراکسیداسیون تا مرحله تشکیل یک پراکسید (ترکیبی با یک گروه -O-O-).

Persistent.



Perspiration.	مقاوم، پایدار	Petrous.	خاره‌دار
Pertussis.	تعریق	PFV. Physiological fuel value.	ارزش فیزیولوژیکی سوخت
Pest.	سیاه‌سرفه	pH. Hydrogen ion concentration.	پای، غلظت یون هیدروژن - مقیاس pH ،
Pesticide.	آفت		معیار (شاخص ارزیابی) اسیدیته و قلیایی بودن در نزد شیمیدان است. $pH=7$
	آفت‌کش - موادی هستند که از آنها برای مبارزه (کنترل) با حشرات و آفات گیاهی یا حیوانی استفاده می‌شود. آفت‌کشها شامل حشره‌کشها، علف‌کشها، قارچ‌کشها، کرم‌کشها و جونده‌کشها هستند.		است، pH بیشتر از 7 نمایانگر محیط قلیایی و pH کمتر از 7 نمایانگر محیط اسیدی است. مقیاس pH به صورت لگاریتمی است. یک محلول با $pH=7$ به صورت لگاریتمی است. یک محلول با $pH=7$ ، 10 مرتبه قلیایی - تر از یک محلول با $pH=6$ و 100 مرتبه قلیایی‌تر از یک محلول با $pH=5$ است.
Petechia.	خونریزی نقطه‌ای	Phage.	فاژ، باکتری خوار
Petiolus	زبانک	Phagocyte.	بیگانه‌خوار
Petite	پتی، نوعی جهش در مخمر که به علت تغییر در کنش میتوکندری، کلنی های کوچک تولید می‌کند	Phagocytosis.	بیگانه‌خواری - عملی است که توسط آن یاخته‌های بیگانه‌خوار؛ مثل، گوپچه‌های سفید چند هسته‌ای، با بلع باکتریها و ذرات خارجی وارد شده به محیط خون به مبارزه با آنها می - پردازند.
Petite poussin	جوجه سوپی	Phagolysosome.	لیزوزوم بیگانه‌خوار
Petridish.	پتریدیش - وسیله‌ای است بشقاب مانند و از جنس شیشه که در آزمایشگاه از آن معمولاً برای کشت میکروارگانیسمها استفاده می‌شود.	Phalanges.	انگشتان
Petrification.	سنگی شدن، آهکی شدن	Phallus.	عضو تناسلی
Petroleum.	نفت خام	Phanerosis.	
Petrosal.	خاره‌ای		



مربی شدن
Pharmaceutic.

دارویی، مربوط به دارو

Pharmacology.
داروشناسی، علم داروشناسی - علم مطالعه‌ی تأثیر داروها و مواد شیمیایی روی سلامتی انسان و حیوانات.

Pharmace. Pharyngeal. Glutteal.
داروسازی، داروخانه

Pharyngitis.
التهاب گلو، آماس (تورم، التهاب) حلق

Pharynx.
حلق، گلو - بخشی از دستگاه گوارش و دستگاه تنفس که بین دهان، حفره بینی و مری قرار دارد

Phase.
مرحله، دوره.

Phase feeding
خوراک دادن مرحله ای، تغییر جیره غذایی حیوان بر حسب سن، شرایط فیزیولوژیک، تولید، فصل سال، دمای محیط، شرایط بدن، گونه، سویه حیوان، توازن بین مواد مغذی و کانی.

Phase of decline.
مرحله کاهشی

Pheasant.
قرقاول

Phenol. Carbohic acid; C₆H₅OH.
فنل، اسید کاربویک - یک ترکیب متبلور و بی‌رنگ که از تقطیر قیر ذغال‌سنگ به دست می‌آید. از فنل به طور وسیع به عنوان یک

ماده ضد عفونی کننده یا جزیی از ترکیبات ضد عفونی کننده استفاده می‌شود.

Phenolphthalein.
فنل فتالین - گردی است که برای آزمایش اسیدیته به کار می‌رود.

Phenomenon. Phenomena.
پدیده، عارضه، اثر طبیعی

Poa Pratensis
پوآ (کنتاکی)، پوآ از جمله گیاهان مرتعی و چمنی است که بغیر از شرایط آب و هوایی خیلی خشک مخلوط پوآ و شبدر سفید مرتع دائمی فوق‌العاده خوبی را تولید می‌کند. از نظر پروتئین پوآ یکی از غنی‌ترین گیاهان علوفه‌ای است و حیوانات با میل و اشتیاق آن را می‌خورند.

Poisthotonos.
برگشتگی سر به عقب

Phenothiozene.
مشتقات فنوتیوزن

Phenotype
فنوتیپ - ظاهر یا صفات ظاهری فرد یا موجود زنده؛ تظاهرات فیزیکی و ظاهری یک اثر ژنتیکی که قابل مشاهده یا تشخیص باشد.

Phenylamine.
فنیل آمین - یکی از اسیدهای آمینه ضروری.

Pherenic.
حجاب حاجزی

Philtrum.
شکاف بالای لب، ناودان لبی

Phimosis.
چسبندگی بین حشفه و غلاف قضیب

Phlebotomy.
قطع سیاهرگ



Phlebitis.

التهاب سیاهرگ، آماس وریدی

Phlebotomus.

پشه‌ی خاکی

Page | 274 Phlegmon.

آماس (تاویل) منتشره

Phonation.

عمل تولید صدا

Phosphatase.

فسفاتاز - دسته‌ای از آنزیمها است که موجب شکسته شدن بعضی ترکیبات آلی فسفردار حاصل از واکنش ترکیبات شبه الکل و اسیدفسفریک می‌شود. تعیین غلظت این آنزیم، روی است برای تشخیص بعضی بیماریها.

Phosphates.

فسفات‌ها - نمکهای اسیدفسفریک؛ نمکهایی که از ترکیب اسیدفسفریک با سدیم، پتاسیم، کلسیم و غیره ایجاد می‌شوند. از عمل‌آوری سنگ فسفات با اسیدسولفوریک، سوپرفسفات ایجاد می‌شود که بیشتر کاربرد را به عنوان یک کود شیمیایی زراعی دارد.

Phosphatide. See phospholipids.

فسفاتید - یک ترکیب آلی پیچیده که حاوی اسیدکولین فسفریک یا آمینواتیل اسیدفسفریک است. این ترکیب در شیر یافت می‌شود و در اثر حرارت و اکسید شدن به سهولت از بین می‌رود. فسفاتید عامل مهمی در اکسیداسیون خود به خود چربی شیر است.

Phosphaturia.

فسفات ادراری - وجود فسفات در ادرار.

Phospholipids. Phosphatide.

فسفولیپید - یک لیپید (چربی) حاوی فسفر که ضمن آبکافت تولید اسیدهای چرب، گلیسرین و یک ترکیب از ته می‌کند. لسیتین، سفالین و اسفینگو مین مثالهایی از فسفولیپیدها هستند.

Phosphoprotein.

فسفو پروتئین - پروتئینی است که حاوی فسفر باشد؛ مثل، کازئین شیر.

Phosphorus. P.

فسفر - یک عنصر شیمیایی که به صورت مختلف آلی یا معدنی، جزئی از خاکهای طبیعی را تشکیل می‌دهد. فسفر یک عنصر ضروری در تغذیه‌ی انسان، حیوانات و گیاهان است.

Phosphorylate.

فسفات‌دار کردن - وارد کردن یک گروه فسفات داخل یک ترکیب آلی؛ برای مثال، تولید گلوکز منوفسفات توسط عمل فسفوریلاز.

Phosphorylation.

فسفات‌افزایی - یک واکنش شیمیایی که ضمن آن یک گروه فسفات وارد یک ترکیب آلی می‌شود.

Phosvitin

فوس ویتین، یکی از انواع پروتئین‌های زرده تخم پرندگان است. پنج درصد کل مواد جامد زرده را تشکیل داده و حاوی نود درصد پروتئین و ده درصد فسفر است.

Photoperiod.

طول مدت روشنایی، دوره‌ی روشنایی - طول روشنایی روز یا نور مصنوعی، اشاره است به



تعداد ساعاتی از روز که گیاهان یا حیوانات در معرض نور طبیعی یا مصنوعی قرار می‌گیرند.

Photoperiodic

تناوب نور

Photophobia.

ترس از نور، نور گریزی

Photoreceptor.

گیرنده نوری

Photorefractoriness

بی تفاوتی نوری

Photoschedule

برنامه نوری، رژیم نوری

Photosensitivity.

حساسیت به نور

Photosensitization.

حساس شدن به نور

Photostimulation

تحریک نوری

Photostimulus

محرك نوری

Photosynthesis. **Light building**

نورساخت - فرآیندی است که ضمن آن گیاهان سبز (کلروفیل دار) هیدراتهای کربن (کربوهیدراتها) را با جذب گاز کربنیک هوا، جذب آب از خاک و کلروفیل موجود در خود گیاه در معرض نور خورشید می‌سازد. واکنشهای این تبدلی بسیار پیچیده است. وقتی نور آفتاب به گیاهان سبز می‌تابد، کلروفیل (سبزینه) موجود در کلروپلاستهای برگها بخشی از نور خورید را جذب می‌کند. در برگ انرژی نورانی به انرژی شیمیایی تبدیل می‌شود و انرژی حاصل موجب می‌شود که آب

و گاز کربنیک (انیدرید کربنیک) به قندهای ساده و مرکب تبدیل شوند.

Photosystem.

دستگاه نوری

Phototaxis.

نورگرایی

Phototropism.

نورگرایی

Photuria.

فسفرداراری - دفع غیرطبیعی فسفر از طریق ادرار.

Phylogenetic.

سلسله نسبی

Phylogeny.

شجره‌شناسی - مطالعه تاریخ تکامل و رابطه بین گونه‌های مختلف، تبارزایی

Phylum.

شاخه - گروه بزرگی از جانوران یا گیاهان که در یک صفت عمده مشترکند.

Physical restraint

مقید نمودن فیزیکی

Physiological

فیزیولوژیکی (1) اشاره است به/یا مربوط می‌شود به علم فیزیولوژی یا شاخه‌ای از بیولوژیکی که با زندگی سر و کار دارد. (2) دلالت می‌کند بر وظایف اعضای گیاهان و حیوانات.

Physiological fule value

ارزش سوختی فیزیولوژیک (روشی برای ارزیابی انرژی خوراک)

Physiology.



فیزیولوژی - علم مربوط به وظایف اعضاء دستگاها و کل بدن موجود زنده؛ فرآیندهای زندگی و نحوه کار اعضاء.

Phytate.

فیتات - نمک یا استر اسید فیتیک که حاوی اینوزیتول و فسفاتها به عنوان قلیا بوده و در لایه‌ی خارجی دانه‌ی غلات (سبوس) فراوان است. فیتاتها جذب کلسیم در روده را کاهش می‌دهند (در تک‌معدده‌ایها و طیور)، اما در نشخوارکنندگان، میکروارگانیسمهای موجود در شکمبه آنزیم فیتاز ترشح می‌کند و فیتاتها را هضم و کلسیم موجود در آن را در سطح روده قابل جذب می‌کنند.

Phytobezoar.

گلوله‌مویی گیاهی - الباف غیر قابل هضم بلع شده توسط یک حیوان که در شکمبه‌ی نشخوارکنندگان یا معده‌ی تک‌معدده‌ایها به شکل توپ یا گلوله‌ای مجتمع می‌شود و ممکن است عامل سوءهاضمه شود.

Phytochrome.

رنگ گیاهی

Phytogenic

گیاه‌زاد، دارای منشأ گیاهی

Phytohormone

هورمون‌های گیاهی

Phytosterol.

استرول گیاهی - استرول معمول و موجود در چربیهای گیاهی.

Phytotoxic.

مسموم‌کننده‌ی گیاهی - ماده‌ای که برای گیاهان مسموم‌کننده باشد.

Phytotoxicity.

مسمومیت گیاهی

Phytotoxin.

سم گیاهی

Phytotrichobezoar.

گلوله‌ی مویی گیاهی

Pia.

نرم

Pica. a depraved appetite.

آشغال‌خوری، هرزه‌خوری - میل شدید به خوردن غذاها یا چیزهای غیرطبیعی؛ مثل، خاک، شن، مو، مدفوع و غیره. این حالت در شرایط کمبود فسفر و پتاسیم در حیوانات معمول است. همچنین افراد مبتلا به هیستری و زنان حامله نیز برای خوردن بعضی غذاها میل شدید (ویار) نشان می‌دهند.

Pickle.

ترشی یا سرکه، آب نمک، نگهداری توسط آب نمک یا سرکه

Piebald.

ابلق - حیوانی است با لکه‌های سفید و سیاه و رنگ تیره‌ی دیگر.

Picking

پرکنی

Pig.

خوک (1) یک خوک جوان به وزن 54/5 کیلوگرم یا کمتر. (2) بچه‌خوک، هر خوک جوان شیرخوار؛ خوکی که هنوز از شیر گرفته نشده باشد.

Pigeon.

کبوتر - هر پرنده‌ای از جنس کلمبا. معمولاً کبوترهای جوان را به صورت کشتار شده و



تمیز کرده و کبوترهای پیر را به صورت زنده به فروش می‌رسانند.

Piglet. A small pig.

خوک کوچک، بچه خوک، خوکچه

Pigment.

رنگدانه - مواد رنگی که عامل ایجاد رنگهای مختلف در اجزاء گیاهان و جانوران؛ مثل، سبزینه (کلروفیل) در گیاهان سبز و هموگلوبین در جانوران.

Pigmentary.

رنگدانه‌ای

Pigmentation.

رنگی شدن، رنگ شدن، رنگدانه‌ای شدن، رنگدانه‌دار شدن - تجمع ماده رنگی در بافت‌های گیاهی یا جانوری.

Pigmented.

رنگین، رنگدانه‌دار، رنگدانه‌دار شده

Pill.

حب، قرص

Pillar.

ستون، ستونک

Pilling.

روی هم انباشتن، توده کردن، دپو کردن - ذخیره سازی یا انبار کردن به روش روی هم قرار دادن محصول.

Piloerection.

سیخ شدن موها، نعوظ موها

Pin.

سنجاق

Pinbones. Pin bone

استخوان نشیمنگاهی، نوک استخوان نشیمنگاهی،

Pin feather

پره‌های سوزنی شکل، پره‌های مویی

Pincer.

انبردست

Pincers.

دندانهای انیاب (نیبش)

Pinealocyte.

یاخته جسم صنوبری

Pinkeye.

ورم حاد ملتحمه

Pinna.

لاله گوش

Pinning.

فضولات خشکیده، اطراف مقعد بره

Pinocytosis.

پینوسیتوز - جذب مایعات توسط یاخته‌ها.

Pinto.

پینتو - اسبی که دارای پوستی با زمینه تیره و لکه‌های سفید است.

Pinworm.

کم سوزنی، کرمک

Piroplasmosis.

پیروپلاسموز

Pisces.

ماهیان استخوانی

Pisciculture.

پرورش ماهی

Pisum sativum

نخود، نخود علوفه‌ای، نخود علوفه‌ای هر چند ممکن است گاهگاهی جهت تولید دانه کاشته شود ولی اساساً بعنوان علوفه سبز کاشته می‌شود و مقدار کلسیم، فسفر و آهن اش بالاست. از موقع شروع گلدهی تا مرحله گل



کامل اگر درو شود، مقدار پروتئین آن زیاد و قابلیت هضم پروتئین بالا است.

Pisum formousm

نخود وحشی، گیاهی است پایا، سبز، کوتاه، علفی، خوابیده پخش روی خاک، ساقه منفرده، گل به رنگ صورتی، ارغوانی و سفید.

Pit.

گودال، حفره

Pith.

نخاع

Pithing.

قطع نخاع - یک روش کشتار دام که در آن نخاع حیوان را قطع می کنند تا حیوان بی حس شود و درد کشتار را حس نکند.

Pitting.

چاله کنی

Pituitous.

مخاطی، بلغمی، خلطی

Pituitrin.

پیتوترین - عصاره‌ی غده‌ی هیپوفیز گاو که برای مصارف طبی به کار می‌رود.

Pizzle.

قضیب گاو، قوچ یا بز

Placenta. afterbirth.

جفت - در حیوانات پستاندار، جفت عبارت است از غشاهایی که توسط آنها جنین به رحم می‌چسبد. مواد غذایی از طریق خون مادر وارد عروق جفت و سپس بند ناف جنین می‌شود. وقتی نوزاد متولد می‌شود، جفت از رحم دفع می‌شود.

Plcentairs.

جفت‌داران

Placental.

جفتی - از، یا مربوط به جفت؛ وابسته به جفت.

Placental retention

جفت ماندگی

Placental villi

پرزه‌های جفت

Placentalia.

جفت‌داران

Placentation.

تشکیل جفت

Placentitis. inflamaation of the placenta.

التهاب (تورم، ورم یا آماس) جفت.

Placentome.

تکمه‌ی رحمی - جفتی - مجموع یک فرورفتگی رحمی (کارانکول) و یک پرز یا برآمدگی جفت (کوتیلدون) که با اتصال آنها به هم، جفت به رحم متصل می‌شود و علاوه بر تثبیت و استقرار جفت در رحم، تبادلات خونی و دفعی را نیز باعث می‌شود.

Plague.

بیماری طاعون

Plain.

(1) نامطلوب، نامرغوب. (2) ساده. (3) مسطح، جلگه، دشت.

Plane.

حد، حد خاص، سطح

Plane of nutrition

سطح تغذیه

Planer.

رنده

Plankton.



پلانکتون - جمعیت جانوری و گیاهی میکروسکوپی یا بسیارریزی که به صورت شناور و غوطه‌ور در آب دریاها، دریاچه‌ها و غیره موجود است. پلانکتونها شامل پروتوزوآها، کره‌ها، جلبکها و غیره است و به عنوان غذای موجودات آبی (بعضی از ماهیان و موجودات آبی دیگر) مورد استفاده قرار می‌گیرند. در ژاپن و شوروی تحقیقاتی به عمل آمده است مبنی بر استفاده از پلانکتونها در تغذیه انسان و/یا حیوانات. پلانکتونهای آبهای شیرین، لیمنوپلانکتونها، و پلانکتونهای آبهای شور، هالی پلانکتونها نام دارند.

Plant.

گیاه - نام عمومی مجموع بزرگی از جانداران که به علت داشتن اختصاصات معین از جانوران متمایز شده است. در تعریف دقیقتر به رستنیهایی گفته می‌شود که دارای ریشه بوده و از طریق جذب مواد غذایی محلول تغذیه می‌کنند؛ مانند پیدازادان و نهانزادان آوندی.

Plant.

کارخانه

Plantar.

کف پای

Plantaris.

کف پای

Plantodorsal.

جهت کفی - پشتی

Plaque.

لکه

Plasma.

پلاسما، خونابه - (1) بخش مایع خون یا لنف. (2) مایع حاصل از فشردن عضله یا ماهیچه. Plasmagenes. ژنهای سیتوپلاسمی.

Plasmodium.

پلاسمودیوم

Plasmolysis.

آبکافت یاخته‌ای، پلاسماکافت - عملی که توسط آن آب از سلولها خارج می‌شود (انقباض پروتوپلاسم)؛ مثل، کاربرد غلظتهای بالای غیرسمی نمکها یا قند به منظور توقف رشد باکتری.

Plasmolyse.

پلاسماکافت شدن - از دست (از دست رفتن) آب یاخته؛ کاهش آب درون یاخته‌ای در اثر قرار گرفتن یاخته در محیطی غلیظتر از مایعات درون یاخته‌ای.

Plaster

گچ، مشمّع

Plastic.

پلاستیک، خمیری، شکل پذیر، انعطاف پذیر - جسمی که خاصیت شکل پذیری یا انعطاف داشته باشد.

Plasticity.

شکل پذیری، انعطاف پذیری

Plasticizer.

نرم کننده، ماده‌ی نرم کننده

Plastifier.

ماده نرم کننده

Plate.

صفحه، بشقاب، لایه پهن

Platelets. blood platelets.



گرده‌های خونی، پلاکتها - ذراتی بسیار ریز در خون مهره‌داران که تعداد آنها در هر میلی لیتر خون انسان تقریباً 250 هزار عدد است. پلاکتها در انعقاد خون مؤثرند و در بیشتر مهره‌داران به صورت یاخته‌های دوکی شکل و هسته‌دار دیده می‌شوند.

Plateu.

کفه، پهنه، گستره

Platysma.

عضله نازک ناحیه گردنی

Plectrum.

ستونک

Pleiotropism.

پلیوتروپیسم - عمل یک ژن در تظاهر دو یا چند صفت.

Pleiotropy.

پلیوتروپی - تأثیر یک ژن روی تظاهر دو یا چند صفت.

Pleomorphic.

چندشکلی، دارای اشکال متنوع

Plethora.

پرخونی عمومی

Pleura.

جنب

Pleural.

جنبی

Pleurisy.

آماس پرده جنب، ذات‌الجنب

Pleuritis.

ذات‌الجنب، تورم پرده جنب

Pleuropneumonia.

ذات‌الجنب و ذات‌الریه

Plexiform.

شبکه‌ای شکل، شبکه‌مانند

Plexus.

شبکه

Plicate.

لبه‌های تاخورده، لبه‌های چین‌خورده، لبه‌هایی که به صورت چینهای فراوان تاخورده‌اند.

PLM. protein, lactose and minerals of milk.

پروتئین، لاکتوز و مواد معدنی شیر.

Ploidy

تاخوردگی کروموزوم‌های جنسی

Plot

قطعه، قطعه زمین، تقسیم کردن زمین به قطعات.

Plottage.

یک قطعه‌ی زمین

Plough.

گاو آهن، خیش

Plow. plough.

خیش، گاو آهن

Plowing.

شخم زدن

Plug.

تویی، مانع، رسوب گرفتگی - هر چیزی که به منظور بستن دهانه یک ظرف (معمولاً ظرف بطری یا بطری) مورد استفاده قرار گیرد؛ مثل، چوب‌پنبه و غیره؛ هر چیزی که در دهانه‌ی یک ظرف یا مجرای یک دستگاه گیر کرد باشد و از عبور یا جریان مواد درون آن ممانعت کند. همچنین به موادی که در دهانه یا یک مجرا رسوب کرده و از جریان آزاد ماد ممانعت کنند، گفته می‌شود.

Plumbism.

مسمومیت با سرب



Plung.

تویی، مسدودکننده

Pluriparous

چند شکم زاییده، شکم چندم

Pluripotent

با قدرتهای متفاوت

Pluritis

ذات‌الجنب

Plurionics

پلورونیکس، شوینده مخصوصی هستند که کف کمی را تولید می‌کنند و با مصرف آنها کشش سطحی (surface tension) کف و در نتیجه ثبات کف در شکمبه کاهش می‌یابد.

Pneumogastric

ریوی - معدی

Pneumonia

التهاب ریه‌ها، ذات‌الریه، سینه‌پهلو

Pneumothorax.

هوای سینه‌ای - هوای حبس شده در قفسه‌ی صدری.

Pneumouterus.

رحم بالونی، رحم هوادار

Pneumovagina.

هوا در داخل مهبل

Poikilothermic.

خونسردی - اشاره است به حیواناتی؛ نظیر، دوزیستان، ماهیها و حشرات که دمای بدن آنها ثابت نیست و با تغییر دمای محیط، دمای بدن آنها نیز تغییر می‌کند.

Poikilotherms. ectotherms.

جانوران خونسرد - حیوانات خونسرد؛ نظیر، ماهیها.

Poikilothermy

حالت خونسرد (1) حالت توانمند بودن حیوانات به سازگاری با تغییرات حرارتی محیط (2) کیفیت تغییر دمای بدن با دمای محیط. اکثر بی‌مهرگان، ماهیها و دوزیستان و خزندگان، خون‌سرد هستند.

Point.

(1) نقطه، نوک، رأس، تازک. (2) نکته، موضوع مهم، موضوع قابل بحث. (3) اشاره کردن.

Poison.

سمّ، زهر، زهرابه - هر ماده‌ای که موجب اثرات کشنده یا آسیب به بافت‌های گیاهی یا جانوری شود؛ مثل، سمّ یا زهر انواع مارها، عقربها، رطیلها و... سمّی یا شیره‌های سمّی برخی از اعضای گیاهان سمّی یا هر گونه مواد طبیعی یا مصنوعی که مسموم‌کننده محسوب شوند. برخی از سموم محصولات طبیعی سوخت و ساز بعضی از میکرو ارگانیسمها (ریزنده‌ها) هستند؛ مثل، سمّ حاصل از فعالیت کلستریدیوم بوجولیسوم که باعث بوجولیسوم در انسانی می‌شود که از غذاهای مسموم شده با سم این باکتری تغذیه کرده باشد.

Poisoning.

مسموم کردن یا شدن، مسمومیت - استعمال یک ماده که در مقادیر کافی و/یا در طول یک مدت زمان موجودات زنده را می‌کشد یا به آنها آسیب می‌رساند. بسیاری از مواد در مقادیر زیاد مسموم‌کننده هستند، در حالی که بعضی مواد به مقدار بسیار جزئی مسموم‌کننده و حتی کشنده‌اند.

Poisonous.



زهرآلود، سمّی، مسموم کننده - حاوی سمّ؛
مثل، یک گیاه سمّی.

Poisons.

زهرها، سمها، سموم

Page | 282 Polar.

قطبی، مربوط به قطب

Polarity.

جهت یافتگی، قطبیت

Polarization.

احیای الکتریکی، قطبی شدن

Pole.

تیره، پایه، ستون

Polioencephalomalacia.

نرم شدگی قشر مغز - این بیماری در دامهای
گوشتی تغذیه شده با کنسانتره زیاد اتفاق
می افتد و علایم آن عبارت است از کوری،
لرزش ماهیچه‌ای (بخصوص در ماهیچه‌های
سر)، تشنج عمومی و مرگ پس از یک تا چند
روز بودن حیوان در حالت اغماء. در حالت
ابتلاء، دامها سر خود را به اشیاء ثابت فشار
می دهند. این بیماری علل مختلف دارد، ولی
به تزریق داخل رگی مقدار زیاد ویتامین B₁
(تیامین) جواب مثبت می دهد.

Polioencephalomyelitis.

بافت مردگی قشر مغز

Polish.

جلا دادن، صیقلی کردن، برق انداختن

Polished.

صیقلی، براق، جلا داده

Polishings.

صیقل برنج

Pollard.

بز بی شاخ، درخت هرس شده، سیوس، سیوس
آرددار، گندم سیوس دار، گاو بی شاخ، گوسفند
بی شاخ

Pollarding.

بریدن، سرشاخه زدن، قطع کردن

Polled.

بی شاخ - حیوانی که به طور طبیعی بی شاخ
باشد.

Pollen.

دانه‌ی گرده - گرده‌ی گیاهان که مترادف
اسپرم در حیوانات است و برای بارور شدن
گیاه ماده (مادگی گیاهان دو پایه) یا بارور
شدن اندام ماده‌ی گیاه (مادگی در گیاهان
یک پایه)، باید به مادگی منتقل شود. در مورد
بیشتر گیاهان، حشرات عامل انتقال گرده از
ساک به مادگی (عمل گرده افشانی) هستند و
از بین حشرات، زنبور عسل مهمترین نقش را
دارد.

Pollination.

گرده افشانی

Pollinator.

گرده افشان - به حشراتی گفته می شود که در
عمل گرده افشانی گیاهان عامل مهمی
محسوب می شوند. زنبور عسل مؤثرترین حشره
در گرده افشانی گیاهان است.

Pollutant.

آلوده کننده، ملوث کننده

Poly unsaturated fatty acids:

PUFAS

اسیدهای چرب غیر اشباع

Polyarthrititis.

ورم چند مفصل، التهاب (آماس) مفاصل



Polychromatophilia.

رنگ‌پذیری بیش از حد

Polycystic.

چندکیستی

Polycythemia vera.

پلی‌سبیمی حقیقی

Polydactylism.

چندانگشتی

Polydactyly.

چندانگشتی

Polydipsia. An excessive thirst.

پرنوشی، عطش فراوان، تشنگی مفرط - تشنگی غیر طبیعی در اثر اتلاف مایعات بدن؛ مثل، حالتی که در دیابت مشاهده می‌شود.

Polydontia.

چند دندان

Polyestrous.

چند فحلی - به حیواناتی گفته می‌شود که در یک فصل جفتگیری چندین چرخه‌ی فحلی دارند.

Polygastric.

چند معده‌ای، حیوان چندمعده‌ای - اشاره است به حیوانات نشخوارکننده که معده‌ی چند قسمتی دارند.

polygon.

چند وجهی

Polymastia.

چند پستانی

Polymenorrhea.

افزایش دفعات قاعدگی

Polymer.

بسیار - یک مولکول بزرگ که از واحدهای تکرارشونده، کوچک‌تر تشکیل شده باشد.

Polymerase.

آنزیم بسیارشکن - آنزیمی است که تشکیل DNA یا RNA را کاتالیز می‌کند.

Polymerization.

بسیارش - اجتماع واحدهای تکرارشونده در یک مولکول بزرگ.

Polymorphic.

چند شکلی

Polymorphie

چند شکلی، پلی مورفی

Polymorphismus

اشکال مختلف یک ژن

Polymorphonuclear.

چند شکلی هسته‌دار

Polymorphy.

چند شکلی

Polymyxin.

پلی‌میکسین - هر یک از انواع متعدد آنتی-بیوتیکها که از کشت ارگانیسیم یا سیلوس پولی میکسا مشتق می‌شود.

Polyneuritis.

آماس چند عصب - آماس با التهاب همزمان تعدادی از اعصاب محیطی در اثر سموم فلزی، بیماری‌های عفونی، یا کمبود ویتامین. در انسان، اعتیاد به الکل یک علت عمده این عارضه است. پلی نورایتیس؛ کمبود تیامین تجمع مواد حدواسط حاصل از متابولیسم کربوهیدرات‌ها در اطراف اعصاب را به دنبال دارد و موجب صدمه رساندن به سلول عصبی می‌شود.

Polyoestrus.



چند فحلی - به حیواناتی گفته می‌شود که هر فصل جفتگیری چندین چرخه‌ی فحلی دارند.

Polyovulation

پلی اوولاسیون

Polypeptide.

پلی‌پپتید - ترکیبی است متشکل از 10 تا 100 اسید آمینه که توسط پیوندهای پپتیدی تشکیل می‌شود. در بدن لی‌پپتیدها در اثر هضم پروتئینها یا طی مراحل سنتز پروتئینها تشکیل می‌شوند.

Polyphage.

جنس پلی‌فاژ - انگلهایی هستند که به میزبانهای چند خانواده از یک راسته تعلق دارند.

Polyphagia.

پرخوری

Polyphosphates.

پلی فسفاتها - از اتصال شیمیایی فسفاتها با یکدیگر، زنجیره‌های طولی پلی‌فسفاتها مشتق می‌شود پلی‌فسفاتها موارد استفاده متعددی در صنایع غذایی به عنوان مواد غذایی و/ یا مکملهای غذایی، طعم‌دهنده، عمل آورنده گوشت و غیره دارند. مصرف اغلب پلی‌فسفاتها و نمکهای سدیم، پتاسیم، کلسیم و آمونیوم آنها از نظر اداره غذا و دارو (FDA) بلامانع است.

Polyploidy.

پولیپلوئید - موجودی است که بیش از دو دسته‌ی کروموزومی یا ژنوم داشته باشد.

Polyploidy.

پولیپلوئیدی - دارای بیش از دو دسته‌ی کروموزوم متجانس در یاخته‌های بدنی؛ نشانه‌های 3n برای آنهایی که سه دسته کروموزوم متجانس دارند (تریپلوئید)، 4n برای آنهایی که چهار دسته کروموزوم متجانس دارند (تتراپلوئید) و غیره به کار می‌رود.

Polypnea.

تندنفسی - حالتی است که در آن شدت تنفس زیاد، اما کم عمق است.

Polypropylene.

پلی پروپیلن

Polyribosome.

پریریبوزومی

Polysaccharides.

پرقندیها - دسته بزرگی از کربوهیدراتها که مولکول آنها از ترکیب چند قند ساده با آزاد شدن آب ایجاد می‌شود و مهمترین آنها عبارتند از: نشاسته، گلیکوژن و سلولز.

Polysome.

پریریبوزوم، مجموعه چند ریبوزوم

Polyspermnia.

لقاح چند اسپرمی تخمک

Polyspermous.

تخمک لقاح یافته با چند اسپرم

Polyspermy.

لقاح چند اسپرمی تخمک - تخمک لقاح یافته با چند اسپرم به جای حالت طبیعی که با یک اسپرم لقاح می‌یابد. گاهی اتفاق می‌افتد که به جای نفوذ یک اسپرم، چند اسپرم به داخل تخمک نفوذ می‌کند. در این حالت، تخمک لقاح یافته به تعداد اسپرمهای داخل شده رویان تولید می‌کند و نوزادان متولد شده



دوقلوها یا چندقلوهای هم تخمک نامیده می-
شوند که این نوزادان با هم بسیار مشابهاند و
تشخیص آنها از یکدیگر کار بسیار مشکلی
است.

Polystomatal.

چند روزنه‌ای

Polysynaptic.

چند سیناپسی

Polythelia.

چند سرپستانیکی

Polyuria.

پرادراری، تکرر ادرار - تشکیل و دفع بیش از
حد معمول ادرار. پرادراری علامت یک بیماری
است؛ به طور مثال، در بیماری دیابت تولید و
ترشح ادرار فراوان است.

Polyvalent.

چند ارزشی

Polyzygotic. See polyspermy.

چند زیگوتی - ایجاد چند تخمک لقاح یافته
(زیگوت) در عمل پلی‌اسپرمی (نفوذ چند
اسپرم به داخل یک تخمک در هنگام لقاح)
که در نتیجه‌ی آن چندقلوهای هم‌تخمکی
متولد می‌شوند.

Pomace. pulp from fruit. See
pulp.

تفاله‌ی میوه - آنچه پس از آگیری از میوه‌ها
باقی می‌ماند.

Pome.

شفت - نوعی میوه‌ی آبدار.

Pony. (ponies)

اسبچه

Poonac. coconut meal; copra
meal.

کنجاله‌ی نارگیل

Poorness.

ضعف، سستی، فقر

Popcorn

ذرت بودادنی، ذرت بوداده

Popliteal.

پس‌زائویی، رکیبی

Popliteus.

پس‌زائویی، رکیبی

Popping

ترکاندن، منبسط کردن دانه به علت حرارت
سریع

Population.

توده، جمعیت

Pore.

خلل و فرج، سوراخ، منفذ

Pork. the meat of swine.

گوشت خوک

Porker. A young hog or pig.

خوک جوان

Porose. Porous.

خلل و فرج‌دار، متخلخل، پرمنفذ

Porosity.

تخلخل، پرمنفذی

Porous.

متخلخل، خلل و فرج‌دار، پرمنفذ

Porphyrin.

پورفیرین - مشتقی است از پورفین؛ پورفیرین
در هموگلوبین یافت می‌شود، هم (heme) ،
فروپروتوپورفیرین (یک پورفیرین در ترکیب با
آهن) است.

Porridge. Oatmeal

آرد یولاف



Port.

خروجی، مجرا

Porta.

باب، حمل کننده، حامل

Portal drained viscera

سیاهرگ باب کبدی و ضمایم

Positive assortive

آمیزش بین فنوتیپ های همسان

Post-stroke

بعد از حمله ناگهانی

Postaxial.

بعد محوری

Postcapillaries.

بعد مویرگی

Posterior. dorsal.

بخش عقبی، بخش خلفی، بخش پشتی

Posteriolingual.

پشت زبانی

Postestrus.

مرحله‌ی بعدفحلی - مرحله‌ای از چرخه‌ی تناسلی حیوان ماده که در صورت عدم لقاح اسپرم با تخمک و ایجاد آبستنی، بلافاصله پس از مرحله فحلی (آمادگی پذیرش جنس نر توسط جنس ماده) است.

Postganglionic.

پس عقده‌ی عصبی

Posthitis.

تورم غلاف قضیب، التهاب غلاف قضیب

Postmaturity.

دیررسی، دیربلوغی

Postmortem. necropsy.

کالبدگشایی پس از مرگ - آزمایش لاشه‌ی حیوان یا انسان بعد از مرگ. این عمل معمولاً برای یافتن علت مرگ انجام می‌شود.

Postnatal.

پس از تولد

Postoperative.

بعد از عملی - هر رخداد پس از یک عمل یا عمل جراحی.

Postotic.

پشت گوش

Postpartum.

پس از زایمان، بعد زایمانی - هر اتفاقی که پس از زایمان رخ دهد.

Postprandial

بعد از خوراک خوردن

Postsynaptic.

بعد سیناپسی

Postzone.

خارج منطقه‌ای

Potassium. K; Kalium

پتاسیم - یک عنصر شیمیایی یا فلزی قلیایی است که در کانیها به‌وفور وجود دارد. این عنصر برای زندگی گیاهان و حیوانات ضروری است و در تغذیه جزء عناصر پرنیاز طبقه‌بندی می‌شود و از الکترولیت‌های بسیار مهم بدن است. پتاسیم رنگ نقره‌ای مایل به سفید دارد و هرگز به صورت خالص یافت نمی‌شود. از نظر مقدار، در بدن بعد از کلسیم و فسفر است. مقدار پتاسیم موجود در بدن انسان دو برابر سدیم است. پتاسیم 5% مواد معدنی بدن را تشکیل می‌دهد و عمده‌ترین کاتیون موجود در بدن، درون یاخته‌های بدن قرار دارد.



غلظت پتاسیم در مایعات درون سلولی 30 مرتبه بیشتر از مایعات خارج سلولی است.
Potato.

سیب‌زمینی

Potcheese.

پنیر کوزه‌ای

Potent.

قوی، نیرومند، قوی‌بنیه، پرظرفیت، توانمند

Potential.

استعداد

Potentialion.

تقویت، قوت بخشیدن

Pouch.

جیب، کیسه، حفره

Poulet.

نیمچه

Poult.

نیمچه‌ی بوقلمون، جوجه‌ی بوقلمون - پس از تعیین جنسیت به بوقلمون نر جوان young tom و به بوقلمون ماده جوان young hen گفته می‌شود.

Poultice.

مرهم، ضماد - یک توده‌ی نرم و مرطوب که به صورت داغ روی یک زخم یا بخش ملتهب بدن قرار داده می‌شود.

Poultry.

طیور - تمام پرندگان اهلی شده که به منظور تهیه‌ی گوشت، تخم یا پر، آنها را پرورش می‌دهند؛ مثل، مرغ، بوقلمون، اردک، غاز، مرغ شاختار، کبوتر، بلدرچین و قرقاول. این اصطلاح به حیوانات مذکور در حالت زده یا کشتار شده اطلاق می‌شود. تمام مردم جهان،

بجز گیاه‌خواران از گوشت و فرآورده‌های خوراکی طیور تغذیه می‌کنند. به علت بازده فراوان پرورش، کمی افت در هنگام پخت، سهولت پخت و قیمت ارزان‌تر، مصرف گوشت طیور رواج فراوان دارد.

Poultry manure

کود مرغی

Poultryman.

مرغدار

Poultrynector

شهد طیور، نکتار طیور، یک طعم دهنده است که وقتی به مقدار 0/05 درصد به جیره پرندگان اضافه شود، سبب بهبود عملکرد آنها می‌شود.

Pound.

پوند (1) یک واحد وزن معادل 16 اونس آوونیردوپوز، 12 اونس تروی، واحد وزن استاندارد انگلیسی معادل 7000 دانه‌ی گندم یا 453/59 گرم. معادل وزن 692/27 اینچ مکعب آب 4 درجه‌ی سانتی‌گراد. (2) یک محیط بسته که در آن بطور قانونی دام بسته می‌شود. (3) محیط بسته‌ای که از آن برای به دام انداختن حیوانات وحشی استفاده می‌شود.

power توان

Powder.

پودر، گرد

ppm. parts per million.

قسمت در میلیون - مثل، یک میلی‌گرم در لیتر؛ یک میلی‌گرم در کیلوگرم؛ یک گرم در تن؛ یک میکروگرم در گرم و یک نانوگرم در میلی‌گرم و غیره.



Prague.

پراگ، سوراخ‌های جدار روده

Prairie.

چمنزار، سبزه‌زار، مرغزار، علفزار

Pre-stroke

قبل از حمله ناگهانی

Preadaptive.

پیش‌سازگار

Preanesthesia.

پیش‌بیهوشی

Preanesthetic.

پیش‌داروی بیهوشی

Preaxial.

پیش‌محوری

Pre B cell.

یاخته پیش‌قراول B

Pre calving (precalving)

قبل از زایش، پیش از زایش

Prebranchial.

پیش‌آبششی

Precancerous.

پیش‌سرطانی

Prechordata.

پیش‌طنابداران

Precipitate.

(1) رسوب، رسوب کردن. (2) نزولات آسمانی، فرو ریختن نزولات آسمانی

Precipitated.

(1) رسوب کرده، نهشته، جدا شده. (2) فرو ریخته (باران، برف، نگرگ و غیره) - جدا شده از یک محلول یا مایع حاوی ذرات متعلق در نتیجه تغییر شیمیایی یا فیزیکی.

Precipitation.

نزولات آسمانی

Precipitin.

پادتن ترسیبی - پادتنی است که با پادگن محلولش رسوب تشکیل می‌دهد. پادتنی است که در نتیجه تزریق یک پروتئین خارجی به عنوان پادگن، در سرم خون تشکیل می‌شود.

Precocity.

زودرسی

Precolostrum.

پیش‌آغوز

Preconditioning.

پیش‌آماده‌سازی - عملیات مدیریتی شامل اخته‌سازی، شاخ‌سوزی، واکسیناسیون برای کمپلکس تب حمل‌ونقل و تعلیم گوساله‌ها برای خوردن خوراک از آخور. این اعمال معمولاً بلافاصله قبل یا در هنگام از شیر گرفتن انجام می‌شود تا در هنگام رسیدن گوساله‌ها به جایگاه‌های پروراندی، تنش‌های بازدارنده‌ی رشد و چاق شدن به حداقل رسد.

Precooling.

سرد کردن اولیه، پیش‌سردسازی

Precrural

پیش‌زانویی

Preculturing.

پیش‌کشت، کشت مقدماتی

Precursor.

پیش‌ماده - یک ترکیب یا ماده‌ای که از آن ماده‌ی دیگری درست می‌شود. به طور مثال؛ کاروتن پیش‌ماده‌ی ویتامین A است که در اعضای گیاهی وجود دارد و در بدن انسان و حیوان به ویتامین A ی فعال تبدیل می‌شود.

Predation.



طعمه‌جویی، طعمه‌خواری، شکار طعمه، طعمه-گیری

Predator.

طعمه‌جو - جانوری که از بعضی حیوانات تغذیه‌ی انگلی دارد و ممکن است سودش به حیوانات دیگر یا انسان برسد.

Predentin.

عاج آهکی نشده، عاج اولیه

Predictive.

اخباری، مربوط به پیش‌بینی

Predict.

پیش‌بینی کردن

Predictable.

قابل پیش‌بینی

Predisposant.

مستعدکننده‌ی اولیه

Preformation.

پیش‌ساختگی، شکل‌گیری قبلی

Prefrontal.

جلوی پیشانی

Prganglionic.

پیش‌عقد‌های

Pregnancy.

آبستنی، بارداری، حاملگی، حاصلخیزی - (1) حالت یک حیوان ماده که در رحم خود جنینی پرورش می‌دهد. دوره‌ی آبستنی از زمان لقاح اسپرم و تخمک شروع می‌شود و تا خروج جنین بالغ از رحم ادامه می‌یابد. (2) در مورد خاک، حاصلخیزی، پرثمری.

Pregnancy rate

نرخ آبستنی، تعریف نسبت گاوهای آبستن شده به تعداد گاوهای تلقیح شده در یک دوره 21 روزه است، معیاری برتر برای ارزیابی

عملکرد باروری است. نرخ آبستنی خطر موفقیت یا شکست را در واحدی از زمان نشان داده و از روی تقسیم تعداد آبستنی‌ها در یک دوره 21 روزه به تعداد گاوهای نامزد تلقیح طی همان دوره 21 روزه بدست می‌آید. نرخ آبستنی نتیجه عملی هر دو عامل نرخ گیرایی (Conception Risk) و نرخ تلقیح (Service Risk) است.

Pregnant, gravid.

حامله، باردار، آبستن

Prehalluc.

پیش‌شست

Preheating.

پیش‌گرم‌سازی

Prehension.

گرفتن و بردن خوراک به داخل دهان.

Prehepatic.

پیش‌کبدی

Preload.

بار قبلی

Premature

زودرس، نارس

Prematurity.

پیشرسی

Premix.

پیش‌مخلوط - مخلوطی است یکنواخت مرکب از یک یا چند ماده‌ی غذایی کم‌نیاز؛ مثل، مواد معدنی کم‌نیاز، ویتامین‌ها، اسیدهای آمینه، هورمون‌ها، آنتی‌اکسیدانها و غیره و یک ماده‌ی حجیم‌کننده که از آن برای سهولت پخش یکنواخت مواد کم‌نیاز در مخلوطی بزرگتر استفاده می‌شود.



Premixed.

پیش مخلوط شده، پیش مخلوط - مخلوط شده با یک ماده‌ی رقیق کننده یا حجیم کننده (یا هر دو) قبل از اختلاط نهایی با اجزای دیگر.

Premixing.

پیش مخلوط کردن - پیش مخلوط کردن اجزاء با رقیق کننده‌ها و/ یا مواد حامل.

Premolar.

دندان آسیای بزرگ - یکی از انواع دندانهای پستانداران که برخلاف دندان آسیای کوچک نوع شیری نداشته و معمولاً دو یا سه ریشه دارد و سطح خارجی آن برآمده و چین خورده است.

Premortal.

قبل از مرگ - وجود داشتن یا رخ دادن بلافاصله قبل از مرگ.

Premonition.

پیش ایمن سازی، پیش زینهارى

Prmunity.

پیش ایمنی

Prenatal.

قبل از تولد - اتفاق افتادن، رخ دادن یا وجود داشتن چیزی قبل از تولد؛ مربوط به هر چیز یا رخداد قبل از تولد در رحم یا در بدن جنین.

Preneuralsis.

پیش عصبی

Preoperative.

قبل از عمل - مربوط به هر چیز یا رخداد قبل از یک عمل جراحی.

Preotic

پیش گوشی، جلوی گوشی

Preparation.

اقدام، تدارک، آماده سازی، هر چیز آماده شده یا تهیه شده

Prepartum.

قبل از زایمان، زمان قبل از زایش را گویند.

Preponderance.

چیرگی، غالبیت

Prepotency.

توانایی ارثی - توانایی یک فرد در انتقال خصوصیات خود به فرزندش.

Prepotent.

توانمند ارثی، دارای ظرفیت ارثی یا فطری - توانایی زیاد یک حیوان در انتقال خصوصیات خود به فرزندش.

Prepubis.

استخوان پش‌عانه‌ای

Prepuce.

غلاف قضیب

Prepyloric.

ماقبل باب‌المعده‌ای

Prerenal.

پیش کلیوی

Prerigor.

پیش جمودی

Prsbyopia.

پیرچشمی

Prscapular.

ماقبل استخوان کتفی

Preservation.

محافظت، نگهداری، حفاظت، ذخیره

Preservative.



نگهدارنده، ماده‌ی نگهدارنده، ماده‌ی محافظ،
ماده‌ی کمک ذخیره

Preservatives.

مواد نگهدارنده

Preserve.

محافظت کردن، نگهداری کردن، ذخیره کردن
یا شدن، حفظ کردن یا شدن، ذخیره

Preserved egg

تخم مرغ انبار شده

Preserving.

نگهداری، محافظت، حفاظت

Press.

فشردن، فشار دادن، متراکم کردن (1) پرس،
وسیله‌ای است برای استخراج شیره یا روغن از
بذور و غیره. (2) هر وسیله‌ای که برای متراکم
کردن یک توده‌ی محصول به کار رود؛ مثل،
پرس عدل بندی پنبه، پرس دستگاه بسته-
بندی یونجه و غیره.

Pressed.

متراکم، متراکم شده، فشرده

Pressing.

متراکم کردن، فشردن

Pressoreceptor.

گیرنده فشاری

Pressure.

فشار

Presswater.

فشاراب، افشره - عصاره‌ی مایعی که از پرس
هیدرولیکی ماهی یا گوشت پس از خارج
کردن چربی یا روغن (یا هر دو) توسط
سانتریفیوژ به دست می‌آید.

Presterilisation.

پیش سترون‌سازی

Prestraining.

پیش صاف‌سازی

Presumptive.

احتمالی، تصویری، خیالی

Presynaptic.

پیش سیناپسی

Pretreatment.

پیش عمل‌آوری، پیش آغشته‌سازی - عمل یا
عملیات انجام‌شونده قبل از عملیات اصلی.

Prevalence.

شیوع، رواج

Prevent.

پیشگیری کردن، مانع شدن، جلوگیری کردن،
ممانعت کردن، بازداشتن

Prevention.

پیشگیری، ممانعت، جلوگیری

Preventive.

پیشگیری‌کننده، ممانعتی - هر عامل یا
برنامه‌ی مربوط به پیشگیری یا بازداشتن.

Preventric.

پیش معده‌ای

Prevertebral.

پیش مهره‌ای، مربوط به جلوی ستون فقرات

Prey.

شکار، صید

Priblast.

حاشیه‌ی رویانی

Prick.

دم‌بری - بریدن دم اسب به منظور رعایت
بهداشت و زیباتر جلوه نمودن حیوان. معمولاً
اسب دم‌کل دمش را بالاتر نگه می‌دارد و
زیباتر جلوه می‌کند.

Primary.



اولیه، ابتدایی	میله‌ی آزمایش، میله‌ی سنجش
Primary contraction	Proboscis.
انقباضات نوع اول	خرطوم
Primate.	Prokaryotes.
موجود اولیه - هر یک از جانوران اولیه از گروه نخستیان؛ مثل، میمونها، شامپانزه‌ها و غیره.	پیش هسته‌داران
Primates.	Procedure.
نخستیان - جانورانی از گروه میمونها که طبق نظریه‌ی تکامل داروینی، انسان کنونی از آنها منشاء شده است.	روش، طریقه، مشی
Prime.	Process.
اعلا، بهترین درجه، ممتاز، عالی، سرگل محصول	(1) زایده، دنباله. (2) عمل‌آوری، نرم‌آوری، فرآیند - عملیاتی است که برای تهیه‌ی محصولات کشاورزی برای فوش و مصرف ممکن است اعمال شود؛ مثل، پاستوریزه کردن شیر، دوددادن گوشت، کنسرو کردن میوه‌ها و غیره.
Primetrium.	Processed.
دور رحمی	عمل‌آوری شده، فرآیند شده - اشاره است به هر نوع محصول یا فرآورده‌ی عمل‌آوری یا فرآیند شده.
Primiparous.	Processing
تک‌قلوزا، یک‌قلوزا، یکبار زاییده، گاو یک شکم زاییده	عمل‌آوری، فرآوری - تهیه‌ی غذا، خوراک یا هر چیز دیگر به شکل مطلوب و قابل استفاده یا بهتر برای استفاده توسط روشهای فرآوری خاص.
Primofloculation.	Processor.
تجمع اولیه	فرآورنده، فرآوری‌کننده، عمل‌آورنده، عمل-آوری‌کننده
Primordial.	Processus.
طرحهای اولیه	روند، فرآیند
Primordium.	Procoagulant.
اولیه، مدل ابتدایی	ماده کمک انعقاد
Principle.	Proctitis.
اصل، قاعده	التهاب راست روده
Prinal.	Proctodeum.
دور کلیوی	
Pritubular.	
دور لوله‌ای	
Probability.	
احتمال	
Probe.	



روده عقیمی، روده‌ی خلفی

Prodome.

پیش نشانه - نشانه‌ای است که دلالت بر شروع یک بیماری می‌کند.

Prdromal.

نشانه‌ها (علائم) اولیه بیماری

Produce.

محصولات زراعی، تولید، محصول، فرزند، اولاد، عمل آوردن، ساختن، تولید کردن

Producer.

عمل آورنده، تولیدکننده

Prducible.

قابل تولید

Product.

فرآورده، محصول، تولید - یک ماده که از یک یا چند ماده‌ی دیگر در نتیجه‌ی تغییرات شیمیایی یا فیزیکی به دست آمده باشد.

Production.

تولید، محصول

Productive.

بارآور، حاصلخیز، مولد، پرحاصل

Productivity.

حاصلخیزی، بارآوری، سودمندی

Proestrus.

دوره‌ی پیش فحلی - مرحله‌ای از چرخه‌ی فحلی، درست قبل از فحلی که با رشد فولیکول تخمدانی مشخص می‌شود.

Prfile.

نیمرخ، برش عرضی، برش عمودی.

Profit.

(1) سود بخشیدن، فایده رساندن. (2) منفعت، سود، فایده، مزیت.

Profitability.

قابلیت سودآوری، قابلیت سودبخشی

Profitable.

سودبخش، مفید، سودآور، نافع، منفعت‌دار

Profound.

گود، عمیق، زیاد

Profunda.

عمق، قعر، ژرفا

Profundus.

عمیق، گود، ژرف

Progenitor.

جد، نیا

Prgeny.

فرزند، اولاد، فرزند یک حیوان

Progestational.

مرحله‌ی جسم زرد - مرحله‌ای است از چرخه‌ی فحلی در حیوانات ماده (چرخه‌ی قاعدگی در زن) که در آن جسم زرد فعال است و لایه‌ی داخلی رحم تحت تأثیر ترشحات آن قرار دارد.

Progesterone.

پروژسترون - هورمون مترشحه از جسم زرد تخمدان حیوان ماده یا زن که وظیفه‌ی آن تحریک رحم برای رشد لایه داخلی‌اش و آرام‌سازی حرکات رحم برای استقرار تخمک لقاح یافته در آن است. از این هورمون برای درمان بعضی بیماریهای تخمدان و رحم استفاده می‌شود.

Progestin. See progesterone.

پروژستین، پروژسترون - یک هورمون جنسی حیوان ماده، نامی است که در ابتدا به ماده مترشحه از جسم زرد داده شد، اما امروزه به آن پروژسترون گفته می‌شود.



Prognathism.

جلوآمدگی فک پایین

Prognosis.

پیش‌آگهی بیماری - پیش‌بینی یا تخمین وضعیت پیشرفت و نتیجه‌ی نهایی یک بیماری.

Progress.

پیشرفت

Progressive.

پیشرفت‌کننده

Prokaryote.

پروکاریوت - موجوداتی که فاقد غشای هسته و تقسیمات سلولی میوز و میتوز بوده و شامل ویروس‌ها، باکتری‌ها و جلبک‌های سبز آبی هستند.

Prolactin.

پرولاکتین - هورمون ویژه‌ای که شیردهی را شروع و بقای آن را حفظ می‌کند. این هورمون از بخش قدامی غده‌ی هیپوفیز ترشح می‌شود.

Prolamins.

پرولامین‌ها - پروتئین‌های ساده‌ای که مخصوصاً در بذر گیاهان یافت می‌شود.

Prolapse.

بیرون‌زدگی - (1) بیرون زدن غیرطبیعی یک قسمت یا اندام بدن، مثل، بیرون‌زدگی رحم، (2) قرار نداشتن یک اندام در محل طبیعی آن.

Proliferation.

رویش، جوانه زدن، تهییج سلولی

Proliferous.

قابل تکثیر، تکثیرشونده به وسیله پیاز یا جوانه‌زنی

Prolific.

قابل تکثیر - قادر به تولدی تعداد زیادی فرزند، چند قلوزا

Prolificacy

چند قلوزایی

Praline.

پرولین - یک اسید آمینه غیر ضروری.

Prolymphocyte.

مولد لنفوسیت

Prominence.

برآمدگی، برجستگی

Promising.

امیدوار کننده

Promonocytes.

مولد گویچه‌ی سفید تک‌هسته‌ای

Promontory.

برجستگی، دماغه

Promoter.

مشوق، مترقی کننده

Promotion.

پیشرفت، ترقی، بهبود

Promyelocytes.

مولد گویچه‌های سفید چندهسته‌ای

Proneuron.

پیش یاخته‌ی عصبی

Pronormoblasts.

مولد گویچه‌های قرمز

Pronucleus.

پیش هسته

Proofreading.

غلط گیری

Prooxidant.

کمک اکسایش

Propagation.

ازدیاد



Propagator.

تکثیر کننده

Propagule.

موجود تکثیر شونده

Propane.

پروپان

Propargite.

پروپارژیت

Propel.

به جلو راندن

Proper.

مخصوص

Proprietary foods

خوراکهای با فرمول ویژه مربوط به یک شرکت خاص

Prohpage.

پروفاز

Prophase.

پیش مرحله، پروفاز - مرحله‌ی اول تقسیم سلولی غیرمستقیم یا تقسیم با کاهش کرومومی (میوز).

Prophylactic.

پیشگیری کننده - یک عامل یا معیار پیشگیری کننده‌ی بیماری.

Prophylaxis.

پیشگیری از بیماری - معالجه از طریق پیشگیری؛ محافظت کردن در مقابل بیماری توسط مواد شیمیایی، داروها، سرمها، یا وسایل مکانیکی.

Proplasia.

افزایش رشد

Proportional.

نسبی، به نسبت

Propriospinal.

مختص به نخاع

Prosocele.

پیش حفره

Prostaglandis.

پروستاگلاندینها - یک گروه ترکیبات شیمیایی 20 کربنه که در بافتهای مختلف بدن ساخته شده و اثرات فیزیولوژیکی متغیری در بدن ایجاد می‌کند.

Prostate.

پروستات - غده‌ای است در دستگاه تناسلی حیوان نر که درست زیر مثانه قرار دارد و بخشی از مجرای میزراه را احاطه می‌کند. وظیفه‌ی این غده ترشح مایعات لیزکننده، رقیق کننده و مغذی در هنگام عمل انزال است که به همراه ترشحات غدد ضمیمه‌ی جنسی دیگر، با اسپرم تخلیه شوند از محل ذخیره اسپرم (ناحیه‌ی دم بریخ یا اپیددم)، منی (semen) را تشکیل داده و با رقیق کردن اسپرم موجبات انزال را فراهم می‌کنند. در انسان، این غده را سنبل بالا مستعد ابتلا به تومور (سرطان پروستات) است.

Prostatitis.

التهاب (تورم) پروستات

Prostrate.

خوابیده، سست، بی‌حال

Prostration.

سستی، بی‌حالی، رخوت

Protease.

پروتئاز - آنزیمی است که پروتئین را تجزیه می‌کند. یک آنزیم تجزیه‌کننده‌ی پروتئین و



موجود در شیر گاو که در عمل آوری بعضی انواع پنیز اهمیت دارد.

Protectant.

محافظ، محافظت کننده

Protection.

حفظ، حفاظت، محافظت، داشت

Protective.

حفاظتی

Protectives.

مواد نگهدارنده یا محافظ

Protective tissue.

بافت محافظ

Protein.

پروتئین

Proteinaceous.

پروتئینی، از دسته‌ی پروتئینها، مربوط به (وابسته به) پروتئین

Proteinase.

پروتئیناز، پروتئاز - هر یک از آنزیمهای تجزیه کننده‌ی پروتئینها.

Protein - incomplete. incomplete protein.

پروتئین ناکامل، پروتئین ناقص - پروتئینی است که حاوی تمام اسیدهای آمینه ضروری برای نگهداری و رشد حیوان یا انسان نیست؛ مثل، زئین و ژلاتین.

Proteinuria.

پروتئین ادراری - وجود پروتئین در ادرار که نشانه‌ی یک نارسایی کلیوی است، زیرا در حالت سلامتی، کلیه‌ها پروتئین خون را جذب نمی کنند.

Proteolysis.

پروتئین کافت - عمل تبدیل کازئین یا بعضی مشتقات کازئین غیر محلول به ترکیبات محلول در آب توسط موجودات زنده.

Proteolytic.

پروتئین کافتی، پروتئین کافت کننده، تجزیه کننده پروتئین، مربوط به پروتئین کافت - اشاره است به تجزیه پروتئین یا ماده‌ای که سبب تجزیه پروتئین یا پروتئین کافت می شود.

Proteoses.

پروتئوزها - اولین مرحله شکستن مولکولهای پروتئین توسط آنزیمهای تجزیه کننده پروتئینها، پروتئوزها به عنوان مشتقی از پروتئینها در حین عمل هضم تشکیل می شود.

Prothorax.

پیش قفسه سینه

Prothrombin.

پروترومبین - یکی از چهار پروتئین منعقد کننده خون که در حضور ویتامین K در جگر ساخته می شود و در پلاسمای خون موجود است. این پروتئین برای انعقاد خون ضروری است.

Proton.

پروتون - یک ذره هسته یک اتم که دارای یک بار الکتریکی مثبت است. پروتون یک یون هیدروژن مثبت است (H^+).

Protoplasm.

پروتوپلاسم، پیش مایه، ماده زنده - اصطلاحی است جامع برای تمام محتوی زنده ی یاخته یا یک موجود زنده؛ ترکیب یا ترکیبات



پیچیده‌ی شیمیایی که محتوای سلول زنده را تشکیل می‌دهد.

Protoplasmic.

مربوط به پروتوپلاسم، حاوی پروتوپلاسم یا پیش مایه

Protopodite.

پیش پا

Protoporphyrin.

پروتوپورفیرین - پیش ماده هم. (heme)

Protovum.

تخم اولیه

Protozoa.

تک یاختگان، آغازیان - تک یاخته‌های جانوری که در پایین‌ترین بخش سلسله‌ی جانوران قرار دارند؛ مانند، ریشه‌پایان، روزنه‌داران، شعاعیان، مژه‌داران و تاژک‌داران.

Protozoacide.

تک یاخته‌کش

Protozoan.

تک یاخته، جانور آغازی، پروتوزوا - یک جانور میکروسکوپی تک یاخته.

Protozoon.

تک یاخته، جانور آغازی، پروتوزوا

Protraction.

پیش‌روی، جلوروی

Provender.

خوراکهای خشک - به انواع خوراکیها یا علوفه - ی خشک برای حیوانات اهلی اطلاق می‌شود.

Proventriculitis.

التهاب پیش‌معدة - التهاب (آماس، ورم، تورم) پیش‌معدة (معدة غده‌ای یا حقیقی) در جوجه‌های در حال رشد و گاهی طیور بالغ که تحت شرایط بسته پرورش داده می‌شوند.

Proventriculus.

پیش‌معدة - در دستگاه گوارش طیور، به معده غده‌ای یا حقیقی پیش‌معدة گفته می‌شود. این عضو بین چینه‌دان و سنگدان واقع شده است.

Proving.

ورآمدن خمیر

Provirus.

پیش ویروس

Provisions.

تدارکات

Provitamin.

پیش‌ماده‌ی ویتامین، پیش ویتامین - ماده‌ای است که پس از مصرف، در بدن حیوان تبدیل به ویتامین می‌شود؛ مثل، کاروتن موجود در گیاهان که در بدن حیوانات تبدیل به ویتامین (A) می‌شود.

Provitamins.

پیش ویتامینها، پیش ماده‌های ویتامینی

Proximal. Nearest; opposite to distal.

مجاور، نزدیکترین، قدامی، نزدیک مرکز، نزدیک سر - نزدیکترین محل به نقطه مرجع، محل چسبیدگی یا محل موردنظر.

Proximate.

نزدیک، مجاور، تقریب

Proximate analysis

آنالیز تقریبی (روش تجزیه خوراکها)

Prozone.

پیش منطقه

Pruritus.

خارش

Pseudo.

دروغین، شبه، کاذب



Pseudoallel.	آلل کاذب	Pseulotubrculosis.	شبه سل
Pseudocopulation.	جفتگیری کاذب	Psyche.	روانی
Pseudocycosis.	آبستنی کاذب	Psychogenic.	روانی، با منشاء روانی
Pseudocyst.	کیست کاذب	Psychomotor.	روانی - حرکتی
Pseudodominance.	غالبیت کاذب	Psychrophile.	سرمدوست
Pseudoeosinophil.	ائوزین دوست کاذب	Psychrotroph.	سرماگرا هها سرمدوستها - باکتریهای سرمدوست که در دمای نسبتاً پایین (10 درجه‌ی سانتی‌گراد) به سرعت رشد می‌کنند.
Pseudoestrus.	فحلی کاذب	Pterigopalatinum.	حشرات بال‌دار، یک زیر گروه از حشرات که شامل حشرات بالدار
Pseudohrnia.	فتق ناف کاذب	Pterigota.	حشرات بال‌دار
Pseudomelanosis.	ملانوز کاذب	Pterygoid.	بالی، رجلي، استخوان پتریگوئید، استخوان رجلي
Pseudomembrane	پرده کاذب	Pterygopharygeus.	پرگاه - محل یا مسیر خارج شدن پر از پوست
Pseudopapillae.	پستانک های کاذب گوساله، پاپیلای کاذب	Pteryla.	یک منطقه بر روی پوست پرنده که از آن پر رشد می‌کنند، پرگاه - محل یا مسیر خارج شدن پر از پوست
Pseudoperineal hernia.	شبه پلاستیک، پلاستیک کاذب	PTH. See parathormone.	پارثورمون - هورمون غده‌ی پاراتیروئید (غده‌ی فوق درقی) که در تنظیم کلسیم خون و استخوانها نقش مهمی دارد.
Pseuloplastic.	شبه پلاستیک، پلاستیک کاذب		
Pseudopodia.	پا کاذب		
Pseudopregnancy.	آبستنی کاذب		
Pseudorickets.	نرمی استخوان		
Pseudostratified.	شبه مطبق		



Ptoxis.

افتادگی پلک، پایین افتادگی پلک

Ptyalin.

299 | آمیلاز بزاقی - آنزیم موجود در بزاق حیوانات تک معده‌ای که موجب هیدرولیز (آبکافت) نشاسته می‌شود. این آنزیم در بزاق حیوانات نشخوارکننده یافت نمی‌شود. مقدار چربی هضم نشاسته در دهان این حیوانات مربوط می‌شود به اثر استرازاها روی نشاسته.

Ptyalism.

آبریزش دهان، ریزش بزاق کرکدار - دارای کرکهای ریز.

Puberty.

بلوغ - سنی که در آن اعضای تناسلی از لحاظ وظیفه‌ای فعال می‌شوند و صفات ثانویه جنسی ظاهر می‌شود. زمان بلوغ برای حیوانات مختلف یکسان نبوده، بلکه این زمان برای هر حیوانی در سن خاصی است، آغاز بروز فرایندهای تولید مثلی.

pubertyinduction

القاء بلوغ جنسی

Puberulent.

دارای کرک های ریز، کرک دار، پوشیده شده از موهای ریز.

Pubescence.

کرکدار - دارای پوشش کرکین

Pubescent.

کرک پوشی، پوشیدگی با کرکهای (پشمهای) نرم

Pubic.

عانه‌ای، شرمگاهی

Pubis.

مئانه‌ای - عانه‌ای استخوان عانه، عانه استخوان شرمگاه

Publications.

انتشارات

Puerperium.

دوره نفاس، نقاقت زایمانی

Pullet.

نیمچه - جوجه مرغ ماده کمتر از یک سال سن، یا مرغ ماده جوان در قبل از شروع تخمگذاری.

Pullorum.

اسهال سفید طیور، اسهال سفید جوجه‌ها

Pulmonary.

ششی، ریوی

Pulmonary ventilation

تهویه ششی

Pulmonates.

ریه‌داران، شش‌داران

Pulp.

تفاله، گوشت - (1) در کاغذسازی، محصول به دست آمده از هضم چوب در یک مایع پخت کمی قلیایی یا خنثی که حاوی سولفید سدیم است. (2) بافت گوشتی یا آبدار میوه

Pulp. pomace; bagasse; marc.

تفاله - پس مانده‌ی جامدی که پس از استخراج (آب) یا عصاره‌گیری از میوه‌ها، ریشه‌ها و ساقه‌های گیاهان به دست می‌آید؛ مثل، تفاله‌ی چغندر، تفاله‌ی گوجه‌فرنگی، تفاله‌ی نیشکر، و غیره.

Pulsation.

ضربان



Pulse.

ضربان، نبض

Pulses.

بذور گیاهان بقولات، حبوبات، پالس های

Page | 300 Pulverization.

نرم (پودر) پودرشدگی

Pulverizator.

پودرساز، گردساز، ذره‌ساز، گردپاش، ذره‌پاش - وسیله‌ای است که با آن مایعات تحت فشار را به صورت ذرات بسیار ریز؛ مثل، ذرات مه معلق در هوا درآورده و از آن برای گردپاشی، سم-پاشی و غیره استفاده می‌شود

Pulverize.

گردسازی کردن، پودر سازی کردن به صورت مه، پودر یا گرد درآوردن

Pulverized. pulverizing . See ground; grinding.

گرد شده، پودر شده، نرم شده، آسیاب شده بطور ریز

Pulvinus dentalis.

تفاله‌ی نعناع، تفاله‌ی سیب (1) پس‌مانده‌ی حاصل از تقطیر نعناع که ممکن است به عنوان کود مصرف گردد. (2) یک فرآورده فرعی صنعت آب سیب‌سازی.

Puncher. one who herds cattle; a cowboy.

گاوپران، گاوبان

Puncture.

ترک، ترک‌خوردگی، ترکیدن، ترکیدگی، شکاف خوردن، سوراخ شدن، سوراخ‌شدگی، شکاف

Pup

توله، توله زاییدن

Pupa.

شفیره، مرحله شفیرگی

Pupate.

شفیره شدن، به شفیره تبدیل شدن.

Pupil.

(1) مردمک، مردمک چشم، (2) شاگرد، دانش آموز.

Purebred.

نژاد خالص، نژاد اصیل - حیوانی است که از تلافی چندین نسل از یک نژاد یا لاین معین نتیجه شده باشد. چنین حیواناتی هموزیگلوتر از حیوانات ناخالص هستند و واجد شرایط ثبت مشخصات در دفتر گله رسمی نژاد هستند.

Purebreeding. Truebreeding.

خالص‌سازی نژاد - جفتگیری دامی که از نظر یک یا چند صفت هموزیگوت باشد

Purgative. a laxative.

مسهل، ملین، لینت‌دهنده - یک ماده دارویی که موجب تسریع تخلیه روده گردد، ضد یبوست.

Purge.

تخلیه مواد زاید یا نامطلوب

Purification.

خالص‌سازی، جداسازی، پالایش، تصفیه، صاف-سازی

Purified.

خالص، خالص شده، پالوده، تصفیه شده، پالایش شده، صاف شده، جدا شده.

Purifier.

دستگاه تصفیه، تصفیه‌کننده، پالایشگر، صافی، جداکننده، خالص‌کننده

Purines.



پورینها - یک گروه از ترکیبات شیمیایی آلی که حاوی کربن، هیدروژن، و ازت بوده و اسیداوریک (مهمترین ترکیب از ته فضولات طیور) مثالی از آنها است

Purity.

خلوص، پالودگی - عاری بودن از ناخالصی؛ عاری بودن پشم چیده نشده از الیاف سیاه یا تیره، مواد خارجی و غیره.

Purpura.

حصبه عام، لکه های خونریزی زیر پوست

Purslane.

چرکدار، چرکی، چرکین، چرکزا، حاوی چرک، چرکساز، تشکیل دهنده ی چرک

Purulent. consisting of or forming pus.

چرک - یک ماده ی مایع ناشی از تورم که شامل لوکوسیتها، لنف، باکتریها، سلولهای مرده ی و مایع مشتق از تجزیه ی آنها است

Purulent sinusitis.

جوش چرکی، تاول چرکی، کورک چرکی - برآمدگیهایی به تعداد کم یا زیاد در سطح پوست که حاوی چرک باشد

Pustule.

پوسته

Putamen. Putrefaction.

گندیدگی، پوسیدگی، فساد - تجزیه ی باکتریهای پروتئینها، جوش چرک دار

Putrefactive.

فاسدکننده - موجب تجزیه یا فساد شدن

Putrefiable.

گندیدن، فاسد شدن، پوسیده شدن، گندیدنی، فسادپذیر، فاسدشدنی، گندیده - شدنی، پوسیدنی

Putrefy.

پوسیدن، گندیدگی، فساد، پوسیدگی.

Putrescine.

پوترسین - نوعی ماده ی سمی در برخی گوشتهای فاسد شده.

Putrid. Decomposed;rotten.

فاسد شده، گندیده، پوسیده، فاسد - اصطلاحی است که در مورد فاسد شدن مواد آلی به کار می رود.

Pyaeimia. Pyemia.

چرک خونی - وجود چرک در خون؛ حالتی است که در آن عوامل عفونی کننده از موضع اولیه گسترش می یابند و به داخل خون نفوذ می کنند. در این حالت، در خون چرک یافت می شود که نشانه وجود عامل عفونی کننده در خون است. برای این مرحله از پیشرفت عفونت، اصطلاح عفونت عمومی یا سیستمیک به کار می رود.

Pyelography.

پرتونگاری کلیه ها

Pyelonephritis.

التهاب لگنچه ی کلیوی

Pyemia. See pyaemi.

Pyloric.

باب المعده ای

Pyloromyotomy.

شکافتن اسفنکتر باب المعده

Pylorus.

پیلوروس، باب المعده

Pyogenic.



مولد چرک، چرک‌زا، چرساز، تب آور
Pyometra.

تجمع چرک در رحم

Pyosalpinx.

تجمع چرک در لوله‌های رحمی

Pyothorax.

قفسه‌ی سینه چرکی

Pyramid.

هرم

Pyramis.

هرمی

Pyrexia.

تب‌دار - حالت تب یا بالا رفتن غیرطبیعی
درجه‌ی حرارت بدن.

Pyrimidines.

پیریمیدین‌ها - دسته‌ای از ترکیبات آلی ناجور
حلقه که دو رأس حلقه‌ی شش ضلعی آنها را
اتم ازت اشغال کرده و از ترکیبات ضروری
برای حیات موجودات زنده هستند؛ همانند
پورینها در ساختمان شیمیایی اسیدهای
هسته‌ای شرکت دارند.

Pyrogen.

تب‌آور، تب‌زا

Pyuria.

ادرار چرکی - وجود یا پیدایش چرک در ادرار

Q

Q 10

کیو 10، ضریب حرارتی

Q 20

کیو 20، اصطلاحی برای اندازه گیری تنفس

Quack

(1) داروی قلبی دادن، (2) صدای اردک

Quadrant

یک چهارم

Quadrat

چهار گوش

Quadripartite

چهار تایی

Quadruped

چهار پا

Quail

بلدرچین

Qualify

منظم کردن

Qualitative

کیفی

Quality

کیفیت

Quantify

تعیین مقدار کردن

Quantitative

کمی

Quantity

مقدار

Quarantine

قرنطینه کردن

Quarter

کارتیه، پستان

Quartering

کوآرت‌رینگ، یک روش معمول برای همگن و
کوچک کردن نمونه‌ها (سمپل) می‌باشد.

Quarters

پستانهای گاو، هر یک از چهار غده پستانی
گاو



Quart

نوعی واحد حجم مایعات

Quercus

جنس بلوط

Quark

یکی از انواع پنیرهای تازه منعقد شده با اسید.

Quiescent

نهفته، خواب

Quill

شاهپر

Quinns method

روش اسپرم گیری با ماساژ در خروس، روش کوئین

Quintuplet

پنج قلو

R

Rabbit

خرگوش

Rabies.

هاری، یک بیماری ویروسی بسیار مسری مغز و دستگاه عصبی است که منجر به ناتوانی در عمل بلع می‌شود. این بیماری جزء بیماریهای مشترک انسان و حیوانات طبقه‌بندی می‌شود و در انسان، این بیماری بیشتر از راه گاز گرفته شدن توسط سگ هار منتقل می‌شود.

Race.

(1) نژاد. (2) مسابقه

Raceme.

خوشه، خوشه‌ای، گل‌آذین خوشه

Racemose.

خوشه‌ای

Rachis.

محور سنبله گندم

Rachitis.

نرمی استخوان، تخلیه استخوانها از کلسیم در حیوانات یا افراد بالغ که منجر به ترد و شکننده شدن استخوانها می‌شود. این عارضه در اثر کمبود کلسیم در جیره غذایی یا کمبود ویتامین (د) در سطح روده باریک یا نامناسبی نسبت کلسیم به فسفر در جیره غذایی و/ یا اختلالات هورمونی (هورمون غده پاراتیروئید یا پاراتورمون) بروز می‌کند.

Rachitism. See rachitls.

حیوان مسابقه‌ای

Rack.

چهارنعل، نوعی حرکت اسب که در آن در هر قدم فقط یک پا به زمین برخورد می‌کند و حالت چهار نعل ایجاد می‌کند؛ حالتی است از حرکت اسب که در آن در هر گام، پاهای جانبی باهم و با اندکی تأخیر نسبت به هم از زمین بلند شده و بر زمین کوبیده می‌شوند.

Rack.

(1) علف دادن یا آخور قابل حمل علفه. (3) گردن و ستون فقرات گوساله، خوک یا گوسفند. (4) گوشت جلوی سینه گوسفند، گوساله یا خوک. (5) اسکلت یا استخوان چسبیده به پوست.

Radial.

زند اعلائی، زند زبرینی

Radialis.

استخوان زند زبرین

Radiant.

تشنه‌شعی



Radiation.

تشعشع

Radical.

ریشه‌ای، مربوط به ریشه

Radican.

ریشه‌ده

Radichel

ریشه‌های فرعی

Radicle.

ریشه کوچک، ریشه‌چه

Radioactive

پرتوزا، پرتوتاب، خارج کردن انرژی اتمی به شکل اشعه آلفا، بتا یا گاما

Radioactivated.

پرتو داده، پرتو تابانده شده، عمل آوی شده توسط قرار گرفت در معرض اشعه‌های آلفا، بتا یا گاما

Radioactivity

رادیواکتیویته، پرتوافشانی

Radioautography.

خودپرتونگاری

Radiocarpal

زند اعلائی - مچ دستی، مربوط به استخوانهای زند اعلا و مچ دست

Radiograph.

نگاره پرتوی، نگاره اشعه ایکس، یک تصویر ترسیمی که توسط اشعه (X) یا اشعه‌های دیگر روی صفحه حساس به نور ایجاد می‌شود. این تصویر، معمولاً عکس اشعه ایکس خوانده می‌شود.

Radiography.

رادیوگرافی، پرتونگاری، عکسبرداری، ظهور، مشاهده و تفسیر یک فیلم اشعه ایکس به منظور تشخیص و تعیین بعضی امراض.

Radioimmunoassay.

ایمنی سنجی پرتوی، سنجش ایمنی توسط مواد رادیواکتیو، ایمنی سنجی رادیویی

Radioisotope.

ایزوتوپ پرتوتاب، ایزوتوپ رادیواکتیو یک اتم یا هسته چنان اتم؛ ایزوتوپ‌های رادیواکتیو به طور طبیعی یافت می‌شوند، اما آنها را می‌توان از بمباران عناصر شیمیایی معمولی توسط ذرات پرسرعت نیز ایجاد کرد. یک ایزوتوپ رادیواکتیو با خروج تشعشعات الکترومغناطیسی به عنصر دیگری تبدیل می‌شود. تاکنون بیش از 1300 رادیوایزوتوپ طبیعی و مصنوعی شناسایی شده است.

Radiology.

پرتوناسی، رادیولوژی، عکسبرداری از اعضاء و اندامهای انسان (در پزشکی، دندانپزشکی و به خصوص ارتوپدی یا شکسته‌بندی) و گاهی حیوانات (در دامپزشکی) و سایر موارد با استفاده از اشعه ایکس (X) یا اشعه مجهول و فیلم حساس مخصوص به منظور تعیین و تشخیص مواضع مورد نظر و مشکل در دست بررسی؛ همچنین کاربرد اشعه ایکس، رادیوم، کبالت، و مواد رادیواکتیو دیگر در معالجه برخی امراض.

Radiolucent.

هادی اشعه ایکس

Radiometer.

تشعشع سنج، اشعه سنج



Radionuclide. a radioactive nuclide.

هسته رادیواکتیو

Radioscopy.

اشعه بینی، پرتویینی

Radiotherapy.

پرتودرمانی، درمان با اشعه

Radius.

استخوان زند اعلی، زند اعلی

Radix.

ریشه

Raffinase.

رافیناز، آنزیمی است که رافینوز را آبکافت می کند.

Raffinose. $C_{18}H_{32}O_{16}$.

رافینوز، نوعی قند متبلور و بی رنگ؛ رافینوز یک سه قندی متشکل از گلوکز، فروکتوز، و گالاکتوز است که در ملاس، کنجاله تخم پنبه و مانای استریالیایی یافت می شود.

Rainless.

بی باران، خشک

Rainness.

بارانی، هوای بارانی

Rainy.

برانی، هوای بارانی، پر باران، مدتی است که طی آن باران کم و بیش به طور مداوم فرو می ریزد.

Raise.

پرورش دادن، بزرگ کردن، تولید کردن

Raisin.

کشمش

Raising.

تربیت کردن، خمیرمایه زدن

Ram. amale sheep; buck.

قوچ، گوسفند نر، جنس نر اخته نشده گوسفند

Ramification.

انشعابات

Ramify.

منشعب کردن، شاخه شاخه کردن

Ramus.

شاخه

Ranch.

دامپروری، مزرعه دامداری، (1) یک زمین بزرگ شامل ساختمان اداری (پرسنل)، آغلها و غیره برای پرورش احشام، به ویژه گاو (در غرب آمریکا). (2) یک قطعه زمین کوچک با خانهای در آن، بدون توجه به نوع استفاده از آن.

Rancher.

دامدار، گله دار

Rancid.

ترشیده، بو گرفته، نامطبوع، فاسد، دلالت می - کند بر یک بو یا مزه نامطبوع و زننده ناشی از تغییر شیمیایی یا اکسایش چربی، کره، شیر، بستنی و دیگر محصولات چربی دار.

Rancidity.

ترشیدگی، حالت ترش بودن

Random.

تصادفی، اتفاقی

Random effects

اثرات تصادفی

Range. rangeland

انتخاب تصادفی، مرتع طبیعی، چراگاه مرتعی، زمین مرتعی، مرتع

Rangeland. range.



اراضی مرتعی - اراضی مناسب است برای چرای دامها، ولی نامناسب برای کشت و کار؛ به ویژه در نواحی خشک، نیمه خشک، یا جنگلی.

Rangeman.

دامدار، مرتعدار

Ranges.

مراعی

Ranging.

چرا، چراندن، چرانیدن، گله چرانی

Rangy.

دام مرتعی، اشاره است به حیوانی که بدنی طویل، صاف و پاهای بلند و نه چندان ماهیچه‌ای داشته باشد. این نوع دامها به علت تغذیه از علوفه نسبتاً نامرغوب مراعی، دارای رشدی کند بوده و علی‌رغم بزرگ شدن استخوانبندی آنها، گوشت و چربی اندکی دارند.

Rape. Brassica napus.

منداب، کلم قمری، کلم روغنی، کلزای (شلغم) روغنی

Rapeseed. Brassica napus; brassica campestris.

منداب، کلم روغنی، کلم روغنی از نظر تولید روغن نباتی پنجمین دانه روغنی محسوب می‌شود و تنها دانه روغنی است که در تمام نقاط جهان قابل کشت است. کلم روغنی یک گیاه فصل سرد است. ایجاد ارقامی که غلظت دو ماده سمی (اسید اوروسیم و گلوکوزینولات) در آنها کم باشد، عامل توسعه کشت این محصول است.

Raphe.

خط اتصال، درز، شیار

Rapidly degradable fraction

بخش سریع تجزیه

Rash.

بثورات جلدی

Rat. Rattus spp. Family Muridae.

موش صحرایی - یک حیوان جونده درازدم که از موش خانگی به مراتب بزرگتر است. این جونده آفت خوراکیهای انبار شده و محصولات کشاورزی و ناقل بیماری است.

Rate.

سرعت، میزان، آهنگ، نسبت، سطح، مقدار، دز، - کمیت یا درجه اندازه‌گیری شده در نسبت با چیزهای دیگر.

Rate of fertility

نرخ باروری

Rate of lay

نرخ تخمگذاری

Ratio.

نسبت، عملکرد یک فرد در رابطه با میانگین عملکرد تمام افراد در یک گروه. نسبت به صورت زیر محاسبه می‌شود: $\text{نسبت} = \frac{\text{عدد مربوط به فرد تقسیم بر عدد مربوط به میانگین گروه ضرب در } 100}{100}$.

Ration.

جیره، جیره غذایی، مقدار خوراکی که برای یک حیوان در یک مدت معین، معمولاً 24 ساعت تأمین می‌شود. اگرچه در عمل، کلمه جیره در مورد خوراکی به کار می‌رود که به حیوان تغذیه می‌شود، بدون در نظر گرفتن مدت مصرف آن.



Raw.

نارس، خام، کال، نپخته، نآزموده، دباغی نشده (پوست)، عمل آوری نشده.

Raw milk

شیر خام

Raw wool

پشم خام

Rawhide. Undessed skin of cattle.

میوه کال، میوه نارس، میوه نرسیده

Razorback.

ریز و ربک، نوعی خوک با پاها و پوزه دراز، پشت باریک و تیز و بدن صاف که از نژاد مانگرل نیمه وحشی بوده و بویژه در نواحی جنوبی آمریکا، به خصوص آرکانزاس یافت می‌شود.

Reabsorption.

جذب مجدد، بازجذب، در تصفیه خون توسط جلومرولهای کلیه، مقدار زیادی آب و الکترولیت‌ها از خون گرفته می‌شود. سپس برای برقراری تعادل این مواد در خون، به مقدار لازم از آنها از طریق لوله‌های مجاور، هنله و انتهای نفرون‌ها به خارج تراوش و دوباره وارد گردش خون می‌شود. این عمل را جذب مجدد یا بازجذب در کلیه‌ها گویند.

Reactant

واکنش دهنده، واکنش ده، واکنش نشان‌دهنده

Reaction

واکنش

Reactor.

واکنش‌گر، واکنش نشان‌دهنده، ایجاد کننده واکنش - حیوانی که به مواد خارجی پاسخ مثبت می‌دهد؛ به طور مثال، که حیوان

مسلول نسبت به توپوکولین واکنش نشان می‌دهد.

Regent

واکنشگر، شناساننده

Reap.

درو کردن، برداشت کردن

Readily fermentable carbohydrate (RFC)

کربوهیدرات‌های قابل تخمیر

Rearing.

پرورش، پرورش دادن

Reasonable.

منطقی، با دلیل، معقول، قابل توجه، رضایت-بخش، جوابگو

Rebound.

بار پیوند، دوباره متصل (پیوند) شده

Receptor.

دریافت کننده، گیرنده

Receptor assay

گیرنده سنجی، روشی برای اندازه‌گیری آنتی‌ژن‌ها که در آن آنتی‌ژن به جای پیوند یافتن با آنتی‌بادی در روش ایمنونواسی، با گیرنده‌هایش (Receptor) پیوند می‌یابد.

Receptor element

عامل گیرنده

Recession.

عقب کشیده شدن، کشیده شدن به عقب

Recessive.

مغلوب، اشاره است به ژنی که تظاهر آن می‌تواند تحت تأثیر یک آلل مختل شود.

Recessive gene

ژن مغلوب



Recessus.

اتساع

Recharge.

تغذیه مجدد، پرسازی مجدد، شارژ مجدد

Rechewing

جویدن مجدد

Recipient animal (embryo)

جانور رویان گیر، رویان گیرنده (در برنامه های انتقال رویان، به جانور ماده ای گفته می شود که رویان به درون دستگاه تولید مثل آن منتقل می شود)

Reciprocal.

برگشتی، دو طرفه، دوجانبه

Recombent.

به پشت خوابیدن گیاه روی زمین

Recombinase.

آنزیم نوترکیبی

Recombination.

نوترکیبی ژنها، شکلی از ژنوتیپها و فنوتیپها - هایی که ترکیبات جدیدی از والدین در یک تلاقی معین باشند.

Reconstituted grain

دانه با ترکیب جدید، دانه خشکی که رطوبت به آن افزوده شود و متعاقباً ذخیره گردد، تا بدین وسیله قابلیت هضم آن بهبود یابد.

Reconstitution.

بازسازی، احیاء، دوباره سازی، ساختن مجدد - دوباره سازی هرچیز؛ مثل، تبدیل شیر خش به شیر با افزودن آب به آن.

Records.

مدارک، اطلاعات ثبتی، هریک از اعداد و ارقام یا اطلاعات مربوط به یک کار یا فرآیند که ثبت آنها از لحاظ آماری برای عملیات آینده

ارزشمند است؛ مثل، اطلاعات مربوط به میزان افزایش وزن روزانه دامها، میزان خوراک مصرفی، میزان شیر تولیدی، میزان تولید یک دستگاه، میزان پیشرفت یک ورزشکار و غیره.
Recover.

(1) بهبود یافتن، خوب شدن، شفا یافتن. (2) کشف کردن، ابداع کردن، بازیافتن، بازیابی کردن

Recovery.

(1) بهبودی، نقاهت، (2) کشفی، اکتشافی

Rectal palpation

لمس راست روده ای (وارد کردن دست درون راست روده)

Rectalis. rectal.

راست روده ای

Rectum.

راست روده، آخرین، پایین ترین، یا انتهای - ترین بخش روده بزرگ در حیوانات یا انسان.
Rectus.

مستقیم، راست، سیخکی

Recurrent.

راجعه، برگشت کننده

Redgut

روده قرمز (نوعی بیماری که در اثر چرای یونجه خالص، در دام ایجاد میشود که منجر به مرگ میشود).

Red meat

گوشت قرمز

Red water disease

بیماری آب قرمز، بیماری انگلی در گاو که علت آن تک یاخته میکروسکوپی به نام *Babesia piroplasma* است که به گلبول های



قرمز حمله می‌کند و سبب آزاد شدن هموگلوبین آن‌ها و عدم استراحت، ترشح بزاق، تب، اسهال و ادرار خونی و در صورت عدم معالجه سبب مرگ دام می‌شود.

Redia.

ردیا، یک مرحله لاروی دردوره رشد و نمو کپلکها؛ میزبان ردیای کپلک جگر گاو، گوسفند، بز و حلزون است.

Redistribution.

توزیع مجدد، پخش (پراکندگی) مجدد

Reductase.

ردوکتاز، آنزیمی است که قدرت بی‌رنگ کردن متیلن آبی را دارد.

Reduction.

احیا، از نظر شیمیایی، احیا عبارت است از منهای شدن اکسیژن از، یا افزودن هیدروژن به یک ماده (با از دست دادن بار مثبت یا کسب بار منفی). اتم یا گروهی از اتمها که الکترون از دست می‌دهند، اکسید می‌شوند.

Reduction.

کاهش، کم‌شدگی، نرم‌شدگی، خردشدگی - در عمل آسیاب کردن مواد، اندازه ذرات ماده آسیاب‌شونده کاهش می‌یابد. همچنین عمل آسیاب کردن با خرد کردن مواد باعث نرم کردن آنها می‌شود.

Reef.

صخره آبگیر، گری، جرب، خارش

Reep.

شیرخواری گوساله در مرتع، تغذیه گوساله‌ها به طور جداگانه از مادر به عنوان مکمل شیر مادر. این روش در مورد گوساله‌های گوشتی

که همراه گاوها در مراتع چرا می‌کنند، اجرا می‌شود.

Reference.

منبع، مرجع

Refining.

پالایش، تصفیه

Reflection.

انعکاس، بازتاب

Reflectivity.

قابلیت بازتاب، قابلیت انعکاس

Reflex.

واکنش، بازتاب، عکس‌العمل، یک عمل غیرارادی که در اثر تحریک عصبی انتقال یافته از یک گیرنده یا عضو حسی به یک مرکز عصبی ایجاد می‌شود؛ پاسخ غیرارادی یک عضو به یک محرک.

Reflux.

پس زدن، بالا آمدن، رجعت به عقب یا بالا - مثل، بالا آمدن مواد درون معده به دهان از طریق مری یا پس زدن یک جریان مایع در یک مجرا یا لوله.

Refraction.

انکسار، انکسار نور

Refractoriness

بی‌تفاوتی (بی‌تفاوتی در برابر سازه‌های تاثیر گذار)

Refrigerant.

خنک‌کننده، سرمازا، ماده مبرد، ماده منجمد کننده - مثل، گاز آمونیاک، گاز فرئون و غیره.

Refrigeration.

سردسازی، خنک‌سازی، تبرید - سردسازی مصنوعی با استفاده از یخ یا اصول تبخیر



گرمای نهفته. پایین آوردن دمای مواد مورد نظر با قرار دادن آنها در یخچال، سردخانه یا فریزر. دستگاه‌های سرمازا برحسب نوع استفاده از چند درجه بالای صفر تا دهها درجه سانتی‌گراد زیر صفر قابلیت سردسازی یا انجماد دارند.

Refrigerator. See refrigeration.

یخچال، دستگاه سرمازا، دستگاه سردکننده
Refuse.

پس‌مانده، باقی مانده، پس‌مانده غذا یا خوراک - (1) بخشی از خوراک است که حیوان میل به خوردن آن نشان نمی‌دهد. (2) مواد خوراکی آسیب دیده، ناقص یا اضافی که در خلال تهیه یا عمل‌آوری صنعتی یا پس از آن تولید می‌شود؛ ریخت و پاش خوراک در کارخانه خوراک دام.

Regain.

بازیابی، استحصال مجدد

Regain wool

رطوبت جذبی پشم

Regeneration.

تولید نسل جدید، تولید نسل

Region.

ناحیه، منطقه، سرزمین

Regional

ناحیه‌ای، منطقه‌ای

Registered.

ثبت مشخصات شده، اشاره است به حیوانات خالص از نظر نژادی که شجره‌نامه آنها در کتاب اسباب مربوط به نژاد ثبت شده باشد.

Regress.

پسروی، عقب‌نشینی

Regulation.

تنظیم، قاعده، نظم

Regulator.

ناظم (تنظیم‌کننده)

Regulators.

تنظیم‌کننده‌ها

Regurgitation.

بالا آوری غذا به دهان، برگرداندن، فرآیندی است که ضمن آن محتوای شکمبه از طریق مری به دهان وارد می‌شود؛ در نشخوارکنندگان، بالا آوردن یا جریان معکوس خوراک هضم نشده از شکمبه به دهان فرآیندی است طبیعی که به منظور جویدن و اختلاط مکامل با بزاق «نشخوار» انجام می‌شود. در تک‌مده - ای‌ها و انسان، بالا آوردن غذا از معده به دهان یک عمل عادی نبوده و معمولاً در اثر «استفراغ» و در نوزادان به آن «قی» گفته می‌شود.

Reheating.

دوباره گرم کردن

Reimplantation.

بازکاشت، کاشت مجدد، بازنشانی - (1) تکرار کاشت جبه‌پاشاندنی؛ مثل، جبه‌پاشی که برای تحریک بالا بردن افزایش وزن زیر پوست گوشت گوساله‌های پرواری کاشته می‌شود. (2) کاشت مجدد یک درخت در محلی دیگر پس از بیرون آوردن آن با ریشه.

Reinfection.

عفونت مجدد

Reinforce

نیروی امدادی، تقویت کردن (جایگزین کردن اسب‌ها تازه نفس در مسابقه اسب سواری)



Reinnervation.

عصب‌داری مجدد، برقرار سازی مجدد رشته‌های عصبی.

Reject.

رد کردن، قبول نکردن، پس زدن

Rejection.

رد، عدم قبول یا پذیرش، پس زنی

Rejects. rejections.

قبول نشده، رد شده، پذیرفته نشده، پس مانده - پشمهای نامرغوبی که به دلایل محتوی زیاد الیاف سیاه، الیاف مرده، آغشتگی به مواد خارجی؛ مثل، مواد گیاهی و غیره، توسط شخص درجه‌بند مورد پذیرش قرار نگرفته باشد.

Relapse.

عود بیماری

Relationship

نسبت، همبستگی

Relative.

نسبی، خویشاوند، قوم و خویش

Relax.

منبسط شدن، انبساط یافتن؛ استراحت کردن، استراحت، انبساط، شلی

Relaxant.

شل کننده عضلات

Relaxation.

شل شد، انبساط

Relaxative

شل کننده، انبساط آور، سستی آور، ماده شل - کننده عضلات

Relaxin.

ریلاکسین، یک هورمون مترشح از تخمدان است که در زمان زایمان ترشح می‌شود و

وظیفه آن اتساع یا انبساط عضلات لوله تناسلی و تسهیل زایمان است.

Releaser jar

ظرف تخلیه شیر

Releasing hormone

هورمون آزاد کننده (هورمونی که در هیپوتالاموس ساخته و موجب آزاد سازی یک یا چندین هورمون از هورمون‌های آدنوهیپوفیز می‌شود. در صورتی که ساختار شیمیایی ترکیب آن نامشخص باشد، آن را عامل آزاد کننده می‌گویند.

Reliability.

قابلیت اعتماد

Relief.

تخفیف، تسکین

Relish.

مزه، خوشخوراک کننده، (1) ماده‌ای است که به یک غذا افزوده می‌شود تا آن را خوشخوراک‌تر کند. (2) با لذت غذا خوردن.

Remedy.

درمان، دارو

Remex

شاهپر

Remission.

بهبود موقتی

Remove.

برداشت کردن، خارج کردن، جدا کردن، بیرون بردن، قطع کردن، خارج کردن

Ren.

کلیه، قلوه

Renal.

کلیوی، مربوط به کلیه‌ها، وابسته به کلیه‌ها.

Render.



فرآوری بافتهای حیوانی با عمل پخت، پختن بافتهای حیوانی مرکب از چربی پی، زردپی، گوشت و استخوان (ضایعات کشتارگاهی) در مخزن پخت با افزودن آب یا بدون افزودن آب و جدا کردن چربی به صورت لایه‌ای که روی مخزن پخت جمع می‌شود و خشک کردن باقیمانده و آسیاب کردن آن و تولید پودر گوشت. این فرآورده برحسب روش عمل‌آوری (با یا بدون استخوان) و غعیره، نامهای مختلفی دارد.

Rendering.

پخت و فرآوری ضایعات کشتارگاهی، چربی‌گیری، روغن‌گیری

Rennet.

مایه پنیر، رنین، عصاره رنین؛ یک ماده تخمیرکننده گوارشی است که از معده چهارم (شیردان) گوساله شیرخوار گرفته شده و از آن به عنوان ماده لخته‌ساز شیر در پنیرسازی استفاده می‌شود.

Rennets.

معدۀ رنینی، معدۀ نمک سود شده یا خشک کرده گوساله‌ها، بچه خوک‌ها، یا بره‌های شیرخوار.

Rennin. Chymosin. See rennet.

رنین، کیموزین - یک آنزیم منعقدکننده است که به ویژه در شیر معده گاو و نیز بعضی گیاهان و حیوانات پست یافت می‌شود.

Rent.

(1) رهن، کرایه، اجاره. (2) کرایه دادن، کرایه کردن، اجاره دادن، اجاره کردن

Reorganization.

سازمان‌دهی مجدد، سروسامان‌دهی مجدد
Reorganized.

تجدید سازمان داده شده

Repair.

ترمیم کردن، تعمیر کردن

Repartitioning agent

عامل توزیع‌کننده مجدد

Repeatability.

تکرارپذیری، قابلیت تکرار

Repellants.

مواد دورکننده، مثل، مواد حشره‌کش که وقتی روی برخی مواد استعمال می‌شود، حشرات از نشستن روی مواد آغشته شده با مواد دورکننده امتناع می‌کنند.

Repellency.

حالت دفع، دورکنندگی

Replacement.

جایگزین‌سازی، جانشین‌سازی، حیوانی است که برای نگهداری در گله تولیدمثل یا گله انتخاب شده باشد.

Replacement heifer

تلیسه جایگزین

Replenishment.

پرسازی مجدد

Replication

همانندسازی، تکرار

Replicator.

همانندساز، تکثیرشونده

Replicon.

واحد همانندسازی

Replisome

رپلیزوم

Repolarization.



بازقطبش، قطبش مجدد
Repository.
 ذخیره دارو
Representative.
 گویا، نماینده
Repression
 مهار
Repressor.
 ممانعت کننده، تضعیف کننده
Reproducer.
 تکثیرکننده، تولیدمثل کننده
Reproducibility.
 قابلیت تکثیر، قابلیت تولیدمثل - قابلیت ساخت یا تولید مجدد.
Reproducible.
 قابل تکثیر، قابل ازدیاد
Reproduction.
 تولید مثل، زاد آوری، زاد ولد، تولید فرزند - تولید فرزند به یکی از روشهای تکثیر؛ مثل، تولید مثل در پستانداران و آبزیان بچه‌زا (از راه جفتگیری و زایمان)؛ تولید مثل در طیور و خزندگان (از راه جفتگیری و تولید تخمهای نطفه‌دار)؛ تولید مثل در ماهیان (از راه تخمگذاری و لقاح تخمها با ریختن اسپرم ماهی نر روی تخمها)؛ تولید مثل در زنبور عسل (از راه جفتگیری ملکه و گذاردن تخمهای نطفه دار یا عدم جفتگیری و گذاردن تخمهایی که زنبورهای نر از آنها به وجود می‌آید) و در گیاهان؛ گرده‌افشانی، بکرزایی و انواع آنها.
Reproductive.
 مولد، تناسلی

Reproductive isolation
 جدایی تولید مثلی
Reptile.
 خزنده جانور خزنده، هر یک از جانوران خزنده؛ مگس، مارها، لاکپشته‌ها، سوسمارها و غیره
Requirments.
 نیازها
Repulsion.
 انفصال، جداسدگی، دفع
Reradiation.
 بازتابش، تشعشع مجدد، تشعشع یک جسم که نتیجه جذب تشعشعات توسط آن باشد.
Resalivation
 مخلوط شدن مجدد با بزاق
Research
 تحقیق، بررسی، جستجو، کنکاش
Resection
 پاره‌برداری، جراحی (جراحی که در آن قسمتی از اندام برداشته می‌شود)
Reseda.
 اسپرک، اسپرگ
Reshuffle.
 برزدن مجدد، دوباره برزدن، دوباره مخلوط کردن
Reside.
 سکنی گزیدن، مقیم شدن، ساکن شدن، در جایی ماندن، اقامت کردن
Resident.
 ثابت، ساکن، مقیم
Residual.
 پسمانده، باقی مانده، بقایا
Residual milk



شیر باقی مانده

Residue.

پس مانده، باقی مانده (1) رسوب مواد حشره کش روی سطح خارجی یا جذب آن توسط گیاه یا حیوان پس از استعمال. به طور مثال، حشره کش د.د.ت. وقتی به صورت افشاندن استعمال می شود، روی سطح دیوارها باقی مانده و حشرات را می کشد. همچنین اسپری گاوها با د.د.ت موجب جذب و ورود آن به داخل گوشت و شیر می شود. (2) چیزی که از هر ماده مخصوص باقی می ماند. (3) پس مانده غذای انسان یا حیوان، که پس از برداشت محصول در زمین باقی می ماند. (4) بخشی از غذا که پس از هضم در روده باقی می ماند، این بخش شامل الیاف سلولزی و مواد جذب نشده می شود.

Resilient

مرتجع؛ زمانی که ساختار مورد نظر پس از کاهش فشار سریعاً به حالت اولیه باز گردد، آنرا مرتجع (همچون آبسه رسیده) می نامند.

Resin.

صمغ

Resinaeous.

رزینی، رزین دار

Resins.

رزینها، ترکیبات جامد یا نیمه جامدی که از ترشحات خارجی بعضی گیاهان به دست می آید. این مواد در الکل و اتر قابل حل، اما در آب غیر قابل حل هستند. از رزینهای طبیعی و مصنوعی در ساختن مواد جلادهنده ها، صابونها، تخته چندلا، و غیره استفاده می شود.

Resistance.

مقاومت

Resolvase

رزولواز (آنزیمی که همواره با آنزیم تولید شده از ژن ترانسپوزاز در عناصر جابه جا شونده برای درج این عنصر در دیگر بخش های ژنوم فعالیت می کند).

Resolving power

توان جداسازی، قدرت تفکیک

Resonant

صدای طنین دار (از یک اندام حاوی گاز و یا هوا سرچشمه می گیرد)

Resonator.

تشدیدکننده

Resorption.

واجذب، متضاد جذب؛ از دست دادن (اتلاف) یک ماده؛ مثل، تخلیه استخوانها از کلسیم، یا جذب آب، املاح و غیره جذب شده توسط کلیهها به داخل خون.

Respiration.

تنفس، (1) اکسید شدن کربوهیدراتها در موجودات زنده و آزاد شدن انرژی، گاز کربنیک و آب (متابولیزم سلولی). (2) در حیوانات، عمل تنفس؛ کشیدن هوا به داخل ریهها و خارج کردن هوای بازدم (دم + بازدم)؛ در موجودات کوچکی که اندامهای تنفسی ندارند، این عمل از طریق سطح وسیعی از بدن صورت می گیرد.

Respiratory.

تنفسی، مربوط به تنفس

Respiratory quotient (RQ)



کسر تنفسی، برای نشان دادن نوع خوراک سوخت و ساز شده به کار می‌رود.

Respire. To breath. See respiration.

دم زدن، نفس کشیدن، تنفس کردن
Response.

پاسخ، جواب
Rest.

آثار، بقایا
Restless.

ژن‌های اعاده کننده
Restrain.

مقید کردن، مهار کردن، مهار کردن دامها، طیور یا حیات وحش به روشهای مختلف به منظور انجام کارهای بهداشتی، دامپزشکی، تلقیح مصنوعی، زایمان و غیره.

مقید شده، مهار شده
Restrained.

مقیدسازی
Restraint.

محدود کردن
Restrict.

محدود، محدود شده
Restricted

خرده فروشی
Restriction.

قیمت خرده فروشی
Retail.

خرده فروشی لاشه
Retail cuts (caracass)

باقی ماندن
Retain.

Retained placenta

جفت ماندگی (به حالتی گفته می‌شود که جفت در زمان معمول پس از تولد نوزاد، جفت از رحم خارج نشده باشد).

شیر غلیظ شده
Retentate.

احتباس، محبوس شدگی
Retention.

مشبک، شبکه‌ای، مربوط به نگاری (بخش دوم معده در نشخوارکنندگان)
Reticular.

مشبک، شبکه ساختن
Reticulate.

گویچه قرمز جوان
Reticulocyte.

ازدیاد گویچه قرمز، ازدیاد غیرطبیعی گویچه‌های قرمز جوان در خون
Reticulocytosis.

تور، توری، شبکه، (1) ساختمان شبکه مانند؛ مثل، بافت نگهدارنده اعصاب، بافت مشبکی که اسکلت اولیه بعضی اعضای بدن را تشکیل می‌دهد. (2) شبکه رتیکولوآندوتلیال که درون میان مایه (سیتوپلاسم) یاخته یافت می‌شود.
Reticulum.

شبکیه، یکی از پرده‌های کره چشم مهره‌داران است که از دو پرده دیگر داخلی‌تر بوده و از سلولهای حساس و رشته‌های عصبی تشکیل می‌شود. در بسیاری از مهره‌داران از جمله انسان، شبکیه از دو نوع سلول (یاخته) تشکیل می‌شود: سلولهای استوانه‌ای و سلولهای مخروطی.
Retina.

Retinal. Retinene.



رتینال، رتینن، رتینال، شکل آلدئیدی رتینول (سابقا ویتامین آ خوانده می‌شد) است. از لحاظ بیولوژیکی، رتینال یکی از سه شکل فعال رتینول است. رتینول می‌تواند به عنوان الکل و اسید فعالیت بیولوژیکی داشته باشد.

Retinitis.

التهاب شبکیه چشم، آماس شبکیه

Retinol. C₂₀H₃₀O.

رتینول، یکی از دو شکل ویتامین (A) است که شکل دیگرش دی‌هیدرورتینول نام دارد. رتینول که معمولاً ویتامین (A) خوانده می‌شد، به صورت استر (رتینل پالمیتیت) در روغن ماهی، چربیها، جگر، کره و تخم مرغ یافت می‌شود. از نظر بیولوژیکی، رتینول می‌تواند به عنوان الکل، آلدئید و اسید فعال باشد. شکل الکی که «رتینول» نامیده می‌شود، از دو شکل دیگر معمول‌تر است. شکل آلدئیدی آن «رتینال یا رتینن» نامیده می‌شود و شکل اسیدی آن «السد رتینوئیک» نام دارد.

Retort.

اتوکلادو

Retraction.

جمع شدگی رحم، رجعت رحم به حالت اولیه پس از زایمان.

Retractor.

عضله منقبض شونده و راست کننده - مثل، عضله‌ای که با انقباض آن، یک عضو دیگر به حالت مستقیم یا کشیده درمی‌آید. چنین عضله‌ای در آلت تناسلی حیوانات نر وجود دارد که با انقباض آن، قضیب به حالت نعوظ در می‌آید.

Retroaction.

عمل پس گرد، عقب گرد

Retrobulbar.

پشت کره چشمی

Retroepiploic.

پشت چادرینه‌ای

Retroesophageal.

پشت مروی

Retrograde.

برگشتی، رجعتی، قهقراپی

Retrogression.

استحاله، تحلیل، فساد، حرکت به عقب، پسری، بدتر شدن

Retroperitoneal.

پشت صفاقی

Retroplasia.

پس حلقی

Retrospective.

کاهش فعالیت رشد

Return to work

گذشته نگر

Revalescence.

دوره نگاهت

Revascularisation.

Revascularization.

تشکیل مجدد عروق خونی

Reversion.

رجعت، رجعت یک صفت، تظاهر یک صفت در فردی که اجدادش آن صفت را دارا بوده‌اند.

Revolute.

لب برگشته، پیچیده

Revolving.

دوار، گردان، چرخان



Rezeroing.

صفر کردن مجدد

Rhanmose.

رامنوز، یک تک فندی شش کربنه که در ترکیب با گلیکوزیدهای گیاهی یافت می‌شود. این قند به شکل آزاد در سمی به نام سماک وجود دارد.

Rhinitis.

تورم بینی، تورم مخاط بینی، آماس بینی، آماس مخاط بینی

Rhinoceros.

کرگردن

Rhinopneumonitis.

تورم بینی و ریه

Rhinotracheitis.

تورم بینی و نای

Rhizobia.

ریزوبیا، گونه‌ای از باکتریها که درون گره‌های ریشه‌های گیاهان خانواده بقولات به صورت همزیستی با این گیاهان به سر می‌برد. این گیاهان ازت هوا را تثبیت می‌کنند و پس از برداشت محصول و پوسیدن ریشه و لایه خارجی گره‌ها، در خاک آزاد می‌شوند و افزایش ازت خاک را سبب می‌شوند. به همین دلیل پس از کشت بقولات، محصول بعدی به کود ازته نیاز ندارد یا میزان نیاز آن کم است.

Rhizoid.

ریشه نما

Rhizome.

ساقه زیرزمینی

Rhodopsin. Visual purple.

رودوپسین - رنگدانه موجود در یاخته‌های استوانه‌ای شبکیه چشم که حاوی ویتامین (A) است. وقتی نور به شبکیه برخورد می‌کند، این رنگدانه تبدیل به رنگدانه دیگری به نام رتینالدئید (زرد بینایی) می‌شود. در نتیجه این تغییر از طریق عصب بینایی به مغز برده می‌شود. برای دوباره‌سازی رودوپسین، ویتامین (A) ضروری است.

Rhombencephalon.

پس مغز

Rhombocoele.

پشت حفره، حفره پس مغز

Rhomboid.

لوزی شکل

Rhubarb.

ریواس، ریوند چینی

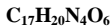
Rhythmic.

منظم، هماهنگ، موزون

Rib.

دنده، دنده‌هایی که تمام‌آنها از عقب (از پشت یا بالا در جانوران) به ستون مهره‌ها و برخی از آنها از جلو (از پایین یا قسمت شکمی در جانوران) به استخوان جناغ متصلند و توام با ستون فقرات و استخوان جناغ، قفسه سینه را تشکیل می‌دهند و محافظ اعصاب درون قفسه سینه (قلب و ششها) محسوب می‌شوند.

Riboflavin. Vitamin B2.



ریبوفلاوین، ویتامین ب 2 - یک ویتامین از گروه ب کمپلکس که تقریباً در تمام سلولها یافت می‌شود. مشابه نیاسین، ریبوفلاوین نقش ضروری در مکانیسم اکسیداتیو سلولی دارد. از



نظر شیمیایی، ریپوفلاوین تشکیل شده است از یک حلقه آلوکزاین متصل به یک الکل مشتق از قند پنچ کربنه‌ای به نام ریپوز.

ریپوفلاوین به عنوان بخشی از یک گروه آنزیمها به نام فلاووپروتئینها عمل می‌کند.

Ribose.

ریپوز، یک پنتوز (قند پنچ کربنه) که توسط تمام حیوانات از جمله انسان سنتز می‌شود، و لذا وجود آن در جیره غذایی ضرورت ندارد، اما نقش مهمی در بدن دارد. وقتی با پریمیدینها (سیتوزین، تیمین و بوراسیل)؛ و پورینها (آدنین و گوانین) باند شود، نوکلئوزیدها تشکیل می‌گردد. وقتی اسید فسفریک با نوکلئوزیدها استری گردد، نوکلئوتیدها تشکیل می‌شود. سپس این ترکیبات برای ساختن اسید دی اکسی ریبونوکلئیک و اسید ریبونوکلئیک مصرف می‌شود. ریپوز جزئی از ویتامین B₂ یا ریپوفلاوین نیز می‌باشد.

Ribosome.

ریبوزوم، محل پروتئین سازی در یاخته است. ریپوزوم در میان مایه (سیتوپلاسم) هسته، پلاستیدها، و میتوکندریها یافت می‌شود.

Rice. *Oryza sativa*, family gramineae.

برنج - گیاهی است یکساله، از خانواده گندمیان. یکی از قدیمی‌ترین گیاهانی است که برای استحصال بذر آن کشت شده است. بذر این گیاه به طور عمده در تغذیه انسان مصرف می‌شود و فقط در صورت نامرغوب

بودن یا فراوانی غیرمعمول، در تغذیه حیوانات مصرف می‌شود.

Rice bran

سبوس برنج

Rice broken

خرده برنج

Rice param

مخلوط سبوس برنج و خرده برنج

Rice polishings

سبوس داخلی برنج

Ricin

ریسین، تفاله دانه کرچک حاوی سمی بنام ریسین است که موجب به هم چسبیدن گلبول‌های قرمز خون می‌شود. مصرف ریسین شاید سبب ایجاد علائم انقباض شدید ماهیچه‌ای هم شود. مصرف این سم در پرندگان شامل کم تحرکی، کندی، سیخ شدن پرها و رنگی شدن ریش و تاج است.

Rickets.

نرمی استخوان، یک بیماری انسان و حیوانات که در اثر فقدان کلسیم، فسفر، یا ویتامین (د) عارض می‌شود. این حالت معمولا در حیوانات جوان و کودکان مشاهده می‌شود. علائم آن در حیوانات عبارتند از: نرمی و تغییر شکل استخوانها (انحنای استخوانهای ساق و ران در کودکان)، کاهش اشتها، اختلالات تناسلی و غیره.

Rickettsiae.

ریکتزیا، گروهی از میکروارگانیسما که از نظر اندازه حدواسط باکتریها و ویروسها هستند. ریکتزیاها انگلهای درون یاخته‌ای‌اند که داخل یاخته‌های موجودات بزرگتر تکثیر می‌شوند.



Rickety.

(1) استخوان نرم، مبتلا به نرمی استخوان.
 (2) یک ساختمان قدیم یا فرسوده، یک حیوان سست. (3) ضعیف، لغزنده، لق، متزلزل، خرد شدنی.

Riddle.

سوراخ سوراخ کردن

Ride.

سوار اسب شدن و سواره رفتن، سوار شدن گاوها بر هم (مثل، سواری دادن گاوهای فحل)

Ridge.

برجستگی، لبه

Ridged egg

تخم مرغ با پوسته شیاردار، علت تشکیل این نوع تخم مرغ ها که شیار به صورت کمربند دور آن را فرا گرفته، بیشتر بیماری‌هایی مانند برونشیت عفونی هستند.

Ridgeling, rig; cryptorchid.

نهان خایه، هر حیوان نری که بیضه‌هایش وارد کیسه بیضه نشده باشد.

Right side displacement of the abomasum

جابجایی شیردان به راست

Rigidity.

سختی، سفتی

Rigling. See ridgling.

نهبانه خایه یکطرفه، حیوان نری که فقط یک بیضه‌اش درون کیسه بیضه وارد شده باشد.

Rigor.

جمود، سفتی، سخت شدگی

Rigor mortis

جمود نعشی (سفت شدن ماهیچه‌های بدن که 2 تا 4 ساعت پس از مرگ یا کشتار دام

مشاهده می شود و سپس به تدریج و تا 24 ساعت بعد، از بین می رود).

Rinderpest.

طاعون گاوی

Rinding

پوست کندن، خلال کردن

Ring.

حلقه

Ringling.

محصور کردن، ایجاد حلقه، قرار دادن حلقه‌ای از قیر یا لاک ناخن در دور تا دور لامل

Ringworm.

کچلی قارچی

Ripe.

رسیده، پخته

Ripening.

رساندن یا رسیدن، این اصطلاح در مورد میوه‌ها، دمل، برخی از فرآورده‌های شیر، به خصوص پنیر، عسل و غیره استعمال می‌شود.

Risk.

مخاطره، به خطر انداختن

RNA. Ribonucleic acid.

اسید ریبونوکلیک

Roan.

ابرش، اشاره است به رنگ قرمز مایل به سفید گاو نژاد شورت هورن؛ یک نوع رنگ پوشش مویی اسب؛ مثل، شاه بلوطی و غیره که بستگی به رنگ زمینه دارد.

Roast.

برشته کردن، بریان کردن، کباب، کباب کردن، گوشت کبابی،

Roasted.



کیاب شده، سرخ شده، برشته شده، پخته شده در آون (فر) توسط حرارت خشک.

Roaster.

(1) جوجه سرخ کردنی، نیمچه مرغ سرخ کردنی، (2) دستگاه کیاب کن

Roasting.

سرخ کردنی، کیاب پز، تنور یا فر، (1) سرخ کردنی - طیوری که برای سرخ کردن پرورش داده باشند؛ مثل جوجه سرخ کردنی. چیزی که برای سرخ کردن آماده شده باشد. (2) کیاب پز، کیاب کننده، تنور یا فر مخصوص سرخ کردن گوشت. (3) برشته کردن (در مورد دانه)، حرارت دادن و متعادل کردن دانه برای بهبود قابلیت دسترسی مواد مغذی

Rod.

میله

Rodent.

چونده

Rodentia.

چونده، پستاندارانی با یک جفت دندان پیشین پررشد که با عمل جویدن مرتب مواد گیاهی رشد آنها تنظیم می‌شود؛ مثل، خرگوش، موش خانگی، موش صحرایی، سنجاب و غیره.

Rodentia

چوندگان

Rodenticide.

سم چونده کش، چونده کش

Rods

سلول های میله ای (در شبکه چشم)

Roe.

(1) گوزن ماده (2) تخم ماهی، بیضه ماهی، خاویار، دو نوع تخم ماهی وجود

دارد: تخم ماهی ماده (تخم سخت) و تخم ماهی نر (تخم نرم) که هر دو به عنوان چاشنی مورد علاقه بسیاری از مردم است.

Roentgen. r.

روننگن، واحد بین المللی مقدار اشعه‌های ایکس یا گاما. یک واحد روننگن (r) ده به توان دوازده $1/6^*$ جفت یون تولید می‌کند. روننگن نام کاشف اشعه ایکس است.

Role.

نقش، وظیفه

Rolled. Rolling; steam rolled.

غلتک خورده، غلتک زده شده، غلتک زده با بخار - تغییر شکل و / یا اندازه ذرات توسط فشردن بین دو گردونه دستگاه غلتک. این عمل ممکن است با حرارت دادن توأم باشد .

Roller.

غلتک

Roof.

سقف، پشت بام

Rooster. male chicken; cock; cokcerel.

خروس - خروس کمتر از یک سال سن.

Root.

ریشه، بن، ریشه دار کردن، نشانندن

Rootcap.

کلاهک ریشه

Rooted.

ریشه‌دار، ریشه کرده

Rootlet.

ریشه چه

Rootstock.



پایه، پیوندگیر، در پیوند زدن، گیاه پایه که گیاه پیوندی روی آن پیوند زده می‌شود.

Rooty.

ریشه‌دار، پرریشه

Rosemary.

اکلیل کوهی

Rosette.

گلچه

Rostral.

قدامی، جلوپی، به طرف جلو، به طرف نوک یا قسمت قدامی

Rostralis. Rostral.

قدامی، منقاری

Rostrum

منقار، نوک (در پرندگان)

Rot.

پوسیدگی، فساد

Rotatable.

قابل گردش، آیش‌دار

Rotate.

چرخیدن، بر محور خود گردیدن، دوران کردن، دور محور خود چرخیدن

Rotation.

تناوب زراعی، گردش زراعی، تناوب کشت گیاهان از راه‌های موثر جلوگیری از خسارت آفات زراعی است. کشت مداوم یک گیاه سبب می‌شود که شمار حشرات، کنه‌ها، نماتدها، بیماری‌ها و علف‌های هرزی که روی آن گیاه نشو و نما می‌کنند، افزایش یافته و خسارت آن‌ها به طور قابل ملاحظه‌ای زیاد شود، زیرا هر خانواده گیاهی آفت مخصوصی دارد که معمولاً نمی‌تواند به گیاه خانواده دیگر آسیب

برساند. در کشت‌های پشت سر هم، عملیات مبارزه را همه ساله انجام می‌دهند، حال آنکه در صورت اعمال تناوب زراعی، ممکن است به مبارزه با آفات نیاز نباشد.

Rotation grazing

چرای چرخشی، یک هفته تا ده روز، دو تا چهار چراگاه به طور چرخشی مورد استفاده قرار می‌گیرد.

Rotational.

تناوبی

Rotor.

چرخانه، گردونه، گردانه

Rotatory.

چرخشی، گردشی، دورانی

Rotten.

پوسیده، فاسده شده

Rough.

خشن، زبر

Roughage.

مواد خشبی، به مواد خوراکی گفته می‌شود که بیشتر از 20 درصد ADF (18 درصد فیبر خام) و کمتر از 0/7 مگا کالری انرژی خالص شیردهی به ازای هر پوند ماده خشک دارند. علوفه یا پس مانده‌های زراعی خشبی - مواد گیاهی، به طور عمده پس مانده‌ها یا فرآورده‌های فرعی محصولات زراعی با الیاف خام بالا و قابلیت هضم و پروتئین خام پایین. مثال: کاه، ساقه ذرت و ذرت خوشه‌ای (سورگوم)، باگاس (تفاله نیشکر)، پوسته بادام زمینی، پوسته یولاف و چوب بالال (ذرت). علفها به صور مختلف (علوفه سبز، خشک، سیلو شده، آسیاب شده و غیره). (forges)



جزء مواد خشبی (roughage) نیز طبقه‌بندی می‌شوند، اما مواد خشبی؛ مثل، ضایعات کشاورزی (کاه، کلش، پوسته خارجی دانه‌ها، تفال نیشکر و غیره) جزء علوفه طبقه‌بندی نمی‌شوند.

Roughings.

چین دوم علف

Round.

مدور، گرد

Roundworms.

کرم‌های گرد

RQ. respiration quotient.

کسر تنفسی، عبارت است از حجم گاز کربنیک تولید شده تقسیم بر حجم اکسیژن مصرف شده.

Rubber.

(1) لاستیک . (2) پاک کن

Rubbing.

مالش دادن، مالیدن

Rubefacient.

ملتهب کننده پوست

Rubidium.

روبییدیم، یک عنصر کمیاب در خاکها و گیاهان که احتمالاً در بعضی واکنشها مشابه پتاسیم وارد عمل می‌شود. به نظر می‌رسد که این عنصر به مقدار جزئی موجب تحریک رشد گیاهان می‌شود.

Rudiment.

رشد نکرده

Rudimentary.

به طور رشد نکرده

Ruffled.

سیخ شده، اشاره است به پرطیور؛ سیخ شدن پر در طیور علامت کمبود بعضی مواد غذایی یا احتمالاً نشانه یک بیماری است.

Rugged.

حیوان بزرگ و قوی

Rugose.

چروکیده، چین خوردگی، موزاییک عامل چروکیدگی

Rumen. Paunch; first stomach.

شکمبه، ویرابی، معده اول نشخوارکنندگان - بخش اول معده نشخوارکنندگان که گنجایشی به اندازه یک هفتم وزن بدن دارد. این بخش حاوی میلیاردها باکتری، حدود یک میلیون پروتوزوا و تعداد کمتری از انواع میکروارگانیسمهای دیگر در هر میلی لیتر محتویاتش است. با داشتن جنین جمعیت میکروبی، نشخوارکنندگان قادر به مصرف علوفه و / یا مواد خشبی زیاد هستند. شکمبه در حقیقت یک ظرف تخمیر بزرگی است که اساس تفاوت تغذیه نشخوارکنندگان از غیر نشخوارکنندگان را تشکیل می‌دهد.

Rumen epithelium cells

سلول‌های دیواره شکمبه، حدود 5 درصد از باکتری‌ها به سلول‌های دیواره شکمبه و یا پروتوزوا چسبیده‌اند.

Rumenal. Ruminial.

شکمبه‌ای، مربوط به شکمبه.

Rumenitis.

التهاب شکمبه، اغلب در نشخوارکنندگانی اتفاق می‌افتد که بخش اعظم جیره غذایی آنها را غلات تشکیل می‌دهد. در این شرایط



اسیدیته شکمبه افزایش می‌یابد. ضعف یا یک شکاف کوچک در بافت پوششی شکمبه باعث ورود باکتری به گردش خون و نهایتاً ورم چرکی جگر می‌شود.

Rumenotomy.

شکمبه بری، بریدن و خارج کردن بخشی از شکمبه.

Rumenocentesis

رومنوسنتسیس، یک تکنیک است که در مزارع برای تعیین pH و غلظت اسیدهای چرب فرار شکمبه از گاوهای سالم استفاده می‌شود. در این روش یک سرنگ از دیواره بدن به داخل شکمبه گاو عبور داده می‌شود.

Rumensin

رومنسین یا مونسین سدیم، یکی از یونوفرهایی است که تولید اسید پروپیونیک را در شکمبه افزایش و تولید استات، بوتیرات و متان را کاهش می‌دهد.

Ruminal.

شکمبه‌ای، مربوط به یا وابسته به شکمبه یا دارای ویژگیهای نشخوارکنندگان.

Ruminal impaction

فشردگی و سخت شدن شکمبه، حرکات شکمبه‌ای از اوایل زندگی آغاز می‌شود و به جز موارد خاص، در طول عمر حیوان ادامه می‌یابد. حرکات شکمبه-نگاری علاوه بر مخلوط کردن مواد خوراکی موجب تخلیه گاز از طریق فرآیند آروغ زدن (eructation) و نیز به جلو راندن مواد خوراکی محلول و تخمیر شده به هزارالا می‌شود. چنانچه به هر دلیل حرکات فوق متوقف شود، عملکرد این

عضو دچار اختلال شده و موجب فشردگی و سخت شدن شکمبه می‌گردد.

Ruminal retention time (RRT)

زمان ماندگاری در شکمبه

Ruminal void syndrome

سندرم شکمبه خالی

Ruminants.

نشخوارکنندگان، حیواناتی هستند که دارای معده چهار قسمتی (شکمبه، نگاری، هزارالا، شیردان) بوده و نشخوارکننده‌اند؛ مثل، گاو، گوسفند، بز، گوزن، گاو کوهان دار، گوزن شمالی، شتر، کانگرو و غیره. شتر دارای معده سه قسمتی است.

Ruminate.

نشخوار کردن، عمل بالا آوردن خوراکیهای مصرفی از شکمبه و جویدن کامل و بلع مجدد آن. ضمن عمل نشخوار، خوراک بالا آورده شده با مقدار بیشتری از بزاق مخلوط شده و در اثر جویدن مجدد ذرات غذا خردتر و قابل هضم‌تر می‌شود. در عمل نشخوار، مقدار قابل توجه‌ای بزاق وارد شکمبه می‌شود و بزاق به علت محتوای زیاد بیکربنات، به عنوان یک بافر قوی در تنظیم اسیدیته محیط شکمبه نقش دارد.

Ruminating.

نشخوار کردن، جویدن مجدد خوراک بالا آورده از شکمبه. عملی است که توسط حیوانات نشخوارکننده انجام می‌شود و ضمن آن خوراک بالا آورده علاوه بر جویده شدن مجدد، دوباره با بزاق مخلوط شده و بلع می‌شود.

Rumination.



نشخوار، عمل بالا آوردن خوراک و جویدن یک توده نرم از ذرات خوراک خشبی که بولوس یا کاد نامیده می‌شود. هر بولوس به مدت حدود یک دقیقه جویده شده و سپس بلع می‌شود. نشخوارکنندگان ممکن است حدود 8 ساعت از شبانه روز را به عمل نشخوار بگذرانند. این مدت بستگی به میزان خشبی بودن جیره غذایی دارد. جویدن مجدد موجب افزایش قابلیت هضم خوراک نمی‌شود. بلکه این عمل موجب ریز شدن ذرات خوراک و قابل عبور شدن آن از شکمبه، و در نتیجه افزایش ظرفیت مصرف خوراک می‌شود. هر چه ذرات غذا ریزتر باشد، عمل نشخوار به مدت کمتری انجام می‌شود. هر چه کیفیت علوفه بهتر باشد، به نشخوار کمتری نیاز است و برای خوراکیهای خشبی، حیوان مدت زمان بیشتری را در حالت نشخوار می‌گذارند.

Rump.

کپل، کفل، سرین

Run.

ران، یک واحد طول استاندارد برای نخهای پشمی که معادل 1463 متر است. وزن یک ران (1463 متر نخ پشمی)، یک پوند یا 453/54 گرم است.

Runner.

دونده، رونده (ریشه هوایی)

Running.

شکل خاصی از بخیه سرتاسری ساده

Run off.

زه آب، آب زهکشی، جریان سطحی آب

Run on.

چرانیدن

Runt.

خوک کوچک، خوکچه، بچه خوکی که نسبت به هم قلوهایش کوچک‌تر باشد. کوچک ماندن یک یا چند بچه خوک معمولاً معلول کم شیری یک یا چند پستان خوک است.

Rustech

روستک، شکمبه‌های اولیه تحت عنوان روستک شناخته می‌شوند و امروزه بنام فروماتتور با جریان دو سوویه (Dual Continuous Fermentor) که از پیچیدگی خاصی بر خوردار است، استفاده می‌شود.

Rustle.

دام دزدی، دزدیدن یا شکار دامهای اهلی برای تأمین معاش.

Rye (lolium perenne) seccale cereale

چاودار، یکی از علوفه‌های مرتعی است که در اکثر خاک‌ها رشد می‌کند، دارای ساقه‌های نازک و خوشخوراکی بوده که تا مرحله تولید سنبله تمام حیوانات با میل و رغبت می‌خورند. مصرف چاودار بهتر است بصورت، تر و سبز انجام گیرد، زیرا علوفه خشک سریع ارزش غذایی خود را از دست می‌دهد.

Ryegrass. Lolium perenne.

چمن انگلیسی، علوفه‌ای است از خانواده گندمیان که مرع خوبی تشکیل می‌دهد و از آن به عنوان یک گیاه چمنی نیز استفاده می‌شود





Saanen goat

بز سانن (این نژاد گسترده‌ترین نژاد اصلاح شده بز شیری جهان است).

Sac. pouch.

کیسه، حفره، حفره کوچک و کیست مانند، یک عضو کیسه مانند.

Saccharase. B-fructofuranosidase.

ساکاراز، بتا فروکتوفورانوزید- آنزیمی است که قند ساکارز را آبکافت می‌کند.

Saccharide. C_nH_{2n}O_{n-1}

قند، گروهی از کربوهیدراتها که شامل انواع قندها می‌شود. قندها به تک قندیها (منوساکاریدها)، دو قندیها (دی ساکاریدها)، سه قندیها (تری ساکاریدها)، چند قندیها (الیگوساکاریدها) و پرقندیها (پلی ساکاریدها) تقسیم می‌شوند.

Sacchariferous.

قنددار، حاوی قند

Saccharification.

تبدیل شدن به قند

Saccharum officinarum

نیشکر، گیاهی دائمی گرمسیری و نیمه‌گرمسیری است که تا ارتفاع 4/5 تا 6 متر یا بیشتر می‌رسد. نیشکر جهت تولید شکر کشت می‌شود که در جریان فرآوری آن دو محصول فرعی بنام‌های ملاس و باگاس بدست می‌آید.

Saccharimeter. See sirup hydrometer.

قند سنج - وسیله‌ای است برای تعیین غلظت قند در یک محلول متمایز می‌کند.

Saccharin, Saccrine. C₇H₅NO₃S.

ساخارین، ساکارین - یک ماده شیرین کننده غیر مغذی و غیر انرژی‌زا که 300 تا 500 مرتبه شیرین تر از قند معمولی (ساکارز) است. از نمکهای سدیم و کلسیم ساخارین در تهیه غذاها، نوشابه‌ها و غیره به ویژه برای افرادی که رژیم بدون قند دارند (افراد مبتلا به دیابت) استفاده می‌شود. علی‌رغم این استفاده، موضوع سرطان زایی ساخارن مطرح است. به نظر می‌رسد تا حصول اطلاعات بیشتر، از مصرف زیاد ساخارین باشد پرهیز کرد.

Saccharometer. See saccharimeter.

قند سنج - یک رطوبت سنج مخصوص که از آب رای تعیین وزن مخصوص (ثقل ویژه) یک محلول قندی استفاده می‌شود. این وسیله می‌تواند مدرج باشد و با آن درصد قند محلول سنجش شود با ساکاریمتر تفاوت دارد.

Saccharopine.

ساکاروپین، یک ماده واسطه در متابولیسم لیزین.

Saccharorrhoea. Glycosuria.

قند ادراری، وجود غیرطبیعی قند در ادرار

Saccharose. Sucrose.

قند معمولی، ساکارز، سوکروز.

Saccharosuria. Sucrosuria.

قند ادراری، وجود ساکارز در ادرار.

Saccular.

کیسه‌ای، شبیه کیسه

Saccule.

کیسه کوچک

Sacral.



خاجی مربوط به استخوان خاجی
Sacroiliac.

خارجی - خاصه‌ای

Sacroischiatic.

خاجی - ورکی

Sacrospinalis.

خاجی - خاری

Sacrum

استخوان خاجی

Saddle

زین

Safe.

سالم، امن، بهداشتی

Safety.

سلامتی

Safflor.

روغن گلرنگ

Safflower meal

کنجاله گلرنگ، مقدار فیبر در کنجاله گلرنگ زیاد و انرژی آن کم است. این دو فاکتور عوامل محدود کننده آن در جیره‌های طیور است.

Saffron.

زعفران

Sainfoin

اسپرس (گیاهی است علوفه ای و دائمی از خانواده یونجه با نام علمی *onobrychis viciaefolia* می باشد).

Sagital

سهمی شکل

Sagittalis. Sagittal.

سهمی شکل، به شکل سهمی

Saleratus

جوش شیرین، بی کربنات سدیم، پودر نانوائی، نمک گازدار - به بی کربنات پتاسیم نیز گفته می شود.

Salicaceae.

اسید سالیسیلیک، اسید ارتوهیدروکسی ینزئوئیک - یک اسید بی رنگ که در بسیاری از گیاهان و میوه‌ها یافت می شود. به طور تجارتي از عمل آوری فنات سدیم خشک (C_6H_5Na) تهیه می شود. از این اسید به عنوان یک ماده نگهدارنده و یک قارچ کش استفاده می شود. در داروسازی از آن برای تهیه پمادهای خاص زگیل، میخچه، و/یا بعضی اشکال التهابات پوستی استفاده می شود.

Salicilism.

مسمومیت با اسید سالیسیلیک، نشانه‌ها یا عوارض مسمومیت با اسید سالیسیلیک.

Saliferous.

نمک دار، پر نمک، تولیدکننده یا دربردارنده مقدار فراوان نمک.

Salimeter. Salometer.

نمک سنج

Salination.

نمک زنی، نمک سود کردن

Saline. Containing salt; salty.

نمکی، شور، حاوی نمک، هر ماده‌ای که به علت محتوی زیاد نمک طعام شور مزه باشد.

Salinification.

نمک سازی، تهیه نمک

Saliniform.

به شکل نمک، دارای خواص نمک طعام

Salinity. The degree of saltiness.

شوری، درجه شوری



Salinization.

شورسازی

Salinize.

نمک زدن، نمک سود کردن

Page | 327

Salinometer. Salimeter; salinometer.

شوری سنج، نمک سنج

Saliva. Spit.

بزاق، مایعی است با خاصیت قلیایی ضعیف، زلال و قدری چسبنده که از غدد بزاقی در دهان ترشح می‌شود. ممکن است حاوی آمیلاز، مالتاز یا استراز باشد. آمیلاز بزاقی، در بزاق تک معده‌ایها و استراز در بزاق نشخوارکنندگان یافت می‌شود. پتیلین و استراز عامل هضم نشاسته در دهان حیوانات مذکور هستند. در حشرات، بزاق ممکن است حاوی ماده ضد انعقاد خون باشد.

Salivary.

بزاقی، مربوط به بزاق یا غدد بزاقی.

Salivation.

سیلان بزاق، جاری شدن بزاق، جاری شدن بزاق از دهان یا افزایش ترشح بزاق در حیوانات بزرگ که گاهی اوقات نشانه یک بیماری است.

Salmon.

ماهی آزاد

Salmonella.

جنس سالمونلا، یک ریززنده بیماریزا و مولد اسهال که از آن حدود 1000 سویه شناسایی شده است. گاهی اوقات در خوراکیهای آلوده یافت می‌شود.

Salmonellosis.

سالمونلوز، عفونت سالمونلایی

Salmoniformes.

آزاد ماهیان

Salometer. Salimeter; salinometer.

شوری سنج، نمک سنج، یک هیدرومتر با درجه بندی مخصوص تعیین قدرت یا شوری یک محلول نمکی؛ مثل، محلول نمکی گوشت یا خیارشور. درجه بندی نمک سنج به گونه ای است که در حرارت 15/5 درجه سانتی-گراد، هر چهار درجه آن معادل 1% نمک در محلول می‌باشد. بنابراین درجه شوری 70؛ یعنی 17/5% نمک (کلرور سدیم). وقتی از نمک سنج برای تعیین غلظت کلرور کلسیم استفاده می‌شود، در غلظتی معادل غلظت نمک طعام، درجه شوری را یک دهم بیشتر نشان دهد.

Salpingitis.

التهاب لوله رحمی

Salpinx.

لوله رحمی، مجرای تخم

Salt. NaCl.

نمک طعام، چنانچه کلمه نمک (Salt) به تنهایی بیاید، منظور نمک طعام یا کلرور سدیم است. اگر منظور سایر نمکها باشد، باید نام کامل نمک آورده شود.

Salted.

نمک سود شده، نمک زده، آغشته به نمک؛ تهیه شده با نمک یا نگهداری شده با نمک.

Sample.

نمونه، الگو، مسطوره، نمونه برداری، (1) هر چیزی که نمایانگر یک توده یا مجموعه باشد؛



مثل نمونه‌های پنبه از یک عدل، نمونه بذر از یک کیسه و غیره. (2) در خرید پنبه، دو نمونه که از دو طرف یک عدل پنبه برداشته می‌شود. (3) نمونه‌برداری - برداشتن یک نمونه و آزمایش آن، یا ارسال آن برای آزمایش. تعریف IUPAC از نمونه عبارت است از مقدار ماده‌ای که از کل ماده‌ی هدف آزمایش به گونه‌ای برداشت می‌شود، که تمام ویژگی‌های نمونه هدف را در بر داشته باشد.

Sampling.

نمونه برداری، نمونه گیری

Sand.

شن، ماسه، قطعات ریز سنگها که قطر آنها را 2 تا 0/02 میلی متر متغیر است.

Sanitation.

بهداشت، کلیه اقداماتی که به منظور از بین بردن عوامل و شرایط ایجاد بیماریهای انسانی و حیوانی در محیط زیست انسان یا جایگاههای نگهداری دامها یا محل نگهداری حیوانات خانگی (دست آموز) انجام می‌شود.

Sanitize.

بهداشتی کردن، انجام اقدامات بهداشتی؛ ضد عفونی و بهداشتی کردن وسایل مورد استفاده در تهیه محصولات غذایی؛ مثل، وسایل شیردوشی، ظروف شیر و فرآورده‌های آن و غیره.

Sap.

شیره، عصاره، آب هر چیز

Saponify.

صابونی کردن، تبدیل یک چربی به صابون توسط آغشته کردن آن به یک قلیا.

Saponification value

ارزش صابونی عبارت است از مقدار ماده قلیایی مورد نیاز برای صابونی کردن مقدار مشخصی چربی است. ارزش صابونی، طبیعت اسید چرب موجود در چربی را مشخص می‌کند و بر اساس مقدار هیدروکسید پتاسیم (mg) مورد نیاز برای صابونی کردن 1 گرم چربی بیان می‌شود. در حضور ترکیب قلیایی، چربی هیدرولیز شده و تولید گلیسرول و اسید چرب می‌نماید.

Saponin. Saponine.

ساپونین، هر یک از مواد گلوکوزیدی مختلف گیاه که در حالت اختلاط و تکان خوردن، با آب تشکیل محلولهای کلوئیدی صابونی بدهد. از ساپونین در تهیه صابون مایع و بعضی مصارف صنعتی استفاده می‌شود.

Saponine. See saponin.

گنده رو، گندرو، کودرست

Saprogenesis

مرحله غیر بیماری‌زایی (قسمتی از زندگی میکروارگانیزم‌های مولد بیماری که به طور مستقیم با میزبان زنده در ارتباط نیست).

Saprophyte.

جانداري؛ مثل، قارچها، باکتریها، و غیره که روی مواد آلی یا مرده رشد می‌کند. این موجودات مواد آلی مورد نیاز بدن خود را از تجزیه بافتهای گیاهی یا جانوری به دست می‌آورند. قارچها تماماً ساپروفیت می‌باشند.

Saprophytic.

گندروی، کودرستی، دارای خصوصیات گیاهان گندرو یا کودرست.

Sarcody.



التهاب دور زخم، تورم ناشی از تشکیل بافتهای غیرعادی است که دور زخمهای ایجاد شده روی پوست تنه و شاخه‌های درختان

ایجاد می‌شود. این حالت چنانچه دور یک زخم عمیق ایجاد شود ماندنی است اما اگر زخم عمیق نباشد، با رشد پوست و احتمالاً زیرپوست، برطرف می‌شود.

Sarcolemma.

غشای یاخته عضلانی

Sarcoplasm.

میان مایه یاخته عضلانی

Sarcotic.

گوشت آور، ماده‌ای که در ایجاد گوشت (رشد عضلات) موثر است.

Sarcous.

گوشتی، عضلانی

Satellite.

ستاره، سیاره، ماهواره

Satiety.

سیری، بی اشتهاپی، بی میلی، ارضای کامل تمایل به غذا خوردن؛ این اصطلاح ممکن است در مورد ارضای تمایلات جنسی و غیره نیز به کار رود.

Saturate.

اشباع کردن، اشباع شدن

Saturated.

اشباع شده، حالتی که در آن یک ماده بیشترین مقدار از ماده دیگر را در خود نگه می‌دارد.

Saturation.

اشباع شدگی، حالت اشباع، سیری

Saturation. Extract.

عصاره اشباع، عصاره سیر شده

Sawdust.

خاک اره

Scab.

پوسته زخم، کبره، علامتی است که مشخصه آن زخم‌های خشن، برجسته و پوسته پوسته است.

Scabies.

جرب، گال

Scalding.

غوطه‌ورسازی در آب گرم

Scale. The size of an animal.

مقیاس، اندازه، ترازو، باسکول، قیان، اندازه یک حیوان

Scaling.

وزن کنشی، اندازه گیری، درجه بندی

Scalpel.

غربال شده

Scalpel.

چاقوی جراحی

Scalper.

پوست کن، دستگاه پوست کنی غلات، دستگاه یا وسیله‌ای که از آن در آسیابهای آردسازی با خوراک سازی برای جدا کردن غلاف بذر از دانه یا بذر استفاده می‌شود.

Scalping

1) در آسیابهای آردسازی، جداسازی غلاف دانه و ذرات خشبی از مغز دانه گندم یا غلات دیگر، 2) در آردسازی، جدا کردن آرد، خرد، غلاف، غلاف دانه و مواد خارجی از یکدیگر توسط تعدادی غربال با سوراخهای متفاوت از نظر ابعاد.

Scaly.



فلسی شکل، پوسته پوسته‌ای
Scaly leg
 پا لاغری (نوعی بیماری در طیور است که عامل آن جرب است. این بیماری در قسمت‌های بدون پر پاها بروز و ایجاد خارش می‌کند).
Scapha.
 ناحیه داخل گوش، ناحیه کف حفره گوش
Scapula.
 استخوان کتف
Scapular
 کتفی
Scar.
 کبره، کبره زخم، ضایعات تیره رنگی از بافت مرده که پس از بهبود یک زخم روی سطح آن را می‌پوشانند. زیر این بافت پوست نو در حال رویش است و پس از مدتی، به ویژه در هنگام شستشو، بافت کبره‌ای از بدن جدا می‌شود.
Scarification.
 خراش دهی
Scarify.
 خراش دادن
Scarious.
 شفاف، غشایی، محکم، خراش دار، کبره بسته
Scarlatina.
 مخملک
Scattering.
 پراکنده سازی، پراکندن، دستپاشی بذر
Scavenger.
 رایبنده، جداکننده
Schema.
 شما، طرح
Schiatic.

ورکی
Schistosomiasis.
 شیسستوز و میاز، عفونت با شیسستوزوما یا کپلک خونی
Schizophrenia.
 جنون جوانی، شیزوفرنی
Schwann's sheath.
 غلاف شوان
Scientific.
 علمی، بر مبنای علم
Sclera.
 صلبیه، سفیدی چشم
Scleroderma.
 تصلب (سخت شدگی) پوست
Sclerosis.
 تصلب، سخت شدگی، آماس صلبیه
Sclerotic
 تصلبی، حالت سخت شدگی
Sclerotome.
 سختی بر، وسیله‌است که از آن برای بریدن بافت‌های سخت استفاده می‌شود.
Scoliosis.
 اسکولیوز، خمیدگی جانبی ستون مهره‌ها در انسان و سایر مهره‌داران.
Scorpion.
 عقرب، کژدم
Scour.
 (1) اسهال، (2) پشم شویی کردن
Scoured.
 تمیز شده با فشار یا مالش، اشاره است به جداسازی ریشک از مغز دانه گندم.
Scouring.



اسهال، اسهال طولانی در حیوانات جوان، احتمالاً به دلیل تغذیه ناصحیح، مدیریت غلط، محیط آلوده یا بیماریها، (2) شستشو یا تمیز کردن پشم از چربی، خاک و خارو خاشک با یک محلول صابونی - قلیایی. (3) ضایعات بوجاری غلات.

Scours.

اسهال، اسهال طولانی یا غیرطبیعی که بیشتر در حیوانات جوان معمول است؛ خروج مکرر مدفوع آبکی از روده حیوان یا انسان.

Scrapper. See scraping.

اسکرپیر، تیغه پاک کن، ماشین تسطیح Scrapie.

خارش شدید

Scraping.

تراشیدن، جمع آوری با تیغه، جمع آوری مواد زائد موجود روی سطح زمین توسط تراکتور مخصوصی به نام اسکرپیر یا تراکتور معمولی که به جلو یا عقب ن تیغه فولادی نصب شده است. این تیغه توسط راننده قابل لالا و پایین بردن و تغییر جهت است و با کشیده شدن آن روی سطح زمین، برحسب فاصله تنظیم شده با زمین مواد زائد و مورد نظر روی سطح را جمع آوری می کند یا بلندیهای خاکی (نرم) را هموار می کند؛ مثل، جمع آوری فضولات حیوانی موجود در سطح جایگاه یک دامداری؛ جمع آوری خاک، سنگ و شن زائد موجود روی سطح یک جاده در حال ساخته شدن؛ جمع آوری برف روی سطح جاده ها و غیره (برف رویی).

Scratch.

خرده غله، خرد و ریز، اصطلاحی است در تغذیه طیور که دلالت دارد بر دانه کامل یا بلغور شده ای که به منظور تحریک چنگ زدن به بستر، روی سطح بستر طیور پاشیده می - شود.

Screen.

غربال، غربال کردن، الک، الک کردن، سرنند، سرنند کردن، آردبیز؛ توری، دیوار توری، حصار توری یا مشبک؛ جدا کردن

Screened.

جدا شده، (1) خوراک جدا شده به ذرات مختلف از نظر اندازه توسط عبور از یک یا چند غربال. (2) افراد یا اشیای جدا شده یا انتخاب شده از بین یک گروه یا توده ای از افراد یا اشیاء.

Screening.

غربال کردن، الک کردن، سرنند کردن

Screenings.

(1) ضایعات بوجاری غلات، ضایعات بوجاری بذور، ضایعات بوجاری گندم (یا غلات دیگر)

Screw pressing

پرس گردشی (روشی برای ساخت کنجاله با روغن 50-100 گرم در هر کیلوگرم)

Scrotal.

کیسه بیضه ای، مربوط به کیسه دربرگیرنده بیضه ها.

Scrotum.

کیسه بیضه، زائده ای است کیسه مانند در حیوانات نر که بیضه های حیوان در آن قرار دارد.

Scrub.



نامرغوب، بد، کم محصول، اشاره است به حیوانی که از لحاظ ویژگیهای نژادی و فردی نامرغوب و کم تولید باشد.

Scurs. Buttons.

تکمه شاخ، بخشهای کوچک و مدور از جنس بافت شاخی در فرورفتگی محل شاخ حیوانات بی شاخ.

Scurf protein

پروتئین پوستی

Scurvy.

اسکوروی، بیماری آسکوربوت، بیماری حاصل از کمبود شدید ویتامین ث (اسید آسکوربیک). عقیده بر این است که زخمهای ناشی از آسکوربوت به طور عمده از اختلال در ساخته شدن بافتهای همبند، اسید آسکوربیک نقش فعال دارد. این اختلال منجر به آسیبهای استخوانی، دندانی، پوستی، عضلانی، مفصلی، غدد فوق کلیوی و عروقی می شود. اسکوروی همچنین ممکن است منجر به خونریزی و اختلال در کار غدد فوق کلیوی شود. اگر اسکوروی فوراً معالجه نشود، خونریزی شدید داخلی و مرگ ممکن است اتفاق افتد.

SDA. Specific dynamic action.

عمل جنبشی مخصوص، حرارت مصرف غذا - افزایش تولید حرارت توسط بدن که در نتیجه بلع غذا به عنوان یک عامل تحریک فعالیت متابولیکی صورت می گیرد.

Seal.

خوک آبی، فک

Sealing

درزگیری (مهرو موم کردن) سیلو

Season.

فصل

Seasonal.

فصلی

Sebum.

چربی پوست، ماده نیمه مایع غلیظی که از چربی و سلولهای مرده بافت پوششی پوست تشکیل شده و از غدد چربی پوست ترشح می شود.

Secale

جنس چاودار

Secale cereale

چاودار، دانه چاودار از نظر ترکیب و ارزش غذایی بسیار شبیه گندم است، در پروتئین چاودار در مقایسه با پروتئین گندم مقدار لیزین بالاتر ولی مقدار تریپتوفان کم است. دانه چاودار در بین تمام غلات کمترین خوشخوراکی را دارد. چاودار در معده آب جذب می کند و متورم می شود بدین جهت اگر مقدارش در جیره زیاد باشد می تواند سبب اختلالات گوارشی در حیوان شود.

Secateur.

قیچی پشم چینی

Second.

(1) ثانیه، (2) دوم

Secondary.

دومیف ثانوی، ثانویه

Secretagogue.

محرک ترشح

Secretin.

سکرتین، هورمونی است که از دوازدهه روده باریک ترشح می شود و وظیفه آن کنترل ترشح آنزیمهای لوزالمعده است.



Secretion.

ترشح، ساخته شدن مواد درون سلولی و خروج آن از سلول.

Secretor.

ترشح کننده

Secretary.

ترشچی، ترشح کننده

Section.

برش، مقطع، بخش، قطعه

Sedative.

مسکن، کاهنده درد

Sedentary.

ساکن

Sediment.

رسوب، نهشته، رسوب کردن

Sedimentation.

ته نشین، رسوب

Seed.

بذر، دانه، (1) جنین یا گیاهک یک گیاه؛ دانه غلات، بقولات و غیره که حاوی تخمدان است (2) بخشهای زایشی یک گیاه غیر از بذور حقیقی؛ مثل، ریشه‌ها، جوانه‌ها و غیره. (3) اولاد، فرزندان، نتیجه. (4) اسپرم، یاخته جنسی حیوان نر. (5) بذرکاری کردن، کاشتن بذر، تولید بذر. (6) جدا کردن بذر

Seed stock

گله پایه، گروهی حیوان مولد به شکل گله یا رمه با هدف تولید مثل، که بیشتر خالص هستند و از نظر تولید، عملکرد مطلوبی دارند و به صورت مستمر برای بهبود آنها تلاش می‌شود.

Seeding.

بذرکاری

Seedless.

بی تخم، بدون بذر، فاقد بذر

Seedling.

گیاهچه، نهالچه

Seedy wool

پشم آلوده به بذر

Segment.

بخش، قطعه، قسمت

Segmentation.

قطعه قطعه شدن، بخش بخش شدن - فرآیند تقسیم شدن به قطعات مختلف

Segmented.

تقسیم شده، به قطعات یا بخشهای مختلف تقسیم شده

Segregation.

تفرق، جدای، تفکیک

Selection.

انتخاب، گزینش، باعث شدن یا اجازه تولید مثل دادن به بعضی افراد یک جمعیت (گیاهی یا حیوانی). انتخاب مصنوعی توسط انسان و انتخاب طبیعی توسط طبیعت انجام می‌شود.

Selective.

انتخابی

Seleniferous.

سلنیم دار، پرسلنیم، خاکهایی که حاوی سلنیم زیاد هستند.

Selenium. See blind staggers.

سلنیم، یک عنصر غیر فلزی وابسته به گوگرد که به مقدار بسیار جزئی در خاک یافت می‌شود. در مناطقی با سلنیم زیاد در خاک، علوفه حاوی مقادیر مسموم کننده‌ای از این عنصر است. در خاکهایی با کمبود سلنیم، علوفه حاوی سلنیم کافی نبوده و دامهای



تغذیه شده با ین علوفه مبتلا به عوارض
کمبود سلنیم می‌شوند.

Self.

خود

Selfing.

خودبارور

Semen.

منی، مایعی است حاوی اسپرمها که از آلت
تناسلی جانور نر انزال می‌شود. قسمت آبکی
این مایع ترشحات غدد ضمیمه حیوان نر است
که اسپرمها در آن به حالت شناورند.

Semi

نیم، نیمهف نصف، یک دوم، پیشوندی است
ترکیبی.

Semiautomatic.

نیمه خودکار

Semilethal.

نیمه کشنده

Semimembranous.

نیم غشایی

Semination.

نطفه ریزی، دفع مایع منی

Seminiferous.

منی ساز

Seminoma.

تومور بدخیم بیضه

Semipermeable.

نیمه تراوا

Semisequential.

نیمه متوالی

Semisolid.

نیمه جامد

Semitendinous.

نیمه تری، نیمه زردپی‌ای

Senescence.

پیرشدن، مسن شدن

Senile.

پیری

Sensation.

حس، احساس

Sense.

حس، احساس، مفهوم

Sensible. Perceptible.

محسوس، مثل، اتلاف حرارتی محسوس یا
اتلاف وزن محسوس.

Sensing.

احساس، حس کردن

Sensitive.

حساس

Sensitivity.

حساسیت

Sensitization.

ایجاد حساسیت

Sensitized.

حس دار کرده، حساس شده

Sensory.

حسی، مربوط به احساس (توانایی تبدیل
تحریک به ضربانهای عصبی).

Separate.

مجزا، جدا، سوا، جدا کردن، تفکیک کردن،
سوا کردن

Separated milk

شیر چربی گرفته

Separability.



تفکیک‌پذیری، قابلیت تفکیک، قابلیت تمایز،
قابلیت جداسدن

Separating.

جداسازی

Separation.

جداسازی، تفکیک، انفصال، طبقه‌بندی (درجه
بندی) ذرات از نظر اندازه، شکل یا غلظت

Separator.

جداساز، جداسکننده، دستگاه تجزیه‌یایا
تفکیک - (1) هر نوع ماشین یا دستگاهی که
عمل جداسازی مواد را انجام می‌دهد؛ مثل،
چرخ خامه‌گیری. (2) دستگاه خرمکوب که
دانه را از خوشه غلات جدا می‌کند؛ دستگاه
خرمکوب .

Septate.

دارای دیواره عرضی، پرده‌دار

Septic.

عفونی، آلوده به میکروب

Septicemia. Septicaemia.

عفونت خونی، عفونی شدن خون، عفونت
عمومی - مسمومیت خون که ناشی از وجود
سموم یا سموم موجودات ریززنده در خون
می‌شود.

Septulum.

دیواره، جدار

Septum.

دیواره عرضی، تیغه، پرده، غشای میانی، پرده
جداسکننده، پرده مقسم

Sequential.

متوالی، پی در پی

Sequestra.

قطعات جدا شده ستخوانی

Sericulture.

پرورش کرم ابریشم، پرورش نوغان

Sericulturist.

پرورش دهنده کرم ابریشم

Serine.

سَرین، یکی از اسیدهای آمینه غیرضروری.

Serological.

سرم شناختی، مربوط است به استفاده از سرم
خون حیوانات در آزمایشات مختلف که به
تشخیص و معالجه بیماریهای مخصوصی
کمک می‌کند.

Serology.

سرم شناسی، مطالعه عکس العمل بین پادتن
در تشخیص مواد یا موجوداتی که آن پادگن را
را دارا هستند .

Seroma.

لایه سروزی، لایه خارجی هر یک از اعضای
داخلی بدن انسان و حیوانات که مایعی
لیزکننده برای ممانعت از چسبندگی عضو به
اعضای دیگر ترشح می‌کند.

Serosa.

لایه سروزی، لایه خارجی هر یک از اعضای
داخلی بدن انسان و حیوانات که مایعی
لیزکننده برای ممانعت از چسبندگی عضو به
اعضای دیگر ترشح می‌کند.

Serotherapy.

سرم درمانی، درمان برخی از ناخوشی‌ها با
محلولهای فیزیولوژیکی یا سرم. استعمال سرم
گاهی اوقات به عنوان بخشی از کارهای
درمانی انجام می‌شود.

Serotonin.



سروتونین، مشتقی است از تریپتوفان (یک اسید آمینه ضروری) که در فعالیت طبیعی مغز و اعصاب نقش دارد.

Serotype.

سروتیپ، نوعی ریزنده که با نوع و ترکیبی از محتوای پادگن مربوط به یاخته تعیین می-شود.

Serous.

سروزی، مربوط به لایه سروزی اعضای داخلی بدن یا ترشحات سروزی.

Serous fluid

مایع سروزی

Serous membrane

غشای سروزی، آبشامه

Serranidae.

هامور ماهیان

Serrate.

مضرس، دندانهای، دنداندار

Serrations.

تضاریس، مجموعه دندانهای موجود در یک سطح، لبه یا بخش خارجی یک تار یا رشته.

Sertoli cell

سلول سرتولی (سلولهایی در لوله‌های اسپرم ساز که سلول‌های جنسی، بین آنها جای دارد).

Serum.

سرم، (1) بخش شفاف خون انسان و حیوانات که از گویچه‌ها و پلاکتهای خونی جدا شده باشد. سرم خون بخش شفاف، زرد کم‌رنگ و آبکی خون است که در هنگام لخته شدن خون، از لخته (گویچه‌های خون) جدامی‌شود. تفاوت سرم با پلاسما در این است که سرم

حاوی فیبرینوژن نیست. (2) آب پنیر؛ گاهی اشتباهاً به شیر پس چرخ نیز سرم گفته می-شود.

Service. Serving; covering.

جفتگیری، در دامپروری، این اصطلاح عبارت است از جفتگیری حیوان نر با حیوان ماده.

Sesame. Oriental sesame.

کنجد، کنجد شرقی، یکی از دانه‌های روغنی است که از آن روغن استحصال می‌شود و کنجاله آن را به مصرف تغذیه دامها می‌رسانند. دانه کنجد کوچک و پهن است و بسته به رقم به رنگ‌های سفید، قرمز، قهوه‌ای یا سیاه است، کیفیت نوع سفید کنجد بالا است و قرمز پایین است. (-عدد یدی مصرف تعداد پیوندهای مضاعف و همچنین نمایانگر مقدار اسیدهای چرب اشباع نشده است که چند واحد وزنی ید می‌تواند به 100 واحد وزنی چربی افزوده شود. عدد صابونی؛ مصرف متوسط وزن مولکولی اسیدهای چرب است که بوسیله مقدار هیدروکسید سدیم مورد نیاز برای صابونی کردن [=هیدرولیز چربی] یک گرم چربی سنجیده می‌شود.) عدد یدی روغن کنجد 104-108 بوده و غیر خشک شونده است. ثبات و پایداری آن زیاد است و اکسیده نمی‌شود. این خاصیت بعلت وجود ماده‌ای بنام سسامولین (sesamol) است که در اثر تجزیه به یک ماده ضد اکسیدانت بنام سسامول تبدیل می‌شود.

Sesamoids.

استخوانهای کنجیدی

Set.



دسته، یکدست، مجموعه، غده
Seta.

تار

Setting.

رسوب، ته نشست، کرج، مرغ کرج

Settled.

(1) آبستن، حامله، باردار. مستقر شده، ته نشین شده، ترسیب شده، آرام گرفته

Settler

ستر، بخشی از دستگاه جوجه کشی که تخم مرغ برای 15-16 روز در آن گذاشته می شود و سپس به بخش دیگری به نام هچر منتقل می شود.

Setting hen

مرغ کرج

Settling.

ته نشست، ته نشینی، رسوب.

Sewage.

فاضلاب، هرز آب

Sex

جنس

Sexduction.

القای جنسی

Sexing.

تعیین جنسیت، جداسازی جوجه های یک روزه نر و ماده

Sexless.

فاقد جنسیت

Sexual.

جنسی، مربوط به جنس

Sexualdimorphismus

دوگانگی جنسی

Shackler

قلاب های زنجیر مانند، قلاب های فلزی که مرغ یا دام هنگام کشتار برای فراوری به آن آویخته می شوند.

Shaft.

محور، بدنه میله، ساقه

Shaft wool

دسته پشم استوانه ای

Shagrain

چرم پوست الاغ و قاطر

Shanghai

شانگهای، نژادی از مرغ در دسته آسیایی که نخستین بار در شانگهای به وجود آمد.

Shake.

لرزیدن، تکان خوردن، تکان دادن

Shaker.

تکان دهنده، دستگاه تکان دهنده

Shank.

ساق پا، (1) بخشی از پای طیور که بین مفصل خرگوشی و پنجه قرار دارد. (2) قطعه - ای گوشت که از ناحیه ساق پای گاو یا بره به دست می آید.

Shape.

شکل، ریخت

Share.

تبیغه (در گاو آهن)، سهم

Shark.

روغن جگر کوسه ماهی، این روغن منبع سرشار ویتامین های A و D بوده و از آن به عنوان یک مکمل در تغذیه حیوانات استفاده می شود.

Shark liver oil.



ریختن، ریزش، پراکنده شدن یا پخش شدن؛
مثل، ریختن برگها در یونجه خشک یا ریختن
بذور یا دانه‌ها در غلاف زیاد رسیده

Shatter.

چیدن، قیچی کردن، پشم چینی از گوسفند
یا موچینی از بز و غیره.

Shaving

تراشیدن (پوست)

Shear.

پشم چین، موچین

Shearer.

پشم چینی، موچینی

Shearing.

پوست پشم کوتاه، پشم کوتاه، پوست گوسفند
کشتار شده‌ای که طول الیاف پشم آن 0/025
تا 0/062 سانتی متر باشد؛ پشمهای کوتاه
گوسفندان تازه پشم چینی شده و گوسفندان
یک ساله.

Shears.

قیچی پشم چینی، قیچی

Sheath. Glume.

غلاف، پوشش، پوشینه

Sheathed.

غلاف دار، پوشیده شده با غلاف

Sheave.

بافه

Sheen.

درخشش، تلئلو

Sheep.

گوسفند

Sheepskin.

پشم روی پوست، پشمی که هنوز روی پوست
گوسفند کشتار شده باشد.

Sheet.

صفحه، ورقه، برگه، ملافه

Shelf.

قفسه، رف، طاقچه

Shellfish.

ماهیان پولک (فلس) دار

Shell.

1) پوست، پوسته، صدف حلزون، کاسه یا لاک
لاک پشت، فلس ماهی یا سوسمار، پوست
سخت نارگیل، پوسته بادام زمینی، جدار
خارجی و دیواره خارجی. (2) صدف دار،
پوسته دار و صدفی، (3) فلس ریزی، پوست
انداختن، صدف جمع کردن و از سبوس جدا
کردن. (4) پوشش خارجی سخت بعضی
حیوانات (ماهی، صدف، لاک پشت و غیره) و
بعضی میوه‌ها (نارگیل، بادام زمینی) و تخم
پرندگان. (5) جدا کردن بذور از خوشه یا
غلاف یا بلال (ذرت). (6) خارج شدن از
پوسته یا از خوشه؛ مثل، بذور یا انگور.

Shelled.

پوست کنده، مغز کرده

Shelled corn

ذرت بدون بلال

Sheller.

پوست کن، دستگاه پوست کن

Shelling.

پوست کنی، جدا کردن دانه ذرت از بلال،
نخود از غلاف، انگور از خوشه و غیره.

Shepherd.

چوپان

Shield

سپر، غلاف

Shift.



تغییر، انحراف، تمایل، نوبت کار، تحویل
دادن کار به فرد بعدی

Shipping fever

تب حمل و نقل

Shipping sheep

حمل و نقل گوسفند

Shives (wool)

خرده گیاه (چسبیده به پشم)

Shock.

شوک

Shoddy.(=reused wool)

پشم مستعمل، پشم کهنه، پشم کوتاه، پشم
دوباره مصرف شده.

Shoeing.

نعل زنی

Shoot.

شاخساره، ترکه، شاخه جوان

shortening

(1) شورتنینگ، نوعی چربی. (2) کوتاه شدگی،
انقباض شدید - انقباض شدید عضله در اثر
سرما.

Shorts

خرده غلات، فراورده فرعی آسیا کردن آردی
غلات

Short ribs

تیغه‌های کوتاه، دنده‌های کوتاه

Show

نمایش، نمایش دادن، نشان دادن

Shower

دوش، دوش دادن، دوش گرفتن، حمام دادن
با دوش - دوش آب سرد دادن به لاشه دامها
یا طیور کشتار شده به منظور سردسازی
لاشه.

Shred

(1) پاره کردن به تکه‌های باریک، باریکه بری
کردن (2) پاره، تکه، ریزه، خرده، باریکه زمین،
باریکه پارچه، باریکه علوفه (ذرت و غیره)

Shredded. Cut into long. Thin
pieces.

باریک بریده شده، باریکه بری

Shredding.

باریکه بری

Shrews.

موشهای پوزه دراز

Shrimp.

میگو، ملخ دریایی

Shrink

افت، کاهش

Shrinkage.

افت، مقدار کاهش وزن، مقدار کاهش (وزن،
طول و غیره) - (1) اصطلاحی است که
معمولاً برای تعیین مقدار کاهش وزن زنده دام
یا محصولات دیگری که امکان کاهش وزن
آنها از مبداء تا مقصد وجود دارد به کار می-
رود. شرایط نامساعدی که باعث افت محصول
می‌شود، عبارتند از: بعد مسافت، مدت زمان
حمل و نقل، آب وهوا، تغذیه قبل از حمل و
نقل و بین راه. (2) کاهش وزن لاشه یا افت
لاشه در خلال فرآیند کهنه شدن. (3) کاهش
وزن (افت) پشم خام در اثر شستشو و پاک
شدن از چربی و مواد خارجی یا در اثر
کربونیزه شدن.

Shrivel.

چروکیدن، آب از دست دادن، از دست دادن
شادابی



Shrub.

درختچه

Shrubbery.

درختچه زار، مکان پردرختچه

Shrunken.

پلاسیده، چروک خورده، چروکیده، خشکیده - متراکم شده در اثر از دست دادن آب؛ کوچک تر شدن اندازه

Shucking.

از پوست خارج کردن

Shunt.

راه انحرافی، گذرگاه فرعی

Sialoadenitis.

آماس نزلهای غدد بزاقی

Sialolith.

سنگ بزاقی

Sib.

برادر یا خواهر تنی

Sibling.

خواهر و برادر تنی

Sickle-cell anemia

کم خونی داسی

Side-chain cleavage

جدا شدن زنجیره کناری کلسترول

Side-effects

آثار جانبی

Sickness.

بیماری، مریضی، ناخوشی

Sieve.

(1) الک، غربال، آردبیز، پرویزنف سردن. (2) الک کردن، غربال کردن، سردن کردن. (3) سوراخ سوراخ کردن، مشبک کردن - یک سطح فلزی، پارچه‌ای، پلاستیکی و غیره یا

سوراخهای به اندازه‌های مساوی که روی ن تعبیه شده باشد. از این وسیله برای جدا کردن ذرات ریز از درشت در بوجاری بذور، آسیابها، کارخانه‌های آردسازی، برنجکوبی، تهیه خوراک دام، تهیه محصولات غذایی و غیره استفاده می‌شود.

Sift.

بیختن، الک کردن، غربال کردن

Sifted.

غربال شده، الک شده، سرزند شده، ریختن مواد مختلف روی وسیله‌ای به نام غربال (الک) به منظور جدا کردن تکه‌های درشت. جدا کردن ذرات ریزتر بعد از این مرحله توسط الک با سوراخهای متفاوت انجام می‌شود.

Sifter.

غربال، غربال کن، تکان دهنده، دستگاه بوجاری - وسیله‌ای است برای غربال کردن؛ مثل، یک غربال مکانیکی که از آن برای جدا کردن ذرات ریز از درشت در مراحل کوبیدن غلات استفاده می‌شود.

Sifting.

غربال کردن، غربالگری، بوجاری، جدا کردن ذرات ریز از درشت توسط غربال یا دستگاه بوجاری

Sigmoid.

به شکل حرف S ، دارای دو انحنا در طرف راست و چپ.

Sign.

علامت، نشانه، علامت یا نشانه یک بیماری یا حالت غیرطبیعی انسان، حیوان یا گیاه

Significance.

معنی، اهمیت، در خور توجه



Significant.

معنی دار، مهم، قابل توجه، پرمعنی

Signs.

علامه، نشانه‌ها

Page | 341 Silage. Ensilage.

علوفه سیلو شده، سیلو

Silage additives

افزودنی‌های سیلویی

Silastic implant

ایمپلنت سیلاستیک، مخزنی برای آزاد سازی پیوسته یک ماده شیمیایی مانند هورمون.

Silence.

سکوت، خاموشی

Silent.

ساکت، آرام، خاموش

Silent mutation

جهش خاموش

Silica. SiO₂

سیلیس، سیلیکا، انیدرید سیلیسیم که در کوارتز، فلینت و غیره موجود است و یکی از فراوان‌ترین مواد معدنی در پوسته زمین است.

Silicon. Si

سیلیسیم، سیلیکون

Silk.

ابریشم، کاکل ذرت

Silo.

سیلو، انبار علوفه سیلو شده، انبار غلات

Silo fillers disease

بیماری کارگران پرکننده سیلو، گاز نیتریک اکساید و نیتروس اکساید فوق العاده خطرناک‌اند وجود آنها برای کارگرانی که در سیلو کار می‌کنند خطر ابتلا به بیماری کارگران پرکننده سیلو را ایجاد می‌کند که

منجر به مسائل جدی تنفسی و حتی مرگ می‌گردد. این گازها سنگین‌تر از هوا بوده و رنگی مایل به زرد قهوه‌ای دارد.

Silt.

لائی، لوم، سیلت

Simple.

ساده، غیر مرکب

Sinistral.

چپ، مربوط به طرف چپ یا دست چپ

Sinus.

جوف، جیب، فرورفتگی، حفره

Sinusitis.

تورم سینوس

Sinusoid.

پیچ و خم دار

Sire. The male parent. To father; to beget.

پدر، والد نر، حیوان نر گله، پدری کردن

Sirup

شربت، (1) مایع غلیظ و شیرینی که از جوشاندن آب، آب میوه‌ها و غیره با شکر یا شیره تغلیظ شده بعضی گیاهان قندی؛ مثل، نیشکر، سورگوم شیرین و غیره به دست می‌آید. (2) شربت دارویی یا طبی.

Sisal.

کنف، طناب یا ریسمان کنفی

Situs.

موقعیت

Size

اندازه

Sizing.

درجه بندی، درشت و ریز کردن، درجه بندی کار چیز از نظر اندازه.



Skeleton.

استخوانبندی، اسکلت

Skewbald.

اسکوبالد، یک الگوی رنگ در اسب که در آن لکه‌های سفید روی زمینه‌هایی به رنگهای مختلف به جز سیاه دیده می‌شود.

Skimmed.

پس چرخ، ماده یا محیط مایعی که از آن مواد جامد معلق جدا شده باشد. این اصطلاح در مورد شیری که چربی آن توسط سانتریفیوژ کردن جدا شده باشد نیز به کار می‌رود.

Skin. Rind; husk; peel.

پوست، جلد، پوسته، پوست کندن، لخت کردن، پوست انداختن، پوست گرفتن، پوست گرفتن، پوست نوآوردن - (1) پوست، پوسته - هر چیزی شبیه پوست از نظر ماهیت و مورد استفاده؛ مثل، پوست میوه‌ها، بذور، دانه‌ها و غیره. (2) پوست حیوانات کوچک؛ مثل، پوست گوساله، گوسفند، بز، روباه، سمور و غیره. (3) پوست گرفتن - جدا شدن پوست در اثر مالش (خراشیدن پوست). (4) پوست حیوانات - پوشش خارجی بدن حیوانات، به ویژه مخمره‌داران که معمولا از دو بخش، روپوست و لاپوست تشکیل می‌شود. روپوست گاهی فقط از یک ردیف سلول (یاخته) تشکیل می‌شود، ولی اغلب دارای چندین لایه سلول است. این بخش معمولا توسط قشر سختتری پوشیده شده که این قشر از سلولهای مرده (شاخی شده) تشکیل می‌شود. لاپوست عموما شامل عروق خونی، عضلات ریز، بنهای عصبی، بافت همبند و چربی است.

پوست ضمیمی مانند مو، پر، پولک و غیره نیز ممکن است داشته باشد که برخی از اینها از روپوست و برخی از لاپوست منشاء می‌شوند.

Skin-tearing

جراحات پوستی

Skirting.

جداسازی پشمهای رنگی، جدا کردن پشم‌های رنگی یا نامرغوب از سطح پشم روی بدن گوسفند قبل از پشم چینی. این عمل در استرالیا رایج است.

Skull.

کاسه سر، جمجمه، اسکلت سر

Slab.

تیغه جسم مکعب مستطیل شکل

Slaked lime

آهک مرده، با فرمول $Ca(OH)_2$ است. آهک زنده با فرمول CaO با افزودن آب به آهک مرده تبدیل می‌شود.

Slant.

شیب دار

Slaughter.

کشتار، ذبح، کشتار کردن، ذبح کردن، خونریزی کردن، کشتاری، حیوان کشتاری، دام مناسب کشتار - کشتار یا سلاخی کردن گاو، گوسفند و غیره برای استفاده از گوشت آنها به عنوان محصول اصلی و سایر مواد به عنوان فرآورده‌های فرعی که برخی از آنها مصرف تغذیه انسانی دارند و از برخی دیگر خوراکیهای حیوانی و غیره تهیه می‌شود.

Slaughter house

کشتارگاه

Slaughtered weight



وزن لاشه پس از کشتار
Slaughterer.
 سلاخ، قصاب، شخصی که دامها را ذبح می-
 کند.

Sled.
 کفش، کفشک

Slender.
 باریک، نازک

Slide.
 (1) لام میکروسکوپ. (2) اسلاید

Slime.
 لزج، چسبناک

Slip.
 اخته ناقص، حیوان نری که به طور ناقص اخته
 شده باشد.

Slipped wing
 در رفتگی بال مرغ

Sire
 پدر

Slit.
 لیز خوردن یا لغزش پرده جنینی

Slobber.
 سرخی پوست

Slope.
 شیب، سرازیری، سراسیپی

Slotted floor
 کف مشبک، کف نرده‌ای

Sloughing.
 پوست اندازی، پوسته پوسته شدن، پوسته
 ریزی، فرآیندی است که ضمن آن توده بافت
 مرده از سطح پوست به صورت پوسته پوسته
 جدا می‌شود.

Slow feathering

دیر پر درآوری
Slowly degradable fraction
 بخش کند تجزیه

Sludge.
 لای، لجن

Sludging.
 ترسیب مواد محلول، رسوب مواد جامد خون،
 لجنی شدن، ته نشین شدن به صورت لجن

Slug feeding
 ریزه خواری، به تغذیه کنسانتره در سالن
 شیردوشی گفته می‌شود که گاو به سرعت و
 در زمان محدودی که در آنجاست از کنسانتره
 استفاده می‌کند.

Slurry.
 دوغاب، مایعی که در آن مواد جامد به صورت
 نامحلول و در حالت تعلیق باشد. این اصطلاح
 بیشتر در مورد فاضلاب و مخلوطهای مشابه به
 کار می‌رود.

Smallpox.
 آبله، آبله انسانی، مقایسه می‌شود با سیفلیس
 (**greatpox**)؛ یکی بیماری حاد، بسیار مسری
 و کشنده که انواع مختلف دارد.

Smearing.
 گسترش، تهیه گسترش، تهیه گسترش از
 مایعات بدن یا مواد مخاطی به صورت
 آغشته کردن نوک یک میله نمونه برداری
 پنبه دار و مالیدن آن روی لام
 میکروسکوپ به منظور تشخیص عامل
 یک بیماری. از این روش در تشخیص
 آبستنی در زنها نیز استفاده می‌شود.

Smegma.



ترشحات غلاف قضیب، ترشحات پنیری شکل
حاوی یاخته‌های پوششی بافت سنگفرشی که
به طور عمده در زیر غلاف قضیب یافت می-
شود.

Smoke.

دود، دود دادن، دودی کردن

Smoking

دود دادن

Smooth.

صاف، نرم، مسطح

Snackfoods.

غذاهای مختصر، غذاهایی؛ مثل، مبیسکویت،
کراکر و غیره که بین وعده‌های اصلی غذا
خوردن صرف می‌شود.

Snail.

حلزون

Snake.

مار

Snakebite.

مارگزیدگی

SNF (solid-not-fat)

ماده خشک بدون چربی

Snood.

منگوله سربوقلمون، یک زایده گوشتی آویخته
در زیر آرواره پایین بوقلمونها.

Snoring.

خرناس

Snuffing

سمباده زنی رخ (چرم)

Soft shell egg

تخم مرغ با پوسته صدف نرم

Snout.

پوزه، خرطوم

Snowflakes.

پولکهای برفی شکل

Soaking

خیساندن، افزودن آب چند ساعت قبل از
تغذیه برای نرم شدن خوراک یا پایین آوردن
گرد و غبار.

Soap.

حشره اجتماعی، حشره‌ای است که با
هموعان خود زندگی می‌کند؛ مثل مورچه،
زنبور عسل، زنبور وحشی و موربانه.

Socioeconomic.

اجتماعی - اقتصادی

Socket.

حفره، گودی، فرورفتگی، هر یک از
فرورفتگی‌های موجود در بدن که در آنها
بخشی از بدن که مربوط به آن است، جای
می‌گیرد؛ مثل، گودی حلقه چشم که در آن
کره چشم جای می‌گیرد؛ حفره دندانی که در
هر یک از آنها دندان مربوط به همان حفره
مستقر است.

Sod.

چمن، کلوخ چمنی، با چمن پوشاندن، علفزار

Sodium. Na.

سدیم

Softener.

نرم کننده، سبک کننده، ملح زدا، کاهش
دهنده املاح (در مورد آب)

Softening.

نرم کردن، ملح زدایی کردن

Soilage (green chop)

علوفه سبز تازه

Soilborne.

خاک زاد، خاک برد



Soild mouth

دهان با دندان‌های کامل

Soiling.

علف سبز، اصطلاحی است که سابقاً برای علفه سبز درو شده برای تغذیه مستقیم به دامها به کار می‌رفت.

Solanaceae.

خانواده سیب زمینی، خانواده بادمجانیان

Solanine.

سولانین، یک سم و ماده آفت کش که به طور طبیعی در سیب، بادنجان، گوجه فرنگی، چغندر قند و سیب زمینی یافت می‌شود. مصرف زیاد آن روی دستگاه عصبی اثر می‌گذارد، زیرا این ماده ممانعت کننده عمل «استیل کولین استراز» است. سیب زمینی بالاترین غلظت سولانین را دارد. در انسان، برای ظهور اولین علائم مسمومیت با سولانین، شخص باید در یک وعده دو کیلوگرم سیب زمینی خام بخورد تا حدود 200 میلی گرم سولانین وارد بدن وی شود. چنین مصرفی از سیب زمینی خام توسط انسان نه ممکن است نه محتمل، اما دامهای مصرف کننده سیب زمینی خام، ممکن است با مصرف زیاد این محصول به مسمومیت با سولانین مبتلا شوند.

Solanum tuberosum

سیب زمینی

Solar.

خورشیدی، مربوط به خورشید

Sole.

کف سم، پاشنه

Solid.

جامد، ماده جامد

Solidification.

انجماد، منجمد سازی، به حالت جامد درآوردن

Solidifing.

جامد کردن، منجمد کردن

Solids.

مواد جامد، تمام مواد موجود در یک محلول یا محصول، به استثناء رطوبت (آب).

Solubility.

قابلیت حل، قابلیت انحلال

Soluble.

قابل حل، ماده حل شدنی، ماده‌ای که قادر به حل شدن در یک ماده دیگر (مابیع) باشد.

Solute.

ماده یا جسم حل شده، هر ماده‌ای که در ماده دیگر حل شود.

Solution.

محلول، مخلوطی از دو یا چند ماده که از نظر شیمیایی و فیزیکی یکنواخت (هموزن) باشد. در یک محلول حقیقی، مولکولهای یک ماده (ماده محلول) بین مولکولهای حلال بطور یکنواخت پخش است.

Solvability.

قابلیت انحلال یا حل

Solvate.

حل شدن، محلول شدن

Solvent.

حلال، (1) مابعی که از آن برای حل کردن (محلول کردن) یک ماده استفاده می‌شود .
(2) شخص یا تجارخانه‌ای که قادر به پرداخت دیون خود باشد.

Soma.

جسم، بدن



Somatic.

بدنی، مربوط به بافتهای بدن یا سلولهای بدنی که هر یک 2n کروموزومی هستند. سوماتیک در لغت به معنای مشتق شده از بدن می باشد. سلولهای سوماتیک شامل سه نوع سلول اصلی پلیمورفونوکلئرها (PMN)، ماکروفاژها، لمفوسیتها هستند و دارای تعداد کمی سلولهای اپیتلیال می باشند.

Somaatotrophin. See somatotrophin.

سوماتوتروفین

Somatotropin.

هورمون رشد، سوماتوتروپین، سوماتوتروفین - یکی از هورمونهای بخش قدامی غده هیپوفیز (پیتوتاری) که موجب رشد در حیوانات جوان می شود.

Somnolence. Sleepiness.

خواب آلودگی، خواب آلودگی طبیعی یا ایجاد شده در اثر مصرف مواد مخدر زیاد یا الکل.

Sorbitol. Hexitol; C₆H₁₄O₆

سوربیتول، یک قند الکلی یا پروپیل شش کربنه طبیعی که شیرینی آن حدود 60% قند معمولی (ساکارز) است. در طبیعت، در بسیاری از میوه های توتی شکل (سته ای)، گیلاس، آلو، گلابی، سیب و ملاس نیشکر یافت می شود. به طور تجارتي از هیدروژن افزایشی گلوکز به دست می آید.

Sore.

زخم، دردناک، یک اصطلاح مشهور برای هر نوع زخم پوستی یا زخم غشاهای مخاطی. Sorghum.(=sorgum)

سورگوم، ذرت خوشه ای، هر یک از انواع گیاهان جنس سورگوم، از خانواده گندمیان. گونه ها و ارقام سورگوم برای علوفه، علف خشک، دانه و برای تهیه شربت کشت می شوند. ذرت خوشه ای غله و علوفه مناطق خشک و نواحی با رطوبت متوسط می باشد. انواع ذرت خوشه ای: ذرت خوشه ای شیرین (sweet.s)، ذرت خوشه ای دانه ای (grains.s) و ذرت خوشه ای علوفه ای (grass.s) می باشد.

Sorghum vulgar Halepense

ذرت خوشه ای حلب (قیاق)، گیاهی است دائمی و بوته ای و در صورتی که سرمای زمستانی آن را از بین نبرد ساقه های خزنده پهن و کلفتی تولید می کند. طول ساقه های هوایی 1/8-1/9 متر بوده، بی کرک و پر برگ است.

Sorghum vulgar Saccharatum

ذرت خوشه ای شیرین، این گونه ساقه ای بلند با ارتفاع 3-1/5 متر، مغز ساقه آبدار و شیرین، برگها نسبتا پهن و طویل، خوشه متراکم و افراشته، رنگ دانه زرد، قهوه ای یا سفید است. از شیر ساقه ارقام این گونه شربت و قند تهیه می کنند اغلب توسط کشاورزان نیشکر گفته می شود.

Sorghum vulgar Sudanese

ذرت خوشه ای علوفه ای، وارسته سودان گراس، این گیاه جهت تولید علوفه کاشت می شود. گیاهی است یکساله، ساقه ها نسبتا باریک بطول 3-1/8 متر، ساقه های فرعی زیادی دارد پر برگ و نرم است

Sorrel.



رنگ پوشش بدن اسب که عبارت است از: سایه‌های قرمز از رنگ شاه بلوطی یا قهوه‌ای مایل به زرد.

Sorting.

جداسازی، درجه بندی، طبقه‌بندی، جداسازی درجات مختلف یک محصول که برای هر محصول ویژگی‌های کیفی همان محصول ملاک طبقه‌بندی خواهد بود.

Sound mouth

سالم دندان

Sour

ترش شدن

Source.

مبدأ، سرچشمه، منبع، مرجع

Sow.

ماده خوک، خوک ماده، به ویژه خوکی که به نظر می‌رسد زایمان کرده باشد یا آبستن باشد.

Sowbelly. Salt pork; unsmoked fat bacon.

گوشت بیکن غیر دودی، گوشت خوک نمک زده .

Sow – breeding.

خوک مادر، خوکهای ماده‌ای که برای تولید مثل نگهداری می‌شوند.

Soya. Soya bean; soybean.

لوبیای روغنی، سویا، سوژا، پشم باقلا.

Soybean.

سویا، سوژا، پشم باقلا، لوبیای روغنی - یک گیاه یک ساله، مستقیم و بوته‌ای از خانواده بقولات که به طور وسیع برای استحصال علوفه، به عنوان یک گیاه پوششی، به عنوان

کود سبز و عمدتاً برای دانه‌ها سرشار از روغن و مواد مغذی آن کشت می‌شود.

Space.

فضا، جا، مکان، جای خالی

Spasm.

اسپاسم، انقباض

Spastic.

انقباضی، مربوط به گرفتگی یا انقباض عضلانی.

Spavin.

اسپاوین، نوعی عارضه اندام حرکتی خلفی اسب، الاغ و قاطر در ناحیه مفصل میچ پای - کف پای که بیشتر استخوانهای کف پای را در ناحیه میانی شامل می‌شود.

Spawning.

تخم‌ریزی ماهی

Spay.

اخته سازی حیوان ماده، اخته سازی حیوان ماده و معمولاً از طریق خارج کردن تخمدانها به کمک عمل جراحی.

Specialization.

تخصیص، اختصاصی کردن، تخصصی کردن - اختصاص دادن یک چیز به یک کار خاص؛ تخصصی کردن هر چیز، وظیفه، کار، تحصیل و غیره.

Species.

گونه، زیر تقسیم جنس است و به گروهی از جانوران یا گیاهان اطلاق می‌شود که چند ویژگی مشترک دارند که توسط این ویژگیها از گونه‌های دیگر متمایز می‌شوند. جانوران هر گونه فقط می‌توانند با هم گونه‌های خود تولید نسل کنند. در رده بندی گیاهان و



جانوران، گونه‌های مختلف یک جنس دارای یک نام دو کلمه‌ای هستند که به طور قراردادی باید حرف اول کلمه اول نام هر گونه با حروف درشت و مابقی با حروف ریز نوشته شود. همچنین هر دو کلمه نام گونه‌ها باید به صورت کج (ایتالیک) نوشته شود یا در صورت به کار بردن حروف معمولی، زیر هر دو کلمه گونه، خطی جداگانه کشیده شود. اسامی جنس، خانواده، راسته، رده و شاخه با حروف معمولی نوشته می‌شوند، اما حرف اول تمام آنها باید بزرگ باشد. هر گونه ممکن است زیرگونه‌ها یا ارقامی نیز داشته باشد. که برای ذکر نام ارقام (var.) و به دنبال آن نام خاص رقم آورده شود.

speciation

گونه‌زایی

Specific.

اختصاصی

Specificity.

ویژگی، خصوصیت

Specimen

نمونه، نمونه بیولوژیکی

Spectrometry.

طیف سنجی

Spectrophotometer.

طیف نورنگار، یکی از وسایل آزمایشگاهی است که موارد استفاده عیدده‌ای دارد.

Spectrophotometric.

طیف نورنگاری، مربوط است به یک اسپکتروفوتومتر (طیف نورنگار)، دستگاهی که قادر است یک اشعه نوری با طول موجهای مخلوط (رنگها) را به اجزاء مختلف آن جدا

کند و تخمینی از میزان جذب روشهای طیف نورنگاری برای تعیین مقادیر جزئی موادآلی یا معدنی در بافتهای گیاهی یا حیوانی استفاده می‌شود.

Spectrophotometry.

طیف نورسنجی

Spectroscopy.

طیف بینی

Spectrum.

طیف

Sperm.

اسپریم، اسپرماتوزوا، اسپرماتوزون، اسپرماتوزوئید - یاخته جنسی جانوران نر که درون لوله‌ها اسپرم‌ساز موجود در بیضه‌ها ساخته می‌شود.

Spermglutinin.

آگلوتینین اسپرم، پادتن مجتمع کننده اسپرم

Spermagonium.

اسپرماگونیم

Spermatid.

اسپرمائید، یک یاخته n_2 کروموزومی که از تقسیم دوم میوز (تقسیم با کاهش کروموزومی) در عمل تولید اسپرم نتیجه می‌شود. این یاخته هنوز برای تبدیل شدن به اسپرم تغییر شکل نیافته است.

Spermatocele.

اسپرماآتوسل، اتساع کیستی مجرای وسط بیضه (retetestis) یا برنج (اپیددم یا جنب بیضه epididimis) که در آن اسپرماتوزوئید جمع می‌شود.

Spermatoctye.

یاخته اسپرم ساز اولیه



Spermatogenesis.

تولید اسپرم، اسپرم سازی - فرآیند تشکیل و تکامل یاخته اسپرم از یاخته اسپرماتید. ضمن این عمل تعداد کروموزومها نصف می شود.

Spermatogonium.

اسپرماتوگونیم، یاخته جنسی اولیه که در بیضه ها تشکیل می شود و ضمن تکامل به اسپرماتوزوآ تبدیل می شود.

Spermatozoa.

اسپرماتوزوئید، یاخته جنسی (تناسلی) نر

Spermatozoide. See sperm.

اسپرم

Spermatozoon.

اسپرم، گامت نر

Spermiogenesis.

دگردهی اسپرم

Spewing.

قی کردن، به طور خاص عاری از عامل بیماری زا

Sphenoid.

پروانه ای، شب پره ای

Sphenoiditis.

تورم استخوان پروانه ای

Spheno – occipital.

پروانه ای - پس سری، مربوط به استخوان پروانه ای (شب پره ای) و استخوان پس سری

Sphenopalatine

سروانه ای - کامی

Sphere.

کره، گوی، توپی

Sphincter.

اسفنکتر، یک عضله حلقوی شکل در محل برخی از سوراخها یا مجاری خارجی و داخلی

بدن که در حالت انقباض موجب بسته بودن و در حالت انبساط موجب باز شدن سوراخ یا مجرا می شود؛ مثل، اسفنکتر مقعد.

Spingomyelin.

اسفینگو میلین، یک چربی متشکل از اسید چرب؛ مثل، اسید استئاریک یا اسید پالمیتیک، فسفات، کولین و الکل آمینه ای به نام اسفینگوزین که به طور عمده در بافتهای عصبی یافت می شود.

Spice.

ادویه، چاشنی

Spicule.

خارک

Spider.

عنکبوت

Spillage.

دفع شده، دفعی

Spinal.

نخاعی، مربوط به نخاع

Spindle.

دوک، ترتیبی دوکی شکل متشکل از رشته هایی که از یک سانتریول به سانتریول دیگر کشیده شده است. این حالت در مراحل پروفاز یا متافاز تقسیم سلولی دیده می شود.

Spine.

برجستگی خاری، خار

Spinning.

ریسیدن

Spinous.

خاری، نوک تیز

Spinulose

خاردار، خارچه دار

Spiny.



Spiracle.	خاردار، پر خار	تفکیک کننده، دو نیم کننده، شکننده، تقسیم کننده به دو نیم
Spiral.	سوراخ تنفسی	Spoil
Spirilla	مارپیچ	فاسد شدن، خراب شدن، گندیدن - فاسد شدن در اثر کفک زدن یا پوسیدن
Spirochete.	مارپیچ، باکتری های مارپیچ	Spoilage.
Spiroid.	اسپیروکت، نوعی باکتری مارپیچی شکل.	فساد، گندیدگی، خرابی، تباهی
Spiroplasma.	مارپیچ مانند، حلزونی، مارپیچی	Spondylitis.
Splanchnic.	اسپیروپلازما	تورم چرکی مهره ها
Splanchnic tissue or (Splanchnic.Bed)	احشایی	Sponge.
Splashing sound	بافتهای احشایی	اسفنج
Spleen.	صدای شلپ-شلپ	Spongioblast.
Splenectomy.	طحال	پیش یاخته همبند عصبی
Splenitis.	بریدن و خارج کردن طحال، طحال بری، برداشتن طحال	Spongy.
Splenomegally.	التهاب (اماس) طحال	اسفنجی
Splicing	بزرگطحالی، بزرگ شدگی مرضی طحال	Spontaneous.
Split.	پیرایش	غریزی، خودبه خود، خودانگیز، خودبه خود اتفاق افتادن بدون اثرات خارجی؛ انجام شدن ظاهراً بدون دلیل.
Splitter.	دو نیم کردن، شکافتن	Spook
		ترساندن و به وحشت انداختن جانور
		Sporadic.
		پراکنده، انفرادی، گهگاهی، ویژگی رویداد و رخدادی که گاه به گاه اتفاق می افتد.
		Spore.
		اسپور، هاگ
		Sporogenic.
		هاگ ساز
		Sporophyte.
		هاگ گیاهی
		Sporozoa.
		هاگ جانوری
		Sporulation.



<p>Spot.</p> <p style="text-align: right;">هاگ‌زایی</p> <p style="text-align: right;">کاذب، مجازی</p>	<p>Spurious</p>
<p style="text-align: right;">لکه</p> <p>Spotting.</p> <p style="text-align: right;">لکه دار شدن، ماهیت لکه‌ای</p> <p>Spray.</p> <p>(1) افشانه، پخش، (2) شاخه کوچک، ترکه، ریزش، ترشح. (3) پاشیدن، سم پاشی، تلمبه سم پاشی، گردپاشی، آب پاشی، سم پاشی کردن، افشاندن</p> <p>Sprayer.</p> <p>افشانه، پاشنده، یک وسیله پاشنده در شکل‌های مختلف که برای مواردی؛ مثل، پاشیدن یا اسپری کردن سم (در سم پاشی)، کود مایع (در کودپاشی)، آب (در آبیاری و غیره)، شیر (در ساختن شیرخشک) و غیره کاربرد دارد؛ مثل، سم پاش، آبپاش، کودپاش، شیرپاش و غیره.</p> <p>Springer.</p> <p>گاو پا به ماه، گاو نزدیک زایمان</p> <p>Sprinkle.</p> <p>ترشح، ریزش نم نم، چکه، پاشیدن، ترشح کردن، آب پاشی کردن</p> <p>Sprinkler.</p> <p>آب پاش، آب پخشان</p> <p>Spur.</p> <p>سیخک، (1) زایده‌ای پنجه مانند و نوک تیز در پس ساق پرندگان نر؛ مثل، سیخک پای خروس. (2) مهمیز، سیخونک - جسم نوک تیزی که از آن برای مجبور کردن اسب یا حیوانات بارکش به تندتر راه رفتن استفاده می‌شود.</p>	<p>Sputum.</p> <p style="text-align: right;">خلط</p> <p>Squamosal.</p> <p>سنگفرشی، مربوط به بافت سنگفرشی</p> <p>Squamous.</p> <p>سنگفرشی، خاردار، فلسی</p> <p>Squeeze.</p> <p>فشردن، فشار دادن</p> <p>Squill.</p> <p>پیاز عنصل</p> <p>Squirrel.</p> <p style="text-align: right;">سنجاب</p> <p>ssur</p> <p>سور، وجود تارهای رنگی در قره گل منجر به تشکیل رنگ سور می‌گردد.</p> <p>Stabbing.</p> <p>کشت عمیق باکتری، کشت باکتری در عمق محیط کشت با نوک سوزن.</p> <p>Stabilize.</p> <p>تثبیت کردن، برقرار کردن</p> <p>Stabilized.</p> <p>تثبیت شده، مقاوم‌تر کردن به تغییرات شیمیایی توسط یک ماده افزودنی؛ مثل، افزودن مواد ضد اکسایش به غذای چربی‌دار برای جلوگیری از اکسیده شدن چربی موجود در آنها.</p> <p>Stastabilizer.</p> <p>تثبیت کننده، (1) یک ماده افزودنی غذایی که به بستنی یا غذاهای دیگر افزوده می‌شود؛ مثل، ژلاتین یا آلجینات سدیم که از آن برای بهبود بافت و کیفیت محصول استفاده</p>



می‌شود. (2) یک ماده که برای ممانعت از تغییر؛ مثل، ترشیدگی در چربیها، به هر محصول اضافه می‌شود.

Stable.

اصطبل، ساختمانی است که برای نگهداری و تغذیه دامها مورد استفاده قرار می‌گیرد.

Stable.

ثابت، با ثبات، پایدار

Stablemate (herdmate)

هم گله ای

Stack.

توده، کومه، خرمن، توده کردن، کومه ساختن، خرمن کردن، روی هم انباشتن

Stackage.

توده، کومه، خرمن غلات

Stackyard

انبار علوفه

Stag.

حيوان نر بالغ اخته شده، حيوان نری که پس از نمایان شدن صفات ثانویه جنسی در آن اخته شده باشد.

Stage.

(1) مرحله، دوره. (2) صحنه، صحنه نمایش

Stagger.

تولولو خوردن، فاقد تعادل در حرکت یا ایستادن

Stagnation.

رکود، کسادی

Staining.

رنگ آمیزی، رنگ پذیری، منقش کردن، رنگ زدن، رنگی کردن

Stale.

دوره بیکارگی حیوان - مدت زمانی که یک حیوان هیچ نوع کار تولیدی (کار، شیردهی و غیره) ندارد.

Staleness.

کهنگی، ماندگی

Stalk. Stem; petiole; pedicel; peduncle.

ساقه - (1) ساقه یا محور اصلی یک گیاه، بوپژه یک گیاه علفی. (2) هر ساقه یا بخش گیاهی که برگها، گلها یا میوهها را حایل باشد.

Stall. cubicle

1) آغل انفرادی، فضا یا بخشی از اصطبل که یک حیوان در آن به صورت مقید شده یا آزاد قرار می‌گیرد. 2) آبشخور (جای معینی در یک اصطبل پوشیده که گاو در آن به کمک یوغ میله‌ای، زنجیر یا تسمه گردن بسته می‌شود).

Stall barn

اصطبل بسته آبشخوردار (گاوها در آبشخورها بسته می‌شوند)

Stallion.

نریان، اسب نر بالغ اخته نشده که از آن می‌توان به منظور تولید مثل استفاده کرد.

Stance.

قیافه حیوان در حالت ایستاده (بدون حرکت) به خود می‌گیرد.

Stanchion.

استانشیون، وسیله یا آغلی است که از آن برای نگهداری، تغذیه یا شیردوشی حیوان استفاده می‌شود.

Stanchion stall



آبشخور یوغ دار (آبشخوری که گاو در آن با یوغ میله‌ای بسته می‌شود).

Standard.

استاندارد

Standardize.

استاندارد کردن

Standardized.

استاندارد شده

Standing hay

علوفه خشک برداشت نشده

Stannum. Sn; tin.

قلع

Stapes.

رکابی، استخوان رکابی

Staphylococcus.

استافیلوکوکوس، باکتری‌هایی که در پوست و نقاطی که به شکل خوشه یافت می‌شوند

Staphylooma.

تومور شبه خوشه‌ای

Starch. (C₆H₁₀O₅)_n

نشاسته

Starchy.

نشاسته‌ای، دارای نشاسته، نشاسته‌دار، نشاسته زده

Star-gazing (Star gazing)

ستاره‌نگری، حالتی که در آن طیور در اثر کمبود ویتامین تیامین (B₁)، ویتامین (E) و یا در اثر برخی بیماری‌ها سر را به عقب (Opisthotonus) بر می‌گردانند.

Starling.

سار

Starter. See calf starter; chick starter.

شروع کننده، آغازگر - (1) یک محیط کشت تهیه شده از میکروارگانیسم‌های مطلوب برای تلقیح به شیر و خامه در ساختن محصولات لبنی مختلف؛ مثل، کره، پنیر، و غیره برای تسریع در ایجاد طعم. (2) خوراک شروع کننده - اولین غذای خشکی که به حیوانات جوان تغذیه می‌شود. (3) مایه. (4) کودی که در زمان کاشت به زمین داده می‌شود.

Starter ration

جیره آغازین (پیش‌دان در طیور)

Starting mash

پیش‌دان آردی

Starve

گرسنگی دادن

Starvation.

گرسنگی مفرط، تهی شدن یک حیوان، انسان یا خاک از یک یا تمام عناصر غذایی مورد نیاز در تغذیه.

Starvation – protein.

گرسنگی پروتئین، کمبود شدید مواد پروتئینی در جیره غذایی انسان و حیوانات و فقدان پروتئین در قابل استفاده در بدن و ابتلای بدن به فقر پروتئینی که در این مرحله عوارض کمبود پروتئین شروع به تظاهر می‌کند.

Stasis.

رکود، توقف، کندی، ایستایی

State.

(1) حالت، وضعیت. (2) استان، ایالت

Static.

غیرفعال، غیرکنشی

Statistics.



علم آمار	شماره یا علامت رنگی، شماره یا علامت تعیین هویت که با رنگ روی پشت یا پهلوهای گوسفند ایجاد می‌شود.
Steady state	Stenosis.
شرایط پایدار	تنگی نای
Steamed. Steam cooked; steam rendered; tanked.	Stent.
بخار داده، بخار دادن، پخته شده با بخار	بنداز گره از رو
Steam-flaking	Step.
فلسی کردن با بخار	قدم، گام، مرحله، تابع پلکانی
Steapsin.	Stercocilia.
استپسین، لپاز لوزالمعده، آنزیم آبکافت کننده چربیها که از لوزالمعده ترشح می‌شود و چربی‌ها را به اسیدهای چرب و گلیسرول آبکاف (هیدرولیز) می‌کند.	Stereocilia.
Steatoma.	مژه ثابت
تومور چربی	Stereoisomerism.
Steatorrhea.	حالت ایزومری فضایی
اسهال چرب	Sterile.
Steepwater.	عقیم، نازا، سترون، (1) فاقد قدرت تولید مثل. (2) عاری از هر نوع میکروارگانیسم.
خیس آب	Sterility. Infertility; barrenness.
Steer.	عقیمی، نازایی، سترونی - (1) عقیم، نازا یا فقاد قدرت تولید مثل بودن. (2) فقدان قدرت یک گیاه میوه‌ای برای تولید میوه‌های رسیده با بذور زنده. (3) عدم قدرت تولید مثل در یک حیوان یا پرند.
گوساله نر اخته، گوساله پرواری، (1) یک حیوان نر از جنس گاو که قبل از بروز صفات ثانویه جنسی اخته شده باشد. (2) راندن، هدایت کردن.	Sterilization.
Stellate.	عقیم سازی، سترون سازی، گندزدایی - عمل عقیم سازی توسط جوشاندن یا با استفاده از مواد شیمیایی برای عاری ساختن از اجرام یا میکروارگانیسمهای بیماری‌زا و غیر بیماری‌زا. فرایند استریلیزاسیون فرایند حرارتی است که با هدف نگهداری طولانی مدت شیر صورت می‌گیرد و برای رسیدن به این هدف کلیه
ستاره‌ای شکل، کوبی	
Stem.	
ساقه	
Stem cell	
سلول بنیادی	
Stencil.	



میکروارگانیزم ها و اسپورهای موجود توسط حرارت نابود گردد.

Sterilize.

عقیم کردن، سترون کردن، گندزدایی کردن - (1) عاری ساختن یک شیئی یا ماده از کلیه موجودات زنده ریزبینی توسط روشهای حرارتی، شیمیایی، یا مکانیکی. (2) عقیم ساختن یک حیوان از طریق خارج نمودن اعضای جنسی یا ممانعت از انجام وظیفه طبیعی آنها؛ مثل، اخته کردن حیوانات نر، یا برداشتن رحم حیوانات ماده.

Sterilizer.

عقیم ساز، سترون کننده، (1) هر وسیله‌ای که با آن موجودات ریزبینی؛ مثل، اجرام (میکروبه‌ها)، کفکها، و باکتریها را نابود می‌کند. (2) شخصی که عمل عقیم کردن را انجام می‌دهد.

Sternbrae.

مه‌ره‌های جناغی

Sternohyoid.

جناغی - لامی

Sternum.

جناغ، استخوان جناغ

Steroid.

استروئید، دسته‌ای از ترکیبات که در تشکیل آنها چهار حلقه کربنی مشابه کلسترول به کار می‌رود. استروئیدها در حلالهای آلی قابل حل هستند.

Sterol.

استرول، هر یک از الکل‌های مربوط به یک گروه از الکل‌های حلقوی جامد؛ مثل، کلسترول و فیتوسترول که به طور وسیع در بافت‌های

حیوانی و گیاهی منتشرند. استرولها، خنثی و نسبتاً پایدارند و بخشی از آنها به صورت آزاد و بخش دیگر به صورت استری شده با اسیدهای چرب پرکبن یافت می‌شوند. استرولها اهمیت بیولوژیکی فراوان دارند، زیرا تحت تأثیر اشعه ماورای بنفش، بعضی از آنها تبدیل به ویتامین (د) می‌شوند.

Stethoscope

گوشی (وسیله‌ای برای شنیدن صدایی مانند صدای قلب و ...)

Sticky.

چسبناک، چسبنده، چسبو، لزج

Stiff lamb disease

آماس مفصلی

Stiffness.

شقی، خشکی، انعطاف ناپذیری

Stiffs. See osteomalacia.

نرمی استخوان، نرمی استخوان در گاو که در اثر کمبود فسفر عارض می‌شود. این عارضه نام‌های عامیانه بسیار متعددی دارد.

Stifle.

زانو، مفصل ران، مفصلی است در پاهای عقب چهارپایان

Stilbestrol. Diethylstilbestrol.

استیل‌بسترول، دی اتیل استیل بسترول یک هورمون استروژنی مصنوعی است.

Stillage.

پس مانده تقطیر الکلی، توده پس مانده از تخمیر غلات پس از خارج کردن الکل توسط تقطیر.

Stillbirth.



مرده زایی، زاییدن یا تولید یک جنین کامل
مرده، تولد زودرس

Stillborn

مرده زاییده شده

Stimulate.

تحریک کردن، برانگیختن

Stimulation.

تحریک، انگیزش، عمل یا فرآیند تحریک
کردن؛ حالت تحریک شدگی.

Stimulator.

تحریک کننده، محرک

Stimulus.

تحریک کننده، محرک، هر عامل، عمل یا
اثری که باعث ایجاد عکس العمل در بافت
گیرنده یا تحریک پذیر شود.

Sting.

نیش

Stink.

بوی بد دادن، بوی بد

Stippling.

منقوط

Stirrer.

به هم زدن، همزن، پخش کننده

Stitch.

لوپ بخیه زنی، لوپی است که در مواقع
دوختن یا بخیه زدن با نخ بخیه زنی تشکیل
می دهند و در هر بخیه نخ را از بین آن عبور
می دهند تا گره بخیه کامل شود.

Stock

(1) دام، (2) انبار

Stocker.

(1) دام گوشتی که قبل از قرار گرفتن در گله
پرورای یا گله مادر در شرایطی مشابه شرایط

جدید قرار گرفته باشد. (2) یک گوساله
پرورش یافته در مرتع که برای نگهداری در
گله خریداری شده باشد.

Stocking. See stocked legs.

تعداد در واحد سطح - (1) تعداد نسبی دام در
واحد سطح برای مدتی معین. در مدیریت
مرتع، سطح اختصاص داده شده به یک حیوان
در مدتی معین. (2) در مدیریت وحوش،
تراکم حیوانات وحشی در نسبت به ظرفیت
چراگاهی یک ناحیه. (3) در مدیریت جنگل،
تراکم درخت در واحد سطح.

Stocking – continjuous.

چرای مداوم، چرانیدن مداوم، قرار دادن مداوم
یک گله در چراگاه بدون رعایت تناوب چرا.

Stockman.

دامدار، دامپرور، فردی که حرفه اصلی او
دامداری دامپروری باشد؛ در مقایسه با یک
کشاورز.

Stockman.

انباردار، دامدار

Stoma.

منفذ، روزنه، سوراخ، (1) سوراخی دهان مانند.
(2) سوراخی که در بدن انسان یا حیوان به
دلایل مختلف ایجاد می شود و با اعمال
تمهیدات لازم باز می ماند؛ مثل، سوراخی که
توسط یک مجراجه نای، روده بزرگ، مجاری
ادرار و غیره متصل می کنند.

Stomach.

معدۀ، در انسان و بعضی از مهره داران دیگر،
معدۀ یک عضو کیسه ای است که غذا از طریق
مری به آن وارد می شود و پس از مدتی ذخیره



و هضم اولیه به روده باریک وارد می‌گردد. در نشخوارکنندگان حقیقی، معده چهار بخش دارد (شکمبه، نگاری، هزارلا، شیردان).

شیردان معده حقیقی نیز نامیده می‌شود و شبیه تک معده‌ایها عمل می‌کند. در پرندگان معده دو بخش دارد (پیش معده و سنگدان). در اغلب بی‌مهرگان، معده بخشهای مشابهی با معده مهره‌داران غیرنشخوارکننده دارد و وظایف مشابهی را نیز انجام می‌دهد.

Stomatitis.

التهاب دهان، التهاب (ورم، تورم یا آماس) غشای مخاطی دهان که به علل مختلف، من جمله کمبود ریبوفلاوین (ویتامین B₂) عارض می‌شود.

Stomatology.

دهان شناسی، مطالعه علمی دهان و بیماریهای آن.

Stomodeum.

دهان اولیه، شیار اولیه دهان، شکاف اولیه دهانی، بخش جلویی (قدامی) لوله گوارش (در حیوانات چهارپا)، بخش بالایی لوله گوارش (در انسان).

Stone. a calculus.

سنگ ادراری، سنگهایی که در مجاری ادراری یا صفراوی تشکیل می‌شود؛ مثل، سنگ کلیه، سنگ مثانه، سنگ کیسه صفرا.

Stone.

سنگ (واحد وزن)، سنگ معمولی، (1) نوعی واحد وزن که در سیستم انگلیسی معادل 14 پوند آوایردوپویز است. (2) به انواع کانیها، من جمله جواهرات (گوهرها) اطلاق می‌شود.

Stool.

مدفوع، موادی که از راست روده به خارج دفع می‌گردد. این اصطلاح فقط در مورد مدفوع سگ، گربه و گاهی انسان استعمال می‌شود.

Storage.

انبار، ذخیره، انبار کردن، ذخیره کردن

Store.

ذخیره کردن، انبار کردن، قرار دادن محصولات در مکان مناسب برای نگهداری مطمئن برای مصرف در آینده؛ مثل، ذخیره کردن غلات در سیلوها، یا کالا در انبارها.

Store.

انبار، مغازه، فروشگاه

Store egg (Stored egg)

تخم مرغ ذخیره شده

Storing.

نگهداری، ذخیره، نگهداری مازاد محصولات به صورت ذخیره

Stover.

کاه غلات، ساقه علوفه‌های بالغ و خشک غلات که دانه از آن جدا شده باشد؛ مثل، ساقه ذرت بدون بلال و ذرت خوشه‌ای فاقد سنبله.

Strabismus.

لوچی، اعوربودن، چپ چشمی

Straggler.

حیوان عقب افتنده از گله، حیوانی است که معمولاً از بقیه افراد گله عقب می‌ماند.

Straight.

مستقیم، راست، سیخکی

Strain.

سویه، گروهی از حیوانات از یک نژاد که واحد برخی خصوصیات مشابه هستند و در یک یا



چند صفت با سویه‌های دیگر اختلاف دارند و با این اختلافات از هم متمایز می‌شوند.

Strainer.

آبکش، توری، صافی

Straining.

پالودن، صاف کردن

Strand.

رشته، نوار، باریکه

Strangulation.

اختناق، تنگ نفس

Strap.

بستن

Strata.

لایه‌ها، طبقه‌ها

Stratification.

طبقه‌بندی، چینه بندی

Stratified.

مطبق، طبقه‌طبقه، لایه‌لایه

Stratify.

چینه‌چینه کردن، مطبق کردن، طبقه‌طبقه

کردن، لایه‌لایه کردن یا شدن، مطبق شدن

Stratosphere.

کره هوا، هوا کره، طبقه فوقانی جو که از 11

کیلومتری سطح زمین به بالا شروع می‌شود.

Stratum.

لایه، چینه، قشر

Stratum basale (=Stratum germinativum)

لایه زاینده، لایه مولد شاخی پوست،

عمیق‌ترین لایه بشره (epiderm) که از توان

تکثیر شایانی برخوردار است.

Stratum corneum

لایه شاخی، لایه شاخی پوست که بیرونی‌ترین لایه بشره و از سلول‌های مرده سخت و محکم به هم چسبیده تشکیل شده است و بدن را در برابر ورود میکروب‌ها، اشعه فرابنفش و از دست دادن آب محافظت می‌کند.

Stratum germinativum

لایه زاینده

Straw.

پایوت، لوله‌ای است شبیه نی نوشابه، به حجم

0/25 تا 0/5 میلی لیتر که از آن برای ذخیره

یک دز اسپرم رقیق شده حیوانات، به ویژه گاو

استفاده می‌شود. پایوت حاوی اسپرم باید در

ازت مایع (منهای 196 درجه سانتی‌گراد)

ذخیره گردد

Straw. See threshed.

کاه، کلش، ماشوره، بوریا، حصیر، پوشال

بسته‌بندی - پس مانده گیاهی که بعد از

خرمنکوبی و جدا کردن بذور (غلات یا

بقولات) از خوشه گیاه باقی می‌ماند. پس

مانده محصولات مذکور در زمین که به مصرف

چرانیدن دامها می‌رسد یا با عمل شخم زدن

در زمین برگردانده می‌شود.

Strawberry comb

تاج توت فرنگی شکل، برخی نژادهای اصلاح

نشده و بومی ماکیان، تاجی به شکل توت

فرنگی دارند.

Streak ovaries

تخمندان‌های بدون اووسیت

Strength.

قدرت، توان، بنیه

Streptococcus.



استرپتوکوکوس، نوعی باکتری کروی شکل یا نقطه مانند که به صورت کلنی‌های زنجیر مانند یافت می‌شود.

Streptococcus infection

عفونت استرپتوکوکوسی، این بیماری‌ها به علت وجود میکروب استرپتوکوکوسی در پرندگان بروز می‌کنند.

Streptomycin.

استرپتومیسین، نوعی آنتی بیوتیک است که از میکروارگانیسمی به نام *Streptomyces griseus* مشتق می‌شود. این ماده برای کنترل بعضی بیماریهای حیوانی و حتی گیاهی موثر است.

Stress.

تنش، استرس

Stressor

تنش‌زا

Striated.

مخطط

Stricture.

تنگی غیرعادی مجرا

Stride.

فاصله یک گام، فاصله یک جای پای اسب یا جای پای دیگری از همان پا در نوبت بعدی برخورد با زمین.

Striflamme.

اتوکلاو شعله‌ای، اتوکلاو مجهز به شعله برای سترون سازی قوطیها.

String.

ریسمان، رشته، نخ، رشته ظریف، هر یک از الیاف گیاهی، طناب بسیار باریک.

Stringy.

ریش ریش، رشته رشته

Strip.

دوشیدن، دوشش، تخلیه محتوای سرپستانک، میزراه (مجرای خروج ادرار) یا رگ خونی با فشار توسط انگشت دست.

Strip cup

استریپ کاپ، فنجان‌ی ویژه‌ای که روی آن یک توری با سوراخ‌های ریز دارد و برای تشخیص ورم پستان، اندکی شیر روی آن دوشیده می‌شود.

Strip grazing

چرای نواری، یک سیم الکتریکی هر روز با هر 12 ساعت مکان آن تغییر داده می‌شود و اجازه داده می‌شود تا میزان مورد دلخواهی از مرتع مصرف شود.

Stripe

نوار سفید روی بینی، یک علامت سفید که به شکل نواری باریک‌تر از استخوانهای بینی به طرف پایین صورت اسب امتداد می‌یابد.

Stripper.

پشم چین، غوزه چین

Stripping.

پس دوشی، خارج ساختن باقیمانده شیر قابل دوشش از پستان، در پایان شیردوشی با ماشین.

Strips. beet strips.

خلال چغندر

Strobilation.

نوعی تولید مثل یا تکثیر غیرجنسی که در آن بخشهایی از بدن جدا شده و به افراد جدید



تبدیل می‌شوند؛ مثل، تولید مثل کرم‌های پهن یا نواری.

stroke.

حمله ناگهانی

Stroma.

1) استروما، بافت نمدی، بافت محافظ (تخمدان)، بافت محمل یک عضو - (2) بخش غیرقابل حل گویچه قرمز که پس از تجزیه شدن باقی می‌ماند و حاوی بخشهایی از غشای گویچه است.

Stromal.

مربوط به بافت محافظ

Stromatic. Stromal.

شبیه یا مربوط به بافت نمدی یا محمل یک عضو.

Strong.

قوی، پرقدردت، نیرومند، تنومند، بنیه دار، پربنیه، زوردار، غلیظ، مایه دار

Strontium. Sr.

استرانسیم، یک عنصر فلزی دو ظرفیتی از گروه فلزات قلیایی.

Structural.

ساختمانی

Structure.

ساختمان، ساختار

Struvite.

بلور فسفات آمونیم منیزیم

Strychnine.

استریکنین، یک آکالوئید گیاهی فوق‌العاده سمی که طعم بسیار تندی دارد و از آن برای مسموم کردن موش و جوندگان مضر دیگر استفاده می‌شود. از این ماده به عنوان یک

محرک در تهیه بعضی داروها نیز استفاده می‌شود.

Stub

ریز پر، پرهای کوتاه و ریز رویی پای مرغ

Stubble.

کاهبن، ته چر، اشگل، گلش

Stud.

اسب تخمی، مرکز پرورش دامهای نر تخمی، مکان یا تأسیسات ویژه نگهداری و پرورش دامهای نر انتخاب شده به منظور استفاه از آنها برای اسپرم گیری یا جفتگیری با حیوانات ماده‌ای که به آن مکان برده می‌شوند؛ مثل، مرکز پرورش گاوهای نر، اسبهای نر، قوچهای نر یا سگهای نر.

Stud – bull.

مرکز پرورش گاوهای نر تخمی، مزرعه‌ای است که در آن گاوهای نر تخمی به منظور جفتگیری با اسپرم گیری نگهداری می‌شوند.

Stud – dog.

مرکز پرورش سگهای نر تخمی

Stud – horse.

مرکز پرورش نریان

Stunning.

بیهوش کردن، گیج کردن، شوک دادن، شوک دادن - هر یک از روشهای شوک دادن دام و طیور در هنگام کشتار که موجب ناکارایی مغزی و ناممکنی خروج کامل خون از لاشه حیوانات شوک داده شده می‌شود. در این روشها حیوان به راحتی تسلیم سلاخ یا دستگاه سربری می‌شود و پس از سربری جان نمی‌کند و در نتیجه خون به طور کامل از بدن خارج نمی‌شود. در شرع مقدس اسلام و برخی



از مذاهب دیگر، استفاده از شوک در هنگام
کشتار حیوانات منع شده است .

Stunt.

کوتوله کردن، کوتولگی، توقف رشد

Stunted.

بیماری جوجه‌های رشد نکرده

Stunting.

توقف رشد

Sty.

خوکدانی - آغل تغذیه و نگهداری خوک، آغل
تغذیه و نگهداری خوک

Stylar.

ستونی

Stylet.

میل جراحی

Stylohyoid.

لامی - نیزه‌ای

Stylohyoideus.

رباط (وتر) لامی - نیزه‌ای

Stylopharyngeus.

نیزه‌ای - حلقی

Subacute.

تحت حاد

Subadult.

پیش بلوغ

Subapical.

زیررأسی، زیرنوک

Subarachnoid.

تحت عنکبوتیه‌ای

Subarachnoidalis.

تحت عنکبوتیه‌ای

Subarid.

نیمه خشک

Subcardinal.

زیرسیاهرگ اصلی

Subchronic.

تحت مزمن

Subclass.

زیررده، زیر طبقه

Subclavian.

زیرچنبری

Subclinical.

تحت بالینی

Subconscious.

ناخودآگاه

Subcordate.

شبه قلب مانند

Subculture.

کشت ثانویه

Subcutaneous.

زیرجلدی، زیرپوستی، قرار گرفته یا حادث
شده در زیر پوست. تزریق زیرجلدی درست
در زیر پوست انجام می‌شود.

subcutis

زیر جلد

Subdural.

زیرسخت شامه‌ای

Subendocardial.

زیر درون شامه‌ای

Subendothelium.

زیر درون لایه

Suberose.

چوب پنبه‌ای

Subestrus.

فحلی خفیف

Subfertile.

نیمه بارور

Subfertility (=infertility)



Subgenus.	کم باروری	Subsoiling.	خیش عمقی
Subgroup.	زیر جنس	Subspecies.	شخم عمیق زدن
Subhumid.	زیر گروه، گروه فرعی	Substance.	زیر گونه
Subhumid climate	نیمه مرطوب	Substitution.	جسم، ماده، مجموع ویژگیهای مربوط به استخوانها، عضلات، و عرض و عمق بدن.
Subiliac.	اقلیم کم رطوبت	Substitutional.	جانشینی، جایگزینی
Sublumar.	تحت خاصره‌ای، زیر خاصره‌ای	Substrate.	جایگزینی
Subluxation.	زیر کمری	Subterranean.	1) ماده بستر زندگی، ماده‌ای که روی آن سلولها یا موجودات زنده ممکن است زندگی و تغذیه کنند. (2) پیش ماده، طبقات زیرین
Submandibular.	در رفتگی ناقص	Subthalamus.	زیرزمینی
Submerge.	غده تحت فک زیرین، غده تحت فک پایینی	Subtropical.	زیر تالاموس
Submission risk	غرقاب - فرورفته در آب	Subunit (protein)	نیمه گرمسیری، دارای آب و هوای نیمه گرمسیری
Submucosa.	نرخ فحلیابی	Subunit (protein)	زیر واحد پروتئین‌ها، جزئی از پپتیدها و پروتئین‌ها، مانند زیر واحدهای آلفا (alpha Subunit) و بتا (beta Subunit) در هورمون‌های گلیکوپروتئینی، اینهیبین‌ها (inhibins) و آکتیوین‌ها (activins).
Submucosal.	تحت مخاط	Subvital gene	ژنهای کشنده جزئی
Subpelvic tendon	تحت مخاطی	Subzonal insemiation	تلقیح درون زونایی
Subpopulation.	زرد پی زیر لگنی		
Subscapular.	زیر جمعیت		
Subsoil. B horizon.	تحت کتفی		
Subsoiler.	خاک زیرین، افق B		



Succulence.

حالتی از گیاهان که با ویژگی ژبرایی، تازگی و تردی مشخص می‌شود و این حالت گیاه را برای حیوانات خوشخوراک می‌کند. آبداری از ویژگیهای خواکهای نظیر سیلوا، محصولات ریشه‌ای و علوفه سبز (به ویژه، علوفه جوان) است.

Succulent.

آبدار، آبکی، (1) دارای درصد بالای آب، مثل، بافتهای آبدار گیاهی (2) هر گیاهی از جنس کاکتوس؛ گیاهان گوشتی

Succulent food

خوراک آبدار، به مواد خوراکی گفته می‌شود که قابلیت هضم و میزان رطوبتشان نسبتا بالا (70-90 درصد) و چربی، پروتئین و الیاف خام آن‌ها پایین است.

Succus.

ترشحات یک موجود زنده، شیرها با مایعاتی که از یک موجود زنده استخراج می‌شود با موجود زنده ترشح می‌کند .

Sucesptibility

حساس و مستعد بودن

Suck.

مکیدن

Sucker.

مکنده

Suckle.

مکیدن، مک زدن، شیر خوردن از سینه‌ها یا پستانهای یک پستاندار ماده توسط نوزاد خودش یا نوزادی که مادرش کم شیر است یا مرده و به آن معرفی شده باشد.

Suckler

(1)نوزاد شیر خوار، (2) مادر رضایی

Suckling.

نوزاد شیرخوار، شیرخوار، مکنده، نوزاد شیرخوار انسان یا حیوان

Sucrase.

سوکراز، یکی از آنزیمهای روده باریک که ساکارز را به گلوکز و فروکتوز تبدیل می‌کند.

Sucrose. C₁₂H₂₂O₁₁.

قند، قند معمولی، قند نیشکر یا چغندر قند؛ یک دو قندی (دی ساکارید) که در محیطهای کشت برای واکنشهای تخمیری نیز مصرف می‌شود.

Suction.

مکش، فرآیند جاری شدن مایع یا مواد جامد قابل جریان در اثر ایجاد خلاء (فشار منفی).
دوشیدن دستی یا ماشینی پستان یا مکیدن پستان توسط نوزاد و جاری شدن شیر توسط فرآیند مکش انجام می‌شود. این اصطلاح در هر مورد مشابه کاربرد دارد.

Sudangrass. Sorghum sudanense.

سورگوم علوفهای، سودان گراس

Sudden death syndrome

سندروم مرگ ناگهانی

Sudden infant death syndrome

سندروم مرگ ناگهانی در سننن پایین، سندروم مرگ ناگهانی جوجه

Suffocation.

خفگی، قطع حرکات تنفسی به علت نرسیدن اکسیژن کافی به ششها.

Sugar.

شکر، قند، شکر حاصل از نیشکر یا قند حاصل از چغندر قند؛ قند ماده‌ای است قابل تبلور و



شیرین که عمدتاً شامل ساکارز بوده و به طور طبیعی به مقدار فراوان در نیشکر، چغندرقد، افراى قندی، ذرت خوشه‌ای و نخل قندی و با مقادیر کمتر در سایر گیاهان یافت می‌شود.

Suint.

مواد جامد عرق گوسفند، موادی است به طور عمده متشکل از نمکهای پتاسیم اسیدهای چرب مختلف و مقادیر جزئی سولفات، فسفات و مواد از ته که در آب محلول است.

Sulci.

شیارها، شکافها، درزها

Sulcus.

شیار، درز، شکاف

Sulfamate.

سولفامات، نمک اسید سولفوریک است که از آن به عنوان علف کش برای مبارزه با علفهای هرز استفاده می‌شود .

Sulfanilimides.

سولفانیلامیدها، گروهی از داروهای سولفا (سولفادراگها) است که اثر متوقف کنندگی رشد میکروارگانیسمها را دارند.

Sulfate.

سولفات، هر یک از نمکهای اسید سولفوریک؛ مثل، سولفات آمونیم.

Sulfite.

سولفیت، هر یک از نمکهای اسید سولفور.

Sulfonamides. See sulfa drug.

سولفونامیدها - گروهی از مواد شیمیایی هستند که اغلب از آنها به عنوان دارو برای متوقف کردن رشد و تولید مثل بسیاری از باکتریهای بیماریزا استفاده می‌شود. این گروه

شامل سولفانیلامید، سولفاپیریدین، و سولفاتیزول است.

Sulfur. S; brimstone.

گوگرد، یک ماده معدنی زرد رنگ، غیر محلول در آب و بسیار قابل اشتعال که در خاک به مقدار کم موجود است، اما اثر مهمی روی حاصلخیزی خاکها دارد. گیاهان به مقدار نسبتاً زیاد آن را جذب می‌کنند. گوگرد در پروتوپلاسم وجود دارد و در بعضی پروتئین ها نیز یافت می‌شود. وقتی می‌سوزد، تولید دی اکسید سولفور می‌کند. دی اکسید سولفور گازی است بسیار سمی برای حشرات و برای مدتهای طولانی است که از آن برای گاز دادن، ضد عفونی، دفع حشرات، و نیز به عنوان سفیدکننده استفاده می‌شود. گوگرد در تغذیه دام جزء عناصر پرنیاز است. در تغذیه نشخوارکنندگانف نسبت ازت به گوگرد در جیره غذایی بایست حدود (10:1) باشد. گوگرد جزء مهم سه اسیدآمینو گوگرددار (سیستین، متی اونین و سیستئین) است. کمبود آن در جیره غذایی حیوانات نشخوارکننده سبب اختلال در ساخته شدن (سنتز) این سه اسیدآمینو می‌شود.

Sulphur. See sulfur.

(1) گوگرد، گوگرددار. (2) با گوگرد معالجه کردن

Summer.

یک ساله تابستانه، هرگیاهی که در بهار یا تابستان بذر آن کاشته می‌شود و در همان فصل بذر می‌دهد و با سرمای زمستان می‌میرد .



Sum.

جمع، حاصل جمع

Sum rule

قانون جمع

Sunflower.

آفتابگردان، گیاه آفتابگردان، آفتابگردان روسی، گل شانه، گل آفتابگردان

Superfemale.

اَبْرَماده، فوق ماده

Superfetation.

لقاح ثانوی، لقاح اسپرم با تخمک در رحم یک حیوان ماده آستن. این عمل به ندرت اتفاق می افتد و در فرآیند تولید مثل، عادی محسوب نمی شود.

Superficial.

سطحی، رویی، فوقانی

Superficialis.

سطحی

Superheating.

فوق حرارت دهی، حرارت دهی بسیار بالا

Superhelicity.

فوق مارپیچی

Superinfection.

فاژ پر عفونتی

Superior.

فوقانی، بالایی، زبرین

Supermale.

ابر مرد، ابر نر

Superovulation.

چند تخمک گذاری

Superpurigation.

تجویز مسهل زیاد، مصرف مواد لینت دهنده به مقدار زیاد که موجب شکم روش می شود.

Supersaturation.

فوق اشباع

Supination.

به خارج برگرداندن

Supplement.

مکمل، خوراک یا خوراک های مخلوطی که برای بهبود ارزش غذایی، به جیره پایه افزوده می شود (مانند مکمل پروتئین، مکمل کانی ها). مکمل ها به طور معمول برای یک و یا چند ماده مانند پروتئین، کانی ها، ویتامین ها و پادزیست ها غنی هستند.

Supplemental. Supplementary.

تکمیلی، (1) خوراک متراکم (کنسانتره) یا علف خشک که به دامهای چراکننده در مراتع فقیر یا هنگامی که علوفه مراتع کافی نباشد، تغذیه می شود. (2) هر نوع خوراک که به صورت مکمل خوراک پایه در تغذیه دامها مصرف شود.

Supply.

(1) عرضه، فرآورده، موجودی، ذخیره. (2) تهیه کردن، رساندن، تولید کردن، آماده کردن

Suppression.

جلوگیری، توقیف، توقف

Suppress.

متوقف کردن، موقوف کردن، فروشاندن، مانع شدن، جلوگیری کردن از (رشد)، تحت فشار قرار دادن

Suppuration.



چرک	تشکیل چرک، تشکیل چرک	Susceptible.	حساسیت
عفونی	هر عاملی که منجر به تشکیل چرک	Suspension.	حساس
	عفونی در بدن می‌شود.		
Suppurative.	چرکی	Sus-tropic	تعلیق
Supraomental.	فوق چادرینه‌ای	Suture.	زیر حاره
Supraoptic.	فوق بینایی	Suturing.	بخیه
Suprpharyngealis.	بالای حلقی	Swallow.	بخیه کردن، بخیه زدن
Suprascapular.	فوق کتفی	Swallowing.	1) بلع، ماده بلعی. (2) بلع کردن
Supraspinous.	فوق نخاعی		بلعیدن
Supravital.	فوق حیاتی	Swamp.	باتلاق
Surface.	سطح	Swampy.	باتلاقی، لجنزار
Surgeon.	جراح	Swarm.	دسته حشرات، بچه (در زنبورداری)
Surgery.	جراحی	Sway back.(Swayback). Enzootic ataxia	عدم تعادل، آتاکسی (بی تعادلی اندام‌های بدن
Surgical.	مربوط به جراحی		بویژه ناتوانی در حرکت متعادل ماهیچه‌های بدن)
Surplus.	مازاد، اضافی، ذخیره	Sweat.	عرق
Surveillance.	مراقبت، بررسی مداوم	Sweat gland	غده های عرق
Survey.	مساحی، سرشماری	Sweating.	تعریق، عرق کردن
survival	زنده ماندنی	Sweep.	
Susceptibility.			



Sweeping.	جاروب کردن، جاروب	Sympatholytic.	فلج سمپاتیك، فلج كننده سمپاتيک
Sweet.	شیرین، دارای مزه شیرین	Sympathomimetic.	مقلد سمپاتیك
Sweetener.	شیرین کننده، هر نوع ماده شیرین کننده، به خصوص موادی با قدرت شیرین کنندگی بالا	Sympatric.	هم بوم
Swell	باد کردن، آماس	Symphysis.	مفصل نیمه متحرک
Swelling.	تورم، ورم، آماس، التهاب	Symport.	انتقال همگامی
Swine. hog; pig.	خوک، ماده خوک، گراز	Symptom. sign.	نشانه، علامت، هرگونه حالت غیرطبیعی که ممکن است به دلیل وجود یک بیماری در شخص، حیوان یا گیاه ظاهر شود. از روی نشانه یا نشانه‌ها می‌توان به وجود اختلال یا بیماری انسان، حیوان یا گیاه پی برد.
Switch.	منگوله دم	Symptomatic diagnosis	تشخیص نشانه‌ای
Symbiont.	همزیست، موجودی که به طور معمول با موجود دیگر زندگی می‌کند. همزیستی ممکن است انتفاع دو جانبه یا یک جانبه (انگلی) داشته باشد.	Syn.	مشترک
symbiotic	همزیستی	Synapse.	سیناپس، پیوند عصبی
Symbiotically.	به طور همزیستی	Synapsis.	سیناپس، جفت شدن کروموزوم‌های نامتجانس در خلال اولین تقسیم با کاهش کروموزومی (میوز). ای کروموزومها به صورت جفت کروماتیدی متصل به هم در ناحیه سانترومر ظاهر می‌شوند.
Symbolism.	علامت‌گذاری	Synarthrosis.	مفصل ثابت، مفصل غیرمتحرک
Symmetry	تقارن	Synchondrose.	مفصل غضروفی
Sympathectomy.	قطع عصب سمپاتیك	Synchronization.	
Sympathetic.	سمپاتیك		



همزمان سازی
Syndactylia.

چسبیدگی انگشتان
Syndesmochorial.

همبندی - چادرینه‌ای
Syndrome.

نشانگان، ترکیبی از نشانه‌ها که باهم ظاهر می‌شوند؛ مجموع علائم یک بیماری یا اختلال.

Synergism.
همکوشی، سینرژیسم، ترکیب عمل دو یا چند ماده که واکنش این ترکیب بیشتر از مجموع واکنشهای آن مواد باشد.

Synergistic.
اشاره است به دو ماده یا دارو که با یکدیگر اثر بزرگتری از عمل کردن هریک از آنها به تنهایی ایجاد می‌کند.

Synergized.
همکوشیده، دلالت می‌کند بر یک ماده که فعالیت بیولوژیکی آن با افزودن ماده دیگر افزایش می‌یابد. هریک از این مواد ممکن است به تنهایی دارای فعالیت بیولوژیکی کم یا هیچ باشند، اما در ترکیب باهم اثر قابل توجه‌ای ایجاد می‌کنند.

Syngamy.
امتزاج گامت‌ها

Syngeneic.
همگونی

Synostosis.
ثابت مفصلی

Synotus.
چسبیدگی گوش

Synovia. synovial fluid.

مایع مفصلی، مایع زلالی مفصلی - مایعی است لزج، حاوی سینووین، موسین و اندکی نمکهای معدنی. این مایعتوسط غشای مفصلی ترشح می‌شود و شبیه سفیده تخم مرغ است. این مایع برای سهولت لغزندگی در حفرات مفصلی، کیسه‌ها و غلاف زردپی‌ها وجود دارد. ورم کیسه مفصلی، التهاب کیسه‌های مفصلی، تورم کیسه‌های مفصلی

Synovium.
مایع مفصلی

Synthesis.
ساختن مصنوعی، ساختن یک ماده جدید از دو یا چند ماده دیگر در خارج از بدن موجود زنده.

Synthetic.
مصنوعی، اشاره است به موادی که به طور مصنوعی ساخته شده و مشابه مواد طبیعی هستند؛ موادی که به طور شیمیایی ساخته می‌شود.

Synthetic diet
جیره ساختگی

Synthetics
مواد مصنوعی، محصولات یا فرآورده‌هایی که به طور مصنوعی تهیه میشوند و ممکن است شبیه محصولات طبیعی باشند.

Syringe.
سرنج

Syrup.
شربت

Syrup feed
خوراک شربت



System.

روش، طریقه، سلسله، قاعده، نظم، نظام، دستگاه، سیستم

Systematic.

قاعده‌دار، نظام‌مند

Systemic.

عمومی، (1) مربوط می‌شود به کل بدن، در مقایسه با موضوعی از بدن. وقتی ماده یا یک عامل بیماری‌زا وارد خون شود، در سراسر بدن منتشر می‌شود. این اصطلاح به ویژه در این مورد کاربرد دارد؛ مثل، عفونت عمومی. یعنی عفونی که در آن عامل بیماری وارد گردش خون شده است. (2) انتشار درونی در تمام گیاه، این اصطلاح ممکن است برای مواد شیمیایی و / یا یک عامل بیماری‌زا به کار رود. (3) نفوذی، جذبی.

systole

انقباض قلب

T

Table

(1) میز، (2) جدول

Table oil.

روغن سالاد

Tablet

قرص

Tachycardia.

پ ضربانی قلب، تاشیکاردی، زیاد بودن بیش از حد ضربان قلب (در انسان بیش از 100 ضربان در دقیقه).

Tachypnea.

تنفس سریع

Tack.

زین و افسار، وسایل تیمار و آرایش اسب - (1) وسایل سوارکاری؛ مثل زین و یراق اسب. (2) وسایل تیمار و آرایش اسب برای نمایش.

Tactile.

لامسه، لمسی، مربوط به لمس

Tag.

نشان، قطعای است پلاستیکی یا فلزی که روی آن شماره یا علائم تعیین می‌کنند هویت حک شده و آن را به گوش حیوان متصل می‌کنند یا با زنجیر به گردن حیوان می‌بندند.

Tagging.

گال زدن، جداسازی پشگل از پشم، عمل جداکردن پشگل چسبیده به بخشهایی از پشم گوسفند، این عمل معمولاً درست قبل از پشم چینی یا بره زایی انجام می‌شود.

Tagger plier

انبر دست پلاک‌زنی

Tags.

پشم آغشته به پشگل

Tail.

دم

Tail comb

قشوی دم

Tail jack (lift-grip of the tail)

خم کردن دم به بالا یا بالا نگه داشتن دم، برای مقید نمودن گاوهای شیری یا گاو نر

Taint.

بوی نامطبوع، بوی فساد

Take.



پذیرش نر، قبول کردن حیوان نر توسط حیوان ماده

Take.

عفونت واکسن زنی، عفونت ملایمی است که به دنبال زدن واکسن در انسان با حیوان ایجاد می‌شود.

Tallow. See suet.

پی، پیه، (1) چربی استخراج شده از بافت چربی گاو و گوسفند که از آن در تهیه شمع، صابون و غیره استفاده می‌شود. (2) اشاره است به گیاهان مختلفی که مومهای قابل اشتغال تولید می‌کنند، مزه چربی دارند، خوراکیهای پراثری را تشکیل می‌دهند، یا مواد شبیه چربی گاو و گوسفند تولید می‌کنند. (3) چربی حیوانی با نقطه انجماد (تیترا چربی) بالای 40 درجه سانتی‌گراد

Tallowines. Tallowy flavor.

پیه‌ای، طعم پیه، دارای طعم پیه

Tallowing.

چاق کردن، چاق کردن مفرط دامها به منظور استحصال چربی حیوانی (پیه) از آنها.

Tallowish. Tallow like.

پیه مانند

Talus.

استخوان تالوس، استخوان قصاب، استخوان درشت نی ای - نازک نی ای - تارسی بالاترین استخوان مچ پا که با دو استخ ان درشت نی و نازک نی ساق پا را مفصل می‌شود.

Tame.

اهلی، اهلی (رام) کردن

Tank.

مخزن

Tankage

تانکاژ (1) یک کود زراعی متشکل از پس مانده‌ها یا ضایعات کشتارگاهی، دامهای مرده و خشک کرده و آسیاب شده. (2) یک مکمل خوراکی پروتئینی حیوانی متشکل از ضایعات مختلف کشتارگاهی، استخوان و دامهای ضبط شده در کشتارگاه.

Tanked. See steamed.

بخار داده در مخزن

Tanking. Wet rendering.

پختن در مخزن یا دیگ بخار

Tannin. Tannic acid; gallic acid.

تانن، اسید تانیک، اسیدگالیک - گروه پیچیده‌ای از مواد شیمیایی که دارای چند عامل هیدوکسیل بوده و در حالت خالص توده‌ای بی‌شکل، بی‌رنگ و تلخ مزه است و به سهولت در آب حل می‌شود.

Tanning.

دباغی، چرم سازی

Tapetum.

بافت مغذی

Tapeworms.

کرمهای پهن

Tar.

تیر

Tare.

توزین ظرف توزین ظروف آزمایشگاهی قبل از قراردادن نمونه در آن

Tare.

وزن خالص ظرف (1) وزن خالص ظرف، کیسه یا گونی که در آن پشم بسته بندی می‌شود. معمولاً خریدار فقط بهای پشم خالص را می -



پردازد. (2) وزن هر نوع ظرف، کیسه، گونی یا کارتن که در آن اجناس بسته بندی می‌شود
Target.
 هدف

Tarsal.
 مچ پای، مربوط به مفصل مچ پا

Tarsalis. Tarsal.
 مچ پای

Tarsitis.
 التهاب مفصل مچ پا

Tarsus.
 مفصل مچ پا، مفصل خرگوشی

Tartar.
 رسوب دندان، سنگ دندان

Taste.
 مزه، مزه کردن، چشیدن

Taster.
 مزه کننده، چشنده

Tattoo.
 تاتو، خالکوبی یک روش تعیین هویت دائمی حیوانات که با قراردادن جوهر خالکوبی زیر پوست، معمولاً در سطح داخلی گوش حیوانات جوان انجام می‌شود .

Taxa
 جمع taxon، علم طبقه بندی جانوری

Tattooing.
 خال کوبی

Taxonomy.
 علم رده بندی، طبقه بندی

Taxts.
 آرایش، گروه بندی

Taxidermy.
 خشک کردن حیوانات

Taxon.

تاکسون، واحد طبقه بندی گیاهی یا جانوری

Taxonomy.
 رده بندی، علم رده بندی، طبقه بندی، علم یا دانش طبقه بندی

TDN. Total digestible nutrients.
 مجموع مواد غذایی قابل هضم، کل مواد مغذی قابل هضم

Teart.
 مسمومیت با مولبیدنوم، تارتت مولبیدنوز حیوانا مزرعه‌ای که در اثر تغذیع حیوان با علوفه کشت شده روی خاک حاوی تولبیدنم زیاد عارض می‌شود

tease.
 بازی جنسی دادن

Teaser.
 قوچ فحل یال قوچ مجرای و ابران بسته یا پیش یند بسته‌ای که قادر به جفتگیری نیست و از آن برای یافتن و تعیین میشهای فحل در گله استفاده می‌کنند.

Teasing.
 1) فحل یابی. (2) بازی جنسی

Teat.
 سرپستانک، نوک پستان ، هر پستان به یک سرپستانک منتهی می‌شود.

Teat cistern
 مخزن سرپستانک، حفره درون سرپستانک

Teat cup
 کلاهک ماشین شیر دوشی

Teat dipping
 عمل فروبردن سر پستانک در محلول ضد عفونی کننده بعد از پایان شیردوشی

Teat lesion



Asiob pestanak, زخم پستانک	گرم کردن، نرم کردن، بازپختن، خلق و خوی
Teat meatus	نسبی یک حیوان
Mجرای کوچک	Temperament
Tectum.	خلق و خوی (گاو)
بام (در مغز)	Temperate.
Tee.	معتدل، ملایم، آرام
سه راهی	Tempered. Conditioned.
Teething.	معتدل کردن درجه حرارت یا رطوبت -
دندان در آوردن	رساندن درجه حرارت و / یا رطوبت یک میزان
Teg.	معین قبل از عمل آوری بیشتر، خیسانده شده
گوسفند دوساله	Tempering.
Tegmentum.	افزایش دمای مواد منجمد
کف، بستر	Temporal.
Tegument.	گیجگاهی، شقیقه‌ای
پوست	Temporalis.
Telencephalon.	گیجگاهی
مغز پیشین	Temporary.
Telephase.	موقتی، غیردایمی
تله فاز، مرحله است از تقسیم یاخته‌ای در بین	Tenant.
مراحل آنافاز و جدا شدن کامل دو یاخته	مستاجر، اجاره نشین
دختر. این مرحله شامل تشکیل غشای هسته	Tend.
و بازگشت کروموزومها به ساختمان طویل،	چوپانی کردن، رمه بانی کردن مراقبت از یک
نخی شکل و غیر قابل تمایز است	گله گوسفند یا بز
Telocoel.	Tendalisation.
حفره مغز پیشینی	سترون سازی با حرارت کم
Telodendron.	Tender.
انتهای اکسون	ترد، شکننده، ضعیف
Telolecithal.	Tenderize.
یکسوزرده‌ای	ترد کردن
Temper.	Tendernes.
مرطوب کردن، تر کردن، ملایم کردن، معتدل	تردی، شکنندگی، حساسیت
کردن، تعدیل کردن درجه حرارت، سرد یا	Tendinitis.



تورم (التهاب)، آماس زردپی، تورم یا التهاب رباط یا وتر

Tendon.

زردپی، رباط، وتر، بافتی قوی که به یک عضله متهی می‌شود و به یک استخوان اتصال دارد. زردپی‌ها به عنوان اهرم حرکت دهنده استخوانها در اثر نیروی حاصل از انقباض عضلات عمل می‌کنند

Tendonitis.

تورم زردپی، تورم وتر

Tendrometer.

تردی سنج

Tenesmus.

زورپیچ، پیچ و تاب خوردن یا حرکات غیر عادی و توام با درد روده‌ها که معمولاً با تجمع گاز در روده‌ها (نفخ روده‌ای) همراه است.

Tenosynovitis.

التهاب وتري - مفصلي

Tenotomy.

قطع وتر، زرد پی بری

Tenovaginitis.

تورم غلاف وتري

Tense.

سخت، سفت، حالت انقباض

Tension.

کشش

Tensor.

کشنده

Tentative diagnosis

تشخيص اوليه

Terata.

رشد غیرطبیعی، ناهنجاری رشدی

Teratology.

شناسایی رشد غیرطبیعی رویان، شناسایی ناهنجاریهای مادرزادی در رشد جنین - شاخه‌ای است از علوم جنین شناسی و آسیب شناسی که در آنها به مطالعه رشد غیرطبیعی و ناهنجاریهای مادرزادی پرداخته می‌شود.

Term.

دوره، دوره آموزشی، اصطلاح

Terminal.

انتهایی، راسی، نوکی، بخش انتهایی یک اندام گیاهی، مانند، جوانه انتهایی که در انتعای ساقه یا شاخه قرار داد

Termination.

انتهای، پایان، خاتمه، ختم

Terminator.

خاتمه دهنده، ختم کننده، به پایان رساننده، انتهایی، بخش انتهایی

Termization

ترمیزاسیون فرایند حرارتی ملایمی است که برای افزایش ماندگاری شیر قبل از پاستوریزاسیون یا سایر فرایندهای شدید حرارتی اعمال می‌شود و غالباً در مورد شیرهای خامی که قبل از مصرف مدتی تحت شرایط سرد نگهداری می‌شوند مورد استفاده قرار می‌گیرد.

Termophilic.

گرما دوستی

Terrain.

زمینه، عوارض زمینف ناحیه، نوع زمین

Terramycin.

ترامیسین، هیدروکلرورتتراسیکلین یک آنتی بیوتیک مشتق از استرپتومیسس ریموزوس

Test.



آزمون، آزمایش، امتحان، معاینه
Testes. Pl. of testis. See testis.

بیضه‌ها

Testing.

آزمودن، انجام آزمایش

Testis. Plural testes. Orchis; testicle.

بیضه، خایه

Testosterone.

تستوسترون، هورمون جنسی نر که توسط سلولهای لیدیک بیضه ترشح می‌شود. این هورمون صفات ثانویه جنسی حیوان نر را کنترل می‌کند

Tetanic.

کزازی، مربوط است به انقباضات شدید ماهیچه‌ای

Tetanzation.

کزازی شدن، گرفتگی طولانی عضله

Tetanus. Lokcjaw.

کزاز، گرفتگی عضلانی، انقباض شدید و طولانی عضلات بدن

Tetany. See grass tetang; transit tetany.

کزاز، کزاز علفی، کزاز حمل و نقل

Tethering.

افسار کردن، بستن دام، مهار کردن دامها با استفاده از افسار

Tetracycline.

تتراسیکلین، یک آنتی بیوتیک وسیع‌الطیف که توسط میکروارگانیسمی به نام علمی استپتومایزیموزوس تولید می‌شود و تحت نامهای تجارتي مختلف (تتراسین، آکرومایسین، پولی سیکلین، و غیره) به فروش

می‌رسد. تعدادی از آنتی‌بیوتیکهای دیگر از آن مشتق می‌شوند.

Tetrad.

تتراد، یک واحد چهارتایی از کروماتیدها که در نتیجه ساینپس کروموزومهای متجانس بوجود آمده و هر یک از آنها حاوی یک جفت کروموزوم متصل به هم در نقطه سانترومر هستند

Tetrahedron.

چهار گوشه، چهار گوش

Tetramer.

چهار شاخه

Tetraploid.

تتراپلوئید، موجودی با چهار زنوم یا چهار سری کروموزومی

Texture. See soil texture.

بافت، ویژگیهای فیزیکی یک محصول که شامل ساختمان و ترتیب قرار گرفتن اجزای تشکیل دهنده آن است

Thalami. Pl. of thalamus.

تالاموسها

Thaw.

ذوب شدن

Thawing.

ذوب کردن، خارج کردن از حالت انجماد (یخ زدگی) با استفاده از حرارت ملایم یا قراردادن جسم منجمد در هوای آزاد

The California Mastitis test (CMT)

آزمون ورم پستان کالیفرنیا

Theca.

غشا، لایه، پرده پوشاننده

Theory.

نظریه



Therapy. Therapeutics; curative.

معالجه، درمان، معالجه یا درمان بیماری

Therm. Megacalorie.

ترم، مقدار گرمای لازم برای بالا بردن درجه حرارت 1000 کیلوگرم آب به میزان یک درجه سانتی گراد، یا 1000 پوند آب به میزان 4 درجه فارنهایت. یک ترم معادل 1000 کیلوکالری (کالری بزرگ) یا یک میلیون کالری کوچک یا یک مگاگالری است

Thermal. Pertaining to heat.

دمایی، حرارتی، گرمایی - مربوط است به حرارت

Thermocouple.

ترموکوبل

Thermoduric.

مقاوم به گرما، مقاومت گرمایی - اصطلاحی است که باکتری‌های مقاوم به گرما را توصیف می‌کند؛ باکتریها یا ریز زنده‌های مقاوم به گرما. این باکتریها درجات حرارت بالا رشد نمی‌کنند. به طور مثال، باکتریهای مقاوم به گرما، حرارت پاستوریزه کردن شیر را برای مدت کوتاهی تحمل می‌کنند

Thermogenesis.

تولید حرارت، تولید شیمیایی حرارت در بدن

Thermography.

اندازه گیری درجه حرارت

Thermolabile.

نامقاوم به حرارت، حساس در برابر حرارت

Thermolysis.

اتلاف حرارت، اتلاف یا از دست دادن حرارت بدن

Thermometer.

گرما سنج، دماسنج

Thermoneutrality.

تعادل حرارتی، تعادل خنثی حرارتی - حالت تعادل حرارت بین کی حیوان و محیط آن . دامنه حرارتی خنثی، دامنه حرارتی راحت - دامنه‌ای از درجات حرارت محیط که در آن حیوان دچار تنش (استرس) سرما یا گرما نباشد؛ یعنی، راحتی، رشد یا تولید حیوان از لحاظ نیاز حرارتی محیط تامین باشد

Themophilic.

حرارت دوستی، گرما دوستی

Thermoreceptor.

گیرنده حرارتی

Thermoresistant.

مقاوم در برابر حرارت

Thermostable.

باثبات در مقابل حرارت

Thermostat.

ترموستات وسیله‌ای است برای تنظیم حرارت

Thiamin. C₁₂H₁₇ON₄SCL.

تیامین، ویتامین ب - 1، ویتامین ضد بری بری، ویتامین ضد التهاب عصب

Thiaminas.

آنزیم تجزیه کننده ویتامین

Thiaminase.

یامیناز، آنزیمی است که مولکول تیامین را شکسته و به دو مولکول غیر فعال از نظر بیولوژیکی تبدیل می‌کند. این آنزیم بویژه در ماهیان آب شیرین خام یافت می‌شود

Thiamine. C₁₂H₁₇CIN₄O₅.

تیامین

Thickener.

قوام دهنده، پرکننده



Thickening.

غلیظ شدن، کلفت شدن، ضخیم شدن

Thigh.

ران

Thigmotaxis.

سختی گرایی

Thimbling.

ترک افقی جدار سم

Thin.

رقیق، کم غلظت، باریک، نازک

Thinning.

تنک سازی، در پرورش طیور گوشتی، از یکی دو هفته مانده به ارسال جوجه‌های گوشتی به بازار، ممکن است تولید کننده به منظور کاهش دادن تراکم جایگاه یا علل دیگر (مثل دستیابی زودتر پول) اقدام به گرفتن طیور بزرگ جثه‌تر و خارج کردن آنها از جایگاه برای کشار کند. در شرایط متراکم بودن بیش از حد جایگاه، این عمل ممکن است کار مدیریتی خوبی باشد، زیرا تراکم زیاد در انتهای دوره پرورش سبب مشکلات بهداشتی و کاهش بازده مصرف غذا می‌شود.

Thoracentesis.

مکش مایعات صدري، سوراخ کردن نقطه‌ای از قفسه سینه و راه یابی به داخل محوطه قفسه سینه (فضای صدري) با عمل جراحی به منظور تخلیه مایعات جمع شده در حفره صدري توسط مکش

Thoracic. The chest.

سینه، سینه‌ای، صدري، قفسه سینه‌ای - اشاره است به حفره سینه یا ستون فقرات در ناحیه سینه.

Thorax.

سینه، قفسه سینه

Thorny.

خاردار

Thoroughbred.

نژاد اصیل اسب

Thread.

نخ، ریسمان، رشته، نوار

Threadlike.

نخ مانند، ریسمانی شکل

Threadworm.

کرم نخی شکل

Threonine.

تره اونین - یک اسید آمینه ضروری

Thresh.

کوبیدن، از پوست در آوردن، خرمن کوبی کردن، کندن یا جدا کردن غلاف (مثل غلاف‌های بلال)

Threshed.

خرمنکوبی شده، پوست کنده، از پوست جدا شده

Thresher.

ماشین خرمنکوب

Threshold.

آستانه، سطح یا نقطه‌ای که در آن یک اثر فیزیولوژیکی در اثر تحریک ظاهر می‌شود

Thriftness.

چاقی، پر قوتی، پرحاصلی، سرحالی، شادابی

Thriftness.

لاغر، ضعیف، غیر حاصلخیز، (1) اشاره است به گیاه یا حیوانی که خوب رشد نکرده باشد. (2) اشاره است به خاک ضعیف یا غیر حاصلخیز



Thrifty.

چاق، قوی، حاصلخیز (1) گیاه حیوان خوب
 رشد کرده (2) خاک حاصلخیز (3) ظاهر
 سلامت و قوی، رشد کرده

Thrill.

لرزش

Thrive.

دوام یافتن، زنده ماندن

Throat.

گلو، مدخل، راه عبور (1) گلو- بخش قدامی
 کردن که مری و نای از میان آن می-
 گذرد (2) مدخل یا راه عبور به داخل یک
 ماشین؛ مثال، گلولی یک دستگاه چاپر

Thrombin.

ترومبین، آنزیمی است که از واکنش
 ترومبوکیناز با پروترومبین غیر فعال (پیش
 ماده ترومبین) تشکیل می‌شود. ترومبین
 موجب تبدیل فیبرینوژن محلول در خون به
 دشته‌های نامحلول سخت به نام فیبرین می-
 شود و به این وسیله خون لخته می‌شود. این
 عمل فقط در مواقع بریدگی پوست یا یک
 بافت حیوانی انجام می‌شود

Thrombocytopenia.

کاهش پلاکتهای خون

Thrombosis.

تشکیل لخته خونی در عروق

Thrombus.

لخته خونی مسدود کننده عروق، یک لخته
 خونی متشکل از پلاکتها و فیبرین که عناصر
 یا گویچه‌های خونی را در خود محبوس کرده
 و در محل تشکیل به عنوان یک مانع از جریان
 خون در رگ مربوط ممانعت می‌کند .

Throw.

زمین زدن حیوان

Thrush. Mycotic stomatitis.

برفک، التهاب قارچی دهان - (1) یک بیماری
 قارچی انسان که تمامی نواحی داخل دهان را
 فرا می‌گیرد (2) یک بیماری سم در اسب که
 با ترشحاتی همراه است

Thunderstorm.

رگبار

Thyme.

آویشن، آویشن باغی روغنی فرار و معطر دارد
 که این روغن خاصیت گرم کشی دارد

Thymectomy.

بریدن و خارج کردن تیموس

Thymine. (C₅H₆N₂O₂)

تیمین، یکی از چهار بازازته موجود در
 اسیدهای هسته‌ای

Thymus.

تیموس

Thyrocalcitonin. Calcitonin.

تیروکلسیتونین، کلسیتونین - هورمون
 مترشحه از غده تیروئید که وظیفه آن کاهش
 کلسیم خون است این هورمون برعکس
 هورمون غده پاراتیروئید (پاراتومون) عمل می-
 کند

Thyrohyoid.

درقی - لامی، تیروئیدی - لامی، مربوط به
 غده تیروئید و استخوان لامی

Thyroid.

غده درقی، غده تیروئید

Thyroidectomy.

تیروئید برداری، برداشتن یا جدا کردن غده
 تیروئید توسط عمل جراحی



Thyroiditis.

وزم (التهاب) غده تیروئید

Thyropharyngeus.

غده تیروئیدی - حلقی

Thyroxine. T₄.

تیروکسین، هورمونی است که از غده فاقد مجرای بی به نام تیروئید به داخل خون ترشح می‌شود در ترکیب تیروکسین ید وجود دارد. کمبود ید در جیره غذایی موجب افزایش فعالیت غده تیروئید و در نتیجه گواتر می‌شود. تیروکسین در سوخت و ساز مواد غذایی نقش موثری دارد. در دوزیستان، جریان دگردیسی توسط این هورمون تنظیم می‌شود.

Tibia.

درشت نی

Tibial.

درشت نی‌ای

Tibialis.

درشت نی‌ای

Tie stall ,tiestall

جایگاه انفرادی تسمه دار، آبشخور تسمه‌ای (آبشخوری که گاو در آن به کمک یوغ میله‌ای، زنجیر یا تسمه گردن بسته می‌شود).

Tick.

کنه، نوعی جانور بندپا که عامل انتقال بیماری به انسان، دام و طیور است

Tiger.

پلنگ، جانوری است بسیار درنده از رده پستانداران و راسته گربه سانان که در برخی نقاط به گله‌های دامهای اهلی حمله می‌کند. این جانور به طور طبیعی از شکار حیوانا وحشی تغذیه می‌کند

Tight.

محکم، سفت، بی منفذ، بدون درز

Tillage.

خاک ورزی، شخم، خاک ورزی، شخم، آماده سازی زمین، کشت و زرع

Tilt tables

جایگاه تاشو یا کج‌شونده

Tilth.

کشت، زمین کشت شده

Timber.

مدت اثر دارو

Timothy (Phleum Pratense)

تیموتی، این گیاه در اکثر مناطق دنیا یکی از مهمترین گیاهان علوفه‌ای است که به‌صورت خشک شده و یا مرتع موقت مورد استفاده قرار می‌گیرد.

Tin. Sn.

قلع

Tincture.

تنتور

Tincture of iodine

تنتور ید

Tinner.

1) رقیق کننده، کاهنده غلظت (2) نازک تر، باریک‌تر (3) نازک کننده، باریک کننده

Tissue.

بافت، گروهی از سلولها که از نظر ساختمانی و انجام وظیفه در یک واحد قرار می‌گیرند و توسط ماده یاخته‌ای به یکدیگر مربوط می‌شوند سلولهای موجود در یک بافت ممکن است شبیه هم (بافت ساده) یا مختلف (بافت پیچیده) باشند؛ شبیه، بافت پیوندی (همبند) بافت غده‌ای، بافت عضلانی، و غیره



Titer.

عیار

Titration.

عیارسنجی، تعیین عیار

379 Titratable acidity

اندازه‌گیری یونهای هیدروژن قابل تیتر شامل یونهای H^+ آزاد در محلول و آنهایی که به همراه اسیدها و پروتئین‌ها می‌باشند.

Titre. Titer.

عیار

Toad.

وزغ، قورباغه

Toasted.

برشته، برشته شده، قهوه‌ای، خشک یا برشته شده در اثر قرار گرفتن در معرض حرارت آتش چوب، گاز یا حرارت برقی

Tocopherol. Vitamin E. E

توکوفرول، ویتامین

Toe.

پنجه، ناخن، سم

Tolerance.

تحمل

Tolerant.

مقاوم، متحمل

Tolerogen.

تحمل‌زا، افزایش‌دهنده تحمل

Tom.

بوقلمون‌نر، گربه‌نر

Tomy.

بریدن و خارج کردن، پسوندی است به معنی برداشتن، بریدن یا قطع کردن و خارج کردن؛ مثل، برداشتن یا بریدن و خارج کردن بخشی از معده، و غیره

Ton.

تن، یک واحد وزن، معمولاً معادل 2000 پوند برابر است با 453/54 گرم، تن کوچک برابر است با 2000 پوند و تن بزرگ برابر است با 2240 پوند هر تن برابر است با 100 کیلوگرم

Tone. وضعیت تعادل طبیعی بین یک موجود زنده و محیط آن.

Tongue.

زبان، انبرک، انبر

Tonic. See conditioner.

دارو، دوا

Tonicity.

قابلیت ارتجاع طبیعی، حالت کشش یا انقباض نسبی الیاف ماهیچه‌ای در حالت استراحت؛ شرایط طبیعی قابلیت ارتجاع عضله (ماهیچه)

Tonnage.

وزن کل

Tonoplast.

دیواره واکوئل

Tonsil

بادامک، لوزه

Tonsillectomy.

برداشت لوزه، قطع لوزه

Tonsillitis.

تورم لوزه، آماس بادامکها، آماس لوزه

Tonus.

قابلیت کشش یا ارتجاع، حالت یا قابلیت تمایل به ارتجاع عضلانی، تمایل به ارتجاع ایجاد شده در اثر انقباض عضلانی

Tools.

لوازم، ابزار، وسایل

Tooth (teeth).



Topical ointments	دندان (داندانها)	Toxemia.	مسمومیت خون
Topline	پمادهای موضعی	Toxemic.	مربوط به عفونت خونی، مربوط است به حضور یا وجود مواد سمی یا مسموم کننده در خون؛ مثل، سمومی که از عفونتهای باکتریایی ایجاد می‌شود.
Topographically.	خط میانی کمر	Toxic.	زهری، سمی، دارای ماهیت سمی یا مسموم کننده
Topography.	از لحاظ پستی و بلندی	Toxicant.	سم، ماده سمی، مسموم کننده
Topography.	پستی بلندی نگاری، موضع نگاری، وضعیت پستی‌ها و بلندیهای طبیعی یا مصنوعی یک منطقه	Toxication.	مسمومیت، حالت مسمومیت
Tops.	بخشهای هوایی	Toxicity.	سمیت، خاصیت سمی، حالت یا درجه سمی بودن
Topsoil.	سطح‌الارض، افق A، خاک رویی	Toxicologist.	سم شناس
Torque.	گشتاور	Toxicology.	سم شناسی، زهر شناسی
Torsion.	پیچ خوردگی	Toxicosis.	مسمومیت، بیماری مسمومیتی
Torticollis.	پیچ خوردگی گردن	Toxicum. Poison; toxicant; toxin.	سم
Torus.	برجستگی، برآمدگی، ورم، تورم	Toxigenic.	سم‌زا، مولد سم
Total.	کل، مجموع، سرجمع	Toxin. See toxic; toxicity.	سم، زهر، زهرابه
Tough.	سفت، سخت	Toxins.	مسموم، سمها، زهرها
Tourniquet.	بست شریان‌بند، رگ‌بند (تورنیکه)	Toxoid.	
Toxaphene	توکسافن، جسمی زرد رنگ، مومی شکل با فرمول شیمیایی $C_{10}H_{10}Cl_{18}$ می باشد که سمیت آن چهار برابر د.د.ت است.		



سم خنثی شده، سم غیر فعال شده سم خنثی شده‌ای که قادر به تحریک بدن حیوان برای تشکیل ضد سم باشد. کشف اثر خنثی کنندگی فرمالین بر روی سموم، اساس ایمن سازی و پیشگیری در مقابل امراضی؛ مثل، دیفتری و کزاز

Trace.

جزیی، ذره، خرده، اندک، کم مصرف

Tracer.

ردیاب، نشانه گذار

Trachea. Windpipe.

نای

Tracheid.

نایرگ، نای مانند

Tracheitis.

آماس نای تورم نای

Tracheobronchial.

نایی - نایژه‌ای

Tracheotomy.

نای بری

Trade.

تجارت، دادوستد

Traditional.

سنتی، مرسوم، مبتنی بر عادات و رسوم که از گذشته‌های دور بین مردم رایج بوده است؛ مربوط به یک عمل یا فرآیندی که در گذشته برای مدت‌ها به آن عمل می‌شده و امروزه نیز ممکن است معمول باشد یا فقط در مواردی محدود به آن عمل شود؛ مثل، برخی از فرآیندهای صنعتی یا کشاورزی

Tragacanth.

صمغ کتیرا

Tragus.

زبانه گوش

Trailer.

یدک کش، تریلر

Trailing.

خزیدن، رویش به شکل خزیدن در سطح زمین

Trait.

صفت، ویژگی، هر منظره یا ویژگی قابل مشاهده یک حیوان، گیاه یا انسان

Tranquilizer.

آرام بخش (داروهای آرامش بخش)

Transamination.

واکنش انتقال آمین

Transcription.

رونوشت برداری، عملی که طی آن اطلاعات ژنتیکی موجود در DNA برای مشخص کردن توالی مولکولهای زنجیر RNA به کار می‌رود

Transducer.

مبدل، تبدیل کننده

Transduction.

انتقال، عبور، عبور از میان چیزی - انتقال مواد ژنتیکی از یک سلول به سلول دیگر وقتی واسطه آن یک باکتروفاژ باشد

Transferase.

آنزیم ترانسفراز، هر یک از آنزیمهای متعددی که یک واکنش انتقال را ممکن می‌سازد؛ برای مثال، ترانس آمیناز (آنزیمی که انتقال آمین را ممکن می‌سازد)

Transferring. Siderophilin.

ترانسفرین، یک پروتئین آهن دار برای انتقال تخمک لقاح در خون

Transformation.

تغییر شکل تغییر ماهیت ظاهری



Transfusion.

انتقال، انتقال خون

Transient.

غیر ساکن، فانی، زودگذر

Transit.

عبور

Transition.

انتقال، تبدیل حالت، عبور از مرحله‌ای به مرحله دیگر - در ژنتیک مولکولی، یک جهش نقطه‌ای که در آن یک باز پورین با یک باز پورین جایگزین می‌شود با یک باز پیریمیدین جایگزین می‌شود.

Transitional.

انتقالی

Translation.

ترجمه، در ژنتیک، فرآیندی که توسط آن زنجیره پلیپپتید ساخته می‌شود، در این فرآیند، توالی اسیدهای آمینه به طور کامل توسط توالی بازها در اسیدریبوتوکلئیک پیامبر (m RNA) تعیین و مشخص می‌شود و به نوبه خود این نیز توسط توالی بازها در اسید دی‌اکسی‌ریبونوکلئیک DNA ژنی که از آن ترجمه صورت گرفته بود، تعیین می‌شود

Translocate.

جابجا شدن، نقل مکان دادن

Translocation.

نقل مکان، جابه‌جا شدن، چسبندگی بخشی از یک کروموزوم به کروموزوم دیگر که با آن متجانس است

Translucent.

شفاف، عبور دهنده نور اما پخش کننده آن به طوری که اشیای طرف دیگر به وضوح قابل رویت نباشد

Transmissibility.

انتقال پذیری

Transmissible.

قابل انتقال

Transmission.

انتقال

Transmitter.

عبور دهنده، عامل عبور

Transovarial.

عرض تخمدانی

Transparent.

شفاف، عبور دهنده نور

Transpiration. See evaporation.

تقرق، عمل خروج بخار آب از گیاه زنده و وارد شدن آن به جو (اتمسفِر)

Transpire.

عرق کردن، نشت آب از اندامهای گیاهی به خارج

Transplant.

پیوند، پیوند زدن، نشاندن، نشاکاری کردن، نهال کاری کردن، بازکاشت درختان، انتقال، جابجا کردن

Transport.

حمل و نقل کردن

Transposition.

جابجایی، موقت متقابل

Transudate.

مایع نفوذی، یک مایع که به علت نیروهای هیدرودینامیکی از یک غشا عبور می‌کند یا از خون خارج می‌شود. تفاوت این اصطلاح با



exudates در رقیق‌تر بودن و کمتر داشتن پروتئین و دیگر مواد جامد سلولی از آن است
Transudation.

نفوذ مایع به بیرون، تراوش سرم یا دیگر مایعات بدن از داخل عروق به خارج به علت نیروهای هیدروپنایمیک یا در اثر یک التهاب یا تورم

Transversal.

عرضی

Transversion.

تقاطع، متقاطع

Tranular.

دانه دار

Tranular.

دانه دانه، دانه‌ای، دارای دانه‌های ریز

Trcaudal.

داخل دمی

Trap.

تله

Trapnest.

لانه تله‌ای

Trash.

آشغال، زباله (1) برگها، ساقه‌ها، پوششهای روی بلال و غیره که پس از برداشت روی زمین باقی می‌ماند. (2) هرچیز بی‌ارزش یا بی‌مصرف، مثل ضایعات تخم پنبه (3) آشغال زباله

Trauma.

(1) زخم یا آسیب (2) یک تنش فیزیولوژیکی یا احساسی، شربه

Treat.

عمل آوردن، عمل آوری کردن، درمان کردن، معالجه کردن، رفتار کردن

Treatment.

درمان، معالجه، مداوا، مراقبت، عمل آوری، تیمار، آغشته سازی

Tree legumes

حبوبات درختی، درختان علوفه‌ای حیوانات دارای مزایای متعددی هستند که سبب استفاده بیشتر آنها در مناطق گرمسیری شده است.

Trefoil. Clover.

شبدر، شبدر سه برگه

Trematode.

کرم بادکش، کرم پهن

Trembles.

لرزش

Tremor.

تشنج - لرزش غیرارادی

Trend.

بزل، سوراخ کردن استخوان

Trephining.

مواد افزایش دهنده رشد عمومی

Trephones.

اثر پلکانی

Treppe.

آزمایش، امتحان

Trial.

آزمایش و خط، یک روشهای جیره نویسی است

Triangle.

سه گوش، مثلث

Trichina.

تریشین، کرم تریشین

Trichinosis.

بیماری کرم تریشین



Trickle.

چکیدن، چکاندن، چکه

Tricuspid.

سه لتی

Page | 384 Trier.

نمونه بردار، سواک، نوعی نمونه بردار که توسط آن از غلات یا پنیر نمونه‌برداری می‌شود بدون این که نیازی به پاره کردن یا باز کردن کیسه‌های محصول باشد

Trifid.

سه قسمتی

Trifoliolate.

سه برگ‌چهای

Trifolium (Clovers)

جنس شبدر، شبدریها، (بهترین زمان مناسب جهت استفاده از شبدرها شروع گلدهی است زیرا که در این مرحله از رشد هم تولید در سطح بیشتر است و هم مقدار مواد مغذی موجود در بالاترین حد بوده و بیشترین قابلیت هضم را دارند.)

Trifolium Alexandrinum (Bereem)

شبدر مصری (یا برسیم)، برسیم بومی آسیای صغیر است، که در مصر سوریه و ایران کشت می‌شود. علوفه‌ای است بسیار مغذی و سبب تقویت خاک می‌شود. علف تازه برسیم هیچ گونه نفخی در حیوانات ایجاد نمی‌کند و می‌توان از مرتع آن بصورت چرای آزاد استفاده کرد.

Trifolium- pratens

شبدر قرمز یا شبدر ایرانی؛ به شرایط ایران سازگار است در بعضی از مناطق دنیا به عنوان

شبدر مرتعی نامیده می‌شود، زیرا که یکی از بهترین گیاهان مرتعی بشمار می‌آید و در حیوانات کمتر ایجاد نفخ می‌کند. شبدر قرمز به سرما و رطوبت تا اندازه‌ای مقاوم است و در شرایط مناسب تا 3 سال محصول می‌دهد. بعنوان علوفه سبز قابلیت هضم زیادی (80%) دارد و از نظر ارزش غذایی تقریباً شبیه یونجه است.

Trifolium- repens

شبدر سفید؛ گیاهی است که عمدتاً جهت تولید چراگاه کشت می‌شود و به علت کم بودن رشدش برای تولید علوفه خشک مورد استفاده قرار نمی‌گیرد. شبدر سفید در خاک‌های سخت و جاهایی که رطوبت فراوان است بخوبی رشد می‌کند.

Trifolium- subterraneum, (Subterranean clover)

شبدر زیر زمینی

Trigeminal.

سه قلو

Triglycerides.

تری گلیسریدها، ترکیبات شیمیایی که حاوی سه مولکول اسید چرب در ترکیب با یک مولکول گلیسرول هستند. تفاوت تری- گلیسریدها با هم به علت اسیدهای چرب مختلف موجود در آنها است

Trigonella feonum

شنبلیله، گیاهی است یک ساله با دوره رویش کوتاه بدین جهت بعنوان مرتع موقت کشت می‌شود.

Trihybrid.



آمیخته سه گانه، تری هیبرید، فردی که برای سه جفت ژن (آلل) هتروزیگوت (ناجورگان) باشد (مثل، $AaBbCc$)

Tri iodothyronine.

تری یدوتیروئین، هورمون طبیعی و فعال غده تیروئید

Trimester.

ثلث، سه ماهه، دوره سه ماهه، مثل، سه ماهه یا ثلث اول، دوم، یا سوم از دوره آبستنی گاو یا زن

Trimming.

آرایش، تیمار، کوتاه کردن مو، پشم یا سم حیوانات یا موی سر و ناخن در انسان

Triolein. $C_{17}H_{33}COO_3C_3H_5$.

تری اولئین، گلیسرید اسیداولیک؛ مایعی است روغنی که در بیشتر چربیها و روغنهای طبیعی یافت می شود

Triose.

تریوز، قند سه کربنه

Tripalmitin. $(C_{15}H_{31}COO)_3C_3H_5$.

تری پالمیتین - گلیسرید اسید پالمیتیک؛ جسمی است جامد و چرب که در روغن نخل و بسیاری از چربیهای طبیعی یافت می شود

Tripe.

گوشت سیرابی و نگاری

Tripeptides.

تری پپتیدها، پپتیدهای تشکیل شده از اسیدهای آمینه که توسط پیوندهای پپتیدی به یکدیگر متصل هستند تری پپتیدها ممکن است در ضمن تشکیل یک پروتئین جدید یا ضمن شکستن یک پروتئین غذایی ایجاد شوند

Triploid.

سه گان، تریپلوئید، موجود یا یاخته‌ای که دارای سه سری کروموزومی (3 ژنوم یا $3n$ کروموزوم) باشد؛ به طور مثال، ارقام جاناگولدماستوگراونستین سیب 3 گان هستند و کروموزمهای آنها $1/5$ برابر بیشتر از ارقام دیگر سیب است. از ارقام سه گان نمی توان به عنوان گرده دهنده استفاده کرد

Triploidy.

سه گانی، حالتی که در آن یاخته‌ها دارای سه سری کروموزمهای متجانس (همولوگ) باشند به جای حالت معمولی 2 سری کروموزوم

Triquetrous.

سه وجهی، دارای سه طرف

Trisaccharides.

سه قندی‌ها

Trisomy.

سه گانگی

Tristearin.

تری -استئارین، یک تری گلیسرید که اسیدچرب آن اسید استئاریک باشد

Triticale.

تریتیکاله، تریتیکال - هیبرید (آمیخته) گندم و چاودار که تعداد کروموزمهای آن دو برابر است. هدف از این آمیخته گری بهبود کیفیت دانه، محصول دهی، و کسب مقاومت در مقابل بیماری از گندم و قدرت و مقاومت از چاودار است. از این غله هیبرید در تهیه نان، و نیز به عنوان خوراک دام به صورت دانه، چراگاه، علف سبز، و سیلو استفاده می شود. قیمت تریتیکاله نسبت به گندم بالا است و از این نظر در تغذیه دام کمتر مورد استفاده قرار



می‌گیرد. ارزش غذایی آن برای طیور 80-90 درصد ذرت است.

Triticum sativum

جنس گندم

Page | 386

Trocar.

تروکار یکی از وسایل ضروری در گاو‌داری و گوسفند داری است که در بعضی حالات نفخ دامها از آن برپا ایجاد ارتباط بین شکمبه و محیط خارج و تخلیه شکمبه از گاز استفاده می‌شود.

Trochlea.

قرقره، قرقره رانی

Trochlear.

اشتیاقی

Trophectoderm.

برون لایه تغذیه‌ای

Trophoblast.

لایه اولیه جفت، لایه پوشاننده یاخته‌های اولیه جنین که تخمک لقاح یافته را به دیواره رحم چسبانده و تغذیه جنین را فراهم می‌کند. در پستانداران این لایه منجر به تشکیل جفت می‌شود

Tropical.

گرمسیری، دارای آب و هوای بسیار گرم

Tropism.

گرایش، گرایش یا تمایل یک موجود (گیاه یا حیوان) به واکنش (چرخیدن یا حرکت کردن) معین در پاسخ به محرک خارجی؛ مثل، گرایش به سمت نور یا نورگرایی (فتوتروپیسم) در بخش بالای خاکی گیاهان که در آن نور یک عامل محرک برای گیاهان محسوب می‌شود که به سمت آن گیاه رشد می‌کند

Tropocollagen.

لیاف نارس کلاژن

Trot.

یورتمه، یک حرکت دوگام اسب که در آن پاها به طور ظربداری حرکت کرده و با زمین برخورد می‌کنند

Trots.

اسهال، یک حالت غیر طبیعی مدفوع که با آبی بودن و تکرار دفع آن مشخص می‌شود.

Trouble.

اختلال، مشکل، زحمت

Trout.

ماهی قزل آلا

Trunk.

تنه، بدنه

Trypsin.

تریپسین، یک آنزیم گوارش که در روده باریک تولید می‌شود در حقیقت آنزیمی بهنام انتروکیناز در روده باریک روی تریپسینوژن غیر فعال مترشحه از لوزالمعده عمل می‌کند و آن را فعال می‌کند که شکل فعال تریپسین نام دارد. تریپسین پروتئینها و پلی پپتیدها را در نقطه اتصال پپتیدی مجاو آرژینین یا لیزین می‌شکند

Trypsinogen. See trypsin.

تریپسینوژن، شکل غیرفعال تریپسین که از لوزالمعده ترشح می‌شود و در مجاورت با آنزیم آنتروکیناز، فعال شده و به تریپسین لوزالمعده تبدیل می‌شود. معده به دوازدهه، فعال می‌شود.

Tryptophan.



تریپتوفان، یک اسید آمینه ضروری برای حیوانات

TSH.

هورمون محرک تیروئید

Tube.

لوله

Tube dehorning

لوله‌های شاخ‌زنی

Tuber.

ساقه غذایی، غده‌هایی که روی ساقه زیرزمینی تشکیل می‌شود و مثل، غده‌های سیب زمینی

Tubercle.

تکمه، عده کوچک ساقه زیرزمینی

Tuber coax.

برجستگی لگن خاصره

Tuberculate.

تکمه دار، دانه دار

Tubercule.

غده زیرزمینی، تکمه، قسمت متورم زیرزمینی ریشه یا ساقه گیاهان؛ مانند، غده-های زیرزمینی سیب زمینی ترشی سیب زمینی و غیره

Tuberculin.

توبرکولین، یک ماده بیولوژیکی که از باسیل سل مشتق می‌شود و از آن برای تشخیص سل در حیوانات و انسان استفاده می‌شود

Tuberculoid.

سل واری، سلی

Tuberculosectorial.

دندان تکمه دار

Tuberculosis. T.B.

سل، یک بیماری که در اثر باسیل سل در بدن انسان و حیوانات ایجاد می‌شود این میکروب ششها و بعضی از بافت‌های دیگر بدن را آلوده می‌کند

Tuberculum.

تکه، برآمدگی، برجستگی

Tuberin.

توبرین، یک گلوبولین که پروتئین اصلی غده سیب زمینی را تشکیل می‌دهد

Toberosity.

برآمدگی، برجستگی، حالت غده دار شدگی یا غده غده‌ای

Tubers.

غده‌ها، برجستگی‌های غده مانند، سیبک‌ها، تکمه‌ها - (1) ساقه‌های گوشتی، زخیم، کوتاه و جوانه‌دار که هر یک قادرند به گیاه جدیدی تبدیل شوند؛ مثل، سیب زمینی (2) به طور غلط به هر گیاه با ساقه یا ریشه پياز دار اطلاق می‌شود (3) یک نوع قارچ (4) یک برآمدگی زگیل مانند روی بدن حیوان

Tubule.

لوله کوچک، لوله نازک

Tubuli.

لوله‌های کوچک

Tubuloalveolaris.

لوله‌ای - حفره‌ای، لوله‌ای - حبابی

Tubus. Tube.

لوله

Tuft.

دسته، طره، انبوه شدن

Tumefaction.

برآمدگی‌های گال مانند در بافت‌ها

Tumor.



<p>Tumours.</p> <p>Tunica.</p> <p>Up. A ram.</p> <p>Turbulent.</p> <p>Turkey. Meleagris gallopavo.</p> <p>Turmeric.</p> <p>Turnip. Brassica rapa.</p> <p>Turnover.</p> <p>Turntable.</p> <p>Turpentine oil</p> <p>Tush. The evetooth: tusk.</p> <p>Twig. See spur.</p> <p>Twin.</p>	<p>غده سرطانی، غده مرضی</p> <p>غده سرطانی، تومورها</p> <p>لايه، قشر، پرده، غشا</p> <p>قوچ</p> <p>متلاطم، مثل، هوای متلاطم، دریای متلاطم رودخانه متلاطم</p> <p>بوقلمون</p> <p>زرد چوبه</p> <p>شلغم</p> <p>برگشت؛ بازچرخش، وارونه شدن، یک بار چرخیدن</p> <p>صفحه گردان</p> <p>روغن سقر</p> <p>دندان عاج، دندانی است که بین دندانهای انیاب (نیش) و آسیاها قرار گرفته است</p> <p>ترکه، سرشاخه</p> <p>دوقلو، دوقلو زاییدن (1) دوقلو، هر یک از افراد با هم زاییده شده در گونه‌های حیوانی که معمولاً یک قلوزا هستند، (2) وقلو زاییدن در</p>	<p>شرایط که تک قلو زایی معمولی باشد؛ مثل، دوقلو زایی در زن، گاو، میش و غیره</p> <p>Twinning.</p> <p>دوقلو زایی، تولید دو نوزاد در یک زایمان توسط حیوانی که معمولاً تک قلوزا باشد</p> <p>Twisting.</p> <p>پیچ خوردگی،</p> <p>Twitch.</p> <p>تاب دادن، پیچ دادن، پیچاندن، فشار دادن محکم پوست انتهای بینی اسب با یک طناب کوچک تاب داده</p> <p>Tympani.</p> <p>نفخ کفی</p> <p>Tympanic</p> <p>صدای طبل مانند (از یک اندام توخالی و حاوی هوای تحت فشار سرچشمه می‌گیرد)</p> <p>Tympanum. Tympanic membrane.</p> <p>پرده صماخ</p> <p>Tympany. Bloat.</p> <p>نفخ، تجمع غیرعادی گازهای ناشی از تبخیر غذاها در دستگاه گوارش حیوانات، بویژه نشخوار کنندگان</p> <p>Type.</p> <p>نوع</p> <p>Type classification</p> <p>ارزیابی (طبقه بندی) تیپ (گاوهای شیری)</p> <p>Typical.</p> <p>مشخص</p> <p>Tyrosinase.</p> <p>تیروزیناز، فنولاز، یک آنزیم حاوی مس که تیروزین را به زنگدانه‌های سیاه بنام ملانین تبدیل می‌کند، رنگ پوست تا حدی بستگی به</p>
--	--	--



غلظت ملانین دارد. فقدان ژنتیکی تیروزیناز منجر به آلبنیسم می‌شود. تیروزیناز همچنین مسئول تغییر رنگ پوست کنده شده یا بریده شده به رنگ قهوه‌ای است.

Tyrosine.

تیروزین، یک اسید آمینه ضروری برای سلامت حیوانات و انسان

Tyrothricin.

تیروتریسن، ترکیبی از دو آنتی بیوتیک به نامهای گرامیسیدین و تیروسیدین که از میکروارگانیزمی بهنام باسیلوس برویس (*Bacillus brevis*) مشتق می‌شود

U

Ubiquitous.

حاضر در همه جا، وجود داشتن با بودن در همه جا در یک زمان

Udder. bag.

پستان، مجموع غدد پستانی همراه با سرپستانکها یا ممه‌ها، همانند آنچه در گاو، میش، مادیان، زن یا خوک است

UE. Urinary energy.

انرژی ادراری، انرژی موجود در ادرار

UGF. Unidentified

عوامل ناشناخته رشد

UHT. Ultra high temperature.

درجه حرارت بسیار بالا

Ulcer.

زخم، قرحه (به ویژه زخم عمیق)

Ulceration.

قرحه، زخم عمیق، قرحه شدن، ایجاد شرایطی که در آن بخشی از مواد یک سطح مخاطی پوستی از بین می‌رود و موجب از هم پاشی و بافت مردگی تدریجی در بافت می‌شود.

Ulcerative.

قرحه‌ای

Ulcerous.

زخمی

Ulna.

نازک نی، زندزیرین

Ulnar.

زنداسفلی، زندزیرینی، نازک نی‌ای مربوط به نازک نی

Ultrafiltrate.

فوق بالا، فوق پالوده موادی که از یک صافی با منافذ بسیار ریز عبور داده شده باشد

Ultrafiltraton.

فوق پالایش، فراصافی، اولترافیلتراسیون را می‌توان یک فرایند جداسازی غشایی با استفاده از نیروی فشار معرفی نمود که می‌تواند جداسازی و تغلیظ موادی با وزن ملکولی بین 10 تا 106 دالتون را انجام دهد، که از آن به طور وسیع در صنعت لبنیات استفاده می‌شود.

Ultrasonic.

مافوق صوتی

Umbilical.

نافی، مربوط به ناف

Umbilicalis. Umbilical.

نافی

Umbilicus.

ناف



Umbo.

قوز

Unavailable.

غیر قابل استفاده، غیر قابل دسترس، اشاره است به ترکیبات یا عناصر موجود در خاک یا خوراک که برای یک گیاه یا حیوان قابل استفاده نباشد؛ هرچیز غیر قابل استفاده

Unbound hormone

هورمون نشانه‌دار آزاد

Uncolored.

غیر رنگی، زنگ نشده، اشاره است به محصولی که هیچ رنگ مصنوعی به آن اضافه نشده باشد

Uncompensated.

جبران نشده

Uncured.

خشک نشده، عمل آوری نشده

Undegradable fraction

غیر قابل تجزیه

Under color

کرک پر

Under-conditioning

شرایط لاغری

Under shot

آرواره غیر طبیعی

Underdominance

فروغالبيت، فروچيرگی

Underestimate.

دست کم گرفتن، کم تخمین زدن

Underfeed.

کم تغذیه کردن، کم غذا دادن، کم خوردن - معمولاً فراهم نمودن غذای ناکافی یا محدودیت مصرف انرژی

Underfeeding.

تغذیه ناکافی، کم غذا دادن، کم غذایی - معمولاً اشاره است به عدم تامین انرژی کافی. درجه کاهش تولید مربوط می‌شود به میزان کمی تغذیه و طول مدت غذا دادن.

Undergrazing.

چرانیدن ناکافی، کم چرانیدن، چرانیدن با شدت ناکافی برای استفاده کامل از علوفه تولید شده در یک چراگاه یا مرتع

Undernutrition.

کم غذایی، فقر غذایی، سوء تغذیه

Underutilized.

کم مصرفی، مصرف در حد کمتر از حداقل مشخص شده

Undetermined.

نامشخص، تعیین نشده، غیر مصمم

Undifferentiated.

متمايز نشده، غير مشخص

Unequal.

نامساوی

Uneven.

غیر یکنواخت

Ungularis.

ناخنی شکل

Ungularis. Ungular.

ناخنی، مربوط به ناخن یا سم.

Ungulate.

سم دار، حیوان چهارپای سم دار، مثل گاو

Ungulates.

سم داران

Unicellular.

تک یاخته‌ای

Unification.



یک سازی، ادغام

Uniform.

یکنواخت، متحدالشکل، هم شکل، هم شکل بودن، هم شکل کردن با یکسان سازی دو یا مجموعه‌ای از هر چیز از لحاظ شکل با یک یا چند صفت دیگر، مثل، یکنواخت با هم شکل بودن لحاظ رنگ، اندازه، محتوا و یا دیگر صفات. همچنین این اصطلاح در مورد یکنواختی اعمال یک فرآیند روی چند ماده به کار می‌رود

Unilateral.

یک طرفه، یک جانبه، چیزی که فقط روی یک طرف اثر می‌کند .

Union.

اتحادیه، اتحاد، اتصال، یکی شده، پیوسته

Unipara.

تک‌زا، تک قلوزا

Uniparous.

تک قلوزا، حیوانی که در هر شکم یک فرزند به دنیا می‌آورد؛ مثل گاو، اسب، زن و غیره، دوقلو زایی در این حیوانا غیر ممکن نیست، ولی معمول هم نیست

Unipolar.

یک قطبی

Unisexual.

یک جنسی

Unit.

واحد، یکی شدن، متحد شدن

Unitary.

واحدی، مربوط به واحد

United.

متحد، متحد شده، یکی شده، متصل شده، به چسبیده

Univalent.

1) یک ظرفیتی (2) کروموزومی که در میوز جفت نشده باشد

Unknown.

ناشناخته، کشف نشده

Unpolished.

سفید نشده، صیقلی نشده، براق نشده، جلا داده نشده، بدون جلا

Unprocessed.

عمل آوری نشده

Unresponsiveness.

بی‌پاسخی

Unsatuated.

اشباع نشده، یک اسید چرب که حاوی باند مضاعف باشد و تمام کربنهای آن با حداکثر تعداد اتم هیدروژن ترکیب نشده باشد

Unshell.

پوست کندن، پوست کنی کردن

Unshelled.

پوست کنده، بی پوسته شده

Unsymmetrical.

بی تقارنی

Unthriftness.

فقدان قدرت، رشد یا نمو ضعیف - کیفیت یا حالت ضعیف بودن حیواناتغ این اصطلاح معمولاً در مورد دامهایی به کار می‌رود که علی‌رغم تغذیه شدن به طور مساوی، از دامهای دیگر تولید کمتر داشته یا ضعیف‌تر باشند

Unthrifty. Not thrifty.

لاغر، ضعیف، کم قدرت، غیر حاصل خیز



Untreated.

1) عمل آوری نشده، آغشته نشده (2) معالجه نشده، درمان نشده

unwholesome

ناپسند، مضر

Uperization.

سترون سازی با بخار، سترون سازی شیر با تزریق بخار آب

Upright. Vertical.

راست، عمودی

Uptake.

در آشامیدن، جذب کردن

Urachus.

اوراک مجرای است که مثانه جنین را از طریق ناف به کیسه آمینون مربوط می کند

Urate.

اورات، نمک اسیداوریک

Uratic.

اورات دار، دارای اورات

Urea. NH_2CONH_2 ; uramon.

اوره، یک ماده آلی از ته، غیرپروتئینی و متبلور که در ادرار، خون، و لنف یافت می شود و فرآورده هایی متابولیسیم پروتئین در بدن است. اوره مصنوعی می تواند به عنوان منبع ازت برای سنتز پروتئین توسط باکتریهای شکمبه مورد استفاده قرار گیرد. اوره باید حاوی 45% یا بیشتر (معادل 281/5% پروتئین خام) ازت باشد.

Urease.

اوره آز، آنزیمی است که اوره را شکسته و به گاز کربنیک و آمونیاک تبدیل می کند. این آنزیم به میزان قابل توجهی در سویا وجود

داشته و توسط بعضی از میکروارگانیسیم های شکمبه نیز تولید می شود.

Ureotelic

اورئوتلیک، ترشح نیتروژن آمینو در اکثر موجوداتی که در خشکی زندگی می کنند (بجز پرندگان و خزندگان) به شکل اوره بوده و این حیوانات اورئوتلیک می باشند.

Urechitin. ($\text{C}_{28}\text{H}_{24}\text{O}_8$).

اورشیتین، یک گلوکوزید سمی و متبلور

Uremia.

خون ادراری، اوره خونی، یک بیماری است که با افزایش سطح اوره در خون به میزان بیش از حد طبیعی مشخص می شود.

Uremic.

اوره ای، مربوط به اوره، مبتلا به اوره خونی یا افزایش سطح اوره در خون

Ureter.

میزنای، لوله حالب، یک جفت لوله که ادرار را از کلیه ها به مثانه مستقل می کنند

Ureteritis.

تورم حالب

ureterotomy

شکافتن مجرای ادرار

Urethra.

میزراه، لوله یا مجرای است که ادرار را از مثانه به مجرای خروج ادرار (در نرها قضیت و در ماده ها مهبل) حمل می کند

Urethritis.

تورم میزراه

Urethrotomy.

میزراه بری، بریدن و خارج کردن قطعه ای از مجرای ادراری

Uric.



ادراری، اورهای، (1) ادراری پیشایی، وابسته به ادرار (2) پسوندی است به معنای اسید اوریک، ادراری یا اورهای

Uricacidemia.

اسید اوریک خونی، افزایش سطح یا غلظت اسید اوریک در خون، به طوری که، در حالت سلامت بدن اختلال ایجاد کند

Uricaciduria.

اسیداوریک ادراری ، افزایش غیر طبیعی غلظت اسید اوریک در خون

Uricase. Urate oxidase.

اوریکاز، یک آنزیمحاوی مس که در تمام پستانداران بجز انسان و میمونها وجود دارد این آنزیم اسیداوریک را به الانتوئین تبدیل می کند

Uricotelic

اوریکوتلیک، پرندگان و خزندگان که نیترژن آمینو را به شکل اسید اوریک ترشح می کنند، اوریکوتلیک هستند.

Urinalysis.

آزمایش ادرار

Urinary.

ادراری،مربوط به ادرار یا مجاری ادراری

Urinary calculi

سنگ‌های ادراری، سنگ‌های کلیوی

Urination.

دفع ادرار

Urine.

ادرار، مایع یا ماده‌ای نیمه جامد که توسط کلیه‌ها تولید شده و از طریق لوله‌های حالب(میزنای) به مثانه می‌ریزد و از طریق میزراه به قضیت یا مجرای ادرار منتهی می‌-

گردد. ادرار معمولاً زلال، شفاف، مایل به زرد و جزئی اسیدی است

Urine urea nitrogen (UUN)

ازت اورهای ادرار

Urodeum.

حفره ادراری

Uroflavin. Riboflavin; vitamin B₂.

اوروفلاوین - نامی است که در گذشته براساس جداسازی ریبوفلاوین از ادرار به این ویتامین داده شده است

Urogenital. genitourinary.

ادراری - تناسلی، مربوط به مجاری ادراری و تناسلی که شامل کلیه‌ها، مجاری ادراری و اعضای تناسلی می‌شود.

Urticaria.

کهیر

USP. United States pharmacopeia. See IU>

یو-اس - پی - حروف اختصاری برای «واحد دارویی ایالات متحده» یک واحد اندازه‌گیری یا پتانسیل بیولوژیکی که معمولاً با واحد بین المللی (IU) مطابقت دارد

Useable embryos

رویان قابل انتقال

Uterine.

رحمی، مربوط به رحم

Uterine body

بدنه رحم

Uterus. Womb.

رحم، زهدان، بچه دان

Utility.

مصرفی، چیز مصرف شدنی

Utility room



Utility stock اتاق تجهیزات و انبار
 Utricle. گله مرغ تجاری
 Uvula. محفظه کوچک
 زبان کوچک
 Uvulectomy. بریدن و خارج کردن زبان کوچک

V

varnivors گوشت خواران
 Vaccinal. واکسنی، مربوط به واکسن
 Vaccinate. مایه کوبی کردن، واکسن زدن، واکسینه کردن، واکسینه شدن
 Vaccination. Shot. واکسن زنی، مایه کوبی، واکسیناسیون -
 مصون سازی مصنوعی؛ عمل تزریق مقدار معینی از یک واکسن خاص که شامل باکترین ، مواد ضد سرم یا ضد سم موجودات ریز زنده یا فرآورده‌های آنها است، به حیوانات یا انسان به منظور مصون سازی یا ایجاد مصونیت (زینهاری) در حیوان یا انسان در مقابل یک بیماری یا بیماری‌های خاص. ماده تزریقی

پادگن نامیده می‌شود. پادگن حیوان را به تولید پادتن تحریک می‌کند. پاتن تولید شده در بدن، قادر است حیوان را در مقابل میکروارگانسیم‌های آلوده کننده مصون بدارد.
 Vaccinia.

آبله گاوی
 Vaccine. مایه، واکسن، ماده‌ای است تزریقی به انسان یا حیوانات که حاوی ریز زنده یا ریز زنده ضعیف شده، مرده یا فرآورده‌های آنها است. عمل واکسن زنی یا مایه کوبی به منظور ایجاد مصونیت در فرد در مقابل بیماری‌های تولید شونده توسط ریز زنده‌های عامل بیماری انجام می‌شود.

Vacuolated. حباب دار، حفره‌دار، توخالی
 Vacuolation. حفره‌ای شدن، حفره دار سازی
 Vacuole. واکوئل، حفره یاخته‌ای
 Vacuolization. واکوئل دار شدن، حفره دار شدن، دارای حفره یا واکوئل شدن

Vacuum. خلاء - شرایط فقدان هوا در یک فضای سر بسته؛ مثل، یک ظرف یا وسیله. در تمام تقاط روی کره زمین هوا وجود دارد و شرایط خلاء تنها به روش مصنوعی؛ مثل، استفاده از یک پمپ مکش، ممکن است

Vacuum gauge خلاء سنج
 Vacuum line



	لوله خلاء	Vanadium. V.	وانادیم، وانادیم برای اولین بار در سال 1831
Vacuum silage	سیلوی خلائی		توسط سفستروم سوئدی تشخیص داده شد و این نام را به علت زیبایی ترکیبات آن به تقلید از نام الهه زیبایی (وانادیس) به آن داد
Vagina.	مهبل، عضوی است از دستگاه تناسلی حیوان ماده که از خارج به داخل پس از فرج و قبل از گردن یا عنق رحم قرار گرفته و محل عبور اسپرم به رحم، خروج جنین در هنگام زایمان یا سفت جنین است. این عضو در بیشتر پستانداران محل تخلیه اسپرم در هنگام جفت گیری است .	Vane.	پره، پره
Vaginal.	مهبلگی - مربوط به مهبل	Vapor.	بخار
Vaginitis.	التهاب مهبل	Vaporization. evaporation.	تبخیر، تبدیل شدن یک ماده از حالت مایع به بخار
Vagolytic.	فلج عصب واگ	Vaporizer.	تبخیر کننده، بخار کننده، تبدیل کننده مایع به بخار
Vagotomy.	قطع عصب واگ	Variable.	متغیر
Vagus.	واگ، عصب واگ	Variables.	متغیرها
Validity.	اعتبار	Variance.	واریانس
Valine. See amino acids.	والین، یک اسید آمینه ضروری	Variant.	مغایر، گوناگون، مخالف
Vallate.	پیاله‌ای	Variation.	گوناگونی، تغییر، معیاری است برای تعیین اختلافات مشاهده شده بین افراد مختلف یا گروههای مختلف
Valley.	دره	Variety. var.	رقم
Valve.	دریچه	Variola.	آبله انسانی
Valvulitis.	التهاب (اماس) دریچه‌ای	Varix.	واریس



Varnish.

روغن جلازدن به، صیقل، زرق و برق جلا، جلا دادن

Vas.

رگ ، مجرا، لوله

Vascular.

عروقی، آوندی ، مربوط به مجاری یا لوله‌هایی که مواد گوناگون داخل آنها جریان دارد؛ مثل، عروق خونی یا لنفی در بدن حیوانات یا مجاری عبور شیره‌های خام و پرورده در گیاهان (آوندهای چوبی و آبکشی)

Vasculosa.

لابه عروقی

Vasectomized.

مجرای وایران قطع شده، به حیوانی گفته می‌شود که مجرای وایران آن قطع شده و قادر به تخلیه اسپرم نباشد معمولاً به منظور فحل یابی، حیوان نر را با این روش اخته کرده و در کله رها می‌کنند تا حیوانات ماده فحل شناسائی شوند

Vasectomy.

قطع مجرای وایران، بریدن، قطع کردن یا خارج کردن بخشی یا تمام مجرای وایران بیضه به منظور ممانعت از خروج اسپرم. انزال حیوانی که با این روش اخته می‌شود. فقط حاوی ترشحات غدد ضمیمه است

Vaseline.

وازلین، یکی از فرآورده‌های صنعت نفت است که خاصیت لیز کننده و چرب کننده دارد

Vasoactive.

فعال کننده عروق، دارای خاصیت فعال کننده-گی عروق

Vasoconstriction.

انقباض عروق، کاهش قطر عروق (تنگ شدن رگها)، به ویژه سرخرگهای کوچکی که نزدیک به مویرگها هستند

Vasoconstrictor.

قابط عروق، منقبض کننده رگها

Vasodilation.

اتساع عروق، اتساع رگها، گشاده شدن رگهای خونی در اثر ایجاد تحریک عصبی یا دارویی

Vasodilator.

متسع کننده عروق، گشاد کننده رگها- هر نوع تحریک عصبی با ماده دارویی که سبب گشاد شدن قطر رگهای خونی شود

Vasomotion.

حرکت عروقی

Vasomotor.

محرک عروقی، محرک رگی

Vasopressin. Antidiuretic hormone; ADH.

ویسوپرسین، هورمون ضد مدر، هورمون ضد تشکیل ادرار

Vasopressor.

قابط عروق (1) ماده یا عامل تحریک کننده انقباض عضلات مویرگی و سرخرگی (2) محرک انقباض عضلات مویرگها و شریانها

Vasotocin.

ویسوتوسین، یک هورمون اکسی توسین مانند که در پرندگان تولید می‌شود و وظیفه آن تحریک تخمگذاری است.

Vat.

دیگ، تشتک

Vat pasteurization



پاستوریزاسیون شیر در دمای حداقل 62.8 درجه سانتی گراد به مدت 30 دقیقه، در حالیکه در یک دیگ دو جداره مرتباً در حال هم زدن است.

Veal.

گوساله شیر خورده، گوشت گوساله، گوشت گوساله جوان - (1) گوشت گوساله جوان که معمولاً سن آن از سه ماه کمتر باشد. (2) گوشت گوساله‌ای که فقط با شیر تغذیه شده باشد.

Vealer.

گوساله‌هایی که فقط با شیر تغذیه شده و آماده کشتار هستند (2) گوساله‌هایی که برای کشتار در سنین پایین (معمولاً کمتر از سه ماه) تغذیه شده باشند.

Vector. Carrier.

ناقل، منتقل کننده، موجودی چون پشه، کنه و غیره که عوامل بیماریزا را به حیوان یا انسان منتقل می‌کند و سبب ایجاد بیماری می‌شود.

Vegetable.

سبزی، سبزی خوردن، رستنی، مواد گیاهی (1) بخش خوراکی یک گیاه علفی (2) هر بخشی از یک گیاه که به صورت پخته یا خام در خلال مصرف یک وعده غذا خورده شود

Vegetarian.

گیاه خوار، شخصی که فقط از غذاهایی با منشاء گیاهی تغذیه می‌کند و از گوشت، شیر، کره، تخم مرغ فرآورده‌های حیوانی دیگر تغذیه نمی‌کند

Vegetarian. herbivore; herbivore animal.

علف خوار، حیوان علف خوار- حیوان علفخوار که تغذیه طبیعی آن از خوراکی‌هایی با منشاء گیاهی است. البته در دامپروری صنعتی ممکن است به جیره غذایی حیوانات علفخوار پرورشی (مثل، گاو، گوسفند، بز، شتر، گوزن، و غیره) برخی خوراکی‌ها با منشاء حیوان؛ مثل، پودر گوشت، پودر ماهی و غیره نیز افزوده شود.

Vegetate.

رویدن، رستن

Vegetated.

پوشیده از گیاهان یا رستنیها

Vegetation.

زندگی گیاهی، نمو گیاهی، رویش گیاهی، رستنیهای گیاهی - (1) هرگونه یا جامعه گیاهی؛ مجموع زندگی گیاهی؛ به طور کلی گیاهان. (2) نشو و نمای نباتی یا گیاهی، رویش، سبزیها، تیلور گیاهی. رویش زگیل روی پوست بدن

Vegetative.

رویشی، رستنی، روبانی، رشد کردنی، حاصلخیزی خاک - دلالت می‌کند بر زندگی و رشد برگها و ساقه‌ها در یک گیاه، در مقایسه با میوه دادن یا تولید بذر و گل

Vehicle.

وسیله نقلیه

Vein.

رگ، رگبرگ، سیاهرگ، ورید، (1) در گیاهان، مجاری (رگبرگها) موجود در پهنک برگها (2) در جانوران، سیاهرگ یا وریده

Veinography.



پرتو نگاری از سیاهرگ، عکسبرداری از سیاهرگهای خاصی از بدن توسط اشعه مجهول

Veins.

ورهای، سیاهرگ، رگبرگها

Vell.

معدۀ خشکیده گوساله

Velocity.

سرعت، شتاب

Velogenic.

بسیار حد

Velum.

پرده، غشا

Vena.

سیاهرگ، ورید

Venereal.

آمیزشی، مقاربتی مربوط به آمیزش جنس نر و ماده انسان و حیوانات

Venison.

گوشت گوزن

Venography.

رادیو گرافی از سیاهرگها، پرتو نگاری سیاهرگی

Venom.

زهر، سم، ترشحات سمی زنبورها، عقربها، مارها و بعضی حیوانات دیگر

Venous.

سیاهرگی، وریدی

Vent.

مقعد، مخرج

Ventilate.

تهویه کردن، تهویه شدن

Ventilation.

تهویه، هوادهی، هوادمی، عملی است که ضمن آن هوای کثیف از یک محیط بسته خارج می-شود و در نتیجه ایجاد خلاء در آن فضا، هوای تمیز از درها و منافذ وارد می-شود. در اثر عمل تهویه، در فضای دستگاه تهویه ایجاد می-شود از عمل تهویه برای تمیز سازی هوای محیطهای بسته؛ مثل، مورعدارهای، کارخانه-ها، توالتها و غیره استفاده می-شود.

Ventilator.

هواکش، دستگاه تهویه، دستگاهی است برقی که در هنگام روشن بودن هوای خارج و داخل یک فضای بسته را تبادل می-کند

Venting.

باز کردن درجه هوا

Ventrad.

جهت شکمی

Ventral.

بطنی، شکمی، تحتانی، پایینی

Ventralis. ventral.

شکمی، بطنی، (1) پایینی، به طرف پایین یا سطح شکمی (در حیوانات) (2) جلو، به طرف جلو یا سطح شکمی (در انسان)

Ventrally.

در جهت شکمی، به طرف شکم

Ventri.

پیشوندی است به معنی شکم، شکمی

Ventric.

بطنی، شکمی، مربوط به شکم یا بطن

Ventricle.

بطن، بطن قلب - یک یا دو حفره موجود در قلب نرم تنان و مهره داران که جدار آن از عضلات نسبتاً قوی تشکیل شده و وظیفه آن



خارج ساختن خون از قلب است. قلب ماهیان و دوزیستان یک بطن، قلب پرندگان و پستانداران دو بطن، و در قلب خزندگان جدار ناقصی در وسط بطن دیده می‌شود (2) بطن مغزی - حفراتی هستند در مغز مهره‌داران که در نیمکره‌های مخ و سایر بخشهای مغزی وجود داشته و مایع مغزی نخائی آنها را پر می‌کند

Ventriculotomy.

برش بطن

Ventromedial.

شکمی - میانی

Venula.

سیاهرگ (ورید) کوچک

Venule.

ورید کوچک، وریدچه

Very low density lipoprotein (VLDL)

لیپوپروتئین‌ها با چگالی پایین

Vermicide. anthelmintic; vermifuge.

کرک کش هر ماده‌ای که کرمهای انگل داخلی را می‌کشد

Vermiform.

شبهه کرم، کرمی، کرم مانند

Vermifuge.

کرم کش، داروی کرم کش، داروی ضد کرم - هر ماده شیمیایی که برای کشتن کرمهای داخلی انگل به حیوانات خورنده می‌شود.

Vermis.

کرمینه، کرمی شکل

Verruca.

زگیل

Vertebrate.

مهره‌دار، جانور مهره دار

Vertebrata.

مهره داران

Vertebrates.

مهره داران

Vertebrum.

مهره

Vertex.

فرق سر

Vertical.

عمودی، قائم، واقع در راس

Vertigo. Cf. disequilibrium.

سرگیجه، احساس چرخش محیط به دور فرد یا چرخش بدن خود فرد؛ این حالت ممکن است در اثر بیماری گوش داخلی یا اختلالاتی در مراکز وستیبولی یا مجاری دستگاه مرکزی اعصاب باشد. این اصطلاح گاهی اوقات به غلط به معنی هر نوع سرگیجه استعمال می‌شود.

Vesica.

مثانه

Vesicant.

تاوول زا، تاوول آور

Vesication.

تاوول زدگی

Vesicle.

کیسه، تاوول، حباب

Vesicogenital.

مثانه‌ای - تناسلی، مربوط به مثانه و دستگاه تناسلی

Vesicouterine.

رحمی - مثانه‌ای

Vesicular.



حفره‌ای، کیسه‌ای، حبای مثنه‌ای، تاولی
Vesicule.

حباب، تاول، کیسه، حفره

Vessel.

رگ، آوند، مجرای برنده

Vessels.

عروق، رگها

Vestibule. vestibulum.

دهلیز، حفره، گودی، محفظه

Vestibulum. vestibule.

گودی، دهلیز، حفره، محفظه، فضای توخالی -
محفظه یا حفره‌ای است در مدخل یک مجرای
بدنی، حفره، محفظه، فضای توخالی - محفظه
یا حفره‌ای است در مدخل یک مجرای بدنی؛
یک اصطلاح عمومی برای چنان محفظه‌ای
(2) یک محفظه، فضا، حفره، گودی،
فرورفتگی یا تورفتگی یک عضو بدنی که به
عضو مشابه دیگری از بدن راه دارد؛ مثل،
محفظه پیش دهانی در برخی از پروتوزوآهای
(تک یاخته‌ای) مژه‌دار

Vestige. Vestigium.

بقای یک ساختمان، بقای یک ساختمان بدنی
که در مراحل قبلی رشد فرد فعال بوده است،
تاما اکنون به علت عدم فعالیت به شکل
زاینده‌ای کوچک شده و تحلیل رفته موجود
است

Vestigial.

مربوط به بقای یک عضو تحلیل رفته

Vetator.

مالش دهنده

Vetch. genus Vicia.

ماشک، ماش

Veterinarian.

دامپزشک، شخصی که با استفاده از داروها یا
از طریق جراحی به معالجه و مووای حیوانات
اشتغال دارد

Veterinary. Concerning veterinary
science.

دکتر دامپزشک، دامپزشکی، مربوط به علم
دامپزشکی - این اصطلاح غالباً به مفهوم کلمه
«دامپزشک» اشتباهی استعمال می‌شود

VFA. Volatile fatty acids.

اسیدهای چرب فرار - غالباً اشاره است به
اسیداستیک، پروپیوتیک و اسیدبوتیریک که
در شکمبه نشخوار کنندگان گاو، بز و گوسفند
و غیره، سکوم گوسفند، سکوم و قولون خوک،
قولون اسب و سکوم خرگوش تولید می‌شود.

Viability. Ability to live.

قابلیت زیستن، قدرت زنده ماندن - قادر به
زندگی بلافاصله پس از تولد یا بیرون آمدن از
تخم

Viability.

(1) قابلیت جوانه زدن بذر، قوه نامیه بذر (2)
حالت زنده مانده

Viable.

زنده ماندنی، قادر به زیستن (1) هاگها یا
بذوری که قوه نامیه دارند و می‌توانند جوانه
بزنند، (2) نوزاد یا جوجه‌ای که پس از تولد
قادر به ادامه حیات باشد

Vial.

شیشه دارو (1) ظروف کوچک بطری ماندنی
که معمولاً برای داروهای مایع یا جامد انسانی
یا حیوانی به میزان مناسب برای یک بیمار
مصرف می‌شود. (2) ظروف شیشه‌ای کوچکی



که از آنها برای ذخیره نمونه‌های کوچک
آزمایشگاهی استفاده می‌شود

Vibrator.

نوسان ساز، ارتعاشگر

Vibration.

ارتعاش، نوسان

Vibrator.

ارتعاش دهنده، تکان دهنده

Vibriosis.

ویبریوز نوعی بیماری آمیزشی باکتریایی در
گاو که می‌تواند سبب سقط جنین شود

Vibrissa. vibrissae.

موهای دراز و ضخیم، مثل، موهای اطراف
بینی و پوزه حیوانات و چنان موهایی در سگ
و گربه

Vicia faba

لوبیا، باقالای علوفه‌ای، باقالا دارای دو وارته
Major و Minor است، که Major جهت
تولید علوفه سبز ولی از Minor هم برای
تولید علوفه سبز و هم برای تولید دانه استفاده
می‌شود.

Vicia sativa

ماشک، ماش علوفه‌ای گیاهی است یکساله و
علفی که ساقه‌هایش مقاومت چندانی ندارد و
احتیاج به گیاه دیگری دارد که به آن بیچد.

Vicilin.

ویسیلین

Vigor.

نیروی زیستی، نیرو، نشاط، قدرت، انرژی
حیوانی یا گیاهی در رشد و نمو یا بروز صفات
خاص گونه‌ای

Vili, genitive and plural of villus.

پرزه‌ها، زواید برآمدگیهای عروقی کوچک و
انگشت مانند با نخی شکلی که به ویژه در
برخی از نقاط یک سطح آزاد یافت می‌شود؛
مثل پرزه‌های موجود در لایه داخلی روده
کوچک و پرزه‌های موجود در برخی از نقاط
سطح خارجی جفت، یعنی، نقاط اتصال جفت
به لایه داخلی رحم

Villikinin.

ویلیکینین، هورمونی است که توسط غدد
ابتدای روده باریک در پلاسخ به ورود
محتویات معده به روده باریک ترشح می‌شود.
ویلیکینین انقباضات متناوب روده باریک و
انبساط پرزه‌های روده را تحریک می‌کند. این
عمل موجب اختلاط بیشتر محتویات معده
وارد شده به روده کوچک و افزایش جذب مواد
غذایی در روده باریک می‌شود

Villose.

کرکینه، کرکینه پوش، کرکدار، سطحی با
موهای سست و نرم، سطح کرکدار، پرزدار،
پوشیده از پرز

Villous. See villose.

Villus. Pl.villi.

پرز، یک برجستگی یا زائیده عروقی، کوچک،
به ویژه روی سطح آزاد برخی غشاهای
مخاطی؛ مثل، پرزه‌های سطح مخاطی روده
باریک و پرزه‌های سطح خارجی جفت رحمی

Vinculin

وینسولین پروتئینی است که در مکان‌های
اتصال سلول همانند ماده زمینه‌ای خارج
سلولی به صورت یک قلاب برای اتصال
فیلامنت‌های F-آکتین به غشای سلول عمل



می کند. وینسولین برای اتصال میوفیبریل ها با سارکوپلازما نیاز است.

Vinegar.

سرکه (1) یک محلول رقیق، ضعیف و ناخالص اسید استیک، به ویژه یک مایع ترش حاوی عمدتاً اسید استیک که از تخمیر آب میوه ها، شراب و غیره یا از تقطیر چوب به دست می آید. (2) محلول طبیی یک دارو در اسید استیک رقیق

Vinegar – distilled.

سرکه تقطیری

Vines.

گیاهان پیچکی

Viremia.

ویروس خونی، یک عفونت ویروسی که در آن ویروس عامل بیماری وارد خون شده باشد

Viroid.

ویروئید، یک عامل بیماری که حاوی RNA ولی فاقد پروتئین است

Viroid.

ویروئین - ذره کامل ویروس

Virology.

ویروس شناسی

Virosis.

بیماری ویروسی

Virucide.

ویروس کش، نوعی ماده شیمیایی یا فیزیکی که ویروسها را کشته یا آنها را غیر فعال می کند

Virulence.

حدت، درجه بیماری زایی درجه بیماری زایی یک میکروارگانیسم که با میزان کشندگی و یا

قدرت آن در تهاجم به بافتهای یک میزبان مشخص می شود

Virulent.

بسیار بیماری زا میکروارگانیسمی است سمی، مضر یا مرگ آور که از طریق شکستن مکانیسم های دفاعی یک میزبان قادر به بیماری زایی در آن است

Virulicidal.

مخرب بیماری زایی، قادر بودن به انهدام قدرت بیماری زایی یک ویروس یا دیگر عوامل مضر و خطرناک

Viruliferous.

حامل یا مولد یک ویروس، حامل یا مولد عوامل بیماری زا و خطرناک

Virus.

ویروس، گروهی از جانداران میکروسکوپی بسیار ریز که بعضی از قسمتهای یک تک یاخته را ندارند و برای ادامه حیات باید درون یاخته های زنده تکثیر شوند ویروسها انگل مطلق هستند و اسید هسته ای احاطه شه با غشای پروتئینی تشکیل می شوند. ویروسها از صافی های معمولی عبور می کنند. بیماری هاری در انسان، التهاب چند عصب، آبله مرغان و سرماخوردگی معمولی توسط ویروسها ایجاد می شوند

Viscera.

احشاء، تمام اعضای موجود در حفره بزرگ شکم، احشای ماهی شامل برانشی ها، قلب، جگر، طحال، معده و روده و محتویات آن است. احشای پستانداران شامل مری، قلب، ششها، جگر، طحال، معده و روده (غیر از



محتویات آن) است. احشای طیور شامل مری، قلب، جگر، طحال، معده، چینه دان، سنگ-دان، تخمهای نارس و روده و محتویات آن می‌باشد

Visceral.

احشایی، مربوط به احشاء

Visceralis. visceral.

لایه (طبقه) احشایی

Viscerocranium.

جمجمه‌ای - احشایی

Viscometer.

لج سنج، گرانروی سنج، ویزکومتر

Viscosity.

چسبندگی، گرانروی، مقاومت یک مایع برای جریان یافتن، غلظت یک مایع؛ درجه چسبندگی یک مایع

Visual.

دیدنی، عینی، بصری

Vita.

زندگی، حیات

Vital.

حیاتی، حیات بخش

Vitamers.

ویتامرها، نوعی ماده که از نظر ساختمانی به یک ویتامین وابسته باشد و مقداری فعالیت بیولوژیکی هم داشته باشد. فعالیت این ماده از نظر بیولوژیکی از ویتامین حقیقی کمتر بوده، اما عوارض ناشی از کمبود ویتامین را تا حدی برطرف می‌کند

Vitamin.

ویتامین، نوعی ماده آلی که به مقدار نسبتاً جزئی در بدن حیوان وظایف مخصوص و

ضروری دارد. به عنوان واحد ساختمانی موجود زنده مصرف نمی‌شود و انرژی تولید نمی‌کنند، ولی برای تغییر شکل انرژی و تنظیم متابولیسم ضروری است. ویتامینها به دو دسته محلول در آب و محلول در چربی تقسیم می‌شوند.

Vitamin A. antixerophthalmic factor.

ویتامین آ، عامل ضد گزروفتمالی - این ماده غالباً مربوط می‌شود به نگهداری بافتهای پوشش کاروتن موجود در گیاهان پیش ماده ویتامین است که در بدن حیوان به ویتامین آ تبدیل می‌شود

Vitamin B. water soluble B. See vitamin B complex.

ویتامین ب، این نام برای اولین بار به موادی که قادر به برطرف کردن بیماری بری بری بودند داده شد. بعدها معلوم شد که مواد مذکور شامل ترکیبات متعدد هستند و به تدریج با شناسایی هر یک آنها را زیر مجموعه‌های ویتامین ب و هر یک را با نامهای مختلف معرفی کرده‌اند

Vitamin B₁. See thiamine.

ویتامین B₁، تیامین ضد بری بری

Vitamin B₂. See cobalamine.

ویتامین B₂، کوبالامین

Vitamin B₅.

ویتامین B₅

Vitamin B₆. pyridoxine; pyridoxal; pyridoxamine.

ویتامین ب 6، پیریدوکسین، پیریدوکسال، پیریدوکسامین - نوعی ویتامین محلول در آب



از گروه ب کمپلکس که در غذاها به سه شکل قابل تبدیل به یکدیگر یافت می-شود (پیریدوکسین، پیریدوکسال، پیریدوکسامین)

Vitamin B₁₂. cobalamins.

ویتامین ب 12، کوبالامین - بزرگترین و پیچیده ترین ویتامین در بین تمام ویتامینها . قسمت اصلی مولکول آن شامل حلقه پورفیرین است که این حلقه دارای عنصر کبالت است. یک بنیان سیانید ممکن است به کبالت چسبیده باشد که این شکل سیانوکوبالامین یا شکل تجارتي ویتامین ب 12 است.

Vitamin B₁₃. orotic acid.

ویتامین ب 13، اسیداوروتیک - ساختمان ویتامین ب 13 ناشناخته است، ولی به نظر می رسد که حاوی اسید اوروتیک باشد یا در حین تجزیه، آن را تولید کند. تا این زمان ثابت نشده است که این ماده برای بدن ضروری باشد، بنابراین ویتامین بودن آن نامعلوم است. به نظر می رسد که این ماده تحت بعضی شرایط موجب تحریک رشد موشهای صحرایی، طیور و خوک شود. در متابولیسم اسید فولیک و ویتامین ب 12، بدن از اسید اورتیک استفاده می کند

Vitamin B₁₅. pangamic acid

ویتامین ب 15، اسید پنگامیک - یک ویتامین نیست، زیرا تعریف ویتامین در مورد آن صدق نمی کند. پانزدهمین ماده است که در گروه ویتامینهای محلول در آب (ب)

کمپلکس) کشف شد، به همین دلیل نام ب 15 به آن داده شد.

Vitamin B complex.

ویتامین ب کمپلکس به استثنای ویتامین ث، بقیه ویتامینهای محلول در آب در گروه ویتامین به کمپلکس قرار می گیرند

Vitamin B T. carnitine.

ویتامین ب ت، کارنیتین - ماده ای است محلول در آب که در سال 1947 توسط فرانکل کشف شد وی دریافت که کرمی به نام (*Tenebrio molitor*) برای رشد نیاز به ماده- ای دارد که او آن را ویتامین ب ت نامید. بعدها چون تعریف ویتامین در مورد آن صدق نکرد، نام کارنیتین برای آن انتخاب شد.

Vitamin D. antirachitic vitamin; sunshine vitamin.

ویتامین د، ویتامین ضد نرمی استخوان، ویتامین نور خورشید- این ویتامین در حالت خاص ماده ای است سفید رنگ، متبلور، بی بو، قابل حل در چربی و حلالهای چربی، غیر قابل حل در آب، مقاوم در برابر حرارت، اکسایش، اسید و قلیا، پیش ماده ویتامین (د) تبدیل می شود، اما نور زیاد باعث ایجاد نوعی ترکیب نسبتاً سمی می شود که این ترکیب فعالیت ضد راشیتیسمی ندارد

Vitamin F.

ویتامین اف، نامی است که در گذشته به اسیدهای چرب غیر اشباع، یعنی، اسیدلینولئیک و اسید لینولنیک و اسید آراشیدونیک داده شده است. این اسیدها برای حیوانات آزمایشگاهی ضروری هستند. فقدان



این اسیدها در جیره غذایی انسان هیچ علایم بالینی به جای نمی‌گذارد، ولی ممکن است برای اطفال ضروری باشد همچنین استفاده از اسیدهای چرب فرار در معالجه اترواسکلروز توصیه می‌شود

Vitamin G. See vitamin B complex.

ویتامین جی، ویتامین ب 2، ریبوفلاوین

Vitamin H. See vitamin B complex.

ویتامین اچ

Vitaminization.

ویتامین افزایشی، غنی سازی با ویتامین - افزودن ویتامین به غذاهای انسانی یا خوراکیهای حیوانی

Vitamin K

ویتامین کا، ویتامین انعقاد خون، عامل ضد خونریزی - این ویتامین برای تشکیل پروترومبین ضروری است کمبود این ویتامین سبب عدم ایجاد لخته خون در هنگام خونریزی و خونروش فراوان می‌شود

Vitamin L.

ویتامین ال، فاکتورهای L_1 و L_2 که در مخمر یافت می‌شوند برای شیرواری ضروری هستند . اگر چه این فاکتورها به عنوان ویتامین شناخته نشده اند

Vitamin P.

ویتامین پی، اصطلاحی است که در ابتدا به گروهی از رنگدانه‌های طبیعی موجود در سبزیها، میوه‌ها، گلها و غلات به نام بیوفلاوونوئیدها داده شده است

Vitamins.

ویتامینها، ترکیبات آلی هستند که به عنوان بخشی از سیستم آنزیمی انجام وظیفه کرده و برای انتقال انرژی و تنظیم متابولیسم ضروری هستند. مقدار مورد نیاز آنها بسیار جزئی است، ولی حیاتی هستند. قبل از کشف ساختمان شیمیایی و ویتامینها، این مواد را با حروف الفبا نام گذاری کرده بودند

Vitamin Y. pyridoxine; vitamin B₆.

پیریدوکسین، ویتامین ب 6، ویتامین وای

Vitellary.

زرده‌ای، مربوط به زرده

Vitellicle.

کیسه زده، کیسه یا غشای احاطه کننده زرده انواع تخم

Vitellin.

ویتلین، نوعی فسفوپروتئین که در زرده تخم‌ها یافت می‌شود

Vitelline.

شبه زرده، مربوط به زرده، شبیه یا مربوط به زرده تخم یا تخمک

Vitellogenesis.

تولید زرده

Vitiligo.

میان مایه (سیتوپلاسم) تخمک، زرده تخمک - میان مایه تخمک پستانداران که حاوی مقدار نسبتاً زیاد مواد غذایی به نام زرده یا دئوتوپلاسم است

Viviparity.

پبسی، یک ناهنجاری مزمن پیشرونده پوستی که به صورت لکه‌های سفید و فاقد رنگدانه شده پوست با حاشیه پرتنگدانه‌ای تظاهر می‌-



کند. این عارضه در اثر وجود یک عامل غالب ارثی در فرد بروز می‌کند و به نظر می‌رسد که با مکائسیم خود ایمنی بدن نیز در ارتباط باشد

Viviparous.

بچه زایی، زنده زایی

Vivipary.

زنده زاه، بچه زا تولید نوزاد زنده توسط تقریباً تمام پستانداران، بسیاری از خزندگان و تعداد کمی از ماهیان

Vocal.

زنده زایی

Vocal.

صوتی - مربوط به صوت یا صدا

Void.

مدفوع کردن، ادرار کردن ، دفع (ادرار یا مدفوع)

Volar.

کف دستی، کف پای، اشاره است یا مربوط است به کف دست و پا که حالت تقعر و خمیدگی دارند. همچنین دلالت دارد بر سطح خم پذیر کف دست، مچ دست، ساعد و آرنج که سطح پشتی آنها خم پذیر نیست.

Volatile. Easily evaporate.

فرار ، ماده‌ای که به سهولت تبخیر می‌شود

Voluminous.

اختیاری

Voluntary.

مصرف اختیاری ، مصرف اختیاری یک حیوان وقتی مقدار زیادی غذا یا علوفه در اختیارش باشد؛ مصرف غذا طبق میل و اشتهای حیوان

Voluntary Waiting Period (VWP)

دوره استراحت اختیاری

Volvulus.

پیچ خوردگی روده، پیچ خوردگی روده‌ها که ممکن است سبب انسداد روده شود

Vomit.

استفراغ ، استفراغ کردن (1) موادی که از معده بالا می‌آید و از دهان یا سوراخهای بینی خارج می‌شود (2) استفراغ کردن، بالا آمدن مواد از معده و خارج شدن از دهان یا منخرین

Vomiting.

استفراغ، دفع غیرارادی محتوای معده از دهان با زور

Vulnerable.

آسیب پذیر، حساس به زخم، حساس به بیماری مسری

Vulnus.

زخم ، قرحه

Vulva.

فرج ، لایه‌های گوشتی که انتها یا بخش خارجی مهبل را تشکیل می‌دهد.

Vulvitis.

التهاب فرج

W

Wafered.



ویفر شده، ویفر، خوراکی است که توسط فشردن به شکلی معمولاً با قطر یا برش عرضی بیشتر از طول درمی‌آید. اشاره است به خوراکی‌های الیافی؛ مثل، ویفر یونجه خشک
Wall. See cell wall.

دیوار، دیواره، جدار

Walnut comb

تاج گردویی

Warble fly

خرمگس

Warfarin.

وارفارین، اولین ترکیب انعقادی است که در سالهای اخیر موشها در برابر آن مقاومت نشان داده‌اند

Warm.

گرم

Warm barn

اصطبل گرم گوساله، نوعی گوساله دانی که دمای درون آن بیشتر از دمای بیرون است.

Warm confinement

جایگاه گرم محصور

Warm up.

گرم کردن، گرم شدن، آماده کردن، آماده شدن - تغذیه گاوها یا گوساله‌ها با خوراک متراکم برای یک مدت کوتاه به طوری که اثر آن معلوم شود اما پروار نشوند

Warp

نخ‌های تار

Wart.

زگیل

Wash.

شستن، شستشو دادن

Washed.

شسته، شستشو داده شده

Washed wool

پشم شسته

Wasp.

زنبور زرد، زنبور وحشی

Waste. See refuse.

فضولات، مدفوع و ادرار، ضایعات هر چیز، پس مانده غذای حیوان یا انسان

Waste food

پسمان‌های خوراکی، ضایعات خوراکی

Wastes.

تلفات، فضولات، ضایعات

Wasty.

پرافت، حیوان پرافت، حیوان پر چربی، حیوان شکم پر- (1) حیوانی که چربی زیادی در لاشه دارد و نیاز زیادی به تمیز کردن لاشه ان از چربی است (2) حیوانی که شکم بسیار پری دارد

Wasty wool

پشم ضایعاتی

Water. H₂O.

آب، اکسید هیدروژن

Water trough

آبخوری، ظرف آبخوری حیوانات

Waterer.

مخزن آب، آبدان، آبخوری

Waterfowls

پرندگان آبی

Watering.

آب دادن

Water out.

تامین آب، تامین آب آشامیدنی کافی در یک زمان برای حیوانات یا پرندگان



Waters.

آبها، پهنه‌های آبی، جویبارها، رودخانه‌ها، دریاها و غیره

Watery. See pasty.

آبکی، آبدار، در گوشت، اشاره است به لاشه نرم و پروار نشده با رطوبت ظاهری بالا

Wattle.

ریش، ریش پرندگان، هر یک از دو زائده برگ مانند گوشتی که در زیر آرواره پایین پرندگان وجود دارد و نوع بافت آنها شبیه بافت تاج است.

Wavelength (Wave length)

طول موج

Wavy.

موج دار، موج، پر موج

Wax.

موم، مومی شکل، (1) هر ماده‌ای که از نظر شکل و مورد استفاده مشابه موم زنبور عسل باشد. موم طبیعی از چربیها ساده تشکیل شده و شامل، استرهای اسیدهای چرب در روغنها و چربیها است. اصطلاح موم در مورد جامداتی که نه چرب هستند، نه محلول و در دمای نسبتاً پایین ذوب می‌شوند؛ مثل، موم و پارافین به کار می‌رود (2) موم گیاهی

Wean.

از شیر گرفتن، (1) مجبور کردن نوزاد به وابسته نبودن به شیر مادر (2) عادت دادن پرنده جوان به زندگی در غیاب حرارت مصنوعی

Weaned.

از شیر گرفته، زمانی است که به گوساله شیر و یا جایگزین شیر داده نمی‌شود و از شیر گرفته می‌شود.

Weaner.

(1) هر یک از وسایلی که برای ممانعت نوزاد حیوان از شیر خوردن از مادر به کار می‌رود. (2) یک بره 5 تا 12 ماهه، قبل از اینکه دندانهای دایمی آن در آید (3) هر بره از زمان شیرگیری تا زمانی که پشم چینی شود (4) یک گوساله از شیر گرفته (5) خوکی که به سن از شیرگیری رسیده یا از شیر گرفته شده باشد.

Weaning.

از شیرگیری، از شیر گرفتن

Weanling.

از شیر گرفته، حیوانی که به تازگی از شیر گرفته شده باشد

Wear.

(1) پوشیدن (2) فرسایش

Wearing.

فرسایش، سایش

Weather.

هوا، تغییر فصل، آب و هوا، تحت تاثیر هوا قرار گرفتن

Weathered.

هوادیده، آفتاب زده، باران خورد، (1) اشاره است به تجزیه یا متلاشی شدن فیزیکی و شیمیایی سنگها تحت شرایط طبیعی (2) اشاره است به محصولی که تحت شرایط جوی نامرغوب شده باشد؛ یعنی در اثر قرار گرفتن در معرض هوا، آفتاب و نزولات آسمانی ارزش آن کم شده باشد



Weathering.

فرسایش در اثر هوا، هوازدگی، خرد و تجزیه شدن - کلیه اعمال بیولوژیکی، شیمیایی و فیزیکی که باعث می‌شوند سنگ‌ها در سطح یا نزدیک سطح خاک تجزیه و متلاشی شوند

Weed.

(1) علف هرز (2) وجین کردن

Weedy

پر از علوفه هرز

Week. Wk.

هفته

Weevil.

سر خرطومی، شیشه

Weighback. Orts.

غذای پس‌مانده، غذایی که در آزمایشات تغذیه‌ای، هضمی یا تعادلی از جلوی حیوان اضافه می‌آید

Weight per volume

وزن حجمی

Weightlessness.

بی وزنی

Well.

چاه

West.

غرب، مغرب، خاور، کشورهای غربی

Western.

غربی، به طرف غرب

Wet.

مرطوب، بارانی، خیس، تر، خیس کردن، (خیس، تر، نمناک یا مرطوب کردن، آب پاشیدن آب دادن به یک گیاه (2) هوای بارانی (3) نمناک، پوشیده از آب، خیس داده

در آب، یا اشباع شده با آب، (4) تر کردن، خیس کردن، باریدن

Wet blue

پوست دباغی شده

Wet pluck

پرکنی مرطوب

Wet rendered

بخار پز، بخار پخته

Wether.

بره اخته، بزغاله اخته

Wettable

خیس شدنی، مرطوب شدنی، اشاره است به پودر یا گردی که به سهولت با آب مخلوط می‌شود

Wetters.

خیس کننده‌ها

Wetting agent

ماده خیس کننده

Whale.

نهنگ، بالن، وال

Whatman.

واتمن، نوعی کاغذ صافی که به نام کاشف آن خوانده می‌شود

Wheat.

(1) صدف حلزونی شکل (2) تورم حاصله از نیش زدن پشه مالاریا روی پوست (3) ورم جای شلاق (4) کورک - یک برآمدگی معمولاً دایره‌ای و سخت روپوستی که غالباً با سوزش و خارش همراه است. این عارضه به دنبال تحریک یا دیگر شرایطی که باعث افزایش قابلیت نفوذ دیواره‌های عروقی پوست می‌شود. رخ می‌دهد.



Wheat. genus Triticum. Family Graminae.

گندم، هر یک از گونه‌های جنس گندم (تريتیکوم) از خانواده گندمیان (گرامینه): گندم گیاهی است یک ساله از خانواده گندمیان که در جهان از نظر تولید دانه خوراکی اهمیت استراتژیکی دارد و مهمترین غله جهان محسوب می‌شود. از آرد دانه گندم در تهیه نان و سایر محصولات نانوائی و شیرینی‌پزی و برخی محصولات غذایی فرآوری شه استفاده می‌شود. از دانه گندم مرغوب در تغذیه دام و طیور استفاده نمی‌شود، زیرا مصرف غذایی برای انسان دارد در شرایط فراوانی و ارزانی و نیز از گندمهای نامرغوب برای آردسازی و از فرآورده‌های فرعی آرد سازی از گندم در تغذیه دام و طیور استفاده می‌شود

Wheaten.

گندمی، گندمگون، مربوط به گندم

Whey.

آب پنیر، در پنیر سازی، آب و مواد جامد شیر که پس از جدا کردن لخته (پنیر)، باقی می‌ماند. آب پنیر حاوی 39/5% آب و 6/5% لاکتوز، پروتئین، مواد معدنی، آنزیمها، ویتامینهای محلول در آب و مقادیر جزئی چربی است

Whinny.

شیهه آرام اسب

Whipicide.

داروی کشنده کرمهای شلاقی

Whipworm.

کرم شلاقی

whitefleece

فلیس (دسته پشم) سفید

Whitening.

سفید کردن

Whiteside test

آزمون وایت ساید (آزمایشی برای بررسی ورم پستان)

Whorl.

پیچ، حلقه، موی حیوان

wiener

نوعی سوسیس

Wild.

خودرو، وحشی

Wild grain

چرم طبیعی

Wilt.

پژمرده شدن، پلاسیدن، خم شدن

Wilted.

پژمرده، پلاسیده

Wilting.

پژمردن، پژمرده شدن، پلاسیدن

Wiltness.

پژمردگی

Wind.

باد، در معرض بار گذاردن

Windblown.

باد برد، جابجا شده یا حرکت داده شده توسط باد

Windbound.

متوقف شده توسط باد، حرکتی که در اثر وزش باد مخالف متوقف یا کند شده باشد

Windbreak.



بادشکن، دیواری از مصالح ساختمانی، رستنی‌ها یا درختان که به منظور جلوگیری از وزش مستقیم باد به طرق یک محل، مقابل آن احداث یا کاشته می‌شود؛ مثل، بادشکن در اطراف مرغداریها ایجاد می‌کنند تا از وزش مستقیم باد به طرف مرغداری ممانعت شود

Windgall.

دمل پای اسب

Windiness.

نفخی، نفاخی، بادداری، نفخ داری، حالت نفخ‌دار شکم حیوانات

Windowless.

بدون پنجره

Windowpane. Hophopsetta maculate.

نوعی ماهی پهن و خالدار آمریکایی

Windproof.

ضد باد، مقاوم در مقابل باد

Windrower.

ردیف کن

Windward.

روبه باد، به طرف باد

Windy.

(1) پر باد، باد خیز، طوفانی، (2) نفخ دار، پر نفخ، نفاخ

Wine.

شراب، مایعی است الکلی که از تخمیر برخی از میوه‌ها؛ مثل انگور، سیب و غیره به دست می‌آید

Wing.

(1) پره، باله، بال، بادبان (2) نوع، رقم (3) بانما

Winglet.

بالچه، بالک کوچک، زایده بال مانند

Winglike.

بال مانند، شبه بال

Winker.

چشم بند اسب

Winter.

زمستان - آخرین فصل سال

Winter.

زمستان گذرانی، زمستان را گذراندن با حفظ سرزندگی یا شادابی در خلال زمستان

Winterer.

زمستانه، حیواناتی که در فصل زمستان با استفاده از علوفه خشک، سیلوی علوفه، مود خشبی یا مخلوطی از آنها با یا بدون مقداری اندکی خوراک مکمل تغذیه می‌شوند و هدف از نگهداری آنها در زمستان، تغذیه آنها در مراتع و چراگاههای غنی بهار و تابستان به همراه خوراک مکمل و پرورار کردن آنها است

Wintering.

نگهداری و تغذیه زمستانه، (1) مراقبت، تغذیه و نگهداری دامها در خلال ماههای زمستان (2) تغذیه دامهای غیر تولیدی با علوفه خشبی کم ارزش در طول زمستان

Wiry wool

پشم سیخکی

Wisconsin mastitis test (WMT)

آزمون ورم پستان ویسکانسین

Withdrawal feed

حذف برخی مواد از جیره

Withdrawal time

مدت زمان عرضه نکردن شیر یا گوشت برای مصرف پس از استعمال داروها به ویژه آنتی‌بیوتیک‌ها.

Withering.



خشک شدن

Withers.

جدوگاه ، برآمدگی یا ستیغی است در قاعده گردن و بالای شانه‌های حیوانات مزرعه‌ای

Wolf.

گرگ

Woodenware.

آلات چوبی، انواع وسایلی که با چوب ساخته می‌شود

Woods.

جنگل

Wool.

پشم، الیاف مجعدی که روی پوست گوسفند و دیگر حیواناتی با پوشش پشمی می‌روید

Wool wax, wool fat.

چربی پشم، روغن پشم

Wooltype

تیپ پشم

Work.

کار، هر نوع کار، کار جمع آوری گاوها توسط اسب

Worm.

کرم، هر موجود زنده کوچک نرم تن و بی‌پا، مثل، لارو حشرات، کرم خاکی، کرم ابریشم و غیره

Wormed.

کرم کشی شده، اشاره است به حیوانی که داروی ضد کرم (کرم کش) به آن خوراند شده باشد

Wormer. dewormer.

کرم کش، ضد کرم، نوعی محصول تجارتي که حاوی داروی ضد کرم باشد و دارو را توسط لوله معدی، خوراک یا آب یا توسط سرنگ

برای مبارزه با انگ‌های داخلی استعمال می‌کنند.

Wort

مایع قندی یا ماده تخمیری (گیاه خیس‌اندۀ که هنوز تخمیر نشده).

Wound.

زخم

Wpium.

تریاک

Wrapping.

در پوشش پیچاندن، کشیدن یک لایه نازک از جنس مشمع و غیره روی محصول یا ظرف محتوی محصول به منظور جلوگیری از عدم نفوذ هوا به داخل ظرف؛ مثل، مشمع پیچی گوشت مرغ و غیره

Wriggler.

لارو (کرمینه) پشه

WSC. Water soluble carbohydrates.

کربوهیدرات‌های قابل حل در آب - کربوهیدرات‌های سهل هضم که شامل قندهای ساده، دو قندیها و نشاسته می‌شود

WSV. Water soluble vitamins.

ویتامین‌های گروه ب (ب کمپلکس) ویتامین ث و ویتامین PP می‌شود

Wt. weight.

وزن



X chromosome.



کروموزم ایکس، هر یک از دو کروموزوم جنسی X در جنس ماده که وقتی با کروموزوم X جنس نر به فرزند منتقل شود، فرزند ماده یا دختر می شود و وقتی با کروموزوم Y جنس نر به فرزند منتقل شود فرزند نر یا پسر می شود

Xanth-, xantho-

زرد، پیشوندهای هستند به معنی «زرد» که برای نامگذاری نمکهای کبالت آمونیاکی زرد یا مایل به قهوه‌ای به کار می‌روند

Xanthate.

زانتات، زانتات، استرهای اسید زانتیک (گراتیک) که یک اسید ناپایدار است

Xanthin.

زانتین، زانتین، نوعی ماده رنگی است که به صورت محلول در شیر سلول گیاهی یافت می‌شود

Xanthic.

مایل به زرد، صفراوی

Xanthin.

زانتین، زانتین - نوعی ماده واسطه رنگی در متابولیسم پورینها، این ماده برای اولین بار از سنگهای صفراوی جدا شد این ماده در جگر، لوزالمعده، مخمرها، سیب زمینی، قهوه، چای، روناس و گل زرد یافت می‌شود

Xanthin oxydase

یکی از آنزیم های موجود در شیر به غشای گویچه های چربی متصل است و زانتین را تجزیه می کند و اسید اوریک آزاد می کند.

Xantho-. See xanth-

زرد، پیشوندی است که دلالت بر زردی می کند

Xanthophylls. $C_{40}H_{56}O_2$ See anthoxanthin.

زانتوفیل، زانتوفیل - ترکیبی است به رنگ سیاه مایل به قهوه‌ای که معمولاً در گیاهان با کلروفیل و کاروتن همراه است و بر حسب غلظت آن موجب ایجاد رنگ طلایی مایل به زرد تا عاجی می‌شود

Xanthosis.

زانتوز، زانتوز، تغییر رنگ مایل به زرد؛ استحاله توام با ایجاد رنگدانه‌های مایل به زرد

Xenogeneic.

انتقال ناجور، پیوند ناجور، پیوند یک بافت از یک گونه حیوان به گونه‌های دیگر

Xenograft.

پیوند غیر خودی، نوعی پیوند که در آن دهنده و گیرنده پیوند از گونه‌های مختلف باشند

Xeric.

خشک

Xerophthalmia.

خشکی قرنیه، خشکی و کدروی قرنیه چشم حیوانات و انسان در اثر ویتامین (A) گزوفتالمی در حیوانات بیشتر در مواردی اتفاق می‌افتد که دامها دسترسی به علوفه سبز یا خوراک حاوی کاروتن کافی نداشته باشند. در کودکان، بیشتر در مواقعی اتفاق می‌افتد که دسترسی به شیر کامل، کره، سبزیها و میوه‌ها نباشد. به محض مشاهده علائم این بیماری تغذیه‌ای، باید از مکمل ویتامین (A) در تغذیه حیوان یا انسان مبتلا استفاده کرد تا از عوارض بعدی آن که کوری است جلوگیری شود



Xerophyte.

خشک زی

Xerosis.

خشکی پوست، خشکی قرنیه، عارضه‌ای است که به صورت خشکی پوست یا خشمکی قرنیه چشم تظاهر می‌کند و علت آن معمولاً کمبود ویتامین آ است

Xerostoma.

خشکی دهان

Xerothermic.

خشک و گرم، شرایط آب و هوایی خشک و گرم؛ هر شرایطی که با خشکی و گرمی توأم باشد

Xiphisternum.

زایده خنجری

Xiphoid.

خنجری شکل

Xylan.

زایلان، گزیلان، سلولوزان، نوعی چند قندی پیچیده که در گیاهان با سلولز همراه بوده و رنگ آن زرد است

Xylanthrax. Charcoal.

زغال چوب

Xylem.

بافت چوبی، آوند چوبی

Xylitol. C5H12O5.

الکل زایلیتون، نوعی الکل قندی است و قتی گروه آلدئیدی قند پنج کربته زایلوز با یک گروه هیدروکسیل جایگزین شود، الکلی به نام زایلیتول تشکیل می‌شود

Xylose.

زایلوز، گزیلوز، قند چوب، نوعی قند متبلور پنج کربنه و مواد گیاهی؛ مثل، چوب افرا،

چوب گیلاس، کاه و پوسته بادام زمینی یافت می‌شود این قند یکی از فراوانترین قندهای موجود در جهان است، اما به عنوان منبع انرژی برای بدن اهمیت چندانی ندارد. در طبیعت زایلوز به شکل آزاد یافت نمی‌شود، بلکه به صورت پرفندی یا پولیمر زایلوز وجود دارد. مصرف الکل شیرین مزه زایلوز که زایلیتول نام دارد در بعضی رژیمهای غذایی انسانی از نظر اداره دارو و غذای آمریکا بلامانع است

Y

Y. ythrium.

ایتریوم

Yak.

گاو نر نوعی گاو نر با شاخها و موهای بلند که بیشتر در آسیای مرکزی یافت می‌شود

Yard. yd.

یارد (1) یک مقیاس اندازه‌گیری طول برابر با سه فوت با 36 اینچ یا 0/9144 متر (2) ناحیه‌ای در خارج از ساختمان خانه که معمولاً کف بتنی یا سنگفرش دارد و با دیوار احاطه شده باشد (3) ناحیه‌ای از یک زمین که به منظور خاصی اختصاص داده شده باشد

Yardage.

مقیاس طول یا مساحت بر حسب یارد

Y chromosome. Y

کروموزوم، یکی از کروموزوم جنسی نرها (دیگری کروموزوم X است که وقتی با هر یک از دو کروموزوم جنس ماده (جنس ماده دو



کروموزوم X دارد)، به فرزند منتقل شود، فرزند نر یا پسر می‌شود. چنانچه کروموزوم جنسی X پدر با کروموزوم جنسی X مادر به فرزند منتقل شود، فرزند ماده یا دختر می‌شود
Yean.

زایمان، بزغاله زایی، بره زایی، زاییدن یک نوزاد، بویژه توسط بز و گوسفند

Yeanling.

بره بزغاله، دام یکساله به بالا و کمتر از دو سال

Year.

سال، مجموع روزهای یک سال که 365 روز است و در سالهای کبیسه 366 روز است

Yearling.

یک ساله، یک ساله تا دوساله، گیاه یا حیوان یک ساله - گیاه یا حیوانی که بیش از یک سال و کمتر از دو سال سن داشته باشد؛ مثل، اسب در سال اول زندگی و گوسفند، بز، گاو گوشتی و گاو شیری در 12 تا 18 ماهگی

Yearock.

مرغ یک ساله

Yeast.

خمیر، خمیر مایه (1) یک توده مایل به زرد متشکل از قارچهای تک سلولی میکروسکوپی از خانواده ساکارومیسستها که موجب تخمیر در آب میوه‌ها، خمیر و غیره می‌شود. این قارچها ممکن است به طور غیر جنسی با تقسیم و جدا شدن سلول‌ها به دو بخش مساوی تکثیر شوند (2) تخمیر شدن، ورآمدن، مایه خمیر زدن

Yeastly.

خمیر مایه‌ای، مخمیری، مثل مخمر

Yield.

تولید، بازده یک تولید، محصول، بازده، ثمره دادن - مقدار تولید یک محصول که از کشت یا رشد به دست می‌آید؛ مثل، تولید پنج تن گندم در هکتار (2) بازده پشم - درصد پشم تمیز یا شسته شده که پس از شستشو و زدودن چربی و آشغال از آن به دست می‌آید (3) بازده لاشه - نسبت وزن لاشه به وزن زنده دام (4) تولید کردن محصولات در نتیجه کشت یا رشد؛ مثل، تولید میوه از یک درخت.

Yielding.

ثمر دادن

Yield leather

درصد چرم

Yield revenue.

بازده، بازده محصول

Yoghurt.

ماست، نوعی فرآورده لبنی نیمه جامد تخمیر شده که از افزودن باکترهای ماست ساز یا خود ماست به شیر جوشیده کامل، شیر کم چرب پس چرخ ولرم و نگهداری آن در دمای 37 درجه سانتی‌گراد به مدت 5 تا 8 ساعت به دست می‌آید.

Yolk.

(1) عرق چرب پشم (2) زرده، زرده تخم، زرده تخم مرغ، بخش زرد رنگ تخم پرندگان که در سطح آن صفحه رویانی قرار دارد و از آن جنین رشد می‌کند. باقی مانده زرده به علاوه سفیده، مواد غذایی مورد نیاز برای رشد جنین را تامین می‌کند.

Yolk.



روغن پشم ، ماده چربی که از پشم گوسفند می‌گیرند؛ تمام مواد موجود روی پشم چیده شده

Yolk.

قسمت میانی؛ قسمت اصلی، بهترین بخش یک جسم

Yolky.

شبیبه زرده تخم، چرب، دارای روغن پشم

Young.

جوان، فرزند جوان، بچه

Z

Zacate.

مرتع، علفزار، علف

Zea.

جنس ذرت

Zeaxanthin. See xanthin. See xanthophylls.

زیزانترین نوعی کارو تینوئید الکلی که رنگدانه ذرت زرد است، اما هیچ فعالیت و تیمین (A) ندارد. در طبیعت به وفور و به طور توأم با گزانتول یافت می‌شود.

Zebra.

گورخر، گور اسب، یک حیوان آفریقایی وحشی که مشابه اسب بوده، اما رنگ آنها متشکل اس از نوارهایی به رنگ سیاه یا سیاه مایل به قهوه‌ای و سفید در سرتاسر بدن

Zebu.

نژاد زبو، سویه‌ای گاو است که منشاء آن هند، چین و شرق آفریقا است. از نژاد زبو به عنوان حیوانی کاری، برای تولید گوشت و نیز برای

تولید شیر استفاده می‌شود. کوهات بزرگ روی شانه‌ها، گوشتهای آویخته و غبغب بزرگ از مشخصات این نژاد است.

Zein.

زبین، زئین ، پروتئینی است که از ذرت مشتق می‌شود. این پروتئین از نظر اسیدهای آمینه لیزین و تریپتوفان کمبود دارد.

Zeolite

زئولیت، اولین بار حدود 250 سال قبل یعنی سال 1756 توسط معدن شناس سوئدی بنام فردریک کرنستدت (Fredrick cronstedt) کشف شد. زئولیت از دو کلمه یونانی zein (جوشان) و lithos (سنگ) به معنی سنگ‌های جوشان (Boiling Stones) اقتباس نموده. اولین زئولیت کشف شده استیلبیت (stilbite) بود که در سال 1756 کشف شد و معروف‌ترین و فراوان‌ترین زئولیت طبیعی کلینوپتیلولیت (clinoptilolite) در سال 1890 کشف شد.

Zeta potential

در سطح ذرات کلونیدی نظیر کازئین دو لایه الکتریکی وجود دارد و اختلاف پتانسیل الکتریکی بین این دو لایه پتانسیل زتا نامیده می‌شود که از عوامل پایداری دیسپرسیونها محسوب می‌گردد.

Zimmermain.

نوعی سیم بخیه آلومینیمی

Zinc ,(Zn)

روی، فلز روی (1) نوعی عنصر فلزی کم نیاز برای گیاهان و حیوانا که به مقدار جزئی در خاک یافت می‌شود. این عنصر که به مقدار



جزیی در خاک یافت می‌شود. این عنصر در تغذیه گیاهان، حیوانات و انسان ضروری محسوب می‌شود، اما مقدار نیاز به آن بسیار جزئی است و جز عناصر معدنی کم نیاز (terrace elements) طبقه بندی می‌شود (2) رویین، دارای فلز روی (3) رنگ قرمز مایل به آبی

Zincite. ZnO. See zinc oxide.

اکسید طبیعی روی، سنگ معدن روی، زینسیت

Zn₃P₂.

گردی است به رنگ خاکستری تیره یا سیاه که در آب حل نمی‌شود، بویی شبیه بوی کاربرد دارد و به صورت طعمه مسموم بت مواد مختلف؛ مانند، دانه گندم، ذرت، آفتابگردان، هویج، سیبزمینی و غیره برای مبارزه با انواع موش‌های خانگی و صحرایی مصرف می‌شود.

Zogamy.

تولید و تکثیر جنسی حیوانات

Zona.

منطقه

Zona pellucida

ناحیه شفاف، زوناپلوسیدا، غشاء میوکوپلی ساکاریدی (mucopolysaccharide) و روشنی که پیرامون اووسیت تشکیل می‌شود.

Zona reaction

واکنش زونا

Zonal.

منطقه‌ای، ناحیه‌ای

Zonary.

منطقه‌ای

Zone.

1) ناحیه، نوار، منطقه (2) ناحیه بندی، منطقه بندی - تقسیم بندی یا علامت گذاری یک مکان به نواحی مختلف (3) تخصیص یک ناحیه به بهره برداری خاص؛ مثل، اختصاص دادن یک ناحیه به کشاورزی، ایجاد کارخانه- های صنعتی و غیره .

Zonular.

منطقه‌ای

Zoo.

حیوان، جانور، باغ وحش، پیشوندی است ترکیبی که دلالت می‌کند بر رابطه با / یا وابستگی به حیوانات یا حیات وحش؛ مثل، zoology (جانور شناسی)

Zoogony

زنده‌زایی

Zoological.

جانور شناختی، وابسته به جانور شناسی

Zoologist.

دانشمند علم جانور شناسی، جانورشناس - فردی که در مطالعه علمی جانوران و رفتار آنها تخصص دارد

Zoology.

جانور شناسی

Zoometry.

اندازه گیری اندامهای جانوران

Zoonose.

بیماری مشترک، بیماری مشترک بین انسان و دام

Zoonoses. pl. of zoonose.

بیماریهای مشترک، امراض و عفونتهایی هستند که به طور مشترک بین انسان و دام

Zoophilic



حیوان دوست

Zooplankton.

پلانکتون جانوری، جانورانی هستند بسیار ریز که به صورت شناور در دریا یافت می‌شوند بسیاری از انواع ماهیها از پلانکتونهای جانوری و گیاهی تغذیه می‌کنند.

Zoosemiotics

نشانه شناسی جانوری

Zoospermia

زواسپریمیا، حضور اسپرم زنده در منی انزال شده.

Zootomy.

تشریح حیوانات

Zootoxin

سم جانوری

Zwitterion.

زوتیرایون، اصطلاحی است برای توصیف خواص اسیدهای آمینه، وقتی اسیدهای آمینه در یک محلول یونیزه می‌شوند، برحسب نیاز محلول، به صورت اسید یا باز عمل می‌کنند. این خاصیت، اسدهای آمینه را با فرهای خوبی می‌سازد.

Zygoma.

گونه، وجنه، لپ

Zygomatic.

گونه‌ای، وجنه‌ای

Zygote.

تخمک لقاح یافته، تخمک بارور شده یک سلول دیپلوئید ایجاد شده به وسیله ترکیب گامت‌های نر و ماده‌ها پلوئید.

Zymase.

زیماز، آنزیمی است که با عمل تخمیر، قند را تبدیل به الکل می‌کند.

Zymogen.

زیموژن، پیش آنزیم، بعضی از آنزیمها شکل غیر فعال دارند که تحت شرایط از قبیل PH و یا اثر آنزیمهای دیگر، فعال می‌شوند؛ مثل پپسینوژن و تریپسینوژن که پس از ترشح توسط لوزالمعده در محیط روده باریک فعال شده و به پپسین و تریپسین تبدیل می‌شوند.

Zymoid.

دارای خواص مخمر، تخمیری

Zymology.

تخمیر شناسی، مخمر شناسی

Zymolysis.

آبکافت آنزیمی، تغییرات حاصل از عمل آنزیمهای.

Zymotic

زیموتیک، تخمیری

Zymurgy.

زیمورجی، شاخه‌ای از شیمی کاربردی که در آن از تخمیر بحث می‌شود.



اختصارات

ADAS	مرکز مشاوره و توسعه کشاورزی	BW	وزن بدن
ADF	الیاف غیر محلول در شوینده اسیدی	BV	ارزش بولوژیکی
ADIN	نیتروژن غیر محلول در شوینده اسیدی یا نیتروژن غیر قابل هضم در شوینده اسیدی	BUN	نیتروژن اورهای خون
ADIP	پروتئین غیر محلول در شوینده اسیدی	CDM	ماده خشک تصحیح شده
AFRC	مرکز تحقیقات کشاورزی و غذا	CFU	تعداد کلنی های تشکیل شده
ALP	سطح تولید حیوان	CNCPS	سیستم پروتئین و کربوهیدرات خالص کرنل
ARC	شورای ملی کشاورزی	CP	پروتئین خام
ATP	آدنوزین تری فسفات	CS	نمره امتیاز بدن
BCS	نمره وضعیت بدنی	DCAD	اختلاف کاتیون-آنیون خوراک
BF	چربی خالص شیر	DCP	پروتئین خام قابل هضم
BHB	بتا هیدروکسی بوتیرات	DE	انرژی قابل هضم
BMR	نرخ متابولیسم پایه	DLWG	اضافه وزن روزانه
BST	سوماتوتروپین گاوی	DLWL	کاهش وزن روزانه
		DM	ماده خشک
		DMB	بر پایه ماده خشک
		DMI	ماده خشک مصرفی



DOMD	ماده آلی قابل هضم در ماده خشک (تعیین شده بوسیله آون حرارتی)	HP	تولید گرما
		HR	نرخ گرما
DOMDc	ماده آلی قابل هضم در ماده خشک تصحیح شده	IU	واحد بین المللی
DUP	پروتئین عبوری قابل هضم	LCFA	اسیدهای چرب بلند زنجیر
EAAI	شاخص اسیدهای آمینه ضروری	LCT	دمای بحرانی پاییینی
ECF	مایعات خارج سلولی	M/D	نسبت انرژی قابل متابولیسم به ماده خشک خوراک
EDTA	اتیل دی آمین تترا استات	MIDF	الیاف غیر محلول در شوینده اسیدی روش نوین
EE	چربی خام، عصاره اتری	MAFF	وزارت کشاورزی، شیلات و غذا
ERDP	پروتئین قابل تجزیه موثر	ME	انرژی قابل متابولیسم
FCM	شیر تصحیح شده برای چربی	MMA	اسید متیل مالونیک
FFA	اسیدهای چرب آزاد	MP	پروتئین قابل متابولیسم
FI	مصرف خوراک	MUN	نیتروژن اوره‌ای شیر
FME	انرژی قابل متابولیسم قابل تخمیر	NCDG	قابلیت هضم سلولاز گاما ماناز خنثی
GE	انرژی خام	NDF	الیاف غیر محلول در شوینده خنثی
GPV	ارزش کل پروتئین	NE	انرژی خالص
GSPx	گلو تاتیون پراکسیداز	NE _g	انرژی خالص برای رشد
HI	افزایش گرما	NE _L	انرژی خالص برای شیردهی



NE _m	انرژی خالص برای نگهداری	PDIE	پروتئین هضم شده در روده کوچک
NFC	کربوهیدرات غیر فیبری		زمانی که انرژی برای تخمیر شکمبه‌ای محدود است.
NFE	عصاره فاقد ازت	PDIM	پروتئین میکروبی هضم شده در روده کوچک
NEFA	اسیدهای چرب غیر استری		
NIRs	اسپکترومتری مادون قرمز نزدیک	PDIME	پروتئین میکروبی هضم شده در روده کوچک زمانی که انرژی برای تخمیر شکمبه‌ای محدود است.
NMJ	عمل ماهیچه‌ای-عصبی		
NP	پروتئین خالص	PDIMN	پروتئین میکروبی هضم شده در روده کوچک زمانی که نیتروژن برای تخمیر شکمبه‌ای محدود است.
NPN	ازت غیر پروتئینی		
NPR	نسبت ویژه پروتئین	PDIN	پروتئین هضم شده در روده کوچک زمانی که نیتروژن برای تخمیر شکمبه‌ای محدود است.
NPU	مصرف ویژه پروتئین		
NRC	شورای ملی تحقیقات	PE	معادل پروتئین
NSP	پلی ساکارید غیر نشاسته‌ای	PER	نسبت راندمان پروتئین
OAA	اگزالواسیتیک اسید	PTH	هورمون پاراتیروئید
ODM	ماده خشک تعیین شده در آون حرارتی	QDP	پروتئین سریع تجزیه
OMD	قابلیت هضم ماده آلی	q _m	تراکم تسبی انرژی قابل متابولیسم
PDI	پروتئین قابل هضم در روده کوچک	RQ	نسبت تنفسی
		RDP	پروتئین قابل تجزیه در شکمبه



RRS	نشاسته عبوری	VFA	اسیدهای چرب فرار
SCC	شمارش سلول های سوماتیک	WI	مصرف آب
SDP	پروتئین کند تجزیه	WSC	کربوهیدراتهای محلول در آب
SOD	سوپر اکسیداز دیس موتاز	Y	تولید
TDS	کل مواد جامد		
TDN	کل مواد مغذی قابل هضم		
TDTP	پروتئین حقیقی قابل هضم		
THI	شاخص دما - رطوبت		
TMR	جیره کاملا مخلوط		
TME	انرژی قابل متابولیسم حقیقی		
	انرژی حقیقی قابل متابولیسم تصحیح TMEn شده برای ازت		
TNZ	ناحیه آسایش حرارتی		
TP	پروتئین کل، پروتئین بافتی		
UCT	دمای بحرانی بالایی		
UDP	پروتئین عبوری		
UME	انرژی قابل متابولیسم قابل مصرف		
USP	واحد دارویی ایالت متحده		